

فیلبرک

پل پاپے

کوچ نشینان غربا

اصغر کریمی



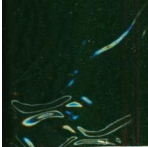


۳۰۰ تومان

بیر

کتاب

کتابخانه
عزیزان



۱	۰۱۰
۸	۶۷

فیلبرک



کتابخانه ملی

پل ما پے

۹۲۵۱۳۱

کوچ نشینان شمال غرب ایران

اصغر کریمی

تیراژ: ۳۰۰۰

چاپ: پدیده

نوبت: اول ۱۳۶۹

ناشر: فرهنگسرا، تهران میدان انقلاب بازارچه کتاب تلفن ۶۶۱۰۰۳

«ترجمه این کتاب را به همسرم بهناز تقدیم می‌کنم».

این کتاب ترجمه‌ای است از کتاب

les papis

Tribu persan de nomades montagnardis
du sud ouest de l'IRAN

C.G.FEILBERG

کتاب ایل پایی اثر اس.ج.، فیلیبرگ ترجمه آقای اصغر کریمی در تیراژ دو هزار جلد برای نخستین بار بسال ۱۳۶۹

در تهران توسط انتشارات فرهنگسرا (پساوی) در چاپخانه پدیده بچاپ رسید و کلیه مراحل فنی قبل از

چاپ کتاب در لیتوگرافی حمید انجام گرفته و در صحافی گوهر تجلید گردید.

تلفن انتشارات فرهنگسرا : ۶۶۱۰۰۳

فهرست مطالب

۷	مقدمه مؤلف
۱۷	کتاب اول - جغرافیای طبیعی
۱۷	۱ - مقدمه
۲۳	۲ - دشت صالح آباد
۲۴	۳ - «کول محک» و «گرم امیر»
۲۸	۴ - فلات نزدیک به «قلعه کپی»
۳۱	۵ - منطقه ای که شامل حدفاصل آب سی روم و قلعه کپی است
۴۶	۶ - دره آب «سی روم» .
۴۹	۷ - «آب سزار» و سرزمین بختیاری
۵۲	۸ - دره های «کشور» و گردنه «گردنیگ نوژ یون»
۵۷	۹ - «چنارکال» و «ترس» و «گریت»
۶۳	۱۰ - آب و هوا و گیاهان
۷۴	۱۱ - نظری کلی به مناطق
۷۹	کتاب دوم - زندگی اقتصادی، فرهنگ مادی
۷۹	۱۲ - حدود و منطقه مسکونی ایل پاپی، همسایگان آن
۸۱	۱۳ - طبقات اجتماعی و سازمان ایل
۸۵	۱۴ - کوچ فصلی، راهها و پل ها
۹۵	۱۵ - شکل مسکن
۱۱۳	۱۶ - حیوانات اهلی: گله ها و چوپانان
۱۲۰	۱۷ - اسب
۱۲۷	۱۸ - شکار

۱۳۰	۱۹- کشاورزی
۱۵۸	۲۰- خانه داری (خوراک و تهیه آن)
۱۸۵	۲۱- پشم، بافندگی، آماده کردن پوست
۱۹۸	۲۲- پوشاک، طلسمها و دعاها و زیبایی
۲۲۸	۲۳- صنایع دستی، تولید و معامله
۲۳۳	کتاب سوم- فرهنگ اجتماعی و معنوی
۲۳۳	۲۴- مراحل اساسی زندگی افراد
۲۴۸	۲۵- خانواده، مالکیت، حقوق
۲۵۵	۲۶- مذهب، آداب و مراسم، باورهای عامیانه
۲۶۸	۲۷- قواعد احترام و ادب، بازیها و سرگرمیها
۲۷۹	- زیرنویسها و یادداشتها
	- کتابشناسی
	- فهرست تصاویر
	- فهرست طرحها
	- فهرست نقشهها
	- اعلام

مقدمه مؤلف

از اواسط فروردین سال ۱۳۱۴ تا اواسط مرداد همان سال در لرستان اقامت داشتم و در همین مدت بررسی‌هایی درباره زندگی ایل «پاپی» بعمل آوردم و مطالبی را گردآوری نمودم که زیربنای کتاب حاضر را فراهم کرد. در همین سفر، اشیائی را نیز گردآوری نمودم که معرف بخشی از فرهنگ لرها می‌باشد. این اشیاء در حال حاضر در موزه ملی دانمارک در معرض دید عموم قرار دارند و نمونه‌هایی از آنها را نیز در همین کتاب معرفی کرده‌ام. ضمناً چون باید برای این کتاب نقشه‌هایی تهیه می‌کردم، در کنار جاده جدیدی سکنی گزیده بودم که در مسیر جریان رودخانه‌های «آب سزار» و «آب دز» احداث شده بود و برای ساختمان راه‌آهن سراسری ایران از آن استفاده می‌شد. لذا موقعیت مناسبی داشتم که در منطقه ایل پاپی به سیروسياحت بپردازم و شخصاً بسیاری از مسائل زندگی لرها را ملاحظه نمایم و اطلاعاتی را در زمینه زندگی آنها گردآوری کنم.

مطلع شدن از همه چشم‌اندازها و جنبه‌های گوناگون فرهنگ زندگی مردمی که دارای مشخصه‌های کاملاً ویژه می‌باشد، با گذراندن فقط چند ماه در میان آنها دشوار است، لذا مسلماً نقائصی در این کار وجود خواهد داشت. لازم به تذکر است که اکثر مطالب مندرج در این کتاب حاصل مشاهدات شخصی و مصاحبه با خود لرها می‌باشد، معذالک در بیشتر موارد، برای تکمیل آنها مجبور شده‌ام که به اطلاعات دست دوم نیز استناد کنم. بزرگترین مشکلی که در اوائل این سفر تحقیقاتی داشتم آشنا نبودن با زبان لری بود، به همین دلیل احتمال دارد که در اوائل کار متوجه پاره‌ای از مطالب نشده و یا اینکه در درک آنها دچار اشتباه شده

باشم، لذا نمیدانم آیا می‌توانم به مطالبی اعتماد کنم که لرها در اوائل کار برایم نقل کرده‌اند؟ در ابتدای کار، یعنی موقعی که هنوز با زبان لری آشنائی چندانی نداشتم، آنچه را که می‌خواستم بدانم، مسلماً بطور مستقیم سؤال می‌کردم و لذا احتمال دارد که بدلیل مسلط نبودن به زبان، سؤال را به نحوی مطرح کرده‌ام که جواب آنرا با همان سؤال به پاسخگو القاء کرده باشم. دو نفر از دانمارکی‌های ساکن در منطقه کمکهای ارزنده‌ای به من کرده‌اند. یکی از آنها مهندسی بود که زبان فارسی را بهتر از من میدانست و مشاهداتی را که قبلاً داشت با من در میان گذاشت و خدمتکار او نیز که از لرها بود، اطلاعات زیادی را برایم فراهم نمود. دیگری مهندسی بود که فارسی را کاملاً روان صحبت می‌کرد. او مرا به دوستان لر خود معرفی نمود و به لطف او بود که با یکی از خوانین ایل پایی آشنا شدم و به این ترتیب با خانواده او ملاقاتهای متعددی در قرارگاههایشان در جنگلهای کوهستانی داشتم. مسافرتهاى زیادى نیز با اعضاى این خانواده کردم. یکی از خوانین جوان آنها راهنما و مشاور من و برادر کوچکتر او نیز راهنما و مشاور یکی از مهندس‌ها بود. بیشترین اطلاعاتی که از زندگی لرها بدست آورده‌ام از این دو جوان کسب نموده‌ام و نظریه‌هایی که از زندگی لرها ارائه داده‌ام ظاهراً در بعضی از موارد الگو برداری از زندگی این خانواده است. بتدریج که زبان لری را بیشتر فراگرفتم و توانستم به راحتی و آزادی در بین لرها گردش کنم و کارهای تحقیقاتی لازم را به میل خود انجام دهم، اکثراً صحت و سقم مواردی را که در گذشته شنیده و دیده بودم بررسی نموده و احیاناً از مردم لر توضیحاتی را می‌خواستم که نقائص کار قبلی‌ام را برطرف نماید و آنرا کاملتر کند.

ضمناً همیشه این سؤال برایم مطرح است که آیا لرها حقیقت امور را برایم گفته‌اند؟ احتمالاً همیشه چنین بوده است. آیا براستی خود ما نیز همیشه این آمادگی را داریم که به یک خارجی کنجکا و حقیقت همه آنچیزی را بگوئیم که از ما سؤال می‌کند؟ لذا لازم بود که احتیاط لازم را بجا آورم. البته مطمئناً معترض کسانی هستم که میخواهند لرها را دروغگو معرفی کنند.

هنگامیکه فرصت یافتم که بتدریج اقدام به بررسی اسناد گردآوری شده بنمایم، با مقایسه این اطلاعات با مطالبی که افراد مختلف درباره یک موضوع

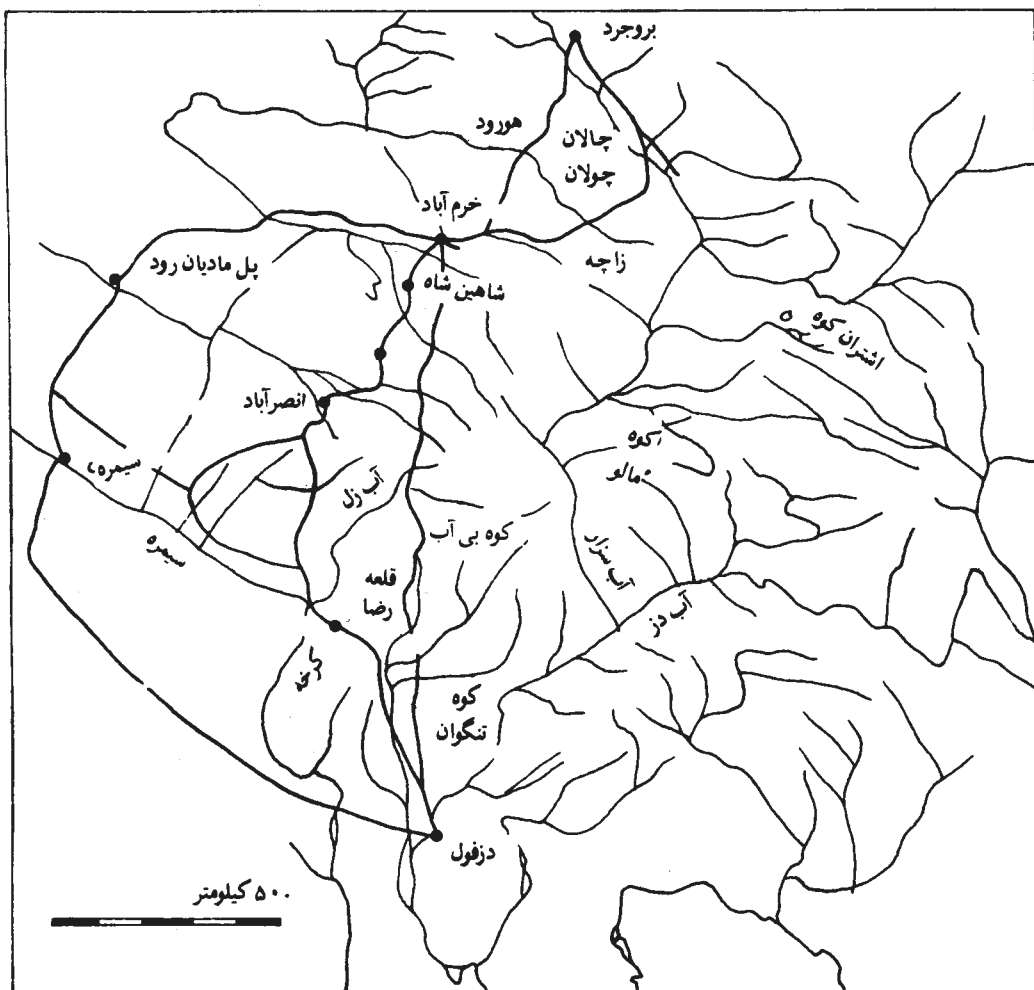
واحد داده بودند و نیز مقایسه آنها با نوشته های سیاحان، به این نتیجه رسیدم که در مجموع، اطلاعات گردآوری شده صحیح بوده اند. در مورد مشاور و راهنمایم بمن گفته بودند که نباید بیش از حد به گفتارهای او درباره فاصله ها و ساعت ها و غیره اعتماد کنم، لذا در اوایل کار او را جداً تحت کنترل داشتم و در سفر اول که با او همراه بودم، اظهارات او را بشدت واری می کردم، ولی دیدم که درک او از فاصله ها و راهها همیشه درست است و لذا بتدریج او را به حال خود گذاشتم که ساعت های حرکت و مسیرها را خودش تعیین کند و از این بابت پشیمان نیستم.

غالب محققین، ساکنان لرستان را لر «فیلی» می نامند که من این نام را هرگز از مردم خود منطقه نشنیدم. در شمال لرستان به ایلات «لک» برمیخوریم که زبانشان خیلی نزدیک به زبان کردها می باشد. از بین لرهای «فیلی» ایل پاپی گروهی است که به گروه بزرگ «بالاگریوه» تعلق دارد. لرهای فیلی را «لر کوچک» نیز می نامند. این عبارت در مقابل «لر بزرگ» قرار دارد که در خوزستان، در جنوب شرقی لرهای کوچک زندگی می کنند. از بین لرهای بزرگ، نزدیکترین همسایه به لرهای فیلی، بختیاری ها هستند که گویش آنها با گویش لرهای فیلی تفاوت دارد.

درباره ایلات لر و تاریخ لرستان بحث نمی کنم زیرا که مقاله های «و. مینورسکی» در دائرة المعارف اسلام اطلاعات مشروحی درباره آنها میدهند. جغرافیدانان قرون وسطی نیز اطلاعات مختصری درباره لرستان بدست می دهند. «ابن حوقل» (قرن چهارم هجری) اولین کسی است که از لرها نام می برد و بیشتر پژوهشگران متفق القولند که لرها جزو مردمی هستند که در عهد عتیق در این منطقه بوجود آمده اند.

بطور گذرا از سیاحانی نیزذکری بمیان آوریم که از مکانهای همجوار ایل پاپی گذر کرده و یا اینکه به نحوی از انحاء با این ایل در ارتباط بوده اند. تا آنجائیکه من اطلاع دارم هیچکدام از سیاحان توصیفی مشخص از منطقه مخصوص ایل پاپی نداده اند. برای اینکه مکانهایی را که این مسافران مشاهده کرده اند مشخصاً معلوم گردند، لازم است که قسمت وسیعی از لرستان را در مدنظر داشته باشیم. ناحیه لرستان به دو بخش تقسیم می گردد که یکی از آنها «پیش کوه» و دیگری

«پشت کوه» نام دارد و من در قسمت شرقی لرستان یعنی پیش کوه به سفر و مطالعه پرداخته بودم. این منطقه از طرف شمال به دره طویل و گسترده‌ای محدود



شکل ۱- نقشه راههای لرستان پیشکوه

می شود که جهت آن از شمال غربی به جنوب شرقی است و شهر بروجرد در این دره قرار دارد. جنوب غربی منطقه به دره «سیمره» محدود می شود که «پیش کوه» را از «پشت کوه» جدا می کند و در همین جهت، این منطقه به دشت دزفول و شوش نیز محدود می گردد. در شرق منطقه، رودخانه «آب سزار» قرار گرفته است که از دره بروجرد به دشت دزفول سرازیر می گردد. مسیر آن از کوههای زاگرس تا محلی بنام «بحرین»، که در حدود ۵۰ کیلومتری جنوب شرقی بروجرد واقع شده است، امتداد دارد. رودخانه آب سزار به رودخانه «آب دز» می ریزد. رودخانه آب دز یکی از مرزهای طبیعی این منطقه است. قسمت مرکزی این ناحیه که در جنوب و جنوب شرقی خرم آباد واقع شده است، «بالاگریوه» نام دارد.

س. ج ادموند (C.J. Edmond)^۱ چند راه بزرگ را در یادداشتهای خود ثبت کرده است که احتمالاً سالها از عمر آنها می گذرد. این راهها اصلی ترین نشانه ها در این منطقه هستند (شکل ۱) و شهرهای دزفول، خرم آباد و بروجرد در تقاطع آنها واقع شده اند. شهرهای دزفول و خرم آباد را چهار رشته راه بهم متصل می کنند که از مشرق به مغرب عبارتند از:

۱- راه «ایل پاپی» که مسیر آن در طول آب دز و آب سزار است. بنظر می رسد که قبل از ساختن راه آهن سرتاسری ایران، هیچ فرد اروپائی از این راه عبور نکرده است. درباره آن بعداً صحبت خواهیم کرد.

۲- راه «قلایند» که جهت آن تقریباً بطور مستقیم شمال به جنوب است و دزفول را از طریق دره «آب مونگره» به خرم آباد وصل می کند و در مسیر خود از «کوه بی آب» و کوههای هفتاد (هشتاد) عبور می نماید.

۳- راه «ناصرآباد» که بصورت یک قوس در غرب راه دوم قرار گرفته است. این راه از دزفول شروع می شود و به طرف شمال امتداد می یابد، از «قلعه رضا» می گذرد، بطرف غرب تمایل پیدا می کند و سپس مجدداً به طرف شمال کشیده می شود و از «ناصرآباد» و «شاهین شه» می گذرد تا به خرم آباد برسد.

۴- راه «سیمره» که در غرب جاده سوم انحنای بزرگی را رسم می کند و طول آن دو برابر جاده دوم است و مستقیماً خرم آباد را به دزفول متصل می نماید. این جاده از دزفول شروع می شود و جهت آن بطرف غرب است و رودخانه کرخه را

قطع می‌کند و از سرزمین پشت کوه می‌گذرد، از همین جا جهت آن به طرف شمال امتداد می‌یابد، رودخانه سیمره را قطع می‌کند و از شهر سیمره می‌گذرد و در جهت شمالی خود مسیرش را ادامه می‌دهد و در پیشکوه به «مادیان رود» می‌رسد و از این پس جهت آن از غرب به شرق است تا بالاخره به خرم‌آباد می‌رسد. این جاده در غرب «کشکان رود» و در محل اتصال آن با آب خرم‌آباد قرار دارد. جاده جدیدی که برای پست احداث شده است، درست در شرق این رودخانه‌ها و بین جاده ۳ و ۴ قرار گرفته است و در شمالی‌ترین نقطه جاده سوم به آن ملحق می‌شود. ۵- جاده کاملاً مستقیمی نیز خرم‌آباد را به بروجرد متصل می‌کند که از «هورود» می‌گذرد.

۶- جاده دیگری نیز خرم‌آباد را به بروجرد متصل می‌کند که نسبت به جاده قبلی بسیار طولانی است و برای اینکه از «زاغه» و «چالان چولان» بگذرد مسیر آن قوسی را در جهت شرق جاده قبلی تشکیل می‌دهد.

با در نظر گرفتن نظم تاریخی، از سیاحان نیز سختی به میان آوریم.^۲ در سال ۱۲۴۲ شمسی (۱۸۶۳ میلادی) سرگرد «هانری کرسوچ راولینسون» (Henry Creswich Rawlinson) از لرستان دیدن کرده است. او یک هنگ ایرانی را که از منطقه ذهاب بطرف جنوب شرقی در حرکت بوده است فرماندهی می‌کرده و در این راه از سیمره تا دزفول را پیموده است. این شخص از ۲۹ تا ۳۱ اردیبهشت همراه با اسکورت کوچکی در جاده دزفول به خرم‌آباد، با گذشتن از «کرآب»، «بی‌آب»، «کوه گرد» و «کوه هفت‌پهلو»^۳ از خوزستان دیدن کرده است. با استفاده از چنین موقعیتی، توصیف کوتاهی از زندگی لرها می‌کند^۴ معذالک بنظر نمی‌رسد که شناخت اوچندان عمیق باشد.

در بهمن ۱۲۲۰ شمسی (فوریه ۱۸۴۱) یک نفر روس بنام «بارون س-آ-دوبد» (Baron C.A. de Bode) از دزفول به بروجرد می‌رود و در طول سفر خود از خرم‌آباد عبور می‌کند. وی سوار براسب از دزفول حرکت می‌کند، ابتدا راه شماره ۲ را در پیش می‌گیرد و به طرف شمال می‌رود، ولی در «کرآب» این راه را ترک می‌کند و راه سیمره تا کشکان را دنبال می‌نماید. بعد از طی این مسیر، راه شماره ۴ را در پیش می‌گیرد تا به خرم‌آباد برسد و از راه شماره ۵ خود را به بروجرد می‌رساند.

« و. ک. لوفتوس » (W. K. Loftus) در سال ۱۲۳۱-۱۲۲۸ شمسی (۱۸۵۲-۱۸۴۹ میلادی) به همراه یک کمیسیون حل اختلاف مرزی بین ایران و ترکیه، از دره «آب مونگره»^۵ دیدن کرده و از کنار جاده شماره ۳ از دزفول تا خرم آباد رفته است.^۶

در سال ۱۲۳۳ شمسی (۱۸۷۴ میلادی) یک نفر اسپانیایی بنام «آدلفو ریوادنیرا» (A-dolfo Rivadeneyra) منطقه گسترده ای که بین جاده سوم و چهارم، در حد فاصل خرم آباد- دزفول قرار دارد، را زیر پا گذاشته است و ضمناً از کنار پل دختر گذشته و با ایلات «دیرکوند» و «چگینی» نیز برخورد کرده است.

در سال ۱۲۵۶ شمسی (۱۸۷۷ میلادی) ژنرال «آ. هوتون شیندلر» (A. Hotun Schindler) از طریق جاده شماره ۶ از بروجرد به خرم آباد رفته است و بعدها از راه شماره ۳ از خرم آباد تا دزفول را پیموده است.

در سال ۱۲۶۳ شمسی (۱۸۸۴ میلادی) مازور «ام. اس. بل» (M. S. Bell) جاده های ۳ و ۴ را طی کرده است ولی من سفرنامه او را ندیدم.

در سال ۱۲۷۹ شمسی (۱۸۸۰ میلادی) خانم «بیشات» (ایزابیل، ل، بیرد) (Isabella, L. Bird) (Bishope)^۷ از جنوب اشتران کوه تا خرم آباد را دیده است. او احتمالاً از شمال منطقه مربوط به ایل پاپی گذر کرده است و نقشه هائی که در کتاب او وجود دارد نشان میدهند که مسیر او از «گرت» می گذرد.

در تابستان ۱۲۷۰ شمسی (۱۸۹۱ میلادی) «ژ. دومورگان» (J. de Morgan)^۸ قسمت شمال شرقی لرستان را دیده است. بعضی از محل هائی را که او در خط سیر خود ذکر می کند، در روی نقشه هایش وجود ندارند ولی مسلماً او راه های شماره ۴ و ۵ را، از سیمره تا بروجرد، طی کرده است. بهمین دلیل، وی در جهت شمال شرقی خط سیر خود، به یکی از مرتفع ترین قله سلسله کوه های قسمت شمالی منطقه بختیاری^۹ می رسد که «اشتران کوه» نام دارد و او در تلفظ انگلیسی آنرا «اشتران کوه» نامیده است. شتر در فارسی اشتر نیز گفته می شود. دومورگان می توانسته از این قله کوه هائی را به بیند که «آب دز» را از «آب سزار» جدا می کند و جای تعجب اینجاست که او از قله های «کوه مالو» و «گریوه» سخنی به میان نمی آورد. سپس مناطق اطراف «آب زر»^{۱۰} را می بیند و از پذیرائی

خاص ایل «عیسی وند» و رئیسان^{۱۱} برخوردار می‌گردد و همین امر موجب می‌شود که بیش از پیش به طرف شمال کشانده شود.

از این منطقه، بسوی شمال غربی می‌رود تا به خرم‌آباد برسد و از خرم‌آباد از راه شماره ۳ به طرف جنوب برمی‌گردد. معذالک من نتوانستم توقفگاههای او را در خط سیرش بازشناسم.

در سال ۱۲۷۳ شمسی (۱۸۹۴ میلادی) سرهنگ دوم «ه. آ. ساویر» (H. A. Sawyer) مسافرت‌هایی در حوزه بختیاری‌ها انجام می‌دهد و نقشه او هم مثل نقشه خانم بیشاب نشان میدهد که در منطقه شمال سرزمین پاپی تا خرم‌آباد نیز سفر کرده است، ولی سخنی از آنها بمیان نمی‌آورد.

در سال ۱۲۷۸ شمسی (۱۸۹۹ میلادی) «سر مور تیسمر» و «لیدی دوراند» (Sir Mortimer, Laotydi Durand) راه‌های ۳ و ۶ را طی کرده‌اند، ولی با سفرنامه آنها آشنائی ندارم.

در اوائل قرن نوزدهم میلادی «آرنولد ویلسون» (Sir Arnold Wilson) و «دل-ر. لوریمر» (D. L. R. Lorimer) مسافرت‌هایی در بالا گریوه کرده‌اند ولی متأسفانه نتوانستم به کتابهایشان^{۱۲} دسترسی پیدا کنم.

در جنگ اول جهانی، «س-ج ادموند» (C. J. Edmond) تحت عنوان کنسول یا مأمور سیاسی بریتانیا در جنوب ایران اقامت داشته است، ضمناً مدت مدیدی هم در دزفول بوده و با سرشناسان ایلات لر آشنائی پیدا کرده است. هنگامیکه وی در تیر ماه ۱۲۹۶ (ژوئیه ۱۹۱۷) دزفول را ترک می‌کرده، گشت و گذاری طولانی در راه شماره ۲ تا منطقه «مونگره» کرده است. در مرداد همان سال از راه شماره ۳ تا خرم‌آباد رفته است و از همین جا سفری کوتاه نیز به طرف جنوب غربی در جهت سرزمین ایل پاپی می‌کند و بنظم وارد منطقه پاپی نمی‌شود. اندکی بعد، از راه شماره ۵ به بروجرد می‌رود و باز می‌گردد تا به کرمانشان برسد از بین سیاحانی که من میشناسم، او بیشترین اطلاعات را درباره لرها در اختیار می‌گذارد.

بعد از سال ۱۶۱۹ شمسی (۱۸۴۰ میلادی)، از بین سیاحان قدیمی که به منطقه بختیاری سفر کرده‌اند، میتوان به ویژه از «سر، آ. هانری لایارد» (Sir A. Henry Layard) نام برد که سفرهایش بعد از این تاریخ بوده و این ایلات

را عمیقاً می‌شناخته است.

تا آنجائیکه من اطلاع دارم، قبل از سال ۱۳۱۹ شمسی (۱۹۴۰ میلادی) نقشه دقیق و مناسبی درباره منطقه ایل پاپی وجود نداشته است. منطقه لرستان در دو مجموعه نقشه‌ای که در مقیاس ۱:۱۰۰۰۰۰۰ درباره آسیا توسط دولت‌های انگلیس و فرانسه^{۱۳} منتشر شده است منطقه قلمرو ایل پاپی به بهترین وجهی مشخص شده است و خود من در ایران از نقشه فرانسوی آن استفاده کردم که در سال ۱۳۰۹ شمسی (۱۹۳۰ میلادی) منتشر شده است. با وجود اینکه در روی این نقشه موقعیت شهرها، جاده‌ها، و غیره نسبت به یکدیگر تقریباً صحیح است ولی نمیتوان به نشانه‌های نقشه‌برداری آن اعتماد کرد. همین نقشه، در مورد آنچه که به منطقه ایل پاپی مربوط می‌شود، ضعیف است و حتی «آب سی روم» در آن وجود ندارد. در موقع مراجعه به دانمارک نیز به نقشه انگلیسی آن مراجعه کردم ولی نتوانستم مطالبی را که در منطقه دیده بودم در آن پیدا کنم. این امر کاملاً طبیعی است زیرا که این نقشه نیز بر مبنای نقشه فرانسوی آن تنظیم شده است. در این نقشه آب سی روم را می‌توان در منطقه ایل پاپی دید ولی در مورد توضیحات آن اطمینان چندانی وجود ندارد زیرا که هم این آب و هم قسمتی از آب سزار با نقطه چین نشان داده شده‌اند. بهترین سند درباره نقشه‌برداری از منطقه پاپی، نقشه‌ای است که کلاً برای کیلومترهای ۲۵۰ تا ۴۶۰ مسیر جنوبی راه‌آهن سرتاسری ایران تهیه شده است که آنرا با مقیاس ۱:۱۰۰۰۰۰۰ برای ساختن راه‌آهن تنظیم کرده بودند. این نقشه شامل بحرین یا بافرین تا صالح‌آباد دزفول است و علاوه بر مسیر راه‌آهن، مسیر آبهای «آب سی زر» و «آب دز» را در طول محدوده شرقی لرستان و قسمتی از مسیر بالا رود نشان میدهد و همچنین دارای جزئیات دیگری نیز می‌باشد. متأسفانه این نقشه دارای اطلاعاتی درباره همگونی سرزمین، جهت سلسله کوهها و جزئیاتی از این قبیل نمی‌باشد. با وجود این، در تهیه نقشه شماره ۲ از این نقشه استفاده کرده‌ام و برایم بسیار مفید بوده است.

کتاب اول

جغرافیای طبیعی

۱- مقدمه

در طول این سفر تحقیقاتی، بیشترین توجه من معطوف به بررسی‌های مردم‌نگاری و زبان‌شناسی بود و فقط در اوقات فراغتم مشاهداتی درباره زمین و گیاهان داشتم، لذا بخشی که درباره جغرافیای طبیعی سرزمین خواهم داشت جبراً ناقص خواهد بود. با وجود این، چون همین موضوع نیز به منطقه‌ای مربوط می‌گردد که تاکنون برای جغرافیدانان ناشناخته مانده است، شاید بتوانم حداقل در این زمینه نیز اطلاعاتی را که توانسته‌ام گردآوری کنم در اختیار پژوهشگران بگذارم.

مسافران قبل از من، تا اندازه‌ای مسائل زمین‌شناسی جبال زاگرس و نیز شمال غربی و جنوب شرقی منطقه‌ای را که من دیده‌ام مورد مطالعه قرار داده‌اند. سلسله جبال زاگرس از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد می‌یابد و بنظر می‌رسد که شکل‌گیری جغرافیائی آن در همین جهت و بصورت یک نوار طولانی بمنصبه ظهور رسیده است. احتمالاً زمین‌شناسانی که از دو طرف سلسله جبال منطقه‌ای که من در آن قرار دارم، گذشته‌اند و درباره سن طبقات مختلف آن مطالعه کرده‌اند، بتوانند کمکی به مشاهدات من بنمایند.

«و.ک. لوفتوس» (W. K. Loftus) اولین کسی است که مطالعاتی را درباره زمین‌شناسی جبال زاگرس انجام داده و این کار را در سال ۶-۱۸۴۵ میلادی بعمل آورده است. در سال ۵-۱۹۰۴ نیز «ا.پیلگریم» (C. L. Pilgrim) در گشت و گذاری که از اهواز به سوی شرق و شمال-شرق داشته، منطقه زاگرس را

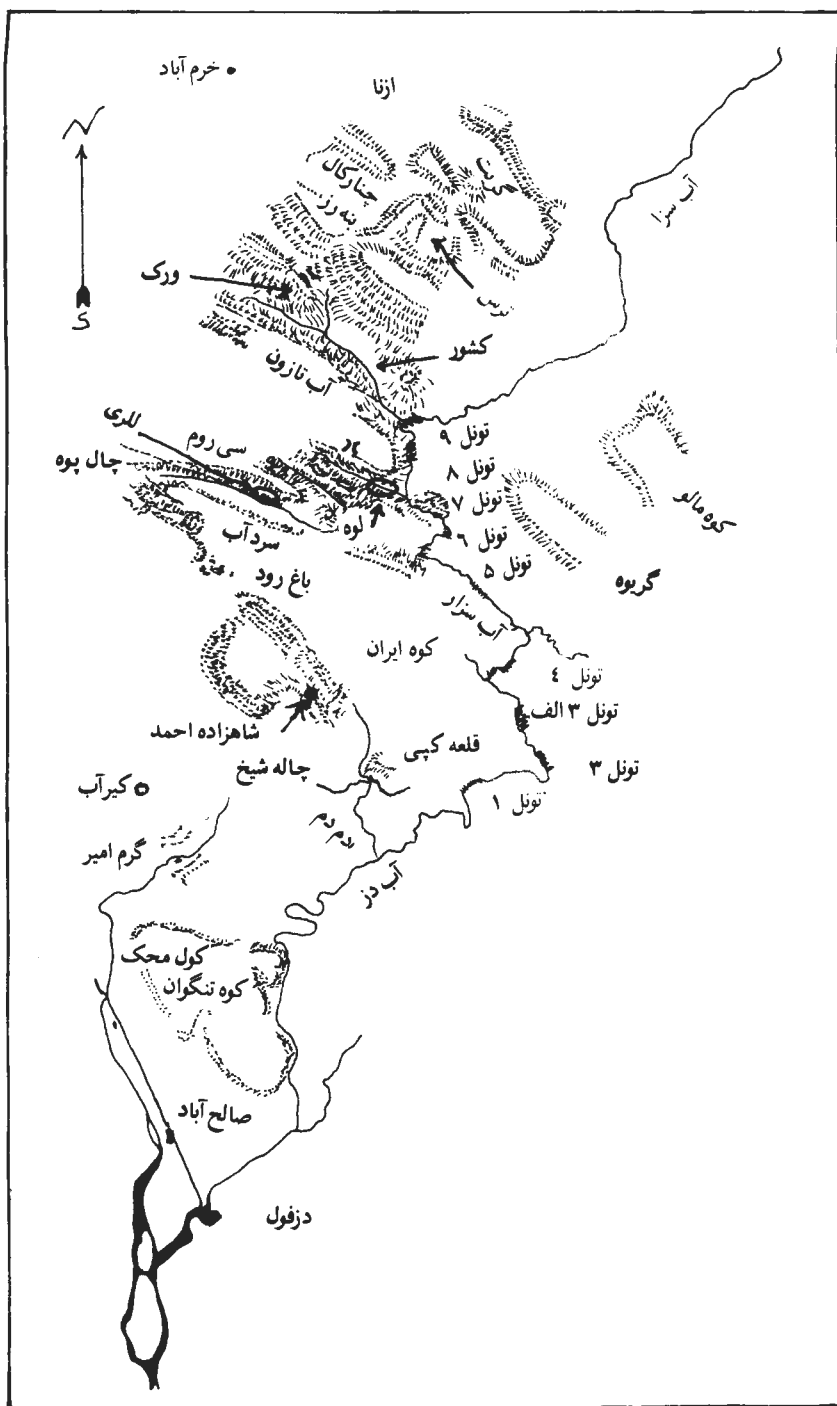
مورد مطالعه قرار داده است. در واقع، وی در منطقه‌ای کار کرده است که در حدود ۹۰ کیلومتری جنوب شرقی سرزمین ایل پاپی^{۱۴} قرار دارد. این شخص مسلماً در مسیر خود از قدیمی ترین پوسته‌های زمین تا جدیدترین آنها را دیده است. سرزمینی که در مقابل سلسله جبال زاگرس گسترده شده است، یعنی دشتهائی که خلیج فارس را از این سلسله جبال جدا می‌کنند، همانند قسمت درونی بین النهرین از رسوبات جدید تشکیل شده‌اند. ولی در اهواز، در تپه‌ای که به ارتفاع حدود صد متر در پائین دشت اطراف سر برآورده است، با جدیدترین پوسته‌های تشکیل دهنده زمین مواجه می‌شویم که از نوع همان سلسله کوههای بختیاری است که پیلگریم آنها را دیده است. تعیین قدمت و سن آن بدلیل پیدا نشدن هیچ نوع سنگواره‌ای، دشوار بود. این تپه باید متأخرتر از دوره میوسن میانی باشد، منتها چون به آخرین چین خوردگیهای زمین تعلق دارد، لذا فقط می‌تواند به جدیدترین دوره یعنی پلیوسن تعلق داشته باشد. این پوسته‌ها از رسوبات رودخانه‌هائی می‌باشد که آب آنها طغیان کرده و این رسوبات در سطح وسیعی گسترده شده‌اند. همه مراحل مربوط به تشکیل پوسته‌های زمین شناسی را می‌توان در آنجا مشاهده کرد. سنگهای ریگی بسیار کوچک توده شده، قله سنگهای بزرگ به اندازه نصف سر انسان، توده‌ای از سیلکس هلنی^{۱۵} قرمز و سبز که کاملاً مشخص هستند. توده‌هائی نیز از قله سنگها یافت می‌شود که بعضی از آنها دارای نومولیت (Nummulite) و بعضی دیگر از توده‌های قدیمی‌تر هستند که احتمالاً به کرتاسه (Crétacé) مربوط می‌شوند (گل سفید). در سلسله جبال زاگرس کوههای بختیاری به صورت گوناگون ظاهر می‌شوند. این کوهها در اثر سختی و صلابتی که دارند، در مقابل هجوم شرائط جوی مقاومت کرده‌اند و نقاط کاملاً مرتفعی در آنها وجود دارد. معذالک آنرا نباید با پوسته‌های رسوبی جدید زمین شناسی اشتباه کرد. این پوسته‌ها بصورت توده‌ای از لایه‌های افقی دیده می‌شوند که دیواره‌های سنگی مرتفعی دارند و رودخانه‌ها بستر خود را در آنها حفر کرده‌اند.

بعد از عبور از دشتی که در مشرق اهواز قرار گرفته است، به سلسله جبال واقعی زاگرس می‌رسیم. در این منطقه، که نسبتاً پست است، به مجموعه‌ای از پوسته‌های زمین شناسی برمیخوریم که متعلق به دوره میوسن میانی و ما بعد آن است

و تحت عنوان «گروه فارس» شامل مشاهدات «پیلگرم» نیز می باشد. این مجموعه در حوزه وسیعی گسترده است. در قسمت تحتانی این مجموعه، ذخیره‌هایی از «ژپس» پیدا می شود که ضخامت آن تا ۳ متر می رسد. لایه‌های ژپس با لایه‌های سنگهای آهکی ماسه دار ناخالص، سنگهای لایه لایه از نوع گل رس و خاک قرمز به دنبال هم هستند. این لایه‌های نسبتاً نرم گاهی مواقع آنچنان چین خوردگی دارند که لایه ژپس در فاصله‌های بسیار کوتاه ظاهر می شود. این ذخیره‌های ژپسی با نزدیک شدن به سطح زمین، با لایه‌های دیگری درهم می آمیزند که مهمترین سنگواره‌های آن، اوسترا - ورلتی (Ostra - Verleti) هستند. رگه‌های ژپس همیشه وجود دارند، ولی در حال حاضر توده اصلی لایه‌ها از خاک و خاک آهکی رس دار آبی و قرمز تشکیل شده است که با لایه‌های سنگ ریگی و لایه‌های نازکی از سنگ آهکی خرد شده، لایه‌های پشت سرهم را تشکیل می دهند. مجموعه فارس شامل قشرهای خاک رس و خاک آهکی رس دار خاکستری روشن است که با سنگ‌های آهکی تشکیل لایه‌های متناوب را می دهد، ولی در اینجا کمتر مورد توجه ما می باشد. و همچنین باید توجه داشت که این طبقات در مناطق ساحلی نیز پیدا می شوند.

اندکی جلوتر، در درون جبال زاگرس، حوزه‌هایی از سنگهای آهکی کم و بیش متراکمی ظاهر می شوند که با سنگهای ورقه شونده خاک سرخ جفت شده‌اند و فقط شامل «نومولیت» هستند. پیلگرم عقیده دارد که اینها ناشی از دوره «ائوسن» (Eocén) می باشند. در حدود ۵۰ کیلومتر در درون سلسله جبال زاگرس، به حوزه‌ای از لایه‌های تشکیل دهنده سطح زمین برمیخوریم که مربوط به دوره کرتاسه (Crétacé) می باشند. این حوزه را سنگ آهکی کاملاً همگون و بسیار متراکم تشکیل میدهد که غالباً بطور خفیفی متبلور می باشد.

در بین این ذخیره‌های کرتاسه، پیلگرم نیز لایه‌ای ضخیم از سنگهای ورقه شونده خاک رس آبی رنگ دیده است^{۱۶} که هیپوریت (hippurite) ها اساس آن را تشکیل میدهند و لذا تنها سنگواره‌های آن هستند. در سال ۱۸۹۱ دومورگان در شمال قلمرو ایل پاپی و در فاصله‌ای برابر با آنجائیکه که پیلگرم در جنوب سرزمین ایل پاپی بوده، از زاگرس عبور نموده و مشاهدات خود را یادداشت کرده



شکل ۲ - منطقه ایل پاپی - مقیاس ۸۰۰۰۰

است^{۱۷} خط سیراوندیک به راه شماره ۴ می باشد که توسط «ادموند» دنبال شده است. نقشه ای که وی ارائه داده است نشان میدهد که با گذشتن از دره سیمره، در جهت شمال به جنوب، به حوزه هائی برمیخوریم که در آنها لایه های تشکیل دهنده زمین عبارتند از، لایه ژپس میوسن (حوزه باریک)، لایه ائوسن که شامل آهک نومولیت است و لایه کاملاً جدیدی از الووین (alluvienne) یا رسوبات عهد حاضر را احاطه نموده است، حوزه وسیعی از لایه های مربوط به دوره میوسن بین کوه «بماروک» و «دشت پیشینو»، حوزه کاملاً گسترده ای از دوره ائوسن و سپس، بعد از یک انقطاع در لایه های تشکیل دهنده سطح زمین، ذخیره ای از کرتاسه (Maëstrichtien، Danien) می بینم که بالای لایه های ائوسن بدنبال هم هستند. در این منطقه میوسن، لایه های متعددی می بینیم که از خاک آهکی رس دار و خاک رس به رنگ زرد و سرخ تشکیل شده اند و با لایه های سنگ ریگی ژپس و آهک بدنبال هم هستند. «یافته کوه» (یافتا) که قسمتی از «اسپی کوه» در شمال غربی خرم آباد است، در حوزه کرتاسه^{۱۸} قرار گرفته و از لایه های آهکی چین خورده بسیار محکم تشکیل شده است که تا اندازه ای شبیه مرمر می باشد.

«ا.ف. استهل» (A. F. Stahl) در گزارش خود درباره زمین شناسی ایران، نقشه ای درباره زمین شناسی کشور ارائه می دهد که شامل منطقه مورد بحث ما نیز می شود. این نقشه مسلماً جز نشانه های کلی، مطلب دیگری را ارائه نمی کند. همین شخص درباره منطقه مورد مطالعه من، به کارهای دومورگان و لوفتوس استناد می کند ولی کتاب پیلگریم را که به کار این دو نفر استناد کرده، مورد استفاده قرار نداده است. استهل نیز مثل سایر پژوهشگران نشان میدهد که جهت امتداد کرانه های بین لایه های تشکیل دهنده پوسته زمین، از شمال غربی به جنوب شرقی است. او نشان میدهد که دشت جنوب غربی شهر دزفول متعلق به دوره های میوسن و پلیوسن است و حد دوره ائوسن^{۱۹} از این شهر می گذرد و بطرف شمال شرقی و اندکی دورتر از پیوستگاه دو رود آب سزار و آب دز امتداد پیدا می کند. پس از آن، لایه های کرتاسه شروع می شوند که کرانه های شمال شرقی آن، بطور خفیفی از شمال خرم آباد می گذرند. اگر استهل عقیده دارد که در حوزه بیرونی سلسله جبال زاگرس، یعنی نزدیک آب دز، لایه های مربوط به دوره ائوسن تسلط دارند، احتمالاً به این

دلیل است که او^{۲۰} با گفتارهای لوفتوس^{۲۱} درباره کشف آهک نومولیت در نزدیک «آب مونگره» آشنائی داشته است. نقشه «استهل» نشان میدهد که حوزه هائی از دوره های میوسن و پلیوسن، هم در شمال غربی و هم در جنوبی، در ائوسن این قسمت از سلسله جبال وجود دارد.

«دومارتون^{۲۲}» (de. Martonne) راجع به تغییرات ژئومورفولوژی یک زاگراس صحبت کرده است. او با مراجعه به توضیحاتی که دومورگان داده است، این تغییرات را در گروه «برجستگی های فشر دوم» (relief jarassien) دسته بندی می کند. درک او از این تغییرات نوعی از زنجیره چین خوردگی کاملاً ساده است که در چین خوردگیهای قشر دوم (Jura) و نیز در بعضی از قسمت های پرآلپ (Préalps) یافت می شود و مشخصه های آن جریانهای آبهای تقریباً منظم و متناوبی است که هنوز هم در جهت خلاف خطوط و یا همسو با خطوط کوهها وجود دارند. قبلاً بارها گفتیم که جهت اصلی از شمال غربی به جنوب شرقی هم بر آنچه که کوهها و دره های واقع در جهت طولی را شامل می گردد مسلط است و هم مسلط بر آنچه چیزی است که شامل لایه های زمین شناسی کوههای زاگرس می باشد. با توجه به نقشه ها میتوان ملاحظه نمود که جریان آبها در همین جهات جاری می باشند که این موضوع هم شامل نهرهای کوچک و هم شامل رودهای اصلی هستند. نقشه صحیحی، مثل نقشه مربوط به راه آهن، دقیقاً پیچ و خم آب دزو آب سزار را در جهت اصلی خودشان نشان میدهد و بر همین مبناست که دومارتون^{۲۳} در نظر داشته است نشانه ای مشخص از رودخانه های قشر دوم را ارائه نماید. جریان کارون همین حالت را دارد. جریان آبی است که از انشعابات مختلف تشکیل شده است و مسیرهای طولانی که در آنها جریان دارد به موازات چین خوردگیهاست تا اینکه آنها را قطع می کند و سپس بطور عرضی و یا بطور مورب جریان می یابد تا به بسترهای تنگی می رسد که همین جریان آنها را حفر کرده است. بنظر می رسد که کوههای زاگرس و سلسله های چین خورده لرستان به مرحله از «فرسایش» جدید تعلق داشته باشد. یک قلّه بزرگ ناودیس که اندکی بعد راجع به آن سخن خواهیم گفت، نشان میدهد که بعضی از قسمت های این کوهها به مرحله ای از کمال نزدیک می شوند.

۲- دشت صالح آباد

دشت صالح آباد جنوبی ترین مکانی است که در منطقه دیده ام و تا آنجائیکه اطلاع دارم، این دشت که در عهد کهن به ایلام تعلق داشته، در طول تاریخ نقش مهمی در زندگی پایی ها ایفاء کرده است. تپه شوش در حدود ۳۰ کیلومتری جنوب صالح آباد و در واقع، امتداد محدوده این شهر بطرف شمال منطقه شوش است. براساس اطلاعاتی که مهندسین راه آهن برایم فراهم کردند، صالح آباد در ارتفاع ۱۴۰ متری قرار دارد (در نقشه ها، صالح آباد در ۲۰۰ متری است). افق این دشت بخصوص در جنوب شهر به نحوی است که در هوای صاف می توان جزئیات مناظر را از فاصله ای دور تشخیص داد. از سه طرف کوهساران را می بینیم که دشت را محصور کرده اند. در شمال شرقی و مشرق آن دیوارهای شیب تند صه کوه تنگوان سر برافراشته اند که در پشت آنها ارتفاعات سلسله جبال لرستان دیده می شوند. در طرف شمال، همین دشت محدود به زمین هائی می شود که دارای پستی و بلندی های زیادی هستند که ارتفاع آنها کم است. همین زمینها از غرب تا «کول محک» گسترش می یابند. درباره «کول محک» بعداً توضیح خواهیم داد. در شمال غربی و در مغرب آن، سلسله کوههای بلندی در فاصله های دور دیده می شوند. آنطور که از نقشه ها برمی آید، این کوهها همان کوههای پشت کوه، در بالای کرخه هستند. دشت صالح آباد، تا آنجائیکه چشم کار می کند، در جنوب غربی و جنوب اعتداد می یابد.

رودخانه «بالارود» در مجاورت صالح آباد و در غرب آن جریان دارد. آب شعبه های آن اواسط فروردین کم است و بستر آن مملو از شن می باشد. در جنوب و جنوب غربی صالح آباد، نزدیک پلی که روی دره ساخته شده، عرض بستر رودخانه ۳۰۰ متر است (نقشه راه آهن آنرا نشان میدهد) و مراحل آن در مقایسه با سطح زمین منطقه بسیار شیب دار است. با ذوب شدن یخ ها در کوهساران، اگر رگباری هم در دشت به آن اضافه شود، تمام بستر این رود پر از آب می گردد. آب در، که از کوهساران شمال شرقی لرستان سرچشمه می گیرد، از ۸ کیلومتری جنوب شرقی صالح آباد در جهت بستر همیشگی خود یعنی از شمال شرقی به جنوب غربی می گذرد

و پس از طی مسافت اندکی، در جنوب به بالارود می‌پیوندد. بستر رودخانه آب دز چنان در زمین فرورفته است که فقط یکبار این رود را در نزدیکی دزفول، بین صالح‌آباد و این شهر، در سطح زمین‌های مرتفعی می‌بینیم که سواحل غربی آنرا تشکیل می‌دهند. برای وارد شدن به دزفول باید از یک پل قدیمی عبور کرد که تاریخ بنای آن به عهد ساسانیان می‌رسد^{۲۴}. دزفول شهری قدیمی است که بازار آن محل رفت‌وآمد کوچ‌نشینان منطقه بوده است، در حالیکه صالح‌آباد یک شهر کاملاً جدید می‌باشد.

تابستان این دشت بسیار گرم و نزولات آسمانی آن بسیار اندک است. نزدیک صالح‌آباد و در حوزه شرکت نفت انگلیس و ایران صحبت از آن بود که درجه حرارت هوا تا ۵۵ درجه^{۲۵} سانتیگراد می‌رسد که شاید تا اندازه‌ای اغراق‌آمیز باشد. برعکس، رطوبت هوای آن در زمستان و اوایل بهار به اندازه کافی است و همین امر موجب رشد علوفه مراتع آن می‌گردد. در نامه‌ای که در ۲۷ اسفند ماه یکی از دوستانم از صالح‌آباد برایم نوشته بود چنین آمده است «در اینجا، در دشتی که هنوز همه چیز سبز است، جاییکه چمنزارها هستند...». از حدود ۱۸ فروردین به بعد رنگ زرد روزبروز بیشتر بردشت مسلط می‌شود. علفها در اثر تابش شدید نور خورشید شروع به خشک شدن می‌کنند. در این موقع از سال، معمولاً مه غلیظی کوههای اطراف دشت را می‌پوشاند.

۳- «کول محک» و «گرم امیر»

وقتی از صالح‌آباد نگاه می‌کنیم، کوه تنگوان حالت کوهی را دارد که دقیقاً دارای یک ساختار لوحه‌ای است (شکل ۴). قسمت بالای آن بصورت یک فلات است (به استناد نقشه‌ها دارای ۵۰۰ متر ارتفاع می‌باشد) در حالیکه کناره‌های آن شیب‌های بسیار تندی را تشکیل می‌دهند و لایه‌های تقریباً موازی را می‌توان در این دیواره‌ها مشاهده نمود که اندکی میل به جنوب دارند.

فرصت مناسبی برایم پیش آمد تا قسمت غربی کوه تنگوان را در نزدیک کول محک (کولم هک، کول ماهک، کول موئک؟) از نزدیک به بینم. کناره‌های

شیب دار آن در اثر سائیدگی بریده شده اند و از فاصله دور چنان بنظر می آیند که این کناره ها توسط یک گسل بوجود آمده اند.

قله ای مخروطی، به شکل دماغه ای مرتفع، روی دره خم شده است. می گویند که در زمان قدیم راهزنان از این قله برای نشانه گیری استفاده می کرده اند. جریان سیلابهای شدیدی نیز دریای کوه مسیرهای خود را حفر کرده اند. اطراف فلات کوه تنگوان پوشیده از توده های بهم فشرده است که آب آنها را آورده است. از یکی از دیواره های آن که بسیار تند و سخت بود بالا رفتم و تقریباً به بلندای صخره موربی رسیدم. ملاحظه کردم که این فلات اساساً از توده های ترکیب یافته است ولی لایه های افقی نیز در آن وجود داشت که بنظر می آمد از ریگ نرمی تشکیل شده باشند^{۲۶}. دیواره صخره بصورت منشورهای بزرگ و عمودی شکاف برداشته بود. در پائین آن، نزدیک مسیلی که از آن یاد شد، دریای فلات، قطعه سنگ بزرگی که توده ای سنگهای کوچکتر آن را تشکیل داده بود، شکسته و فرو ریخته بود. در بین مواد فرو ریخته این سنگ، مواد بسیار نرمی وجود داشتند که گیاهانی نیز در آنها روئیده بودند که خار خسک، شقایق، آلاله، یک بوته روناس و تعدادی بوته های خاردار از آن جمله بودند. در یکی از شیب های تند، که دسترسی به آن مشکل می نمود، نخل کوچکی روئیده بود. نزدیک مسیل ها، آروندو دوناکس (*Arundo donax*) های بلندی نیز وجود داشتند. سقف یک غار مرطوب از خزهای سبزی پوشیده شده بود که بصورت شرابه آویزان بودند. تمام این گیاهان را در ۲۷ فروردین دیدم.

مواد تشکیل دهنده زمین، در سطح گسترده ای از پای کوه، ظاهراً از توده های بهم فشرده ای از خاک و سنگ ریزه ترکیب شده بود. در این محل در اثر عبور سیلابهای وحشی، شیارهایی بوجود آمده اند که موازی هم می باشند. گاهی مواقع همین سیلابها موفق به حفر دره های تنگ و عمیقی شده اند که حالت تونلهای واقعی را دارند. لذا اگر نگاه انسان مسیر راه آهن را دنبال کند، می بیند که این مسیر عموماً جهت عرضی سیلابهای وحشی را قطع کرده است و نیز برجستگی های مدور و متناوبی را می بیند که توسط این مسیل ها از یکدیگر جدا شده اند. از کول مهک که نگاه کنیم، چشم انداز گسترده ای را می بینیم که زمین آن

کاملاً پست است و بطرف مغرب امتداد می‌یابد. صورت ظاهری این چشم‌انداز و تعدادی تپه‌های منفرد، که امتداد آنها از جنوب به شمال است، دریای خشک شده‌ای را تداعی می‌کند. بخصوص مجموعه‌ای از پشته‌های کوچک وجود دارد که لایه‌های آنها بطور خفیفی از شمال به جنوب متمایل هستند و دامنه‌های آنها شیب ملایمی به طرف جنوب دارند و شیب این پشته‌ها در مجاورت شمال تند می‌باشند. جاده صالح‌آباد به خرم‌آباد از این سرزمین می‌گذرد و تأثیری مبهم و خاص روی مسافر می‌گذارد^{۲۷}. جاده پرپیچ بی‌انتهای، بطور مورب از دیواره دره‌ای می‌گذرد تا به طرف دیگر دره برسد، این دره توسط یک تند آب قوی حفر شده است. می‌توان گفت که قبل از احداث راه‌آهن و همچنین راه شوسه، اگر در غرب کول مهک بودیم و میخواستیم از منطقه بگذریم، این حرکت عملاً بدون وجود یک راهنمای محلی غیرممکن بود.

این سرزمین، با قله‌های متعدد و کم ارتفاعش، تا شمال کوه تنگوان و تا حوالی «گرم‌امیر» امتداد می‌یابد. در منطقه گرم‌امیر خطوط ارتفاعاتی آن را گشوده‌تر از سایر جاهای آن دیدم. ایستگاه گرم‌امیر در سمت جنوب بالارود قرار دارد و بالارود نیز در همین محل در دره‌ای جریان می‌یابد که جهت آن از شرق به غرب است. اگر از قله کم ارتفاعی که در جنوب ایستگاه گرم‌امیر قرار دارد بگذریم، به دره جدیدی می‌رسیم که جهت آن نیز از مشرق به مغرب است و در کناره جنوبی آن نیز یک خط ارتفاعاتی با یک قله وجود دارد که به موازات اولی است. فاصله‌ای را که بین این قله‌ها وجود دارد فقط چند کیلومتر تخمین زدم و ارتفاع آنها را حدود ۱۰۰ متر بیش از عمق دره دیدم. ضمناً عمق جریان نیز در این منطقه عمیق‌تر بود. شکل شماره ۵ برشی شمالی جنوبی از این سرزمین می‌دهد. قسمتی از لایه‌های قله‌های آن از سنگ ماسه‌ای هستند و قسمتی نیز از خاک سرخ که در اکثر مواقع دارای رطوبت فراوانی می‌باشند. بنابراین، همین لایه‌ها، لایه‌های میوسن را بخاطر می‌آورد که پیل‌گریم از طبقه مجموعه «اُسترو-ورلتی» (*Ostrea Verlti*) فارس دیده و یا لایه‌هائی را بیاد می‌آورد که دومورگان مشاهده نموده است. این لایه‌های شکل‌گیری زمین در همان حوزه‌ای ظاهری می‌شوند که خط سیر ما هستند و خارج از سلسله جبال زاگرس قرار دارند. میل لایه‌ها بطور

کلی از شمال به جنوب است و لذا در جهت عمومی دره‌ها، یعنی جهت شرقی غربی، تعداد لایه‌ها رو به افزایش هستند. کشیدگی دامنه‌های جنوبی یال‌ها کمتر است و غالباً پوشیده از سنگ‌های ماسه‌ای عریان می‌باشند، در حالیکه شیب دامنه‌های شمالی تندتر و پوشیده از گیاهان فراوان می‌باشد. در اینجا و آنجا، لایه‌های نرم خاک خود را می‌نمایانند. عمق دره در بین یال‌ها پوشیده از مراتع و نیز پاره‌ای مزارع است. این منطقه را جمعیتی که در آن هستند بنام «ساپلا» می‌نامند (که در روی نقشه راه آهن آنرا سرپله نامیده‌اند) و همین نامگذاری بیانگر پله‌ها و طبقات این منطقه است که همه ساختارها و منظره عمومی آن، عملاً به بهترین وجهی پله‌ها را تداعی می‌کند. دره‌هایی نیز از نوع نامنظم می‌بینیم (شکل شماره ۵) که لایه نرم فلات شیب دار آن‌ها تا جایی ادامه دارند که بتدریج توسط جریان آب شسته و حفر شده‌اند.^{۲۸}



- شکل ۳- بنائی به شکل هرم، از سنگ بدون ملات که روی یک سنگ دیگر درست شده است. نزدیک «گردینگ ممد»
- شکل ۴- لبه‌های بریده شده «کوه تنگوان» نزدیک «کول محک»

در سایر جاها، رودخانه بالا رود خود یال‌ها را نیز شکافته است. دره‌ها نه تنها توسط جریانهای آب در جهت طولی بریده شده‌اند، بلکه تند آبهای کوچک نیز تنگه‌ها و شیارهای عمیقی در جهت عرضی آنها بوجود آورده‌اند. باید اضافه کنم

که در بیشتر مواقع برای عبور از دره‌ای به دره دیگر باید در جستجوی مکانی بود که بتوان از آنجا زمین‌های مرتفع شمالی یاها را زیر پا گذاشت و از آن عبور کرد. با همین توضیح مختصر خواهیم فهمید که این سرزمین به اندازه همان سرزمینی که در غرب کول مهک است، غیرقابل دسترسی می‌باشد.

۴- فلات نزدیک به «قلعه کپی»

اگر از گرم امیر شروع کنیم و راه‌آهن را در جهت شمال شرقی به شرق دنبال نمائیم، پس از ۸ کیلومتر به «محمودعلی» میرسیم که در آن زیارتگاهی وجود دارد. در ۸ تا ۱۰ کیلومتری شرق، به «قلعه شیخ» می‌رسیم. این قلعه شیخ در منطقه‌ای قرار دارد که پوشیده از فلات‌های متفاوت الارتفاع است. بنظر می‌رسد که اساساً این حوزه فلاتها از شرق به غرب امتداد می‌یابد (شکل شماره ۶). روی فلاتی در شرق «دُم- دُم» منزل سومین مهندس بخش راه‌آهن قرار دارد. نام این محل «قلعه کپی» است و برای مدتی در این محل اقامت کردم و بهمین دلیل است که نقطه شروع کارم توصیف مناظر این منطقه است.

خانه مهندس در ارتفاع ۴۷۰ متری، روی فلات تقریباً افقی قرار داشت که بطور خفیفی مایل به طرف جنوب بود. وسیع‌ترین قسمت آن (در حدود چند کیلومتر) از شمال به جنوب امتداد می‌یافت. از طرف شمال، این فلات به زمینی کاملاً ناهموار محدود می‌شد و در غرب آن دره بسیار عمیق «دُم- دُم» قرار داشت و در شرق آن نیز دره‌ای مشابه ولی کوچکتر قرار گرفته بود. در طول دره «دُم- دُم» اردیبهشت) زمینهای صاف و همواری که در اطراف خانه مهندس وجود داشتند پوشیده از علفهائی بودند که بتدریج رنگ زرد بر آنها چیره می‌شد. وقتی در اوایل تیر این مکان را دیدم، باد ساقه‌های خشک خارخسک‌ها را جارو می‌کرد و صدای به هم خوردن برگها و میوه‌های خشک بگوش می‌رسید.

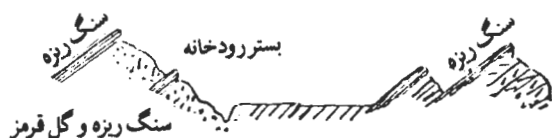
بهنگام کار در منطقه، از شکل کلی لایه‌هائی که فلات را تشکیل می‌دادند، طرحی تهیه نکرده‌ام، ولی با مقایسه لایه‌های دیواره شکاف دره دُم دُم و لایه‌های

تشکیل دهنده دامنه‌ها و حتی دره‌ها و نیز با مقایسه لایه تقریباً افقی توده‌های سطح فلات، متوجه شدم که تفاوت فاحشی در وضعیت تمایل این لایه‌ها وجود دارند. لایه افقی سطح فلات احتمالاً بسیار متأخر است. در همین گشت و گذار بطرف جنوب، بویژه سعی کردم مسیلی را دنبال کنم که در دره مشرق فلات قرار دارد. بعد از حدود چهار ساعت پیاده‌روی، در جنوب قلعه کپی ملاحظه کردم که بنسیر مسیل در لایه‌ای از ماسه سنگ کنده شده است و تمایل آن بطرف جنوب می‌باشد. سطح آن پوشیده از لایه‌های تشکیل دهنده‌ای است که بطور عجیبی نرم و پوک هستند. بقیه لایه‌های فوقانی از سنگ ماسه‌ای است و در حال حاضر بمثابه بازوبندهای بزرگی می‌باشند. این بازوبندها روی لایه‌ای قرار گرفته‌اند که هنوز دست نخورده و کامل هستند. در ساحل غربی مسیل و روی زمینهای مرتفع آن، که دارای شیب تندی هستند، چندین غار وجود دارد که در سنگهای سخت بوجود آمده‌اند و گاهی مواقع نیز مسکونی می‌باشند. (به بخش مربوط به شکل مسکن مراجعه شود).

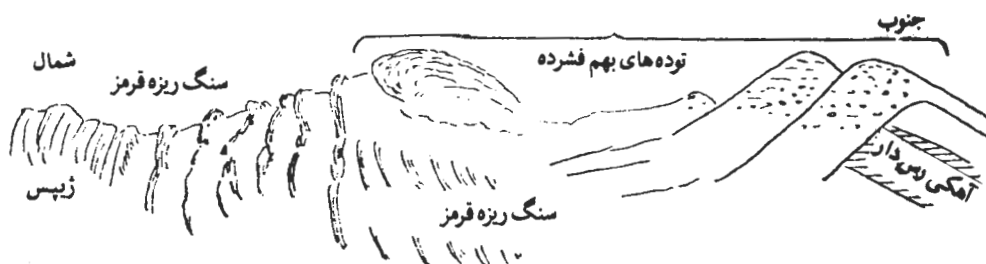
دهانه این غارها غالباً توسط نی‌هائی از نوع *Arundodonax* های بلند پوشیده است که تا اندازه‌ای نی‌های بامبو را تداعی می‌کند. هنگامیکه از درون غار به گللهائی نظری اندازیم که در نور آفتاب شکوفا شده‌اند و یا متوجه سرخس‌هائی میشویم که در دیواره مرطوب عمق غار روئیده‌اند، گمان می‌بریم که در منطقه حاره واقع شده‌ایم. منظره شرقی مسیل از این قسمت ما را بیاد گرم امیر می‌اندازد. یالهای کم ارتفاع روی دشتهائی قرار دارند که از سبزی موج می‌زنند. روی یکی از دامنه‌های این یالها، لایه‌های مایل به سرخ تقریباً افقی با قسمت‌های پوشیده از سبزی، به تناوب پشت سرهم هستند. در آنجا خار و خاشاک‌هائی هم وجود داشتند. در ماه فروردین، دو قرارگاه ایلی مربوط به لرها، منجمله احمدخان چادرهای خود را روی این مراتع برپا کرده بودند.

همانطور که قبلاً گفتم، فلات خانه مهندس از طرف شمال توسط زمین ناهمواری محدود شده بود. طرح اولیه‌ای که در محل تهیه کردم (شکل شماره ۶) نمادی از ترکیب زمین‌شناسی را میدهد که زمین شمالی متصل به فلات را تشکیل میدهند. تپه‌های مرتفعی که در این طرح ملاحظه می‌شود دارای برآمدگیهائی بوده

و کاملاً در جنوب طرح قرار دارند. این تپه‌ها در مشرق خانه مهندس واقع شده‌اند. لایه‌های فوقانی آنها از توده‌های مطبق افقی ترکیب و تشکیل یافته‌اند. پائین‌تر، لایه‌های موربی از خاک آهکی رس دار وجود دارد.



شکل ۵- طرح ساده‌ای از برش شمالی جنوبی زمین حوالی گرم‌امیر. بلندی‌های آن بسیار مرتفع هستند



شکل ۶- طرح اختصاری طبقات زمین ناهموار در شمال قلعه کپی

در قسمت شمالی توده‌ها، لایه‌هایی از سنگ ماسه‌ای قرمز رنگ وجود دارند. حالت مورب بودن آنها بقدری زیاد است که بتدریج تبدیل به حالت عمودی می‌شوند. در شمال این توده لایه‌هایی عمودی دیده می‌شوند که از سنگ ماسه‌ای هستند و بصورت خطوطی در کنار یکدیگر قرار گرفته‌اند. لایه‌های میانی، که نرم‌تر هستند، در اثر جریان آب سائیدگی پیدا کرده و گود شده‌اند. این لایه‌ها پوشیده از علف می‌باشند. حوزه سنگهای ماسه‌ای چندان گسترده نیست. در شمال بیشتر از هر چیزی، لایه‌های رنگ روشن وجود دارند که نقش سنگهای ماسه‌ای را ایفاء می‌کنند و براساس گفته‌های مهندس، از ژئوپس ترکیب یافته‌اند، در حالیکه حوزه میانی که در اثر سائیدگی حفر شده‌اند، از خاک و گل بوده‌اند. وقتی از تپه‌های

واقع در جنوب نگاه می‌کنیم، این حوزه، که از لایه‌های سنگ ماسه‌ای و ژپس تشکیل شده است، مجدداً حالتی از یک دریای خشک شده را در انسان القا می‌کند. جهت طبقات سنگ ماسه‌ای و ژپس از مشرق به مغرب است. لبه برجسته بالای آنها بطور متناوب اوج و فرود دارد. این تفاوت و تواتر زبانه‌های برجسته لایه‌های سخت، به سرزمین خالی و بایری می‌مانند. این سرزمین نیز یکی از غیرقابل عبورترین حوزه‌های لرستان را تشکیل می‌دهد.

در شمال این منطقه سلسله جبال خاکستری رنگی سر برافراشته است که احتمالاً دارای ساختار آهکی است و ارتفاع آن خیلی بیشتر از ارتفاع تپه‌هایی است که در ضمن سفرهای قبلی امان به آن برخوردیم. ارتفاع آن احتمالاً بیش از ۱۵۰۰ متر است. درست در شمال، راه بزرگی در سلسله جبال وجود دارد و چنین بنظر می‌رسد که به دره دم دم منتهی می‌شود. در مناطق مرتفع این کوهساران، رنگ خاکستری سنگها با رنگ‌های سبز مخلوط می‌شود، زیرا که در این منطقه جنگلهائی وجود دارند که کاملاً تُنک و کم درخت هستند.

در شمال فلات‌ها، به منطقه‌ای می‌رسیم که فشارچین خوردگی‌های آن شکل‌های بسیار سخت و خشنی بخود می‌گیرند. سرزمینی که تا بحال توصیف شد، اساساً از لایه‌های دوره میوسن و پلیوسن تشکیل شده‌اند، در حالیکه در سلسله جبال شمالی لایه‌هایی نیز وجود دارند که منشا آنها قدیمی‌تر است.

۵- منطقه‌ای که شامل حد فاصل «آب سی روم» و «قلعه کپی» است.

این منطقه روی هیچ کدام از نقشه‌های موجود نشان داده نشده است. من این منطقه را تا حدی می‌شناسم و پدای پیاده در روزهای ۱۹ تا ۲۲ خرداد از آب سی روم و آب سزار حرکت کردم تا به قلعه کپی بروم. در جریان این سفر، فقط دو نفر لر همراه بودند که یکی از آنها خدمتگزارم بود و دیگری راه را معین می‌کرد. قطب‌نمائی نیز داشتم که توسط آن جهت را پیدا می‌کردم. براساس نقشه چاپ آلمان، در سال ۱۹۳۵، انحراف در این منطقه ۴ درجه شرقی بود. وقتی خط

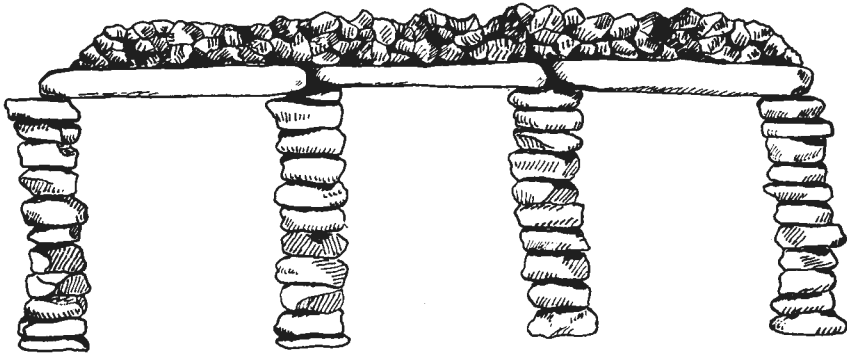
سیر خود را روی نقشه مشخص می‌کردم، این انحراف را در نظر گرفتم. فاصله مستقیم بین دو نقطه ابتدائی و انتهائی سفر، ۳۱ کیلومتر بود. چهار روز در راه بودیم ولی کلاً ۳۲ ساعت راه‌پیمائی کردیم. مسیر مقدماتی راهی که ما طی کردیم، براساس نقاط اصلی آن دو و نیم برابر بیشتر از فاصله به خط مستقیم بود (در واقع راه طی شده ۴ یا ۵ برابر طولانی‌تر بود). در این شرائط و در جریان این سفر کوهستانی، بطور متوسط ساعتی ۲/۵ کیلومتر طی کردم. این رقم را با زمانی که غالباً باید برای طی تونل ۸ مصرف می‌کردم و نیز با سایر مشاهداتی که موقعیت انجام آنرا داشتم، مطابقت کردم. با تکیه به این داده‌ها و با در نظر گرفتن زمانی که برای رفتن از محلی به محل دیگر صرف شده بود، خط سیر خود را روی نقشه مشخص کردم.

در ۱۹ خرداد ساعت ۵ ونیم صبح خانه مهندس را در پیوستگاه آب سی روم و آب سزار، در جهت غرب به شمال غربی ترک کردم تا به «باغ لوه» برسیم که همراهانم در آنجا منتظرم بودند (قطب‌نما درجه ۲۹۰ را نشان میداد). ساعت ۶/۳۰ از این باغ راه افتادیم و از دره بالا رفتیم که جهت کلی آن همان جهتی بود که در علیای باغ قرار داشت. کمی بعد از باغ لوه (در طرف جنوب به جنوب غربی) تنگه باریکی وجود دارد که «آب سی روم» از آنجا خارج می‌شود. جریان آبی نیز در عمق دره اصلی جریان داشت (که در همینجا به «آب سی روم» ملحق می‌شود). این مسیر را که ما پیش گرفته ایم «آب دارانه» نام نهاده‌ایم. از محل باغ «لوه» ساحل شمالی این رود را در پیش گرفتیم. در ساعت هفت و پانزده دقیقه این ساحل را ترک کردیم تا شروع به صعود از جبال «کاله حسین‌شا» (قلعه؟) کنیم که دامنه‌های جنوبی دره را تشکیل میدادند (جهت ۲۶). در نیمه راه، در کنار یک راه باریک سنگ بزرگی را دیدیم که میان آن بشکل حفره کوچکی گود بود و روی آن بنائی از سنگ‌های بدون ملاط به شکل هرم وجود داشت. همراهانم توضیح دادند که حفره درون سنگ برای جمع شدن آب باران و یا برف است که عابرین بتوانند تشنگی خود را برطرف کنند (شکل شماره ۳). در حدود ساعت ۸/۱۵ دقیقه در گردنه «گردینگ محمد» بودیم که روی یال «کاله حسین‌شا» قرار داشت. از این نقطه، خط نشانه ما در گردنه

«گردینگ محمد» (گردینگ کوه فولانچی یا هولانچی) در سلسله جبال و در شمال دره «آب دارانه»، ۲۹/۵ بود.

از گردنه پائین آمدیم و وارد دره ای شدیم که به موازات دره قبلی بود. جاده از دره ای جانبی می گذرد که کاملاً صحرائی است و جریان آبی بستر خود را در نوعی از تنگه بسیار باریک در جهتی حفر کرده است که ما باید درپیش بگیریم. نام آن «تنگه ليله» یا «موران ليله» بود. در ساعت ۸/۴۵ به آب سی روم رسیدیم. این رود از طرف راست ما می آمد (از جهت غرب به شمال غربی) و بطرف جنوب شرقی و در جهت عمومی ۱۲۵ درجه می رفت تا وارد آب راه عمیق و تاریکی شود که بنام تنگ «کول مریزول» خوانده می شد. این تنگه باریک در یک قسمت محدب شکل گرفته است که یک چین خوردگی کاملاً مشخص در آن وجود دارد. بنظر می رسد که آب سی روم پس از طی مسافت کمی، اندکی به طرف جنوب می چرخد ولی از آنجائیکه همین رود در دره باغ لوهو جریان می یابد (که اندکی قبل توضیح آنرا دادیم)، لذا باید خمیدگی شدیدی بطرف شمال پیدا کند. در محل گذار آب سی روم که ما از آن گذشتیم، دره وسعت پیدا می کند. جویبار از روی سنگ ریزه های سفیدی می جهید و کناره های آن پوشیده از خرزهره بود. در دره و در تنگه ها درختان و بوته های زیادی وجود داشت.

درباره ادامه راه اطلاعات چندانی ندارم، ولی بعد از ۲ ساعت راه پیمائی در جهت جنوب غربی، در ساعت ۱۱ به «باغ لالری» رسیدیم. در قسمت اول راه، در شرق خودمان قسمتی از یک دره عمیق را در سر راه خود داشتیم که با سنگهای شیب دار محدود شده بود. روی قسمت اعظمی از مسیر، کوه «تخت لاموره» در طرف چپ ما بود. بالاخره به دره «لالری» رسیدیم که از غرب و شمال غربی به شرق و جنوب شرقی امتداد می یافت. در همین دره لالری تا یک بستر ریگزار پائین رفتیم و پس از آن، مدت زمانی را صعود کردیم تا اینکه به باغ لالری رسیدیم. این باغ روی ساحل شمالی رودخانه قرار داشت. در این محل دره لالری به طرف شرق و جنوب شرقی امتداد می یافت، ولی چون شعبه ای از آب سی روم است، لذا فکر می کنم به طرف شمال می چرخد و دره ای را حفر می کند که در مشرق راه خود دیدیم و کمی قبل از آن صحبت کردیم.



شکل ۷- بنائی از سنگ نزدیک گردنه «اؤنگون - Aw Nagun». ارتفاع یک متر. این طرح بر مبنای آنچیزی که است در حافظه بر یاد مانده بود.

از همین دره «لالری» که نگاه می‌کردیم، سلسله جبالی از طرف جنوب شرقی منظره‌ای ممتد وجود داشت که همراهانم از بین یالهای آن، گردنه «چال پیل»^{۲۹} را نشانم دادند. باید به آنطرف می‌رفتیم. لذا راهی را که باید دنبال کنیم انتخاب کردم. دو امکان وجود داشت: راهی دشوار و خسته کننده ولی مسلماً کوتاهتر که از گردنه چال پیل می‌گذشت، و راه دیگری که در غرب انحنای بزرگی برمی‌داشت. این راه چون آب و سایه فراوان دارد باید خیلی آسانتر از راه اول باشد و در فارسی چنین راهی را «خیلی خنک» می‌گویند. تصمیم گرفتم این راه را در پیش بگیرم. این مسیر را «راه گپ» می‌نامیدند یعنی راه بزرگ که علت آن شاید مسیر طولانی آن باشد.

حدود ظهر در قسمت اول «باغ لالری» توقف کردیم تا چیزی بخوریم و قسمتی از بعدازظهر را استراحت کنیم. همراهانم بارها با صدای رسائی بانگ سر دادند و تمام دره از طنین صدای آنها پر می‌شد. در جریان بعدازظهر، منظور از بانگ برآوردن آنها را درک کردم. وقتی که لرها در تابستان جابجا می‌شوند، فهمیدن اینکه ساکنان روستا کجا هستند دشوار است و لذا لرها به این طریق حضور خود را اعلام می‌کنند. به این ترتیب، بعدازظهر، مردی از راه رسید و ما را از باغ گذراند و به خانه‌های تابستانی راهنمایی کرد. همانطور که قبلاً گفتم، باغ لالری در شمال

جریان آب قرار گرفته است و بطور طبیعی به دره‌های متعددی تقسیم می‌شود. سلسله جبالی که روی ساحل شمالی واقع شده است، حداقل دارای سه شیار جداگانه است که توسط قسمتهای برجسته‌ای از هم جدا می‌شوند. در یکی از آنها، آب با جریان شدید روی دامنه‌های کوه می‌ریخت و گیاهان زیادی در کنار آن وجود داشت. نام این منبع آب «پتاف سرپک» بود. روی آخرین دماغه مرتفع، چندین خانه تابستانی وجود داشت که شب را در آنجا گذرانیدیم. در لالری خانه زمستانی ندیدم ولی احتمال زیادی وجود دارد که از این خانه‌ها در ارتفاع بسیار پائین، در دره وجود داشته باشد. ادموند (Edmond)^{۳۰} می‌نویسد که «خانه‌های دائمی روستائی از سنگ و گل» است.

در بیستم خرداد ساعت چهار صبح، خانه‌های تابستانی باغ لالری را ترک کردیم و در جهت غرب - شمال غربی و در طول دره «گوکار للری» راه افتادیم. این دره از شمال به کوههای سرپل، از جنوب توسط کوههای «سردآب» محدود می‌شود (که نام خود را از چشمه‌های سرد آن منطقه گرفته است). مناظر اطراف فوق‌العاده بدیع و زیبا بودند. بستر و کناره‌های جویبار آب که زمزمه دلپذیری داشت پوشیده از سنگهای سفیدی بود که خاکهای قهوه‌ای داشتند. نظیر همین تخته سنگها در عمق دره نیز وجود داشت، ولی همه آنها پوشیده از سبزی و علف بودند. تا کوهپایه‌ها درختان زیادی وجود داشتند و خود را در یک پارک جنگلی یا در جنگل بسیار متراکمی احساس می‌کردیم. بین ساعت ۶ تا ۶ و ۳۰ دقیقه توقف کردیم تا صبحانه بخوریم. سپس راه خود را که بیش از پیش بطرف غرب می‌چرخید، پی‌گیری کردیم. در ساعت ۸ صبح، به مکانی از دره با دامنه‌های شیب‌دار و خشک و بدون درخت رسیدیم و احساس کردیم که به گردنه میرسیم. معذالک بنظر می‌رسید که قله «سردآب» پوشیده از درخت است. از اینجا به بعد نام رودخانه یا دره «بردگپه للری» بود. در اواخر آن، مستقیماً به غرب می‌رفتیم. در ساعت ۹ و ۳۰ دقیقه نوشته‌ام که به تند آبی بنام «آب برگته» رسیده‌ایم.

در ساعت ۱۰ به گردنه «چال پول» رسیدیم که غربی‌ترین نقطه مسیر ما بود. روی همین گردنه، زمین صاف و هموار کوچکی بود که هر طرف آن چند متر طول

داشت. در سه طرف آن تپه‌هایی وجود داشت که اندکی برجسته بودند. در حالیکه در طرف چهارم آن یعنی در جنوب، سلسله جبال عظیمی بنام «رهورک» سر برافراشته بود که ارتفاع قسمت فوقانی آن شاید هزار متر از ارتفاع گردنه زیادتر بود و دیوارهای مورب آن در بعضی جاها روی قسمت داخلی خم شده بودند. در دشتهای آن علف و در قسمتهای کم ارتفاع و بخصوص در قسمت غربی و جنوب غربی آن درختچه‌ها و در گوشه جنوب شرقی آن درختان بزرگی وجود داشت. بنظر می‌آمد لرها از این مکان بعنوان یک قرارگاه استفاده کرده‌اند. سنگهای زیادی در گوشه و کنار آن وجود داشتند که می‌توانستند برای کشیدن پوشش چادر یا طنابها بکار گرفته شوند. در میان همین مکان، انبوهی از سنگ بصورت هرم چیده شده بود و در انتهای آن دو سه شاخه چوبی وجود داشت که هنوز هم برگ‌های سبزی به آن چسبیده بود. مجموعه اینها حالت یک هرم را به خود گرفته بودند. خدمتکارم می‌گفت شاید احمد خان در جریان کوچ اخیر خود از دُم دُم به سی روم، در این محل چادر زده است.

از گردنه به بعد، بطرف جنوب شرقی راه افتادیم و انحنای بسیار تندی را دیدیم. در این حال کوهستان سردآب در طرف چپ ما و در شمال شرقی دره بود و در جنوب غربی همین دره جبال «تخت شاه» قرار داشت. در دره‌ای حرکت می‌کردیم که کف آن توسط یک رود کنده شده بود. یعنی آبراه تنگ و عمیقی که در سنگهای آهکی بوجود آمده بود. این سنگها دقیقاً همانند سنگهایی است که در جنوب فرانسه وجود دارند. در ابتدای آن هنوز هم آبی در رودخانه جریان داشت ولی در بالاتر، بستر آن خشک بود و احتمال دارد که جریان آب به آبراهی زیرزمینی فرو رفته باشد. بهر حال، این رودخانه در قسمتی از مسیر خود «چال گوری» نام دارد و سنگهای آهکی بیشتر از هر سنگ دیگری در آن یافت می‌شود. در عمق دره چند اصله درخت وجود دارد که بین آنها انارهای گلداری نیز دیده می‌شوند. دامنه‌های دره از سبزی موج می‌زد. در ساعت ۱۱ یادداشت کرده‌ام آبراهی را دنبال می‌کنم که جهت آن ۱۵۵ درجه است. کمی بعد، از دامنه‌ای می‌گذشتم که سطح آن متلاشی شده بود. پیش رفتن روی این سنگ ریزه‌ها، با وجود آنکه در لابلای آن‌ها کمی هم گیاه وجود داشت، باز هم دشوار بود. در حدود ظهر در

دره‌ای جنبی که جهت آن بطرف جنوب غربی بود توقف کردیم که جویباری مملو از آب زلال و سرد در آن جریان داشت و نام آن رودخانه «پنبه کار» بود. این رود بطرف دره اصلی می‌رفت و با آبشار کوچکی به ارتفاع یک متر و نیم به آن دره می‌ریخت. این جویبار در جهت ۲۱۰ تا ۲۲۰ درجه جریان داشت. همه جای دره‌ای که این جویبار در آن جریان داشت از سنگ سفید آهکی بود که در عمق آب درخشش خاصی داشتند و احساسی از تمیزی و پاک‌ی را القاء می‌کردند. گیاهان آن کم بود با وجود این، درختانی هم در آن دیده می‌شدند.

در ابتدای مسیر خود، جهت چال پول را در ۳۵۰ درجه یادداشت کرده‌ام، در حالیکه راه ما در جهت ۱۲۰ درجه بود. رودخانه پنبه کار مسیر خود را درست در جهت شرق (۹۰ درجه) طی می‌کرد و به این ترتیب باید به آب سی روم ملحق شود. راه ما از دامنه‌های جنوبی دره اصلی می‌گذشت که همان دامنه‌های جنوبی تخت شاه بود (شکل شماره ۸) و امتداد آن «دُم تخت شا» نامیده می‌شد. راهی که ما طی کردیم واقعاً خنک بود. هر چه جلوتر می‌رفتم گیاهان بیشتری را می‌دیدیم. ساعتی نبود که ما به یک آب خنک برنخوریم که راه خود را در یک دره جانبی باز کرده باشد. آب زیادی خوردیم و چون اصلاً مریض نشدیم، بنابراین آن آب کاملاً پاک و خالص بوده است. کمی بعد در بعد از ظهر، احتمالاً ساعت ۴، فلات یا سرزمین صاف و هموار کوچکی را یافتیم که در ارتفاع نسبتاً بلندی روی دامنه «دم تخت شا» قرار داشت و تقریباً تمام آن از سنگهای بزرگ پوشیده شده بود. در آنجا چند تا از بزرگترین درختان بلوط لرستان را دیدم. قطر تنه این درختان به حدی بود که دو نفر مرد با دستهای بهم پیوسته به سختی می‌توانستند دور تنه آن را در بین دستهای خود جا بدهند.

در ساعت ۴ و ۳۰ دقیقه به گردنه «گردینگ آب انار» رسیدیم. به این ترتیب در جایی قرار داشتیم که از آنجا نمیتوانستیم دید کلی روی سلسله جبال‌ها داشته باشیم. بر اساس توضیحات همراهانم، نتیجه گرفتیم که جبال‌ی که ما از آن می‌گذشتیم «دم سردآب» بود که به جبال بزرگ سردآب، واقع در شمال، تعلق دارد و از دره اصلی می‌گذرد. تاکنون، آنرا در پیش رو داشته‌ایم، و جهت آن در جهت «دم تخت شاه» است. رودخانه پنبه کار میباید بستر خود را بین «سردآب»

و دم سرآب بریده باشد، در حالیکه یکی از این سلسله‌ها را قطع کرده است. از طریق گردنه آب انار به دره آب انار رسیدیم (رودخانه انار). جهت کلی آن ۱۰۰-۲۸۰ درجه است، لذا تا اندازه‌ای در شرق جاده‌ای است که در ابتدای بعدازظهر آن را طی می‌کردیم، در دره آب انار، جبال «دُم بی‌یا» در طرف چپ و شمال بود، در حالیکه جنوب کوه هنوز هم دم تخت‌شاه نامیده می‌شد. این دره تاریک‌تر و تیره‌تر از دره‌ای بود که تاکنون طی کرده بودم و این امر شاید بخاطر آنست که لایه‌های تیره‌تر زمین بیشتر از قبلی است و شاید هم بویژه برای اینست که شب نزدیک می‌شد. بین ساعت ۶ و ۳۰ دقیقه و ۷ به باغی روی دامنه جنوبی دره رسیدیم که «باغ رودا» یا (روئا) نام داشت و شب را در آنجا ماندگار شدیم. «آب گلیشا» از دره کناری می‌آمد و «آب انار» هم به آن ملحق می‌شد و در دره اصلی جریان پیدا می‌کرد و نام «آب گلیشا» بخود می‌گرفت. این رودخانه آخرین شعبه آب سی‌روم بود که از آن گذشتیم. خانه مهندس که در محل تلاقی آب سی‌روم و آب سزار است، در ارتفاع ۶۶۰ متری قرار گرفته است. از آنجائیکه تمام جریانهای آبی که ما به آن برخوردیم، شعبه‌های آب سی‌روم هستند، بنابراین جاده ما باید بالاتر از این ارتفاع باشد. فاصله ما از «باغ رودا» تا «آب سی‌روم» در حدود ۲۰ کیلومتر بخط مستقیم بود و تا گردنه «چال پُل» در حدود ۳۰ کیلومتر فاصله داشتیم. این منطقه به انتها درجه جوان بود و جریانهای آب آن تند و خشن. می‌توان چنین حدس زد که رودها در فاصله یک کیلومتری بخط مستقیم از ارتفاع ده متری فرومی‌ریزند، معذالک مسیر واقعی آن‌ها حداقل دو برابر این فاصله است. بنابراین، باغ رودا باید بالاتر از ارتفاع ۸۶۰ متری و گردنه چال پُل در ۹۶۰ متری قرار گرفته باشند. با وجود این باز هم فکر می‌کنم که ارتفاع چال پُل خیلی بیشتر از این باشد.

به نظر می‌آید که باغ رودا باید غیرمسکونی باشد. ضمناً از موقعی که «لالری» را در ساعت ۴ صبح ترک کردیم تا ظهر روز بعد حتی به یک موجود زنده برخوردیم. شب را در مکانی از دره جانبی اقامت کردیم که در آن درختان بزرگ زیادی وجود داشت. خود باغ با شبکه‌های آبیاری‌اش باید اندکی پائین‌تر و در دره اصلی باشد ولی من آنرا ندیدم.

در بیست خرداد در ساعت ۱۵ و ۵ دقیقه صبح از باغ رودا، بطرف جنوب غربی راه افتادیم، از دره کناری «آب کلّیْشا» (کلّیشم) یا «آب رودا» در جهت ۲۲۰ درجه بالا رفتیم. منظر آن بی نهایت بدیع و همانند تابلو نقاشی بود. راههای باریک و شیب دار آن، در وسط تخته سنگها و درختان پر شاخ و برگ در کوهها بالا می رفتند. در اولین قسمت راهی که ما طی کردیم یک تند آب شدید جریان داشت. منظره ای بود که می توانست برای صحنه نمایش بهترین داستان راهزنی بکار گرفته شود. در ساعت ۶ بعد از اینکه فقط یکی دو کیلومتر در جهت جنوب غربی طی کرده بودیم، توقف نمودیم ولی صدها متر اوج گرفته بودیم. خسته شده بودم و دیگر نمیتوانستم سریع گام بردارم گیوه های من در طول این دو روز بشدت فرسوده شده و پاهایم از سنگ ریزه های راههای باریک این کوهساران زخمها برداشته بود.

کمی بعد، احتمالاً ساعت ۲۵ و ۷ دقیقه به گردنه «گردینگ پست ریا» رسیدیم. از آنجا منظره دیگری گشوده می شود که دره های آن متفاوت با دره های قبلی است. در این حالت، برجستگی قله «پازریه» را در انتهای غربی یال کوههای «بی آب» نشانم دادند. «بی آب» ظاهراً سلسله جبال مرتفعی است (ارتفاع آن تا ۳۳۴۰ متر می رسد) که روی نقشه های فرانسوی و انگلیسی در ۳۳ درجه عرض جنوبی و ۴۸/۲۵ درجه طول شرقی نشان داده شده است. محل آن در مشرق مکانی است که من محل «پازریه» را در روی نقشه مشخص کرده ام. بنظر من، محل واقعی «بی آب» باید در ده کیلومتری جنوب غربی جایی باشد که روی نقشه ها نشان داده شده است. امکان دارد که من خط سیر خود را اندکی در طرف غرب کشیده باشم، ولی اگر روی نقشه انگلیسی جریان آب سزار را براساس نقشه راه آهن رسم کنم، خواهیم دید که آن نیز در ۸ یا ۹ کیلومتری غرب مکانی است که روی این نقشه نشان داده شده است. نقطه شروع من نیز روی آب سی روم و در ۱۰ کیلومتری جنوب غربی درست در مکانی است که روی نقشه انگلیسی وجود دارد. اگر خط سیر من تا اندازه ای درست باشد. لذا به نتیجه ای که درباره «بی آب» رسیده ام چندان جای تعجب نخواهد بود.

از گردنه بطرف جنوب راه افتادیم تا به دره ای برسیم که رود کوچکی در

جهت غربی بشرقی در آن جریان داشت. این رود در بستری می خزید که از سنگهای آهکی سفید تشکیل شده بود و در کناره‌های آن نیز تخته سنگهای بزرگ آهکی وجود داشتند. خر زهره‌ها در سواحل آن گل کرده بودند و ضمناً در خود دره نیز درختانی با برگهای سبز وجود داشتند. در دامنه‌های دره، اینجا و آنجا، درختان و درختچه‌هایی دیده می‌شدند. جریان آب و خود دره را «مناگار» می‌نامیدند. شاید بتوان از این نام به «آب مونگارا» رسید که براساس نقشه انگلیسی در این منطقه جریان دارد و در جهت جنوب «بی‌آب» بطرف «بالا رود» می‌رود. براساس گفته ادموند^{۳۱}، نام «مونگره» به دره بزرگی اطلاق می‌شود که در جنوب «بی‌آب» قرار دارد، وی اضافه می‌کند که تسمیه «کوه مونگره» شامل تمام منطقه است.

ما اساساً در جهت جنوب شرقی در زمینی پیش می‌رفتیم که از آنجا دیدن یک نمای کلی دشوار بود، و از گردنه‌ها و دره‌های کوچکی می‌گذشتیم که تند آب‌هایی در آنها جریان داشتند. در بعضی جاها، کوره راه‌ها دریالهای عریان امتداد می‌یافت ولی در بیشتر مواقع، در حوالی آن درختها و درختچه‌هایی وجود داشتند. در ساعت ۱۱، به گردنه «قلعه پی‌فا» (کل پیفا) رسیدیم. عکسی که از جاده بالای گردنه برداشته‌ایم (شکل شماره ۱۸) نشان می‌دهد که این کوره راه‌های سنگلاخی کوهستانی تا چه حد خسته کننده هستند. در صحنه پشت عکس یک سنگ‌چین کوچک هر می شکل وجود دارد و همین سنگ‌چین نشان می‌دهد که باید به امامزاده‌ای نزدیک شده باشیم. از گردنه، ناگهان دشت باز و روشنی را دیدیم که در پیش رویم گسترده و توسط کوهها محصور شده بود. به گمانم هر کدام از طول و عرض آن حتی به ۵ یا ۶ کیلومتر می‌رسید. گردنه‌ای که ما از آن می‌گذشتیم در گوشه شمالی این دشت قرار داشت و برای اینکه به این دشت که نام آن «لولا» بود برسیم، باید خیلی پائین می‌رفتیم. کوههای اطراف آن، به استثنای مشرق و جنوب شرقی، مرتفع بودند. در این دو جهت تپه‌هایی وجود داشتند که راه مربوط به شاهزاده احمد از روی این تپه‌های می‌گذشت. در آن حال که من بالای گردنه بودم سلسله جبال پر شیب و فراز «تخت لولا» در طرف چپ من قرار داشت و دشت را در شمال و شمال شرقی محدود می‌کرد. این سلسله جبال اثر

عمیقی روی من گذاشت. لایه‌های صخره‌ها که احتمالاً از نوع لایه‌های آهکی بودند با دیواره‌های تقریباً مورب، روی منتهی‌الیه خود از دشت تا قله سر برافراشته بودند. از گردنه می‌توانستیم مقطع یالها را نیز تشخیص دهیم که دقیقاً بریده شده بودند.

این دشت را، که از تابش آفتاب سوزان بود، در جهت شرق به جنوب شرقی، پشت سر گذاشتیم و بطرف چند لکه سیاه می‌رفتیم که در طرف دیگر بودند و اندکی سبزی نیز در حوالی آن‌ها بچشم می‌خورد. پس از گذشتن از بستر خشک شده یک تند آب به حوزه‌ای رسیده‌ایم که گیاهان تُنک و درختان معدودی داشت تا جاییکه می‌شد زمین را از بین گیاهان دید. این گیاهان قبل از هرچیزی گیاهانی را بخاطر می‌آوردند که در روی زمینهای فقیر و شن‌زار سواحل دانمارک وجود دارند. لکه‌های سیاه چادرهائی بودند که توانستیم در درون آن‌ها غذا بخوریم و استراحت کنیم. در زاویه شمال شرقی دشت درخت بسیار بزرگی وجود داشت و از دورچنین بنظر می‌آمد که توسط چیزی شبیه به توده سنگ محاط شده است. خدمتگزارم گفت که آن مجموعه متعلق به امامزاده است. نزدیکی غروب، راه امامزاده را در پیش گرفتیم. کوره راه مارپیچی بود که از بین تپه‌های کم ارتفاع از شرق دشت می‌گذشت. منظره بتدریج حالت خاصی بخود می‌گرفت. همیشه برجستگی‌های مخروطی از سنگ آهکی وجود داشتند که لایه‌های افقی یا اندکی مورب در آن بدقت ترسیم شده بود. توده‌هائی از سنگ ریزه بشکل هرم، که همیشه در حوالی امامزاده‌ها زیاد است، نشان میداند که احتمالاً وارد قلمروی شده‌ایم که به زیارتگاهی تعلق دارد و همراهان من با ملایمت و با اندکی خم نمودن سر تعظیم کردند و به این ترتیب ادای احترام نمودند. پس از گذشتن از یک تند آب که همراهانم تشنگی‌اشان را برطرف کردند، راه از دامنه‌های طرف دیگر بالا می‌رفت. زیارتگاه در قله‌ای بود که در طرف دیگر قرار داشت. به نیمه راه که رسیدیم همراهانم از من خواستند که در همانجا بنشینیم، و خودشان به قصد زیارت به طرف امامزاده صعود کردند. در این موقع ساعت بین ۷ تا ۷ و ۳۰ دقیقه بود. منظره بطرف غرب گسترده بود، خورشید غروب می‌کرد و نیمرخ کوهساران نمایان می‌شد که بطور ملایمی با رنگ بنفش آمیخته بود. از صدای پای آنها متوجه شدم

دشتی که در پشت تپه‌ها مخفی است پوشیده از علف و سبزی است. با وجود اینکه خورشید فرونشسته بود، معذالک هنوز هم هوا روشنایی روز را داشت. در پشت سر من، در قله طرف دیگر زیارتگاه کوچکی بود که گنبد نسبتاً مرتفع نوک تیز و سبزرنگی داشت. دور آن را درختان بزرگ و دیواره‌ای از سنگ گرفته بود. کلیساهای روستاهای دانمارک نیز تقریباً بهمین صورت محصور می‌شوند. در روی زمینی که بطرف شمال گسترده بود ناگهان شش عدد بز کوهی دیدم که آرام و با طمأنینه پیش می‌آمدند. بعداً خدمتگزارم برایم توضیح داد که در این مکان هیچکس آنها را نمی‌کشد. گاهگاهی صدای بانگی را می‌شنیدم که از زیارتگاه می‌آمد. مرد جوانی که دستار قرمزی به سر داشت و خادم عبادتگاه بود، به من نزدیک شد و همسفران من نیز دنبالش بودند. در نور غروب آفتاب در امتداد توده‌های سنگ کنار جنوبی زیارتگاه راه افتادیم. روی مکانی که زیارتگاه را محصور کرده بود، یک گورستان وجود داشت. در طرف دیگر زیارتگاه، باید از دره‌ای که بشکل یک آبراه تنگ و باریک بود می‌گذشتیم زیرا که دهکده در نقطه مرتفع و در روی فلات کوچک دامنه شرقی قرار داشت. این دهکده از خانه‌های کوتاه گلی تشکیل شده بود و در جلوی هر کدام از آنها تقریباً همه جا کپرهای از شاخ و برگ برپا شده بودند که مشابه همان کپرهای هستند که لرها در تابستان از آن استفاده می‌کنند. از این دهکده گذشتیم تا قرارگاه شباه خود را در زاویه شمال شرقی دهکده روی یک جای کوچک گرد، در زیر یک درخت بزرگ برپا کنیم.

صبح روز بعد ساعت ۴ و ۵ دقیقه، شاهزاده احمد را ترک کردیم و مجدداً خود را در دره‌ای دیدیم که جهت عمومی آن از شمال غربی به جنوب شرقی بود. در جهت جنوب به غرب و در طول رودخانه «ورزیاد» پیش می‌رفتیم و بنظر می‌رسید که این رودخانه دره‌ها را در همان جهتی دنبال می‌کند، که ما پیش می‌رفتیم. بستر این جریان آب تقریباً همه جا خشک بود، ولی بمحض اینکه من آب خواستم، خدمتگزارم بلافاصله حفره‌ای مملو از آب پیدا کرد. حدود ساعت ۶، برای صرف چای در محلی توقف کردیم که غالباً برای قرارگاه اشخاص عبوری مورد استفاده قرار می‌گیرد، و دقیقاً اثری از آتش را در آن دیدیم. در اینجا، دره



شکل ۸ - کوره راهی که تا دامنه‌های شمالی "تخت لوشا" امتداد دارد

«ورزیاد» مشخصاً از شمال به جنوب امتداد داشت. اندکی بعد، در طرف شمال شرقی به دره‌ای وارد شدیم که جهت عمومی آن دره ۳ درجه بود و تند آبی بنام «آونگون» در آن جریان داشت. در ساعت ۷/۳۰ دقیقه به انتهای فوقانی تنگه «آونگون» رسیدیم که طارمی شگفت‌انگیزی که از سنگ ساخته شده بود در آن وجود داشت (شکل شماره ۷). موقع ترک آنجا، متوجه شدم که همراهانم کلماتی را در مورد خداحافظی از امامزاده زیر لب زمزمه می‌کنند و احتمالاً در این مکان بود که ما قلمرو مکان مقدس را ترک کردیم.

با پی‌گیری راه خودمان در جهت جنوب شرقی، کوره راهی را در کوهستان یافتیم که بطور زیگزاک از ارتفاع دامنه‌های پر شیب پائین می‌آمد. در ساعت ۳۰ و ۸ دقیقه به روی ساحل شمال شرقی دُم دُم رسیده بودیم. در این مکان، آب در جهت جنوب شرقی و در ۱۳۰ - ۱۴۰ درجه جریان داشت. نمیدانم آیا نام این آب در این مکان دم دم است یا اینکه همراهانم این نام را به این دلیل بکار بردند که

میدانستند جریان آبی که پائین تر از آن و در مسیر راه آهن وجود دارد، دارای همین نام است. این آب به «رودخانه ورزیاد» ملحق می شود که صبح زود در کنار آن راه می پیمودیم. این آب از یک آبراه باریک در طرف مشرق (جهتی در حدود ۴۰ درجه) خارج می شود و نام خود را به رودخانه اصلی می دهد. خط نشانه بهنگام بالا رفتن جریان اصلی ۳۴۰ درجه بود، و در موقع پائین آمدن از آن ۱۸۰ را نشان میداد. در ساحل چپ رودخانه به راه خود ادامه دادیم و در ساعت ۱۸ و ۱۵ دقیقه به یک قرارگاه لرها و نیز به روستای «آب شیرین» رسیدیم که برای صرف نهار و استراحت در آن توقف کردیم. مسلم است که ما در هلال بزرگ سلسله جبال بودیم که در شمال «قلعه کپی» قرار داشت که درباره آن در فصل گذشته صحبت کردیم. بهنگام شب از زمینی گذشتیم که پستی و بلندی زیادی داشت و جویبارهای زیادی آنرا قطع می کردند. در موقع پائین آمدن بطرف خط راه آهن متوجه شدیم که اندکی در غرب قلعه کپی هستیم.



شکل ۹- قسمتی از درّه «آب سی روم»

یکی از مهندسان با طرح ساده‌ای نشانم داد شرقی‌ترین قسمت راه که بدنبال «آب سی روم» یا «دم‌دم» است در کجا قرار دارد، ولی بنظر نمی‌آمد که خودش این راه را رفته باشد. اطلاعاتی را که او به من داده بود مجدداً با املاء آن‌ها نیمی به فرانسه و نیمی به انگلیسی فراهم کردم ولی باید احتمال سوءتفاهم را در نظر داشت. اگر فرض کنیم که از شمال راه بیفتیم، این راه از شرق «لالری» می‌گذرد و اندکی بعد به چشمه «بلاله» می‌رسد که از چال پل می‌گذشت و اگر خوب فهمیده باشم، همان گردنه‌ای است که از نزدیک چشمه جدید منصورآباد می‌گذرد. در شرقی‌ترین قسمت و در فاصله‌ای نسبتاً طولانی، راه مجدداً از یک یال می‌گذرد بنابراین به غرب قله کوه ایران می‌پیچید و در نزدیک شاهزاده احمد پائین می‌آید^{۳۲}.

در آخر توصیف از زمین‌های صاف و هموار و مرتفع قلعه کپی، خاطر نشان می‌کنم که فشارچین‌خوردگی در شمال این حوزه شکل‌های خشن‌تری بخود گرفته بود. اینرا از خط سیری که گفته شد می‌توان فهمید زیرا که در مسیر آب سی روم و قلعه کپی حوزه‌ای را پشت سر گذاشتیم که دارای مشخصه کاملاً متفاوتی با آنچیزی بود که در جنوبی‌ترین قسمت دیده می‌شد. چنانکه از نقشه‌های انگلیسی و فرانسوی پیدا است، ارتفاع مطلق کوهستانها بسیار زیاد است، چنانکه ارتفاع اکثر قله‌ها از ۲۵۰۰ متر تجاوز می‌کند. سنگ مسلط در این قسمت سنگ‌های آهکی است. جریانهای آبها بستر خود را در سنگ‌های آهکی حفر کرده‌اند و آبراه‌های تنگ و عمیقی می‌بینیم که شکل‌های مشخصی دارند. و نیز استنباط می‌کنم که بیشتر جبال‌ها که از فاصله دور می‌دیدم، از سنگ‌های آهکی تشکیل شده بودند. بیشتر دره‌ها و کوهساران یا از شمال غربی به جنوب شرقی امتداد دارند و یا از غرب به شرق امتداد پیدا می‌کنند. در بیشتر جاها بوضوح دیده می‌شود که جهت عمومی سلسله جبال‌ها با جهت عمومی لایه‌های زمین‌شناسی همخوانی دارند. مسلم است که جهت عمومی دره‌ها و کوهساران از جهت کلی چین‌خورده‌گیها تبعیت می‌کنند و فشارچین‌خورده‌گیها از جنوب به غرب است. این قسمت از زمین به دلیل واقعی، با کوهستانهای «جورا. Jura» مقایسه شده است. رودخانه‌های کوهستانهای جورا در مسیرهای طولانی در دره‌های طولانی جریان دارند که توسط چین‌خورده‌گیها

مشخص شده‌اند، در حالیکه این رودها در آبراههای تنگ و عمیق و گلوگاههای تاریک، از سلسله جبال‌ها می‌گذرند. معذالک می‌توان دید که درباره‌ای موارد یک آبراه در همان جهتی امتداد دارد که سلسله جبال اصلی در آن جهت است. این همان حالتی است که در «تنگه کول مرزیرلو» می‌بینیم. شکل‌گیری لایه‌های زمین‌شناسی که به آن برمی‌خوریم احتمالاً حوزه‌های آهکی ائوسن یا لایه‌های کرئه‌تاسه هستند که پیل‌گرم و دومورگان در درون کوهستان زاگرس یافته‌اند.

۶- دره آب سی‌روم

قبلاً تا اندازه‌ای به توصیف آب سی‌روم و آب دارنه پرداخته‌ایم. ولی چون در قسمت میانی دره آب سی‌روم اقامت بیشتری داشتم توضیحات بیشتری درباره این محل میدهم. چنانکه بالاتر گفتم، خط نشانه پیوستگاه آب سی‌روم و آب سزار در طول قسمت درونی دره، و در بین غرب و شمال غربی قرار دارد (۲۹۰ درجه). در این مکان، کوه «چیلان» در طرف شمال، و «طاق زوه» در طول دامنه جنوبی واقع است. در سلسله جبال‌ی که در شمال قرار گرفته است، سنگ آهکی بیشتر از هر سنگ دیگری است. دامنه‌های دره کاملاً شیب‌دار هستند. در عمق دره که فقط ۵۰۰ متر و گاهی هم کمتر عرض دارد، آب سی‌روم در گلوگاهی فرومی‌رود. درست در محل پیوستگاه این آب با آب سزار، این معبر تنگ از میان سنگهای آهکی تقریباً مورب می‌گذرد که در جهت عرضی جریان آب هستند. اندکی بالاتر، دیواره آن از یک سنگ بسیار کدر تشکیل شده است که قسمتهائی از آن پوشیده از سنگهای متلاشی شده خاصی است که غباری سیاه رنگ دارد و دامنه‌های نسبتاً سرایش و خشنی را تشکیل میدهد. راه رفتن روی آن دشوار و ناراحت کننده است (شکل شماره ۹) زیرا همیشه چنین احساس می‌شود که زمین در زیر پاها ریزش می‌کند. در اینجا نیز بستر رودخانه پر از سنگ ریزه و تخته سنگهای آهکی است. اندکی که از دره صعود می‌کنیم در دامنه جنوبی به مکانی میرسیم که دیواره‌ای با شیب بسیار تند دارد و بطور خفیفی بطرف عمق دره خمیده شده است، لذا سرپناهی را تشکیل میدهند که بعنوان مسکن مورد استفاده

لرها قرار می گیرد (شکل شماره ۱۱) یک کیلومتر دورتر، دیواره های بستر رودخانه باز هم از سنگهای آهکی تشکیل شده اند و شکل کلی آنها کاملاً حالت بکرو وحشی دارد.

کوره راهها از دو سوی جریان آب، از دره بالا میروند. بعد از ۲ یا ۳ کیلومتر وارد باغ لوه می شویم. دامنه جنوبی پوشیده از علف است، چند اصله درخت و بعضی روئیدنیها در این دامنه دیده می شوند. باغ در همان عمق دره روی ساحل شمالی قرار گرفته است. در قسمت اول آن، کور راهی در طول دیواره شمالی کوه وجود دارد و با فضائی به طول ۵۰۰ متر و عرض ۷۵ متر، از آبراه تنگ جدا می شود، در بستر این فضا مورد سبز شده است. کمی دورتر باغها و سطوح کم و بیش کشت شده ای در فضائی تقریباً برابر یک کیلومتر ونیم گسترده شده است. باغ لوه آب مورد نیاز خود را از دو چشمه می گیرد. در شرقی ترین قسمت باغ جویباری است که از بین چند درخت بزرگ می گذرد و امامزاده در شرق این درختها قرار دارد. چشمه ای در منتها الیه غربی از زمین می جوشد که نسبت به چشمه اول پر آب تر است و چون در ارتفاع بالاتری از کناره تند آب قرار گرفته است، آب آن بصورت آبشار (پاتاف) بطرف باغ می ریزد. من در ماه خرداد این چشمه را دیدم که هنوز هم تند آب را تغذیه می کرد. ولی بستری از یک تند آب خشک شده بالاتر از آن و روی دامنه کوه وجود داشت. با پی گیری آن به طاقچه ای میرسیم که در دیواره سنگ آهکی باز شده است و ته آن مملو از آب است. سنگی که در آب انداختیم موجی طولانی بوجود آورد و نشان داد که عمق آب آن زیاد است. برای توضیح دادند که در زمستان آب این تند آب از این مکان می آمد و آن را «کایرو» می نامیدند. با یکی از سیستم های غارهای زیرزمینی مواجه بودم که در کوههای آهکی فراوان است. در جریان گشت و گذاری که در ۱۴ و ۱۵ اردیبهشت در سی روم و در امتداد جریان فوقانی آب سی روم داشتم، توانستم دره ای را به بینم که در قسمت علیای باغ لوه بود. اسب همراه برده بودیم و بیش از سه کیلومتر در ساعت می پیمودیم. روز چهاردهم اردیبهشت ساعت ۷ صبح از خانه مهندس راه افتادیم و مدت سه ساعت یا بیشتر در دره باغ لوه اسب سواری کردیم. درست در علیای باغ، عمق دره توسط چند شکاف بریده شده بود. همانطور که در فصل

گذشته بیان شد، آب سمیرم تقریباً در این محل از یک گلوگاه عمیق روی دامنه جنوبی دره خارج می شود. در این محل، کمی دورتر و در آب دارنه دره تنگتر می گردد و کوره راه از کنار تند آب می گذرد. چشم انداز زمین مرتباً تغییر پیدا می کند. گاهی راه از میان نی های مرتفعی می گذرد که سوار در میان آن ها ناپدید می شود، گاهی نیز این راه از دامنه های پوشیده از درختان می گذرد و گاهی نیز همین راه روی سرایشی سختی میرسد که پوشیده از غبارها و تخته سنگهای تیره رنگ است. پس از گذشتن تند آب و پشت سر گذاشتن یک طرف عریان، بالاخره به گردنه «برد دسمال» روی کوهسار رسیدیم که از طرف جنوبی دره بالا میرفت. به این ترتیب به دره حاصلخیز آب سی روم رسیدیم که توسط تند آب های با طراوتی آبیاری شده بود. علف و مزارع گندم فراوان بود و جنگل واقعی نیز از همین نقطه شروع می شود. از بستر آب سی روم گذشتیم و راهی را در پیش گرفتیم که در طرف جنوبی دره امتداد می یافت. در طول راه به توده های متعدد کوچکی از سنگ و یک توده بسیار بزرگتر برخوردیم که در یک محل خشک و صحرائی قرار داشت (شکل ۱۲۷) این توده سنگ مسلماً نشانه ای از یک امامزاده بود (مراجعه شود به فصل مذهب، فرهنگ و اعتقادات عامه). روی ساحل شمالی تندآب که در عمق دره جریان داشت، سقف کلبه های یک روستای زمستانی را دیدم. اکنون در منطقه ای بودیم که نام آن سی روم بود (نیز، سی رام). حدود ساعت ۱۳ به باغی رسیدیم که در آن درختان گردوی کهنسال و درختان انار گل کرده وجود داشت. در کنار یک جویبار کوچک استراحت کردیم. درخت انجیری هم در آنجا بود. با وجود اینکه بالاتر از ما، یعنی در پیوستگاه آب سی روم و آب سزار، خورشید شروع به سوزاندن گیاهان کرده بود، در اینجا همه چیز شاداب و سبز بود. بعد از ظهر به یکی از قرارگاههای لرها رفتیم که در ساحل شمالی آب سی روم برپا شده بود. در موقع پائین آمدن بطرف جریان آب، از زیباترین جنگلی گذشتیم که تاکنون در لرستان دیده بودم. درختان تنومند آنچنان انبوه بودند که جنگلهای درخت آتش دانمارک را بخاطر می آورند. در ارتفاعی از دامنه شمالی، روی زمین هموار و مرتفعی رسیدیم که بطور ملایمی مورب بود و روی آن علف و درخت نیز وجود داشت. قرارگاه در همین جا برپا شده بود و شب را در آنجا ماندیم. روز بعد،

حرکت کردیم و در امتداد دره آب دارونه راه افتادیم تا به نقطه حرکت خود برگردیم. در شمال شرقی قرارگاه سی روم، مزارعی را دیدم که آنها را تسطیح کرده بودند. زه کشی آب نیز وجود داشت.

در قسمت فوقانی دره‌ها، تخته سنگهای منفردی وجود داشتند که از توده سنگهای بهم فشرده تشکیل شده بودند و بطور شگفت‌انگیزی تخته سنگهایی را بیاد می‌آورند که در کوه تنگوان و نزدیک به قلعه کپی دیده بودم. براساس اطلاعاتی که به من داده شده است، این توده سنگهای بهم فشرده در قسمت کاملاً فوقانی بعضی از کوهها نیز پیدا می‌شوند که در مسرتحتانی آب سی روم، این رودخانه را احاطه کرده‌اند، نام این مکانها عبارتند از «مُغان عالگیر» و «چلان» و برخلاف آن مواردی که لایه‌ها کوهها را تشکیل می‌دهند بنظر می‌رسد که این توده سنگ‌های فشرده بطور افقی قرار دارند یا اینکه اندکی مورب هستند. این توده سنگها یا باید به «سازند بختیاری» تعلق داشته باشد. که پیلگریم دیده است یا به جدیدترین لایه‌های تشکیل دهنده زمین مربوط باشند که رسوبات عهد حاضر را تشکیل می‌دهند.

۷- آب سزار و سرزمین بختیاری

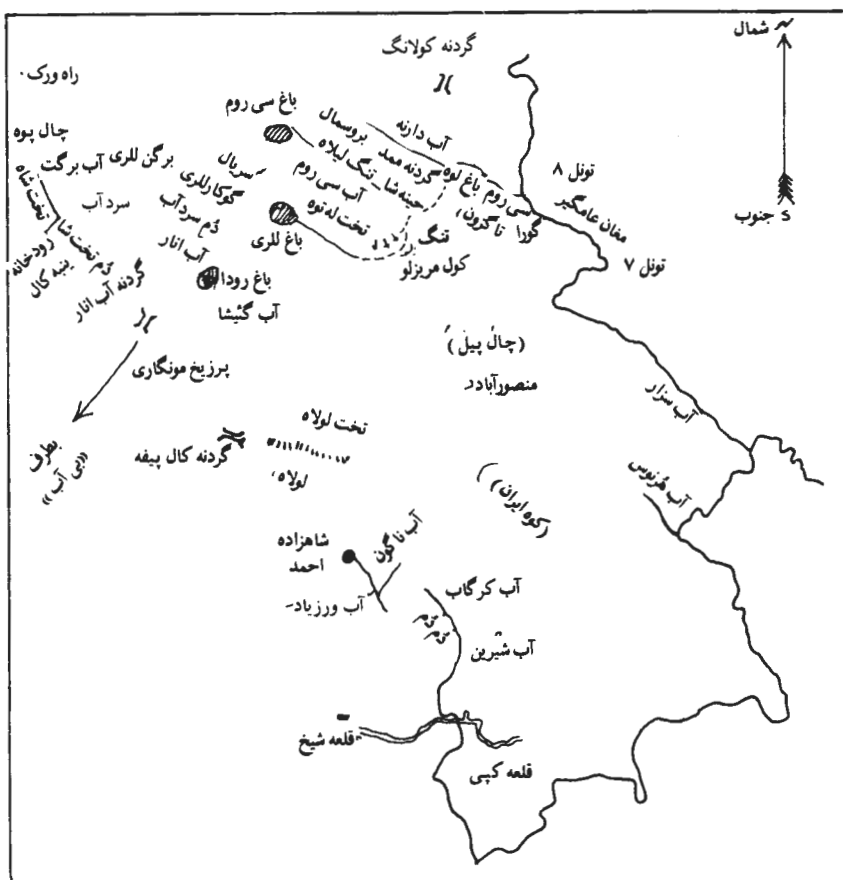
آب سزار از منطقه حومه بروجرد سرچشمه می‌گیرد و اگر به نقشه انگلیسی استناد کنیم آنرا «آب بروجرد» می‌نامند. سپس از دره گسترده‌ای می‌گذرد و در جهت جنوب شرقی راه می‌افتد تا به بحرین برسد. ایل «سیلاخور» متعلق به گروههای لر، در این دره زندگی می‌کنند و رودخانه در این قسمت «آب سیلاخور» نام دارد. نزدیک بحرین، این رود یک خمیدگی پیدا می‌کند و در جهت جنوب غربی به مسیری که در کوههای زاگرس است ادامه می‌دهد. در بعضی از قسمتها نیز مرز طبیعی بین مناطق سرزمینهای لرها و سرزمین بختیاری‌ها بوجود می‌آورد.

تعبیرهای گوناگونی از نام «آب سه‌زر» نوشته‌اند. سازندگان آمریکائی و دانمارکی راه آهن آن را «آب سه‌زر» نوشته‌اند که «س» آن همانند یک «س»

سنگین وخفه تلفظ می شود. انگلیسی ها آنرا «سه زر» هیجی کرده اند که زاول آن بصورت اِ فرانسوی (e) تلفظ می شود. «آب سه زر» را باید یک رودخانه سه زرعی یا سه متری تعبیر کرد. ولی آنرا «آب سی زر» یا «آب سی زر» هم می گویند که تعبیر آن رودخانه ای است که عرض آن ۳۰ زرع یا ۳۰ متر است^{۳۳}. مسلماً این نوعی ریشه یابی عامیانه وجه تسمیه ای است که امکان ترجمه آنرا می دهد. مطمئناً هیچ رودخانه ای در طولانی ترین راه خود توسط عرض آن نامگذاری و مشخص نمی گردد.

در منطقه ایل پاپی خود من آب سه زرع را تا جایی می شناسم که در فاصله کوتاهی دیده ام و بخصوص آنرا از جایی می شناسم که اندکی پائین تر از تونل ۹ است یعنی جاییکه این رود با جاده خرم آباد برخورد می کند و اندکی بعد با پیوستگاه رود آب سی روم روی ساحل راست آن قرار دارد. «آب سزار» در قسمت فوقانی بستر خود در درجه اول دره نسبتاً گسترده ای را آبیاری می کند که در آن مائدرهائی با تراس هائی کاملاً مشخص وجود دارد. رود از شمال به جنوب جریان دارد و بدون اینکه در جهت خود انحراف زیادی داشته باشد، بتدریج وارد آبراه عمیق و تنگی می شود که طول آن بیش از ۳ کیلومتر است که آنرا در تونل ۸ می بینیم. این آبراه تنگ و عمیق مرا بیاد دره هائی انداخت که در آلپ فرانسه «کمب-Combe» نامیده می شود (کمب کی راس). در قسمت شمال تونل ۸ لایه ای را دیدم که با لایه های دیگر متفاوت بود، یعنی یک لایه ذغال سنگ دیدم. «آب سی روم» درست در زیر دهانه جنوبی تونل ۸، در ساحل راست آب سزار وارد آن می شود و رودخانه بطرف جنوب شرقی جریان می یابد. دیدن یک منظره عمومی از این منطقه دشوار است. فکر می کنم شاید دره های «آب سی روم»، «آب دارنه» و کمی پائین تر، دره آب سزار با اندکی تغییر حالت در جهت کلی، در محل پیوستگاه تشکیل دره طولی را می دهند. بنابراین تونل شماره ۸ در جهت عرضی امتداد اصلی سلسله جبالها می باشد. درست نزدیک مصب آب سی روم، یعنی در ساحل راست آب سزار، یک قله مخروطی نسبتاً بلند وجود دارد که پوشیده از علف است و چند درخت بلوط نیز در آن دیده می شوند. روستای زمستانی «گورا» در دامنه جنوب غربی این قله مخروطی و کاملاً نزدیک به یک تندآب قرار

دارد. عمق دره در کمی پائین تر نسبتاً گسترده است. آب سی روم که ابتدا از کنار شمالی دره می‌گذرد، در اینجا از پایه این قله مخروطی و از کناره جنوب غربی آن می‌گذرد و بستر خود را در عمق دره حفر کرده است. به این ترتیب شکل گیری لایه‌های آن با شکل گیری لایه‌های مربوط به تراس تفاوت دارد. پس از پی گیری این دره بزرگ، در فاصله‌ای در حدود ۴ کیلومتر، آب سزار بطرف جنوب انحناء پیدا می‌کند و در امتداد تونل ۷ و بعد از گذشتن از دو تونل آب، به آب دز می‌پیوندد.



شکل ۱۰- طرح ساده قسمت جنوبی منطقه ایل پابی

منطقه‌ای را که در شرق آب سزار و در سرزمین بختیاری‌ها قرار گرفته است ندیدم، ولی آنرا از ارتفاعات بلند لرستان، بخصوص از «ورک» مشاهده کردم (مراجعه شود به فصل بعد). از بین کوهستانهای زیاد، یکی را می‌توان دید که بسیار آشناست و لرها آنرا «گریوه» می‌نامند. این کوه در قسمت میانی انحنای غربی آب سزار و در کنار «کشور» و آب سمیرم قرار گرفته است که در شمال «آب دز» واقع شده‌اند. قله «گریوه» برج و با روی عظیمی را تشکیل می‌دهد که دارای شیب‌های تندی است و در قسمت‌های مرتفع خود دارای دیواره‌های تقریباً موربی می‌باشد. لایه‌های فوقانی آن تقریباً افقی هستند و اندکی نیز مایل به طرف قله‌ها می‌باشند. ظاهراً یک قله استوانه‌ای است. این قله، با نام «کوه گریته» با ارتفاعی بیش از ۲۰۰۰ متری روی نقشه‌های انگلیسی و فرانسه نشان داده شده است.

۸- دره‌های «کشور» و گردنه «گردینگ نوژیون»

نقشه راه آهن نشان می‌دهد که در حدود ۸ کیلومتری (پرواز مستقیم) شمال پیوستگاه آب سزار و آب سی روم، «آب کشور»، در ساحل غربی آب سزار، به این رود می‌ریزد. درباره اسم این رودخانه یعنی سزارچندان اطمینانی ندارم. چندین بار در محلی که در چند کیلومتر بالاتر است توقف کرده‌ام. یعنی جایی که آب تازون در ساحل راست آب کشور وارد آن می‌شود. براساس نشانه‌هایی که لرها داده‌اند، یادداشت کرده‌ام که بعد از پیوستگاه «آب کشور» و «آب تازون»، این رود «آب سی زورا» نامیده می‌شود. ممکن است که این همان واژه «آب سی زره» باشد که «آ» آن بسیار خفیف تلفظ می‌شود. اگر این مسئله درست باشد، لذا این رودخانه «آب سی زره» نام دارد (؟؟).

«آب کشور» از شمال غربی و «آب تازون» از غرب و شمال غربی می‌آید. درست بعد از الحاق این دو رود، رودخانه‌ای تشکیل می‌شود که در بین کوه‌های کم ارتفاعی فشرده می‌گردد. سنگ آهکی در همان رودخانه همسطح و هم‌تراز است. ولی در همان حوالی و اندکی در علیای پیوستگاه، دره گسدرده می‌شود و

پوشیده از چمن و درختان منفرد می‌گردد. اندکی در شمال پیوستگاه یک روستای زمستانی وجود دارد. ارتفاع نزدیکترین کوهها اندک است. از نقاطی که می‌شد منطقه را دید، ملاحظه کردم که این مکان در مرکز یک فرورفتگی قرار دارد و این فرورفتگی تا شمال تونل ۸ امتداد می‌یابد. کوهها از شیب ملایم تا قله‌های مرتفع در کلیه جهات سر برافراشته‌اند و عبارتند از «چلان» در جنوب، «گریوه» در شرق، «کوه کله» در شمال و یکی از ارتفاعات اطراف «گردینگ نوژ یون» در شمال غربی. در شمال یا در شمال شرقی، نزدیک به راه جدید، قله‌ای است که چندان مرتفع نیست ولی حالت کاملاً مشخصی دارد و آنرا «توک سازلی بَسه» می‌نامند. پیوستگاه رودها در ارتفاع ۸۰۰ تا ۹۰۰ متری سطح دریاست. کوره راههای زیادی در این منطقه همدیگر را قطع می‌کنند که احتمالاً بسیار قدیمی هستند. کور راهی بطرف آب کشور و کوره راه دیگری در امتداد تونل ۸ بطرف آب سزار می‌آید. از کور راهی رفته که در امتداد ساحل راست آب «تازون» بود ولی بزودی بطرف جنوب پیچید و از کوه بالا رفت تا به «گردینگ کولانک» یا «کوه جولانکی» برسد که قبلاً از آن صحبت کردیم. گویا گذشتن از آن باید بسیار دشوار باشد. کوره راهی که بطرف مشرق یا شمال شرقی می‌رود، به گردنه «گردینگ سیوالا» می‌رسید (که آنرا ندیدم) و احتمالاً تا «گریت»^{۳۴} امتداد می‌یابد.

جاده جدید خرم‌آباد در امتداد ساحل چپ آب کشور امتداد دارد، ولی جاده‌های قدیمی لرها نیز از دره‌ای می‌گذرند که گاهی در ساحل راست و گاهی در ساحل چپ رود امتداد می‌یابند. دره از هر دو طرف توسط کوههای کم ارتفاعی محصور می‌شود که بیشتر شیب‌های آن سخت و پوشیده از غبار سیاه است. در بعضی از مکانها، این کوهها به رودخانه بسیار نزدیک می‌شوند، ولی تقریباً همیشه جایی را برای یک دشت سبزی یا پوشیده از سبزه باقی می‌گذارند که رودخانه «کشور» بصورت مارپیچ در آن جریان دارد. در یکی از جاهائیکه دره در آن گسترده می‌شوند، جاده جدید عمق دره را ترک می‌کند. در ساحل چپ «کشور» یک قبرستان وجود دارد و در ساحل راست آن یک آسیاب آبی قدیمی است. در فاصله ۸ یا ۹ کیلومتری «تازون»، روی ساحل چپ رودخانه، فضای بزرگ و بازی وجود دارد که اندکی بالاتر از سطح آب است. این محل را «یل

اُراز» می نامند. از این نقطه به بعد، جاده جدید بصورت زیگزارک با پیچ و خمهای زیاد، در جهت شمال و شمال غربی از کوه بالا می رود تا به گردنه «گردینگ نوژ یون» برسد، برای رسیدن به این گردنه باید حدود ۱۰۰۰ متر اوج گرفت که برای اینکار حدود ۳۰ کیلومتر راه را باید طی کرد. این راه بخط مستقیم بسیار کمتر از آن است که از طریق جاده طی می شود. معذالک می توان از کورراههای کوهستان و در امتداد طول «کشور» نیز مسیر را طی کرد. نزدیک به «یَل اُراز» روی ساحل راست «کشور» در حوالی کوره راه، آبشاری وجود دارد که وقتی در اواسط خرداد از آنجا می گذشتم زیبایی آن مرا غافلگیر کرد. آب روی سنگ موری می ریخت که کلاسیاه بود، شاید آب زیادی نبود، ولی با چنان شدتی می ریخت که به همه جا می پاشید و کسی را که سعی می کرد از آن بنوشد، کاملاً خیس می کرد. در تمام اطراف خزره‌های باشکوهی وجود داشت و در مزرعه گندم که در مجاورت آن بود، درخت اناری نیز وجود داشت که پر از گل قرمز بود. در تمام طول مسیر «کشور»، عمق دره پوشیده از مزارع کشت شده است. چند کیلومتر بالاتر از «یَل اُراز» پل ساده‌ای روی رودخانه انداخته‌اند و در حوالی مزارع گندم آبی خانه‌های زمستانی وجود دارند که نام آن‌ها «زی یوه» است.

اندکی در علیای «زیوه» دره به چند شعبه تقسیم می شود. «آب کشور» با گذشتن از جهت عرضی یک دره کناری در جهت شمال، و با پائین آمدن از مناطق «گردینگ نوژ یون» بشدت فوران می کند. دره اصلی در جهت شمال غربی امتداد می یابد. متأسفانه نام رودی را که این دره را آبیاری می کند نمیدانم. قله‌هایی که در این منطقه این دره را احاطه کرده‌اند بیش از ۳۰۰۰ متر ارتفاع دارند. در طول دامنه جنوبی دره، یال آن دارای نامهای گوناگون است. در برابر دره‌ای که رودخانه کشور در آن جریان دارد، کوه «می یاک» قرار دارد که از طریق یال مرتفع خود بنام «تویوآش» از شمال به غرب امتداد می یابد. دنبال آن «هشتاپله»^{۳۵} نامیده می شود که بلندتر از قبلی است و باز هم در جهت شمالی به غرب امتداد می یابد. براساس آنچه که به من گفته‌اند، بین «تویوآش» و «هشتاپله» چند چشمه وجود دارد که همه آنها را به نام کلی «تاف» یا «پتاف» می نامند. این چشمه‌ها از بطن کوهها به بیرون می جهند. تا آنجائیکه من می توانم

قضاوت کنم، به این رودخانه شعبه دیگری نیز می‌پیوندد که احتمالاً از دره‌ای بشکل یک آبراه تنگ و عمیق می‌آید و ادامه آن در امتداد دامنه «هشتاپله» است. در طول یالی که دره را از دو جهت شمال شرقی محدود می‌کند، زمین‌های هموار و مرتفعی وجود دارند که بطور خفیفی مورب هستند. ارتفاع آنها بتدریج افزایش می‌یابد و توسط یالهای کم ارتفاع از یکدیگر جدا می‌گردند. در این سرزمین به مجموعه‌ای از مناطق مسکونی نیز برمیخوریم. کاملاً در عمق دره نزدیک رودخانه و در مقابل «توی‌واش»، «پاکو» قرار گرفته است که مجموعه‌ای مرکب از منازل زمستانی است که روی زمین رسی ساخته شده‌اند. با اندکی انحراف، در روبروی «پتاف» و روی زمین صافی که با تپه‌های پوشیده از بلوط محصور شده است، مجموعه دیگری نیز از خانه‌ها وجود دارند که «خونی» یا «خونه‌شونه» نامیده می‌شود. وقتی هم که از دامنه‌ها بالا می‌رویم به منطقه‌ای مسکونی میرسیم که نام آن «ورک» است. این مجموعه درست در مقابل «هشتاپله» قرار گرفته است. بنظر ارتفاع خونی در حدود ۱۵۰۰ متر و ارتفاع ورک در حدود ۱۷۰ متر بود. چنین بنظر می‌آید که ارتفاع این منطقه تا سطح دریا نسبتاً کم است.

چون در اوائل ماه فروردین به مدت یک هفته در «ورک» بودم و بعدها نیز بارها به آنجا مراجعه کردم، لذا بیشتر به توصیف آن می‌پردازیم. زمین‌های هموار و مرتفع این حوزه که «ورک» نیز متعلق به آن است، توسط یک یال کوهستانی از «گردینگ نوژیون» جدا می‌شود که جهت آن از شمال غربی به جنوب شرقی است. در انتها الیه جنوب شرقی آن، که قله آن کم ارتفاع تر هستند، می‌توان از گردنه کوچکی، از کوهستان گذشت. قسمت شمال غربی آن که مرتفع تر است، بنام «تف بزآب» نامیده می‌شود. ظاهراً دریالهای آن سنگهای آهکی بر سایر مواد تسلط دارند. یک بررسی بسیار سطحی نشان میدهد که لایه‌های کوهستان بطرف شمال شرقی پائین می‌روند. اگر از «ورک» به قله کوه نگاه کنید ملاحظه خواهید کرد این کوه در قسمت فوقانی اش از دیواره‌های پر شیب و تقریباً موربی تشکیل شده است. بخشهایی از آن در قسمتی که بلافاصله در پائین آن قرار گرفته است، از تخته سنگهای آهکی تشکیل شده‌اند. در سایر جاها، زمین سرخ رنگ است و لکه‌هایی از تخته سنگهای آهکی سفید رنگ در آن دیده می‌شوند. این زمین سرخ

باید کاملاً خاکی و از گل رس باشد زیرا مکانهای نسبتاً صاف آن، آب را در خود نگه میدارد و زمین بطور خفیفی باطلاقی است بنحوی که علفها بصورت انبوهی در آن روئیده‌اند. ضمناً سنگهای ماسه‌ای هم دیده می‌شوند. خود «ورک» تشکیل زمین هموار و مرتفع کوچکی را میدهد که اندکی متمایل به جنوب‌غربی است و از طرف شمال شرقی به دامنه کوه محدود می‌شود و از جنوب‌غربی و غرب به جبال کوچک و تپه‌های سنگ ماسه‌ای محدود می‌گردد که در امتداد سلسله جبال اصلی هستند.

تند آبهای زیادی این زمین را آبیاری می‌کنند که از آبشارهای کوچکی روی سنگهای آهکی می‌ریزند. بعضی از آنها، منجمله رودی که در نزدیکی ورک است در تابستان خشک هستند. گیاه فراوان است و حتی در جائیکه زمین از سنگ ریزه‌های آهکی تشکیل شده است، در بعضی از قسمتهای آن روئیدنیهای سبزی وجود دارند. جنگل بلوط در این قسمت بر هر چیزی تسلط دارد و جنگل زیبای خوش آب و هوایی است که پارک را تداعی می‌کند. در جاهای حاصلخیزتر، بخصوص روی زمین‌های سرخ رنگ، علفها بسیار بلند هستند، لذا در حوالی «ورک» چمنزارهای واقعی پیدا می‌شود. در بعضی جاها، چهره زمین کاملاً دگرگون شده است که نتیجه تلاش مداوم گرازهای وحشی می‌باشد.

وقتی از ورک راه می‌افتیم و بطرف شمال‌غربی می‌رویم، سلسله‌ای از تپه‌های ماسه‌ای می‌بینیم و به دشتی میرسیم که آبی در آن جریان دارد که سرچشمه آن، «چشمه چیت» (چشمه سرد) نامیده می‌شود. با ادامه دادن در جهت شمال‌غربی، از مکان سختی می‌گذریم که پوشیده از سنگ است و به منطقه مسکونی «دیردوان» می‌رسیم که در حوالی اوائل خرداد یک قرارگاه کوچ نشینی را در آنجا مشاهده نمودم. «دیردوان» که در جنگل بلوط واقع شده است، باید در همان ارتفاعی باشد که «گردینگ نوژ یون» قرار دارد، یعنی در ارتفاع تقریباً ۲۰۰۰ متری و شاید هم اندکی بیشتر.

گردنه یا گردینگ (گردنگ نوژ یون) (نوژ یوم؟) (یانیشیون، نوشون، نوشن) دره «آب کشور» را به دره ممتدی متصل می‌کند که توسط جویباری آبیاری می‌شود. این جویبار بطرف شمال‌غربی جریان دارد و بالاخره به آب خرم‌آباد می‌ریزد. این

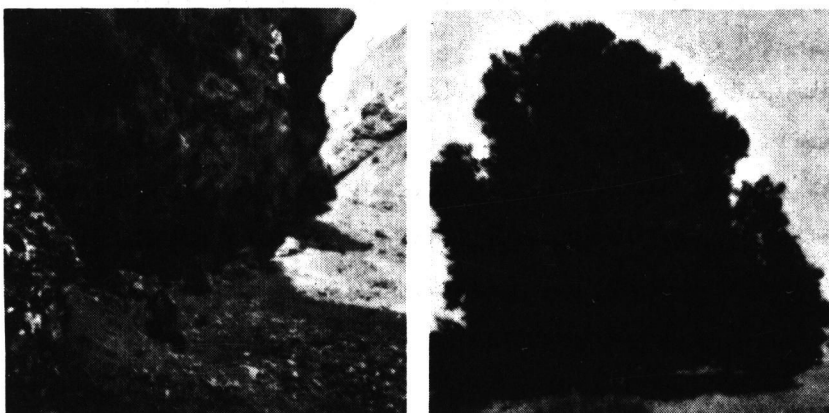
گردنه را می‌توان با زمین بزرگی مقایسه کرد که یکطرف آن (یعنی جنوب غربی آن) روی «تف سبزآب» تکیه دارد و طرف دیگر آن (یعنی شمال شرقی آن) روی چند ارتفاع گذاشته شده است که این ارتفاعات به سلسله جبال بسیار مرتفعی بنام کوه کلاه (کوه کَلَه و کوه کُلَه) منتهی می‌شوند و در همان جهت اصلی «تف سبزآب» امتداد دارد. گذرگاه گردنه پوشیده از علف است و جنگل بلوط روی دو طرف دامنه‌های کوه امتداد می‌یابد. ارتفاع این گردنه بطور کاملاً متغیری ثبت شده است. مهندسین راه‌آهن در موقعیت‌های مختلفی توسط ارتفاع سنج از ۱۹۰۰ تا ۲۱۰۰ متر ثبت کرده‌اند. جاده جدید که در امتداد راه‌آهن خرم‌آباد است، از آنجا می‌گذرد.

بخش اعظمی از جاده خرم‌آباد از همین دره می‌گذرد تا بالاخره به دره بزرگی میرسد که از خرم‌آباد در جهت جنوب شرقی امتداد می‌یابد. در اینجا، نام این دشت «کورگا» است. در آخرین قسمت دره تنگ، که رود از آنجا می‌گذرد در طرف دیگر رود، سنگ زرد رنگ مرتفعی را می‌بینیم که بقیه دیوار را به دوش دارد. نام آن «قلعه گول» است. راه قبل از رسیدن به خرم‌آباد به دره وسیعی باز می‌شود که در حدود ۲۰ کیلومتر است.

۹- «چنار کال»، «ترس» و «گرت»

در طول مسافرتی که بمدت یک هفته از دهم تا ۱۷ تیر همراه با خدمتگزارم کردم، مجموعه‌های مسکونی واقع در شمال «گردینگ نوژ یون» را نیز دیدم. بیشتر این راه را با اسب طی کردم در حالیکه همسفرم پیاده طی طریق می‌کرد. بنابراین، چنین تصور می‌کنم که در این سفر، در طول یک ساعت، فاصله خیلی بیشتری را طی کردم تا در سفری که به دُم دُم می‌رفتم، ضمناً راه هم آسانتر بود. لذا بطور منطقی می‌توان تخمین زد که ساعتی ۳ یا ۴ کیلومتر به خط مستقیم راه می‌پیمودیم.

روز دهم خرداد بین ساعت ۸ و ۹ از «گردینگ نوژ یون» راه افتادیم، و بطرف گردنه در کوه کله می‌رفتیم که در شمال شرقی (۴۰ درجه) قرارگاه



شکل ۱۱- سر پناهی در زیر سنگی که متمایل به دره عمیق «آب سی روم» است

شکل ۱۲- گیاه با شکوه در چنارکال

«گردینگ نورژیون» قرار داشت. (که بعدها تبدیل به آسایشگاه شد). ابتدا از ارتفاعات مشجری گذشتیم که «گردینگ نورژیون» را به «کوه کله» متصل می نمود. از اینجا به بعد، کوره راه از دامنه های این سلسله جبال بالا می رفت. از جاهائی گذشتیم که در آنها تمام سطح کوه، احتمالاً از سنگ آهکی شکسته و نرم شده تشکیل شده بود و خرده سنگهای سفید رنگی را بوجود آورده بود که ابعاد آنها به همان اندازه ای بود که برای ساختن راهها بکار می روند. پوشش گیاهی آن عبارت بود از خار خشک های منفرد و خاروخاشاک تیغ دار. بعد از یک ساعت ونیم به گردنه «گردینگ زرشک» (زرشک) رسیدیم. پوشش گیاهی آن فقیر و بی حاصل بود، یعنی چند روئیدنی از گیاهان دیرپا که بصورت انبوه هستند. ولی منظره ای که در مقابل چشم ما گسترده بود، جالب و خیره کننده بود. درپیش پای ما دره بزرگی در زیر تابش نور خورشید قرار داشت و پشت سر آن جبالهای کوهساران با ارتفاعات مختلف و با رنگ خاکستری روشن سر برافراشته بودند. دورتر از آن دره جدیدی را می توانستیم تشخیص دهیم که وسیع و ممتد بود. بالاخره افق ارتفاعات سلسله کوهساران را می دیدیم. از لری که در همان موقع روی گردنه

با او برخورد کردیم، راه را پرسیدم. فهماند که باید بطرف شمال شرقی برویم. در این جهت، در وسط مزارع سبز و زرد گندم و درپای یک دامنه مشجر که دره را محصور می کرد، درخت عظیمی را دیدم که به رنگ سبز تیره بود، درخت چنار بزرگی بود (شکل ۱۲. خط نشان ۴۵ درجه). محل مسکونی «چنار گل» که باید قبل از هر چیزی آنرا میدیدیم، درست در کنار ما بود. دورتر، باز هم در همین جهت شمال شرقی، دره جانبی متعدی را دیدیم. در اینجا نیز در زیر تابش شدید نور آفتاب در بین منظره سبز روشن، درخت بزرگی را می توان تشخیص داد که باز هم یک چنار غول آسا بود که بنظرمان بسیار بزرگتر از اولی آمد (خط نشان ۵۴-۵۵ درجه). این چنار باید در «گریت» قرار گرفته باشد که آخرین نقطه خط سیر ما است.

کوره راه بسیار سختی در اولین قسمت سرایشب قرار داشت که بناچار باید از اسب پیاده می شدم. چشمه ای درپای کوه حوضچه ای را تشکیل داده و اطراف حوضچه را نیز سبزه پوشانده بود. در جهت «چنار کال» به راه افتادیم ولی نه بخط مستقیم بلکه بطرف جنوب شرقی پیچیدیم و قسمت انتهائی دامنه های کوههائی را در پیش گرفتیم که دره را از این سو محدود می نمودند. ابتدا از چند منطقه مشجر گذشتیم که زمین آن غالباً ریگزار و سنگلاخی بود. در همین جنگل به اولین منطقه مسکونی بنام «بنه رز» رسیدیم که مزارع آن با چپرهای محصور شده بود که از تنه درختان بریده شده بودند. خانه های آن حالت تابستانی داشتند. بتدریج که جلوتر رفتیم به زمین گسترده تری رسیدیم که عمق دره و روی تپه ها پوشیده از مزارع متعددی از گندم و جو بود. از آبراههای متعددی گذشتیم که مخصوص آبیاری بود. بعد از دو ساعت ونیم پیاده روی، که از «گردینگ زرشک» شروع شده بود، به منطقه مسکونی «چنار کال» رسیدیم و به نزد خانواده ای رفتیم که روی دامنه مشجری در بالای مزارع مسکن داشتند. از آنجا از طرف شمال غربی چشم انداز بسیار وسیعی پیش چشم ما گسترده بود که از روی دره وسیعی می گذشت. در دوردستها کوههائی را می دیدیم که خرم آباد را احاطه کرده بودند و طرح مبهم آنها با رنگ بنفش ملایمی زیر تابش نور خورشید دیده می شد.

در چنار کال زمینهای کشت شده حالت پلکانی داشتند، چشمه آبی درست

در پای دامنه ای از بین تخته سنگهای سفید رنگ بیرون می ریزد که خانه های تابستانی در آن دامنه قرار داشتند. ما در این مجموعه سکونت گزیده بودیم. آب این چشمه به کمک چند جوی آب، قسمتی از زمینی را که در پای دامنه قرار داشت آبیاری می نمود. از کناره درونی این زمین تخت و هموار، دامنه جدیدی شروع می شد که پوشیده از درخت، تخته سنگ و مجموعه ای از آسیای آبی بود. این دامنه تا عمق دره امتداد می یافت و به مزارع آن ختم می شد. چند باب خانه خشت و گلی در مکانی ساخته شده بودند که نسبت به عمق دره مرتفع تر می نمود و نمونه ای از خانه های زمستانی ساکنان منطقه را نشان می داد. چنار بسیار عظیمی سایه خود را به میان یک مزرعه انداخته بود.

صبح روز بعد، یعنی دهم تیرماه، راه «ترس» را درپیش گرفتیم که در جنوب شرقی «چنار کال» قرار گرفته است. کوره راه در ابتدا روی دامنه مشجری که پشت چنار کال قرار داشت، می خزید و بالا می رفت و به دره وسیعی می رسید که درختان بلوط فضای مشخصی را روی علفهای عمق دره بوجود می آوردند. روی دامنه های بالا تر نیز که در شعاع دید ما قرار داشت، درختان و درختچه های بیشتری وجود داشتند. در قلعه مرتفع «کوه کله» نیز چند لکه برف دیده می شد (شکل ۱۶). این دره در طرف شمال توسط سلسله ای از تپه های کوچک محصور می شد که نام آن «سین ترس» بود. اندکی دورتر از ارتفاعات «گره گول» گذشتیم که در پایه «کوه کله» بطور عرضی دره را قطع می کنند و در بالای این ارتفاعات در بین کوههایی که «ترس» نام داشت، زمین تخت و هموار و مرتفعی گسترده بود. برای اینکه از «چنار کال» به «ترس» برسیم، البته بشرط اینکه توقف های بلند مدتی داشته باشیم، باید یک ساعت و نیم تا دو ساعت وقت صرف می کردیم.

این زمین مرتفع، در جنوب غربی خود توسط کوهپایه های «کوه کله» محدود می شود. قله این کوه در فاصله دوری قرار داشت. بعدها برایم مسلم شد که این قله در مشرق (۹۰) «گردینگ نوژیون» قرار دارد. در جنوب شرقی، گذرگاهی در بین کوهها وجود داشت که از میان دره تنگی می گذشت و مطمئنم که بطرف آب سزار می رفت. چشم انداز ما، از این معبر تا «گریوه» امتداد می یافت. مشرق و

خسک‌هائی نیز در آنجا دیده می‌شدند. در بعضی جاها لکه‌های سرخ‌رنگی دیده می‌شدند که گلهای ختمی آنرا بوجود می‌آورند. ضمناً گیاهانی نیز از نوع نسترن، علف ماست زرد رنگ، پونه وحشی کوچک و مجموعه‌ای از روئیدنیهای خاردار از نوع لپه‌داران در آنجا مشاهده می‌شدند.

روز ۱۲ خرداد بین ساعت ۸ و ۹ «ترس» را پشت سر گذاشتیم. از گذرگاهی که بین «دیرآب» و «دم بردنگلا» قرار دارد و راجع به آن قبلاً صحبت کردیم، گذشتیم. در اولین قسمت آن، راه در عمق دره سبزی امتداد می‌یافت که منطقه «ترس» را به خاطر می‌آورد، ولی اندکی دورتر، راه به طرف راست می‌پیچید و در طول دره‌ای پیچ و تاب می‌خورد و بطرف دره بزرگ «گریت» پیش می‌رفت. این حالت بخصوص در مکانی وجود دارد که دره کوچکی به آن باز می‌شود که من در آن نقطه قرار داشتم.

براساس آنچه که برایم توضیح داده‌اند و نیز براساس آنچه که موفق شده‌ام از منزلگاه خود مشاهده نمایم توانسته‌ام مطالب زیر را تهیه کنم.

«گریت» دره‌ای است که عرض آن ۵ تا ۷ کیلومتر و طول آن تقریباً دو برابر عرض آن است. این دره از جهت شمال غربی و شمال بطرف جنوب شرقی و جنوب امتداد می‌یابد و در شمال غربی توسط تپه‌هائی محدود می‌شود. در جنوب غربی نیز «دیرآب» آنرا محدود می‌کند. در شرق و شمال شرقی، مجموعه کوهی را می‌بینیم که مرتفعترین آنها «جاسی کوه» است. دیواره‌های آن از قله تا «گریت» تقریباً بصورت مورب پائین می‌آید. در جنوب «جاسی کوه» و در پای آن چنار عظیمی را می‌بینیم که قبلاً هم راجع به آن صحبت کردیم. دره «گریت» در شمال غربی به دره‌های دیگری نیز راه می‌یابد. آب سزار نیز باید در بالای کوههائی جریان داشته باشد که «گریت» را محدود می‌کنند. در عمق دره منطقه همواری است که از توده سنگهای بهم فشرده تشکیل شده است. در این دره، تند آبی را دیدم که بطرف جنوب شرقی جریان داشت ولی احتمالاً مسیر خود را در دورترها تغییر میدهد و در جهت مخالف راه می‌افتد و «گریت» را پشت سر می‌گذارد.

این دره‌ها که از لرستان شمالی به این حدود باز می‌شوند، دارای حالت ویژه خود هستند. این ویژگی را هم در رنگهای روشن و بخصوص در قسمت‌های سبز

(بویژه در عمق دره) آن می بینیم و هم در قسمت های قهوه ای رنگ و غباری که روی دامنه های حوالی آن وجود دارد. فضا غالباً پر از غبار است با توجه به این نکته که کوهها کاملاً سایه دار هستند.

در عمق دره، چمنزارهای گسترده و نیز سبزیجات و مزارع کشت شده فراوانی وجود دارند ولی اصلاً درخت دیده نمی شود. برعکس، همیشه روی دامنه ها درختان و درختچه هایی دیده می شوند ولی همانطور که در جنگل های «گردینگ نوژیون» یا در «سی روم» دیدیم، در اینجا نیز جنگل غنی و متراکم وجود ندارد. بعد از چند روز که «گریت» را ترک کردیم، دوری در شمال «ترس» زدیم و مجدداً به «چنار کال» رسیدیم. این مسیر را که از کوههای پست و کم ارتفاع می گذشت، در ۲ یا سه ساعت طی کردیم. در طول راه چشم انداز ما در جهت شمال و روی دره های «ازنا» امتداد می یافت که در مشرق و جنوب شرقی خرم آباد قرار دارند. نقشه های فرانسوی نام آن را «ازنه — Azna» ثبت کرده اند. بنابراین چنین استنباط می شود که «گریت» از طرف شمال غربی به «ازنا» باز می شود در حالیکه از «چنار کل» می بینم که دره از جنوب شرقی بطرف خرم آباد بالا می رود و راه «گردینگ نوژیون» در آن امتداد می یابد.

۱۰- آب و هوا و گیاهان

قبلاً از شرایط آب و هوایی منطقه صالح آباد صحبت کردیم.

مهندسین راه آهن، در طول مسیر راه آهن جدید گرماسنجهائی را در چند ایستگاه کار گذاشته اند. دو ایستگاه آن در منطقه ای قرار دارند که ایل پایی در آن زندگی می کند و اطلاعات این دو ایستگاه، برای ترسیم دیاگرامهای هواسنجی (شکلهای ۱۴ و ۱۵) مورد استفاده قرار گرفته اند. دیاگرامهای اول شامل قلعه کپی هستند که در قسمت جنوبی سرزمین ایل پایی در ارتفاع ۴۷۰ متری سطح دریا قرار دارند (منطقه وسیعی که خانه مهندسین در آن قرار دارد). ایستگاه دوم در ۳۶ کیلومتری منتهی الیه جنوبی قرار دارد و «کشور» نامیده می شود. محل آن اندکی در جنوب تونل ۹ و آب کشور و در قسمتی از دره آب سزار است که نسبتاً وسیع

می باشد. این ایستگاه در ارتفاع ۷۰۰ تا ۸۰۰ متری و روی زبانه ای از زمین ساحل چپ رودخانه قرار دارد که توسط یکی از مئاندرهای (خم رودخانه) آن محصور شده است. درجه هوا توسط یک گرماسنج الکلی ماگزیمم و می نیمم سنجیده می شود. گرماسنج هائی که در خانه مهندسین در قلعه کپی وجود داشت در کنار پنجره هائی نصب شده بودند که سقفی فلزی روی آن ها بود و جهت آنها به طرف شمال باز می شد. از آنجائیکه تقریباً همیشه و بخصوص در ماههای گرم سال در و یا پنجره دیگری نیز باز بود، لذا همیشه کوران شدید هوا وجود داشت.

دیاگرامها به روش زیر تهیه شده اند. مشاهده کننده هر روز درجه هوای ماگزیمم و می نیمم را ثبت می کرد و سپس هفته ای یکبار میانگین ساده ای از این دو مجموعه می گرفت. این دو دیاگرام از فروردین ماه تا اسفند ماه سال ۱۳۱۴ تهیه شده است. با توجه به محل نصب این هواسنج ها متوجه می شویم که نمیتوانند مستقیماً درجه هوای واقعی را نشان دهند. کسی که اطلاعات مربوط به درجه هوا را در اختیارم می گذاشت، عقیده داشت که با در نظر گرفتن این محل نصب، این حرارت سنجها معمولاً چند درجه بیشتر از درجه واقعی را نشان میدهد و احتمالاً این گفتار چندان بی منطق نیست، زیرا که درجه حرارت این حرارت سنجها در حدود ۵ درجه بیشتر از درجه حرارت واقعی هوا می باشد. این احتمال نیز وجود دارد که درجه حرارت هوا در زمستان خیلی پائین تر از آن باشد. با همه اینها، این دیاگرامها برای درک شرائط آب و هوائی منطقه، یعنی همان حوالی که زندگی انسان، حیوان و نبات منطقه را شکل کلی می دهند، کمک قابل توجهی می کنند. در اردیبهشت سال ۱۳۱۴ که در دره درونی آب سی روم بودم هر روز بعد از ظهر نگاهی به حرارت سنج خانه مهندسین می انداختم که غالباً حدود ۳۵ درجه را نشان می داد. البته مدتی بعد، این درجه به ۴۰ رسید. ما در میان دیواره های کوهستانها بودیم و بهمین جهت میزان الهوائی که از آن استفاده می کردیم تحت تأثیر اشعه قوی منعکس شده از سنگهای روشن بود. هوا واقعاً گرم بود، علفها سوخته بودند و وقتی برای آب تنی می رفتیم در موقع برگشتن با یک ربع پیاده روی خشک می شدیم و گرما تحمل ناپذیر می شد. هوای زمستان ملایم بود و میانگین درجه هوا حتی یک هفته نیز به زیر صفر نرسید. البته در منطقه «کشور» ممکن است گاهگاهی برف بیارد،

و در قله کپی نیز ممکن است چنین اتفاقی رخ دهد. در جریان زمستان سخت سال ۱۳۱۵، در تونل شماره ۳ چند دفعه درجه هوا به زیر صفر رسید و براساس اطلاعاتی که محلی ها به ما دادند، این زمستان سخت، کاملاً استثنائی بوده است. دیاگرامهای هواسنجی این دو ایستگاه نشان میدهند که در این محل یا یک آب و هوای قاره ای روبرو هستیم که چندان هم سخت نیست. حتی اگر حداکثر و حداقل درجه حرارت را در نظر بگیریم، اختلاف بین گرمترین ماههای تابستان و سردترین ماههای زمستان در حدود ۲۵ است. شدت نوسان درجه حرارت هوا در بهار و پاییز بیشتر است، و بهمین دلیل، منحنی ها وسعت زیادی از عرض و طول روزانه را در تابستان و زمستان نشان می دهند. در بهار و تابستان که آسمان تقریباً همیشه روشن و شفاف است و پرتوافکنی نیز شدت بیشتری دارد. شدت نوسانات نیز بیشتر است ولی در فصل پاییز با چنین شدتی مواجه نشدم، لذا نباید انتظار گرفتن نتیجه ای کاملاً دقیق را از این دیاگرامها داشته باشم. درباره نزولات آسمانی، اطلاعاتی در مورد تعداد روزهای بارانی این دو ایستگاه را داریم.

قلعه کپی

فروردین اردیبهشت خرداد تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفند

۱۳۱۴ ... ۶ ۵ ۳ — — — — ۴ ۴ مشاهداتی بعمل نیامده است

۱۳۱۵ ... ۵ مشاهدات متوقف شده اند ۳ ۹ ۱

از فروردین تا اسفند ۳۵ روز بارندگی بوده است.

کشور

فروردین اردیبهشت خرداد تیر مرداد شهریور مهر آبان آذر دی بهمن اسفند

۱۳۱۴ بجز دو روز بارندگی در ماه خرداد مشاهداتی وجود نداشته ۴ ۵ مشاهداتی نبوده است

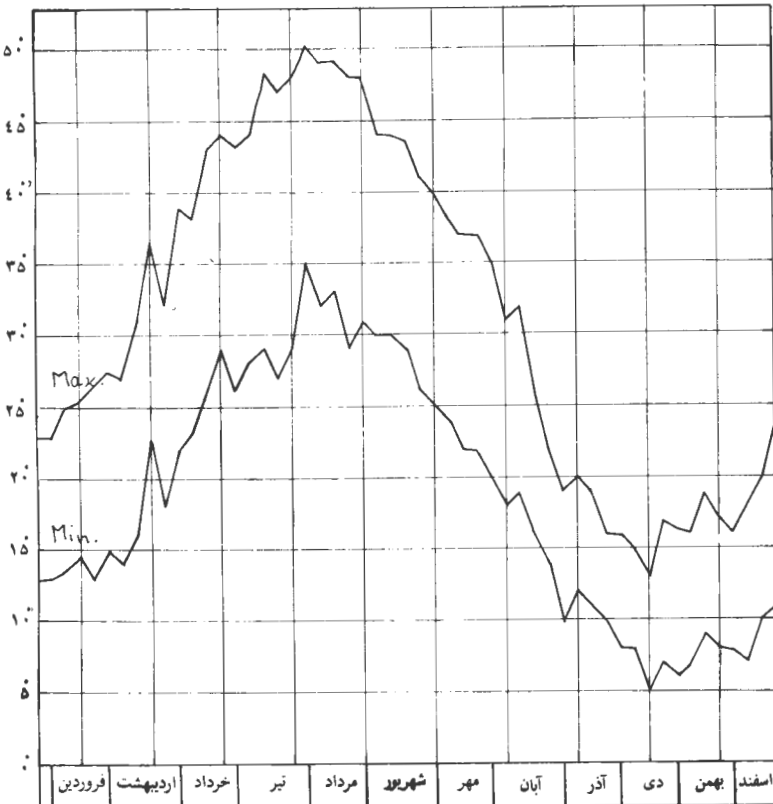
۱۳۱۵ ۲ ۵ ۸

دومورد ریزش برف

۱۳۱۶ مشاهدات متوقف بوده است ۵ ۱۱ ۳

۲ روز ریزش برف

از فروردین ۱۳۱۵ تا اسفند همان سال ۳۴ روز بارندگی داشته است.



شکل ۱۴- نوسان درجه حرارت هواد در سال ۱۳۱۴ در منطقه «قلعه کبی»

ملاحظه می شود، اساس آن بیشتر مبتنی بر بارندگی های زمستانی و بهاری است که حتی می تواند تا اول تابستان نیز ادامه داشته باشد. برعکس، از تیرماه تا مهرماه هوا کاملاً خشک است. مسلماً در این موارد نمیتوان براساس داده هائی که فقط به یک سال مربوط می شود متکی شد، ولی ثبت و ضبط دهسال (۱۳۰۰ تا ۱۳۰۹) نزولات آسمانی که در بیشتر شهرهای ایران به عمل آمده است، نشان میدهد که میانگین میزان بارندگی از خرداد تا مهر در اصفهان کمتر از ۵ میلیمتر در ماه بوده است و این رقم در سایر ماههای سال بیش از ۹ میلیمتر می باشد^۳. میزان بارندگی در منطقه لرستان اندازه گرفته نشده است، معذالک مهندس قلعه کپی بررسی هائی در این منطقه انجام داده و تا ۶۰ میلیمتر بارندگی را تنها در یک رگبار چند ساعته ضبط کرده است. این مهندس میزان بارندگی را در جریان یک بارندگی بهاره که حداقل ۵ ساعت طول می کشد در حدود ۱۴۰ میلیمتر تخمین زده است. مسلماً این رگبار شدید موجب بالا آمدن سطح تمام رودخانه ها و آب ها می شود و سیلاب های شدید و ناگهانی را بوجود می آورد. ولی بعد از بارندگی، سطح زمین بطور سریعی خشک می شود. مثال روشنی از این قضیه دارم: موقعیکه در «کشور» بودم در شب دهم فروردین ۱۳۱۴ بارندگی شدیدی شروع و در تمام طول روز بعد نیز بدون وقفه ادامه داشت. در روز یازدهم فروردین، در راه در دست اقدامی که در طول «آب سزار» در حال احداث آن بودند، راه افتادم. این راه در امتداد تونل ۸ تا آب سی روم ادامه پیدا می کرد. لذا از تندآبهای می گذشتم که آب خنکی در آنها جریان داشت و می شد تشنگی را با آب آنها مرتفع کرد.

اما بعد از ظهر روز دوازدهم فروردین که از همان راه برمی گشتم دیدم که تعداد معدودی از تندآبها هنوز آب داشتند. در طول تابستان فقط در یکی دو مکان امکان یافتن آب جاری روی دامنه های کوهها وجود داشت.

در مورد بارندگیها، بهمن را بدترین ماه می دانند. غیر از یکی دو مورد بارندگی های چند روزه در این ماه، در بقیه آن فقط رگبارهای مشاهده می شود. در ماه اسفند، حداقل در بخش ۳ (قلعه کپی) عملاً بهار شروع می شود و نزولات آسمانی این ماه را فقط رگبارهای تند و گذرا تشکیل میدهند. معذالک می توان به دوره های طولانی بارندگی نیز برخورد نمود که در خارج از ماه بهمن اتفاق

می افتد، کمالینکه یکی از طولانی ترین دوره های بارندگی، در آذرماه ۱۳۱۴ اتفاق افتاد و در عرض یک هفته چهار روز بطور مداوم بارندگی وجود داشت.



شکل ۱۵- نوسان درجه حرارت هوا در سال ۱۳۱۴ در منطقه «کشور»

میل داشتم بتوانم از طریق مشاهداتی که در مناطق کوهستانی بدست می آوردم، به تکمیل نشانه هائی بپردازم که از ایستگاههای واقع در منطقه کم ارتفاع لرستان فراهم شده است، ولی هیچ نوع مشاهدات مداومی در این ناحیه انجام نشده است. معذالک، در مورد گردینگ نوژیون (در حدود ۲۰۰۰ متر ارتفاع)

می گفتند حداکثر حرارت آن در وسط تابستان به حدود ۳۲ درجه می رسد و در طول شبها تا ۵ الی ۱۲ درجه تنزل می یابد و در فصل زمستان، تا ۲۵ درجه زیر صفر را هم دیده اند. روی گردنه و منطقه مجاور آن، بارندگی های پائیزی از ماه مهر شروع می شود و دوره بارندگی تا ماه اردیبهشت بطول می انجامد. رگبارهای آن غالباً بسیار تند و خشن هستند. احتمال دارد که روی همین گردنه تا ۲ متر نیز برف بیارد به نحوی که اگر برف آن رویده نشود گذر از آن عملاً غیرممکن می گردد. برف روی گردنه فقط در اوائل فروردین از بین می رود و این عمل بدنبال هوای خوبی است که در دره بوجود می آید و سپس توسط رگبارهای متعدد و خشن قطع می شود. مسلم است که هم حجم نزولات آسمانی و هم تعداد دفعات و کمیت آن با ارتفاع محل رابطه دارد و در ارتفاعا بالاتر، این نزولات بیشتر می شوند. در شب سوم خرداد سال ۱۳۱۴ و صبح روز بعد آن، در «ورک» باران بشدت می بارید (ارتفاع ورک در حدود ۱۷۰۰ متر است). صبح بطرف خرم آباد راه افتادم که ارتفاع آن کمتر (در حدود ۱۳۰۰ متر) و درجائی قرار گرفته است که دره های بزرگی بهم ملحق می شوند. باران در طول راه بند آمد و دیگر با آن روبرو نشدیم. ولی هنگامیکه به «ورک» بازگشتم، گفتند که همان باران روزهای متوالی باریده است. در مورد ریزش برف، اهالی «ترس» می گفتند که زمستانها ارتفاع برف تا سینه آدم می رسد. شاید بهمن دلیل است که همه چیز اینجا با جاهای دیگر متفاوت است. معمولاً در همه جا، خانه های زمستانی در خیلی پائین و در دره ها قرار گرفته اند، خانه های تابستانی در روی دشتها و جاهای مرتفع قرار دارند، در صورتیکه در این منطقه خانه های گلی زمستانی در ارتفاعات و روی دامنه های کوهها ساخته شده اند و شاید دلیل آن این است که در ارتفاعات بالا وزش باد زیاد است و خانه ها نسبت به دشت، کمتر زیر برف می روند.

ریزش فراوان باران و برف در کوهستانهای مرتفع دارای اهمیت زیادی برای گیاهان و شرایط زندگی منطقه است. ذخیره های بزرگ آب از همین ریزش ها و تندآبهای تابستانی پر می شود. در حدود دهم تیرماه هنوز هم لکه های برف در روی دامنه شمالی «کوه کله» نزدیک به یال دیده می شد که شاید از نزدیک دارای

وسعت زیادی باشد. ولی نمیدانم این برف تا کی باقی میماند (مراجعه شود به شکل ۱۶).

هرچند که مقدار نزولات آسمانی «قلعه کپی» و «کشور» بصورت میلیمتر ثبت شده است معذالک روشن است که دیاگرامهای آب شناسی این دو ایستگاه باید یادآور حوزه تحت قاره ای بوته زار باشد که دوره بارندگی آنها مصادف با سردترین لحظات سال می شود. مهمترین اختلافی که بین یک دیاگرام آب شناسی جنوب ایتالیا و دیاگرام آب شناسی این دو ایستگاه وجود دارد در آنست که درجه حرارت دیاگرامهای آب شناسی جنوب ایتالیا در حد بیشتری است و دوره بارندگی ها بطرف بهار و اوائل تابستان است. برای همین است که در لرستان گیاهانی را می بینیم که در بیشتر موارد یادآور گیاهان مدیترانه ای است. با در نظر گرفتن اینکه یکی از گیاه شناسان دانمارکی در حال انتشار کتابی درباره ایران است که لرستان را نیز شامل می شود، من نمیخواهم در اینجا وارد جزئیات فلور منطقه شوم و فقط پراکندگی گیاهان آنرا بطور مشخص بیان خواهم نمود.

در لرستان جنوبی چند درخت نخل دیده می شود. خود من چند درخت کوچک نخل را روی ارتفاعات نزدیک به «کول مهک» دیدم. ضمناً روی عکسی که در دره آب دز، بین تونل ۲ و ۳ برداشته شده است، دیده ام که در آن حوالی نیز چند درخت نخل بزرگ وجود دارد. گیاهان دشت صالح آباد، همانطور که قبلاً نیز گفته شد، ویژگی استپی پوشیده از علف را دارند. همین مورد در نقاط نسبتاً مرتفع کوهستان نیز وجود دارد. بنابراین، علف هم دره های «گرم امیر» را زیر پوشش خود دارد، هم تسلط آن در مناطق هموار و مرتفع «قلعه کپی» مشهود است که نمونه آن را روی قله های مخروطی کم ارتفاع در شرق خانه مهندسان می بینیم. روی زمین های هموار و مرتفع «قلعه کپی» درختچه هایی نیز وجود داشتند. یکی از مهندسان اروپائی که مشاهدات و بررسی هایی را در منطقه انجام داده است، عقیده دارد که اگر مردم این منطقه استفاده اصولی از این درختچه ها می کردند و آنها را ریشه کن نمی نمودند، وسعت جنگلهائی که از آنها تشکیل می گردید، بسیار گسترده می شد. محتملاً بیشتر این درختچه ها و درختها را سوزانده و سرنگون کرده اند. برای اینکه علف امکان رشد پیدا کند و زمین را بپوشاند^{۳۷}،

مردم منطقه تمام درختان و درختچه‌ها را در طول فصول گرم آتش زده‌اند. در این منطقه در مسیر رودخانه‌ها گیاهان بزرگی از نوع «آرندو دوناکس - Arundo Donax» مشاهده می‌شود. قبلاً نیز گفته‌ام که این نوع گیاهان را در منطقه لرستان تا حدود مسیر رود «جلوراز» در «کشور» دیده‌ام.



شکل ۱۶- دره بین «چنارکال» و «ترس»
«کوه کاله» نیز در عمق تصویر دیده می‌شود

جنگل در این ناحیه از سلسله جبال مرتفعی شروع می‌شود که از طرف شمال حوزه زمین‌های تخت و هموار را محدود می‌کنند. دقیقاً نمیدانم که آیا این جنگل در مناطق مرتفع حالت بیشه دارد یا نه، ولی وقتی از فرورفتگی دُم دُم می‌گذشتم، درختانی را دیدم که به همان قد و قطر درختان جنگلی بودند. دره‌هایی نیز درست در بالای این سلسله جبال قرار داشتند، درختان نسبتاً بزرگی را نیز در نزدیکی شاهزاده احمد دیدم و چند اصله تک درختی نیز که در دشت شگفت‌آور «لوله» وجود داشتند، نسبتاً بزرگ و قطور بودند. از بلوط‌های بزرگ «دُم تخت‌شه» نیز قبلاً ذکر کرده‌ایم. بنظر می‌رسد که حد شمالی جنگل از دره‌های واقع در شمال

«گردینگ نوژیون» می گذرد. در دشت «ترس» درخت وجود ندارد ولی همیشه روی تپه ها درختچه هایی پیدا می شود. در «جاسی کوه» در شمال «گریت» هنوز چند تائی بوته های بلند خار وجود داشت، ولی کوههای جنوب شرقی خرم آباد بسیار لخت هستند. فقط در منطقه سلسله جبال مرتفع می توان جنگل انبوه را مشاهده نمود و احتمالاً دلیل آن بارندگی فراوان و درجه هوای کمتر است. اگر در شمال لرستان، که کوههای آن مرتفع هستند، جنگل بتدریج محو می شود، احتمالاً بدلیل آن است که به حوزه خشک سلسله جبال می رسیم.

با مشاهده شرائط آب و هوایی این منطقه، انتظار داشتیم که به گروهی از گیاهان خاص این نوع آب و هوا برخورد نمایم ولی عملاً فقط چند تائی از آن را پیدا کردم منجمله گیاه «مورد» بود که آنرا در متناهی غربی «باغ لوه» دیدم. همچنین بیشه ای از جوانه های مورد را نیز روی کوه مخروطی شکلی پیدا کردم که اندکی پائین تر از پیوستگاه «آب سی روم» و «آب سزار» قرار داشتند. روی دامنه غربی آن، جویباری از آبگیری راه می افتاد که از آب نزولات آسمانی بوجود آمده بود. در قسمت درونی آن که شکل قیف داشت، مورد زیادی سبز شده بود. این دو نوع پوشش گیاهی که از خانواده مورد بودند در ارتفاع ۷۰۰ متری سطح دریا قرار داشتند. همچنین گل خرزهره را نیز در بین گیاهانی قرار میدهم که حوزه های پوشش گیاهی را مشخص می کنند. این گلها را در قسمتی از مسیر رودخانه ها دیدم که از حوزه زمین های تخت و هموار قلعه کپی تا دره «کشور» و در بالای «لوزاز» قرار دارند و لذا ارتفاع آن از سطح دریا از ۴۰ تا ۱۰۰۰ متر است.

نوع درختی که در این جنگل غلبه دارد، بلوطی با برگهای خزان دار می باشد که نام علمی آن «کرکوس پرسیکا Quercus Persica» است. در بیشتر موارد درختان بصورت منفرد و جدا از هم هستند و منظره عمومی آن حالت یک پارک را دارد. در مناطق مرتفع تر، مثلاً در «ورک» و «دیرآب» دور این درختان را لایه هایی از گیاهان و سایر نبات گرفته اند. دشت هایی نیز وجود دارند که پوشش آنها منحصراً علف است. دامنه های بسیار شیب دار و بخصوص دامنه هایی که پوشیده از غبار سیاه است (که غالباً از آن صحبت کرده ایم) تقریباً بدون گیاه هستند. بخاطر می آورم که جنگل واقعی را تقریباً در نزدیکی «سی روم» دیده ام. ولی متأسفانه

یادداشت نکرده‌ام که این درختان از چه نوع بوده‌اند. شاید از نوع درخت گردو، و شاید هم از نوع چنار بوده‌اند. بنظر می‌رسید که بطور کلی ارتفاع گیاهان در ارتفاعات بالا تر یعنی در حدود بین ۱۵۰۰ تا ۲۰۰۰ متر بلندتر بود. غالباً تا روی قله‌های کوهها درختان و درختچه‌هایی مشاهده می‌شوند. در جایی، روی گردنه «زرشک» در «کوه کاله»، احساس می‌کردیم که در زیر محدوده جنگل قرار داریم منتها این حدود بیش از همه ویژگی‌های زمین‌های پست را داشت تا ارتفاعات را.

روی فلات‌های مرتفع شمال، یعنی در «ترس» و «گریت» حوزه جدیدی از گیاهان ظاهری می‌شود. در اینجا علفهای استپی و نیز گیاهان متعددی وجود دارند، لذا پوشش گیاهی آن بسیار سبزه‌تر است و گونه‌هایی که در این منطقه وجود دارند بیشتر از نوع گونه‌هایی است که در گردینگ نوژ یون وجود داشتند. با دیدن این امر در همان حلقه اول فکر می‌کردم که علت آن شاید در اختلاف ارتفاعی است که «ترس» با «گردینگ نوژ یون» دارد، یعنی ترس در ارتفاع بالاتری قرار گرفته است. ولی متوجه شدم که منطقی‌تر آن است که علت این تغییرات را در گوناگونی جنس زمین جستجو نمایم. زمین ترس از موارد فروریخته تشکیل شده است ولی در گردینگ نوژ یون، بخصوص در طرف جنوب که من آنرا بهتر می‌شناسم، جنس زمین از سنگهای آهکی باضافه مقداری کم خاک ترکیب یافته است.

در توصیف موارد مربوط به نقشه‌برداری متذکر شدم که در صالح‌آباد، گیاهان در اواسط فروردین هنوز سبز هستند، ولی در اواخر فروردین از تابش خورشید سوخته‌اند. گفته می‌شود که در قلعه کچی بهار در اوائل اسفند شروع می‌شود ولی در طول تمام زمستان درجه متوسط هوا بیشتر از ۵ درجه سانتیگراد است بنحوی که گیاهان نیز در طول این فصل می‌رویند. لذا می‌توان گفت بمحض اینکه اولین بارش‌های زمستانی در ماه آبان شروع می‌شود، گیاهان نیز رویش خود را آغاز می‌کنند. علفها در اواخر ماه فروردین زرد می‌شوند و قبلاً نیز گفتم که علفها در ماه خرداد به چه میزان زرد و پلاسیده بودند. در همین موقع، یعنی حدود ۲۲ خرداد ملاحظه کردم که در دشت «لوله» گندم را درو و جمع می‌کردند.

وقتیکه در دوازدهم و سیزدهم فروردین برای اولین بار به منطقه‌ای رسیدم که

محل تلاقی رودخانه‌های آب سی روم و آب سزار بود (در ارتفاع ۴۵۰ - ۷۰۰ متری) گل‌های بهاری زیادی را در آنجا دیدم. مدتی بعد، یعنی حدود ۲۲ اردیبهشت روی قله‌های کوتاه و مخروطی شکل این منطقه توانستم گیاهانی از خانواده دولپه‌ای‌ها را، چه بصورت سبز و یا بصورت گل بچینم. در پانزدهم تیرماه نوشته‌ام که مورد در نزدیکی باغ لوه، که در همان حوالی می‌باشد، گل کرده است. ولی در ماه خرداد عمق دره همان حالت و اثر خشکی بالاتر را داشت. موقعی که از هفتم تا سیزده فروردین در «کشور» بودم، مسیر پائین این رودخانه حالت بهاری داشت و گیاهان بومی محلی، گیاهان سی روم بخاطر می‌آوردند. بیشتر درختان شکفته شده و دارای غنچه‌های گل بودند. این منطقه نیز در تابستان، مثل دره آب سی روم بسیار خشک می‌شود.

وقتی که در شانزدهم فروردین از گردینگ نوژیون (۲۰۰۰ متری) می‌گذشتم درختان هنوز گل نکرده بودند. وقتی که در دهم اردیبهشت به این محل بازگشتم، فراموش کرده‌ام که یادداشت بردارم ولی بخاطر دارم که درختان گل داشتند. در چهاردهم و پانزدهم اردیبهشت وقتی که از منطقه مرتفع سی روم می‌گذشتم، جنگل آن سبز بود. وقتی که اوائل اردیبهشت یعنی دوم و سوم آن در «ورک» بودم گل‌هایی در آن وجود داشت که ما این گل‌ها را در تیرماه در دانمارک می‌بینیم. در حدود ۱۹ تیرماه تازه در منطقه «حونی» در ارتفاع ۱۰۰ تا ۲۰۰ متری بالای ورک شروع به خرمن کوبی کرده بودند و این امر کاملاً با شرایط اقلیمی منطقه مطابقت دارد زیرا که در تیرماه گیاهان در «ورک» و «گردینگ نوژیون» شروع به خشک شدن می‌کنند. ضمناً در «ورک» بستر تندآبها نیز خشک بود.

روز چهاردهم تیرماه در گریت بودم و در امر درو حضور داشتم. در حالیکه در «ترس» هنوز خیلی مانده بود که به این مرحله برسند. یعنی گندم و ذرتی که در آنجا دیده بودم هنوز چندان سبز نشده بودند.

۱- نظری کلی به مناطق

دشتی را که در اطراف صالح‌آباد قرار دارد و قسمت لرستان آن مورد توجه ما است، از نظر جغرافیائی می‌توان به سه قسمت تقسیم نمود. لرستان سفلی، لرستان

مرکزی و لرستان علیا.

۱- لرستان سفلی از شمال به کوهپایه‌های جنوبی جبال محدود می‌شود که در شمال قلعه کپی قرار دارند. لایه‌های اصلی پوسته زمین در این جا عبارتند از سنگریزه، توده سنگهای بهم فشرده و خاک رس. ارتفاع هیچکدام از نقاط آن از ۵۰۰ متر تجاوز نمی‌کند. ساختمان این قسمت از سرزمین نسبتاً ساده است. لایه‌ها کم و بیش بشدت به طرف جنوب متمایل هستند و کوه تنگوان ناگهان در جنوب ظاهر می‌شود. این کوه کلاً از لایه‌های افقی تشکیل شده است. در شمال این حوزه، کمربندی از ارتفاعات وجود دارد که توسط تپه‌های نامنظمی از هم جدا شده‌اند. مجموعه‌ای از زمین‌های هموار و مرتفع فلات مانند نیز وجود دارند که در ارتفاعات متغیری قرار گرفته‌اند و ما از بین آنها به ویژه به توصیف قلعه کپی پرداخته‌ایم. علفهای استپی گیاه مسلط این قسمت است ولی انبوهی از گیاهان خاردار نیز در آنجا پیدا می‌شود. در مسیر جویبارها و رودخانه نیز جنگلی از نزارها بوجود آمده است. احتمالاً از اولین لحظه بارش ماه آبان علف این منطقه شروع به روئیدن می‌کند و تمام زمستان را دوام می‌آورد ولی در اوائل اردیبهشت شروع به زرد شدن می‌نماید و در تمام طول تابستان کاملاً خشک است.

۲- منطقه مرکزی از کوهپایه‌های شمالی فلات لرستان سفلی شروع شده و در دامنه‌های شمالی کوه کله امتداد می‌یابد. ارتفاع قله کوههای آن بدون تردید از بلندترین ارتفاعات لرستان سفلی ۱۰۰۰ متر بیشتر است و ارتفاعات آن‌ها به بیش از ۲۵۰۰ متری نیز می‌رسد. سنگ آهکی بیشترین سنگی است که در این منطقه وجود دارد. ضمناً سنگهای ماسه، سنگهای تخت، توده سنگهای بهم فشرده و غیره نیز وجود دارند ولی در این جا نیز مثل همه جای لرستان که من فرصت و موقعیت بررسی آنها را داشتم، بخاطر می‌آورم که فقط به سنگهای رسوبی برخورده‌ام که هرگز فورانی نبوده‌اند.

ساختمان این منطقه بسیار پیچیده‌تر از قسمت لرستان سفلی است. فشردگی چین‌خوردگیها سخت‌تر است. لایه‌ها غالباً در انتهای خود صاف شده‌اند. بنظر می‌رسد که در قسمت جنوبی سرزمین، هنوز هم رابطه بسیار ساده‌ای بین ساختمان و امتداد دره‌هائی که از جهت لایه‌ها، طولی هستند، وجود داشته باشد. در حالیکه

رودخانه‌ها در طول سلسله جبال در گلوگاه‌ها و تنگ راه‌ها جریان می‌یابند. دره در اکثر قسمت‌های لرستان مرکزی ساختمان زمین بسیار پیچیده است و نمیتوان براحتی فرمول ساده‌ای در آن پیاده کرد. قله‌ای که چین‌خوردگی عمیقی دارد، مثل گریوه، در امتداد غربی حوزه ظاهر می‌شود. این همان قسمت لرستان است که در آن به وحشی‌ترین اشکال زمین برمی‌خوریم و ویژگی آن بحدی است که بیشتر تونل‌های آب سزار و آب دز درست در همان نقطه قرار گرفته‌اند.

از اطلاعاتی که درباره ایستگاه «کشور» در منطقه مرکزی داریم، نمی‌توانیم به فهمیم آیا بارندگی آن بیشتر از «قلعه کپی» است یا نه. اما میزان بارندگی ایستگاهی که در دره‌ای در محدوده سلسله جبال مرتفع وجود دارد، باید معمولاً نسبتاً کم باشد. مطمئناً میزان باران ارتفاعات خیلی بیشتر است. درجه هوای آن کمتر از لرستان سفلی است و زمستان آن به گونه‌ای نیست که گیاهان را مجبور به خواب زمستانی کامل کند. نزدیک «کشور» و در دره سفلی «آب سی‌روم» و قسمت میانی «آب سزار» در اواسط فروردین گیاهان بومی بهاری ظاهر می‌شوند. بنابراین گیاهان این ناحیه کمی دیرتر از «قلعه کپی» می‌رویند. در خرداد ماه گیاهان از تابش نور خورشید می‌سوزند. در مورد آب و هوا و گیاهان آن، مسلم است که در این دره‌های بزرگ میتوان بین عمق دره و دامنه‌های مرتفع کوه‌ها تفاوت قائل شد. تردیدی نیست که بارندگی در کوه‌ها بیشتر است ولی زمستان آن بقدری سرد است که گیاهان آن را مجبور به یک دوره خواب زمستانی می‌کند. وقتی که درختان در «گردینگ نوژ یون» جوانه می‌زنند، در دشت صالح آباد دوره رشد آنها تمام شده است. علت اصلی کوچ لر‌ها در همین تفاوت‌هایی است که در دوره مربوط به رشد گیاهان وجود دارند.

براساس معیارهای جغرافیای گیاهی، لرستان مرکزی قبل از هرچیز، یک منطقه جنگلی است. در نواحی کم ارتفاع آن نیز مجموعه گیاهانی را می‌بینیم که یادآور سرزمین‌های مدیترانه‌ای هستند. ولی تقریباً در همه جای آن می‌توان روی دامنه‌های کوه‌ها و روی زمین‌های هموار و مرتفع آن و یا در دره‌های آن، جنگل‌ها و درخت‌های بلوط را مشاهده کرد. در مکان‌های حاصلخیزتر درخت‌ها بسیار تنومند و بزرگ می‌شوند و دور آنها را علف و سایر گیاهان می‌گیرند. اینکه آیا ارتفاع

کوهها از حد جنگلها می‌گذرد، مبهم است. روی دامنه شمالی یالهای مرتفع‌تر، در تیرماه باز هم می‌توان لکه‌هایی از برف را مشاهده نمود. و بالاخره باید بخاطر آورد که در دره‌های کم ارتفاع منطقه مرکزی باغ‌های بزرگ میوه وجود دارد که درختهای آن انار، انگور، انجیر و غیره است.

۳- منطقه علیا از «کوه کله» شروع می‌شود و در جهت شمالی تا دوردستها ادامه می‌یابد. حدود سرزمین آن را در قسمت نقشه‌نگاری توضیح دادیم. اگر وسعت آن را براساس نقشه‌ها بسنجیم، یالهای کوهها در این قسمت از لرستان به ارتفاعات مشابه با لرستان مرکزی می‌رسند، ولی بطور کلی، عمق دره‌های این قسمت نسبت به عمق دره‌های قسمت‌های دیگر، در ارتفاع بالاتری قرار گرفته است. شکل کوهها مدورتر از شکل کوههای جنوب است و دره‌های آن نیز گسترده‌تر می‌باشد. برای همین است که لرستان شمالی حالت بازتر و روشن‌تری دارد. عمق دره‌ها غالباً صاف‌تر از یک دشت است و در بیشتر موارد این حوزه‌های هموار و مرتفع از توده سنگهای بهم فشرده تشکیل شده‌اند. غباری نیز که در هوا معلق است نشانگر ذخایری از خاک بسیار نرم می‌باشد که باد می‌تواند آنها را از دشتهای مرتفع درونی ایران بیاورد.

در مورد آب و هوای منطقه مطلقاً مشاهداتی نداشته و تحقیقاتی انجام نداده‌ام. لیکن گیاهان «ترس» نشان میدادند که نسبت به قسمت جنوبی تر لرستان بسیار تازه‌تر و شاداب‌تر هستند. در اینجا علوفه استپی لایه جدیدی از گیاهان هستند که مسلط شده‌اند، ولی در حال حاضر ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ متر بلندتر از آن ارتفاعی هستند که در لرستان سفلی وجود دارند. مشخصه بارز آن پوشیده شدن زمین از علفها و گیاهان در تمام مکانهای هموار و مرتفع است. روئیدنیها و درختچه‌ها در محدوده شروع یالها ظاهر می‌شوند. ضمناً جنگلها^{۳۸} و بیشه‌های متعددی نیز در این منطقه وجود دارند که نمونه آنها را در کوههای کم ارتفاع بین «گریت» و «چنار کال» می‌بینیم. بعنوان یکی از نشانه‌های ویژه منطقه ذکر این نکته ضروری است که کشت زیادی را مشاهده کردم که شبکه‌های آبیاری آنرا انسانها بوجود آورده بودند، ولی ندیدم که باغ‌های بزرگی^{۳۹} با این روش شبکه‌های آبیاری بوجود آمده باشند.

کتاب دوم

زندگی اقتصادی، فرهنگ مادی

۱۲- حدود منطقه مسکونی ایل پاپی. همسایگان آن.

مرز گسترش ایل پاپی در شرق به «آب سزار» و «آب دز» محدود می شود. در «گریت» دیدیم که ایل پاپی در سرزمینی زندگی می کرد که گستره آن در جهت مشرق تا آب سزار امتداد می یافت و بختیاری ها در طرف دیگر رودخانه ساکن بودند. اندکی روبه جنوب و به نزدیک آب سزار، نوعی از استحکامات وجود دارد که پاپی ها در جنگهای بین خود و بختیاری ها از آن استفاده کرده اند. در قسمتی از امتداد «آب سزار»، یعنی بین «کشور» و «آب سی روم» که این مسیر را شخصاً طی کرده ام، مرز بین پاپی ها و بختیاری ها را همین رودخانه تشکیل می داد. موقعی که در قلعه کپی، از آب دز صحبت به میان می آوردیم، پاپی ها می گفتند که آنها در همان ساحلی زندگی می کنند که ما بودیم و بختیاری ها در ساحل مقابل قرار دارند.

پاپی ها را تا ۴ یا ۵ کیلومتری جنوب قلعه کپی دیدم و احتمال دارد که قلمرو آنها تا «آب دز» نیز ادامه داشته باشد. در جنوب غربی، مرز بین پاپی ها و قلاوندها از نزدیک «قلعه شیخ» می گذرد^{۴۰}. «ادموند»^{۴۱} از شاهزاده احمد به نحوی صحبت می کند که در قلمرو قلاوندها قرار گرفته است. این موضوع برای من بسیار اهمیت دارد زیرا که متولیان این امامزاده از پاپی ها بودند و بهنگامی که این شهر را دیدم، آنها از این موضوع صحبتی به میان نیاوردند. از سوی دیگر، وقتی پرسیدم که چرا نام ایل پاپی مثل سایر ایلات به «وند»

ختم نمی شود، جواب دادند که «پاپی» ها و «میر» ها «مال شاهزاده احمد» بوده اند. لذا جای تعجب خواهد بود اگر زیارتگاه شاهزاده احمد خارج از منطقه ای باشد که سکونت گاه این دو ایل است زیرا که ظاهراً این دو ایل به نحو خاصی به این شاهزاده وابسته هستند.

ضمناً تصور می کنم که تمام منطقه ای که بین «لولاه» و «للی» واقع شده است به سرزمین ایل پاپی تعلق دارد، هرچند که در قسمت حاشیه ای آن می توان قلاوندها را نیز دید. روی زمین هموار «لولاه» به خویشاوندان یکی از متولیان زیارتگاه شاهزاده احمد برخورد و در «للی» رعیت ها تحت نفوذ خوانین پاپی قرار داشتند. در مسیری که این محل را از یکدیگر جدا می کند کسی بما نگفت که ما از حوزه ایل پاپی خارج شده ایم و همانطور که در قبل اشاره کردم، یکی از خوانین پاپی اخیراً از همین راه از «قلعه کپی» به «سی روم» رفته است.

در قسمت جنوبی تر، هم «سی روم» و هم «دیردوان» در درون سرزمین ایل پاپی قرار دارند. روی جاده جدیدی که از «گردینگ نوژ یون» به خرم آباد می رود، قبل از اینکه کوه را ترک کنیم از سرزمین ایل پاپی خارج می شویم. همسایگان ایل پاپی در طرف غرب «دیرکوندها» هستند و بدون تردید شمالی ترین قسمت سرزمین «دیرکوندها» در همین نقطه قرار دارد. براساس نقشه فرانسوی، این ایل در طول بزرگترین قسمت مرزی غربی، همسایه ایل پاپی است. ادموند «قلاوندها» را تیره ای از «دیرکوند» ها^{۴۲} می داند. اندکی دورتر و در روی جاده خرم آباد، ایل «میر» در «کورگا» ساکن است و «بهاروندها» در منطقه ای هستند که در جنوب این شهر قرار دارد. اگر در جهت غرب به جنوب غربی سرزمین بهاروندها راه خود را ادامه دهیم، ابتدا به «جودکیس ها» در بالای «چگنی» ها برمیخوریم و اندکی دورتر با ایلی بنام «حسن وند»^{۴۳} روبرو می شویم.

«چنار کال»، «ترس» و «گریت» در شمال سرزمین پاپی ها قرار دارند. همسایگان آنها در شمال غربی سگوندها هستند که در «ازنا» سکونت دارند (گروه سگوند علی خونی)^{۴۴}. در شمال، ایل «دلوند» وجود دارد. ایل مهم «بیراوند» در سرزمینی سکونت دارد که بین خرم آباد و بروجرد واقع شده است. از بین ایلات شمال، از «سیلاخوری» ها نام ببرم که در دره گسترده ای در جنوب شرقی بروجرد

زندگی می کنند. معذالک نمیدانم که آیا این ایل در نقطه ای برخورد مستقیم با ایل پاپی دارد یا نه^{۴۵}

بنابراین، سرزمینی که ایل پاپی در آن رفت و آمد می کند، نسبتاً وسیع است. فاصله جنوبی- شمالی آن بیش از ۷۰ کیلومتر است و فاصله شرقی- غربی آن در بعضی از جاها به ۳۰ کیلومتر می رسد. مساحت آن در حدود ۱۰۰۰ تا ۱۵۰۰ کیلومترمربع است^{۴۶}.

۱۳- طبقات اجتماعی و سازمان ایل

طبقات اجتماعی و سازمان قدیمی ایل پاپی در حال حاضر در حال انهدام است و برای همین است که وقتی میخوایم تابلوی زیر را از سازمان ایل پاپی که مربوط به دوره اخیر است^{۴۷}، ترسیم کنم باید احتیاط های لازم را به جا آوریم. در ایل دو طبقه اجتماعی وجود دارد: رعیت ها و خانواده خوانین. خوانین که تعدادشان بسیار کمتر است، بر رعایا تسلط دارند و به نحوی از انحاء مالک زمین ها هستند. این اختلاف طبقه اجتماعی خاص ایلات لر نیست بلکه در تمام اجتماعات روستائی ایران نیز وجود دارد. در لرستان مفهوم رعیت را به شرح زیر برایم تعریف و تعبیر کردند. رعیت ها کارگرانی هستند که رعیتی می کنند، یعنی به کشاورزی و دامداری می پردازند، رعیت، که جمع آن رعایا می شود کلمه ای عربی است که در زبان فارسی راه یافته است که بیانگر تابع، دهقان و بخصوص کسی است که مسلمان نیست. و مفهوم رعیت به همین موضوع مربوط می شود که حساسیت رعایت، دقت و مواظبت از آن استنباط می گردد. خان یک کلمه فارسی متداول برای بیان نجیب زادگی است. در زبان لری آن را «خو» تلفظ می کنند و بعد از اسم شخص بکار می برند، مثل عدل خو (عدل خان) و غیره.

در بین پاپی ها، واژه های دیگری نیز برای نامیدن و مشخص کردن این دو طبقه اجتماعی وجود دارد. با خدمتگزارم بدیدن یکی از فامیلهای خوانین رفتیم. با وجود اینکه مردهای خانواده های خوانین غالباً خوش بینه و زیبا هستند و بینی عقابی و چشمان قهوه ای و موهای مشکی دارند و اروپائیان جنوبی را بخاطر می آورند،

این مرد صورتی درشت داشت که چندان مطبوع نبود. از او خوشم نیامد و موقعی که خانه او را ترک می کردیم، با صدای بلند بخود گفتم «ولی این مرد که یک لر نیست و شباهتی به لرها ندارد» و خدمتگزارم پاسخ داد «نه خیر این یک لر نیست» آنچه که او فکر می کرد درست بود ولی به چیز دیگری می اندیشید که خلاف اندیشه من بود. الان می فهمم که خدمتگزار من نیز خود را یک لر نمی دانست. خانواده های خان ها «خوانین» هستند (جمع مکسر عربی خان، خوانین می شود)، یعنی نجیب زادگان، در حالیکه «لر» دارای همان مفهوم «رعیت» است. در زبان فارسی متداول نیز کلمه لر را بطور کلی برای اهالی لرستان^{۴۸} بکار نمی برند، بلکه بیشتر دارای مفهوم «دهاتی» «مرد خشن و ناهنجار و بی نزاکت» و نیز برای مفاهیم مشابه آن بکار می برند. برای مشخص کردن زنان خانواده های خوانین نیز از کلمه «خاتین» استفاده می شود.

خانواده های خوانین اعمال اقتدار می کنند و به رعیت ها فرمان می رانند. وقتی از اقتدار آن ها صحبت به میان می آید، کلمه «زور» را بکار می برند. خان ها دارای «زور» هستند و رعیت ها زور ندارند. همراه با یکی از بستگان خوانین، بدین یکی از رعیت ها رفتیم و شب را پیش او گذرانیدیم. موقعیکه خواستم مؤدبانه از مزاحمتی که برایش بوجود آورده بودم، معذرت بخواهم و تعارف کنم و غیره، همراهم آنرجم را فشار داد. کمی بعد که با او تنها بودم، گفت «این مرد رعیت من است و هر وقت من بخواهم باید در خدمت ما باشد». اقتدار و قدرت خانواده خوانین بیشتر از اینهاست و یکی از اروپائیان می گفت که یک نفر خان در غیاب خود می تواند زیردستانش را تحت فرمان پسر ده ساله اش بگذارد و آنها باید از او اطاعت کنند.

او می گفت که بین خانواده خوانین و رعیت ها هیچ نوع ازدواجی صورت نمی پذیرد ولی با وجود همه اینها، هیچ نوع اختلاف مشخص اجتماعی بین آنها وجود ندارد^{۴۹}. وقتیکه میخواستیم شجره النسب خوانین ایل پاپی را بپرسم و بنویسم، روی بعضی از افراد فامیل بحث داشتند. و یکی از افراد حاضر گفت که «آنها را ننویس، آنها کار می کنند». ظاهراً آنها چند نفری از فامیل خوانین بودند که مغضوب گشته و مثل رعیت ها زندگی می کردند. در موقعیت های کنونی که

خانواده‌های خوانین چندان ثروتمند نیستند، گاهی مواقع می‌توان خانی را دید که در مزرعه خود کار می‌کند و مثلاً به آبیاری مشغول است.

این اختلاف طبقاتی می‌تواند موجب پاره‌ای تحقیرها شود که از طرف خوانین روی رعیت‌ها اعمال می‌گردد ولی با وجود آن باید افزود که در زندگی روزانه رابطه بین آنها بنیاد ساده است و از یک ویژگی شیخوخیت برخوردار می‌باشد. بهنگام شب‌نشینی‌ها، هنگامیکه در کنار آتش یکی از خوانین نشسته بودم، چوپانان و خدمتگزاران می‌آمدند و در کنار ما می‌نشستند و درست هم‌تراز با ما سخن می‌گفتند. اگر غذای خوبی نیز برای ما می‌آوردند، بقیه آن غذا را نیز به آنها می‌دادند.

یک خانواده خان معمولاً دارای رعیت‌هایی است که به او وابسته هستند. رعیت‌ها همراه با افراد خانواده‌اشان در همان قرارگاه فامیل خوانین زندگی و به اشکال مختلف برای این خانواده کار می‌کنند. موقعیکه یک نفر خان در مورد رعایای خود سخن می‌گوید آنچنان صحبت می‌کند که گوئی از افراد خانواده خود سخن می‌گوید. از این نوع موارد بسیار شنیدم و در یکی از موارد علت آن را سؤال کردم. جواب دادند که گاهی، برای اینکه آنها «رعیت»‌های خوبی باشند نام خانوادگی خود را به آنها می‌دهیم. رعیت‌ها دارای آزادی عمل^۵ فراوانی هستند. چنانکه از خانی که به «ترس» فرمان می‌داد شنیدم که شکوه می‌کرد از اینکه رعیت‌هایی که در پیش او خدمت می‌کردند، این تابستان به «ورک» رفته‌اند، زیرا که در «ترس» زمین برای کشت از حد معمول کمتر است.

اگر رعیتی خدمتگزار مردی از خانواده خان باشد، مجبور است که از وی حمایت کند و به کارهایشان رسیدگی نماید. اگر خارجی‌ها خدمتگزاران و راهنمایان خود را از بین خانواده‌های خوانین انتخاب می‌کنند، شاید بمنظور استفاده از همین رابطه و اصول آن باشد. این شخص وابستگی زیادی بین خود و ولینعمتش احساس می‌کند و در هر شرائطی مدافع منافع اوست و به انحاء گوناگون به امور وی رسیدگی می‌نماید و به اندازه‌ای به خواجه خود وابسته است که غیر از او کاری برای کس دیگری انجام نمی‌دهد، حال این شخص هر کس که باشد مگر اینکه خواجه وی به او دستور همکاری با آن شخص را بدهد و او را وادار به آن کار کند.

در مقابل از ولینعمت خود انتظار دارد که نیازهای او را برآورده نماید. روابط اقتصادی موجود بین خوانین و رعایا را با تمام جزئیات آن در فصل مربوط به مالکیت مطرح خواهیم کرد. هم در خانواده‌های خوانین و هم در بین رعایا، تشکیلاتی وجود دارد که جمله زیر بیانگر روح این تشکیلات است. «هر ایل یک رئیس^{۵۱} و هر آبادی یک کدخدا» یعنی هر ایل رئیس خود را دارد و هر آبادی کشت شده‌ای دارای یک کدخدا می‌باشد. مقام و منصب کدخدائی در تمام ایران شناخته شده است ولی من نمیتوانستم مشابه و همدیف آنرا در بین لرها پیدا کنم. کدخدا در بین رعایای یک محل^{۵۲} شخص اول است. مهمانان بیگانه را او می‌پذیرد و برای انجام دادن یک کار و یا توقف آن کار او تصمیم می‌گیرد. اگر رئیس خانواری و یا رئیس محله‌ای میل دارد که کاری انجام شود، به کدخدا مراجعه می‌کند و کدخدا حسن انجام آن را عهده‌دار می‌گردد.

مواقعی برایم پیش آمد که بهرسم کدخدای محل کیست، منجمله، موقعیتی بود که زمینه مزاح کردن وجود داشت و میخواستم در قالب مزاح و شوخی فرق بین کدخدا و رئیس را بفهمم و متوجه شدم که مفهوم رئیس بسیار جدی‌تر است و عنوان کدخدائی جای آنرا نمی‌گیرد. در قرارگاهی که بودم، رئیس واقعی آن حضور نداشت و با لحنی شوخی به برادر کوچکتر که در غیابش مسن‌ترین فرد فامیل خوانین موجود بود، گفتم «حالا تو رئیس هستی»، ما در او با حالتی که گویا این جمله را نپسندیده است سر را بالا انداخت. او بدون تردید بیم آن داشت که زنان رئیس غایب این موضوع را بشنوند و خشمگین شوند. در شرائطی دیگر در محلی صحبت می‌کردم و گفتم که «در فلان جا یکی از برادران از بین سایر برادران خود رئیس بوده است»، به تندی خاطر نشان نمودند که فلانی و فلانی رئیس همه خانوار بوده است. در قلمرو ایل پاپی چهار رئیس مهم^{۵۳} بنامهای احمدخان، عبدالحسین خان در جنوب «گردینگ نوژیون» و جعفرخان و حسنقلی خان در شمال این گردنه هستند. اولی در چنار کال و دومی در گریت می‌نشیند. می‌بینیم که ضرب‌المثل «هر ایل رئیس خود را دارد» در مورد ایل پاپی صدق نمی‌کند.

لذا بطرق گوناگون، در بطن ایل پاپی تقسیماتی وجود دارد ولی قبلاً در مقاطع خاصی از زمان، مواردی وجود داشته است که فقط یک خان به تمام ایل فرمان می رانده است. بمناسبتی شنیدم که یکی از همین خوانین موجود، یعنی حسنقلی خان، در حکم خان درجه اول ایل پاپی است. چهار نفر خانی که برشمریم با هم خویشی کرده و مرتباً با ازدواج با خواهران و دختران یکدیگر، گره خویشاوندی بین خودشان را تجدید کرده اند. مقام رئیسی بصورت موروثی به پسر بزرگتر منتقل نمی شود و بیشتر میتوان گفت که بصورت موروثی به پسری می رسد که بیشتر از دیگران استحقاق جانشینی خان را دارد. قبلاً بویژه مهارت در بکار بردن اسلحه یکی از امتیازات مهم برای این امر به حساب می آمده است. به مورد دیگری برخوردیم که مردی در همان زمان حیات پدر خود، رئیس شده بود. اگر مردی که متعلق به خانواده یک خان است و بخصوص دارای قدرت، جوهر زندگی و انرژی است و شایستگی رهبری دارد، امکان دارد که رئیس بزرگی شود. شاید بهمین دلیل است که در بعضی موارد فقط یک رئیس به تمام ایل حکومت می کرده است. در پایان کار باید متذکر شد که علاوه بر چهار رئیس مذکور روسای محلی نیز در بین پاپی ها وجود دارند ولی دارای اهمیت کمتری هستند. بهمین دلیل است که خان «ترس» را رئیس ترس می نامیدند.

۱۴- کوچ فصلی. راهها و پل ها

دامداری و کشاورزی منابع درآمد اصلی ایل پاپی می باشند و اهمیت آنها نیز بهمین ترتیبی است که ذکر شد. اگر به این موضوع با دیدی بنگریم که در کتاب اول درباره آب و هوا و گیاهان گفتیم، می توان تقریباً نتیجه گرفت که پاپی ها مجبور به کوچ فصلی می باشند و فقط از این طریق می توانند تابستان و زمستان برای دامهای خود علوفه لازم را تهیه نمایند. مشابه این زندگی را در بین کوچ نشینان تمام حوزه مدیترانه و آتلانتیک^{۵۴} می توان دید.

براساس اطلاعاتی که بدست آورده ام، این کوچ های فصلی نسبت به قبل بسیار محدودتر شده اند. این جابجا شدنهای فصلی را، آنچنانکه امروزه به آن اقدام

می شود، از طریق سه خانواده از یک فامیل خان منطقه مرکزی مورد بررسی قرار دادم. یکی از این خانواده ها در فصل زمستان در باغ لوه سکونت داشت که در دره «آب سی روم» واقع است. اول بهار آنها به «پاکو» می روند که در نزدیکی «کشور» است. در ماه اردیبهشت این خانواده در خونی بود که مزارع گندم در حوالی آن قرار داشت. دومین خانوار در فصل زمستان در «زیوه» سکونت داشت که در عمق دره کشور بود. سومین خانوار در «گورا» بود که درست در دهانه پیوستگاه آب سی روم و آب سزار قرار دارد. آنطور که من فهمیده ام، این دو خانوار شاید قبل از خانواده اول در ماه اردیبهشت در «خونی» بهم ملحق می شوند. در اول خرداد این هر سه خانوار را با هم در قرارگاهی در «ورک» دیدم که گویا مدتی در آن محل اقامت داشتند. وقتی که در بیستم خرداد ماه برای دیدن آنها برگشتم، جای خود را تغییر داده بودند و اندکی به طرف غرب رفته و در جنگل و روی کوه قرار داشتند. تند آبی که از نزدیک قرارگاه قبلی آنها می گذشت خشک شده بود و یکی از خانوارها اندکی پائینتر از خانوارهای دیگر بود زیرا که مزارع گندم را باید درو می کردند. خودشان می گفتند که بعد از درو باید به اندکی بالاتر صعود کنند و روی کوه بروند، ولی مدتی زیاد نماندم که این جابجائی را مشاهده کنم. در طول اقامت من در ورک، یعنی حدود دهم خرداد، خانواده های متعدد دیگری به چشمه چیت صعود کردند و قرارگاهی نیز در «دیردوران» وجود داشت.

لذا این جابجائی در حوزه های مختلف الارتفاع در دره همجوار انجام شده است و مشابه جابجائی هائی است که روستائیان آلپ روی مزارع واقع در ارتفاعات مختلف و مراتع کوهستانی انجام می دهند. معذالک اگر بخواهیم بطور انفرادی بعضی از افراد این خانوارها را تحت نظر داشته باشیم، مشاهده می کنیم که رفت و آمد بسیار زیادی انجام می دهند. یکی از خانوارهایی که قبلاً راجع به آن صحبت کردم، در بهار که مصادف با روزهای ماه محرم بود، در شاهزاده احمد اطراق کرده بود. در ماه تیر، دو نفر از زنان این خانواده به دیدار خویشاوندی های خویش به چنار کال و گریت رفتند و بعضی از مردها برای سرکشی به مزارع خود رفته بودند که در گریت قرار داشتند. بالاخره مطمئن نیستم که بیشتر اعضای این خانواده بیش از یک ماه در یک محل بمانند بدون اینکه مسافرت کوتاهی بکنند.

بخصوص رؤسا همیشه در رفت و آمد بودند.

اگر از این اشخاص بپرسیم که قبلاً^{۵۵} چه نوع کوچ و مهاجرتی می کردند، خواهیم فهمید که پنج سال قبل غالباً به زمین های مسطح «قلعه کپی» می آمدند زیرا که در روی زمین های آن کشاورزی کرده بودند. ضمناً به «گریت» هم می رفتند. در حدود ۱۰ تا ۱۵ سال پیش به طرف جنوب یعنی دزفول هم می رفتند و «سیلاخور» را نیز در شمال دیده اند البته احتمال دارد که این سفرهای طولانی برای حمله و به قصد راهزنی بوده و بصورت کوچ فصلی انجام نشده است. یکی از پاپی ها راجع به سیلاخور چنین می گفت «نان زیاد میخورند، شیر زیاد می خورند، خر هم زیاد دارند، آرد هم زیاد می خورند، دندان خیلی خراب است، پشتشان خیلی کلفت است» و از همین کلمات می توان نوع قضاوت یک کوچ نشین جنگجو را درباره یک جمعیت یکجانشین احساس نمود.

ضمناً در مورد تغییر محل های چند خانوار اطلاعاتی به شرح زیر گردآوری کرده ام:

در حدود اوایل اردیبهشت یکی از رؤسای بزرگ ایل پاپی هنوز هم در سرزمینی بود که در جنوب قلعه کپی قرار داشت. وقتی که ما در تاریخ ۱۹ تا ۲۲ خرداد از «راه گپ» به لرستان سفلی می رفتیم او در جهت مخالف از همین راه گذشته بود. همین شخص در تیرماه در منطقه سی روم اقامت کرده بود. دهم تیر در یک دره بزرگ مرتفع، که ابتدای «ترس» را هنگامیکه ما از چنار کال می آیم تشکیل می دهد، به یکی از خانوارها برخوردیم که در فصل زمستان در آب دز در حوالی تونل ۲ و ۳ ساکن بود. یکی از جوانان منطقه گریت نیز می گفت که خانواده او در فصل زمستان، در «هزن هاه» در یک ارتفاع نسبتاً کم اقامت داشته است، ولی من نتوانستم بفهمم که این محل کجا قرار گرفته است. یکی از رعایا را که در حدود اواسط اردیبهشت زیر سرپناه نزدیک به دامنه های جنوبی دره سفلی آب سی روم دیدم، گفت که در زمستان در نزدیکی «دُم دُم» و در تابستان در مناطق «خونی» و «ورک» اقامت داشته است.

در حدود اواسط فروردین، در پیوستگاه «آب تازون» و «آب کشور»، غالباً لرهائی را میدیدم که از جنوب می آمدند و از «کولانک» گذشته بودند. چنانکه در

۸ فروردین مردی را دیدم که یک پسر ده تا ۱۲ ساله همراه او بود و گله‌ای از بره‌ها را با خود می‌آوردند. مرد می‌گفت که از صالح‌آباد می‌آید که در فصل زمستان بارندگی دارد. گوسفندان قبلاً آمده‌اند، سفرده روز طول کشیده است. صبح روز بعد به گله دیگری برخوردم که تازه به راه افتاده بود. شب را در محلی گذرانده بودند که پوشیده از علف بود و ظاهراً از سنگهای پراکنده برای برپا کردن چادرها استفاده کرده بودند. در این گروه ۶ الی ۷ مرد، دو پسر و دو زن وجود داشتند که یکی از آنها کودک شیرخواری را حمل می‌کرد. آنها ۵ تا ۶ اسب، چند راس کره اسب و تعدادی دام کوچک (میش و بز) با خود می‌آوردند و یکی از مردها بزغاله کوچکی را بردوش می‌کشید. آنها نیز از صالح‌آباد می‌آمدند (حدود ۵ روز بود که به راه افتاده بودند) و بطرف کوهستان می‌رفتند. روز بعد در همان راه به یک پیرمرد، یک مرد جوانتر، یک پیرزن برخورد کردم که چند راس اسب، چند رأس گاو ماده و دو رأس گاو نر و چند راس بز و شاید نیز چند راس گوسفند با خود می‌آوردند. مرغی را پشت یکی از حیوانات بزرگ بسته بودند. وقتی که در دهم اردیبهشت به همین محل برگشتم با سه نفر زن لر مواجه شدم که تعدادی بچه همراه داشتند و فقط وسائل خانه را می‌بردند و مردی همراه آنها نبود. من این برخوردها را برای این شرح می‌دهم زیرا که نشان می‌دهد چگونه لرها در گروههای کوچک جابجا می‌شوند. مضافاً اینکه، گروههای مذکور فقط نمونه‌ای از آنهایی هستند که روی جاده‌ها در رفت و آمد می‌باشند و هر کدام از اینها فقط بخش کوچکی از یک قرارگاه بزرگتر هستند. ضمناً نمیتوانستم تمام طول جاده را زیر نظر داشته باشم و همه گروههایی که از آن می‌گذرند، بینم. همچنین در طول مدتی که من در تیرماه در «ترس» و «گریت» بودم، جابجائیهای لاینقطی را مشاهده کردم.

از خانه‌های زمستانی «چنار کال» و «ترس» صحبت کردم نظایر آن را در گریت هم دیدم و از آن نتیجه می‌گیرم که بعضی از خانوارها در طول زمستان^{۵۶} در آنجا می‌مانند. قبلاً گفته شد که خیلی‌ها مجدداً بطرف دشتها پائین می‌آیند. خدمتکارم که باید بیست و چند سال داشته باشد، اظهار می‌کرد که از این نوع خانه‌های گلی، در زمان او در «گریت» وجود نداشته است. رعیت‌ها در بهار و

تابستان و پائیز در سیاه چادرها مسکن می کردند و در زمستان بطرف گرمسیر می رفتند (یعنی جنوب که هوا گرمتر بود) - بعضی از رعیت ها که در نزدیکی باغات مسکن می کردند بندرت و بسیار کم جابجا می شدند. می گویند که مردم «باغ لوه» در فصل گرمای شدید، برای فرار از گرما به بریدگیهای کوهها و آبراههای تنگ رودخانه و نزدیک آبها می رفتند که اندکی خنک تر است. قبلاً زمستان عده ای از رعایا بدنبال خانواده خان بطرف جنوب می رفتند و بقیه در همانجا می ماندند. بنظر می رسد رعیت های «لالری» نیز در حوالی باغ باقی میمانند.



شکل ۱۷- چوپان جوانی در جنگل بلوط

بطور خلاصه می توان گفت تا همین اواخر پایی ها در زمستان در حوزه پائین سرزمین ایل و در عمق دره های منطقه مرکزی زندگی می کردند که آب و هوای آن زیاد سرد نیست، در حالیکه در فصل تابستان بطرف فلات دامنه های کوههای

منطقه مرکزی و تا لرستان علیا^{۵۷} می رفتند.

در موارد گوناگون از مسافرت به صالح آباد در فصل زمستان صحبت شده است. یکی از آشنایان اروپائی من در اسفندماه لره‌های زیادی را روی دشت صالح آباد دیده است. در آن پائین می گفتند که پایی ها برای معامله به دزفول می آمدند و از این موقعیت برای چراندن دامهایشان برای یکی دو هفته در نزدیک صالح آباد استفاده می کردند ولی هرگز مدتی طولانی در آنجا اقامت نمی نمودند. این مسافرت‌های مربوط به کار را باید خارج از کوچ های فصلی به حساب آورد. طبیعی است که پایی ها شهر دزفول را در فصل زمستان می دیدند زیرا این زمان درست همان موقعی است که آنها در لرستان سفلی هستند و چون در فصل تابستان این منطقه بسیار گرم می شود پایی ها نیز به طرف بالا می روند.



شکل ۱۸- کوره راهی که از گردنه «کال بیفه» می گذرد
شکل ۱۹- پلی که توسط لُر‌ها در نزدیکی «کشور» ساخته شده است

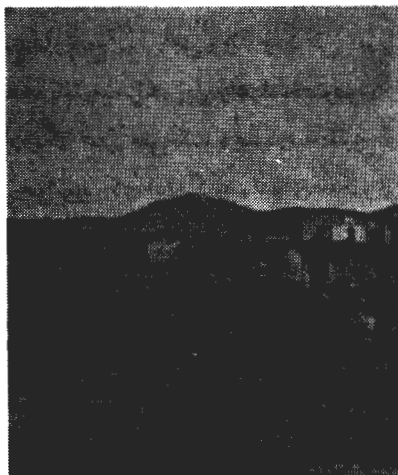
در طول اقامت در قلعه کپی، در اوایل اردیبهشت، دو کاروان را دیدم که با اسبها و الاغهای خود بطرف شمال میرفتند. می گفتند چند روز بعد در منطقه خرم آباد و گریت خواهند بود. ظاهراً این مسافرت برای انجام دادن کاری بود.

یکی از آنها دو عدد داس برای دروی گندم می آورد. این داسها مشابه آنهایی بود که در دزفول ساخته می شود و ضمناً یک تیغه گاوآهن نیز همراه داشتند. لرها ظروف مسی خود را نیز برای تعمیر به دزفول می آورند.

تمام این سفرها اعم از مسافرتها مربوط به کار و یا کوچ های فصلی، از قدیمی ترین زمانها تاکنون در شبکه ای از راه ها انجام گرفته است که از کوره زاهای کوهستانی تنگ و باریک تشکیل شده اند و استفاده از آنها عملاً دشوار است. این کوره راهها در طول دره ها بصورت مارپیچ پیش می روند و گاهی مسیر رود را دنبال می کنند و گاهی از شیب تپه ها بالا می خزند. این راهها بخصوص در محلهائی که از شیب های مواد فرو ریخته سیاه رنگ عبور می کنند، بسیار نامطبوع و سخت هستند. در این شرایط چنین احساس می شود که این کوره راههای تنگ از مواد فرو ریخته ای می گذرند که هر لحظه ممکن است باعث لغزش شوند ولی برعکس از حال و هوای آنها پیدا است که چندان هم خطرناک نیستند. روزی یکی از همراهان من که کیف مرا روی پشت خود حمل می کرد روی یک چنین گذرگاهی لغزید. بلافاصله در حال لغزیدن چمباتمه زد و توانست فوراً خود را نگهدارد. سائیدگی بسیار شدید بود. گاو کوچکی که خرچین پر از ذرت را حمل می کرد و ساک من نیز روی آن بود، روی کوره راه لغزید، فوراً آنرا از سر و دمش گرفتند و حیوان تعادل خود را بازیافت. سنگهایی نیز (شکل ۱۸) که بعضی از قسمتهای این راههای را می پوشانند بسیار ناهنجار هستند. کسانی که عادت به آنها ندارند، هر لحظه می لغزند و بلافاصله پاهایشان درد می گیرند. ضمناً هیچکدام از کوره راهها نیز در تمام طول مسیر خودشان مشخص و معین نیستند و برای پیدا کردن راه باید منطقه را بخوبی شناخت.

گفتند که کوره راهی در گلوگاه عمیقی وجود دارد که آب سی روم در علیای «لوه» از آن خارج می شود. این راه بطرف جنوب ادامه می یابد و بدون تردید از «چال پیل» می گذرد. مسلماً برای عبور از بستر بسیاری از رودخانه می توان در زمان دوره های خشک از گذار آنها استفاده کرد. کمالینکه در پائین شاهزاده احمد، برای گذر از رودخانه بمدتی طولانی بستر آنرا دنبال کردیم. وقتی که بخواهیم از دره ای به دره دیگر بگذریم، جاده معمولاً بدنبال یک آبراه تنگ

نمی رود، بلکه از یکی از گردنه های کوهستانی عبور می کند. این گردنه ها معمولاً در محلی قرار دارند که حوضه های آب گیر و تندآب، که هر کدام در یک سمت خط الراس قرار دارند به یکدیگر ملحق می شوند کوره راههایی که به گردنه ها میروند تقریباً همیشه تند و پرشیب هستند و در طول دوره های خشک کاملاً فرو ریخته می باشند (شکل ۱۸).



شکل ۲۰- خانه زمستانی در «ترس».

شکل ۲۱- غاری در جنوب «قلعه کبی»

در بیشتر موارد، از گذار رودها و نهرها عبور می نمائیم، ولی پلهائی نیز در بعضی از جاها^{۵۸} ساخته شده اند، زیرا که در بعضی از مواقع سال عبور از این رودها غیرممکن است. پلها معمولاً در مکانهایی ساخته می شوند که رودخانه در محل تنگتر و عمیق تری جریان دارد و سنگهای دو طرف رود به همدیگر نزدیک هستند. چند تنه درخت و یا چند شاخه کلفت را روی دو سوی ساحل رودخانه می اندازند که از دو طرف ساحل می گذرد و دوسر آنها در جای خود روی سنگهای بزرگی نگهداری و مهار می شود. روی آنها را با شاخه هایی می پوشانند که عمود بر تنه های اصلی هستند و از روی آنها می گذرند. از روی پل باریکی گذشتیم که روی شاخه های آن سنگهای صاف شکاف خورده ای گذاشته شده بود.

(شکل ۱۹). موقع گذر از روی آن، این پل نوسان پیدا می کرد. سطح بعضی از پلها وسیع و کناره آن چوب بست دارد. سنگفرش کردن روی پل احتمالاً به این دلیل است که سم بزها در لای شاخه ها گیر نکند که این عمل باعث ترس آنها می شود. من همچوپلی را ندیدم ولی روزی خدمتکارم با چوبها و شاخه هائی نشانم داد که چگونه آنها می سازند. تنه هائی که برای تیر حمال این پلها بکار میروند باید از چوب چنار باشند و شاخه هائی که روی آنها ریخته می شوند باید از چوب انار انتخاب شوند. خودشان آنها «شَلْتَه» می گویند از همین جاست که مفهوم این شعر و آواز بوجود آمده است:

پل به بندم چوب چنار شلته انار

(پلی بسازم از چوب چنار و شاخه های انار)

یکی از آشنایان اروپائی من در ساختن پل بزرگی حضور داشته و روند آن را به شرح زیر دیده است:

تنه درختان را از دو طرف روی آب می انداختند. انتهای این ستونها در ساحل رود توسط توده ای از سنگها مهار می شد. فضائی که بین این دو عدد تیر بوجود می آمد درست به اندازه ای بود که بتوان با یک تنه دیگر آن دورا بهم متصل نمود. هم این مرد و هم خدمتکارم می گفتند که شاخه های لازم را از روی آب به روی این پل می انداختند و مهار می کردند. ضمناً از یک اروپائی دیگر شنیدم که از روش دیگری برای ساختن پل صحبت می کرد. چوبهائی را روی ساحل رودخانه جا می دهند که روی آن یک تجیر از شاخه ها می بافند و سپس همه آنها را روی تیرهای پل می لغزانند. ولی بطور قطع نمیدانم که آیا این روش در ایران عمل می شود یا نه.

همانطور که گفتم، تعداد کوره راه ها بسیار زیاد هستند ولی چند جاده اصلی نیز وجود دارند که از سرزمین پابی می گذرند و جهت همه آنها از جنوب به شمال است. هر نقطه ای از راهها که در مسیر کوچ های فصلی بیشتر مورد استفاده بوده است، بهتر شده و بیشتر توسعه یافته است. بعضی از این جاده ها را در بخش ۶ (که از راه گپ و چال پیل صحبت کردیم) توضیح داده ام. از چال پیل که نگاه کنیم بنظر می رسد که انشعابات جاده ها بطرف مشرق می روند یعنی از طرف آب

سزار و آب دز دره‌های کم ارتفاعی می‌گذرد که بعضی از پابی‌ها قرارگاه‌های زمستانی خود را در آنها برپا کرده‌اند. راه‌های اصلی همیشه به قرارگاه‌های مهمتری منتهی می‌شوند. هنگامیکه در اوائل ماه فروردین در پیوستگاه دورود «آب کشور» و «آب تازون» بودم، از قرارگاه‌های ذیل نام بردند که در امتداد جاده بزرگ (راه گپ) و به طرف شمال و احتمالاً در جهت گزیت هستند. ۱) «سی‌روم» و از آنجا با گذشتن از «گردینگ کولانگ» به ۲) «کشور» می‌رسیم. این قرارگاه که غالباً از آن صحبت کرده‌ام در جنوب «آب تازون» و اندکی قبل از اینکه این آب به «آب کشور» ملحق شود قرار دارد. قرارگاه بعدی ۳) «می‌نا» است که در جهت شمال قرار دارد. نتوانستم به آن محل بروم.

لرها هم مثل بیشتر کوه‌نشینان، راه‌پیمایان بسیار خوبی هستند. یکی از خوانین برایم حکایت می‌کرد که در یک روز از «باغ لوه» راه افتاده و از «چال پیل» گذشته و به «شاهزاده احمد» رسیده است. این راه از دو گردنه کوهستانی مرتفع می‌گذرد که توسط دره‌ای عمیق از یکدیگر جدا شده‌اند. بطور معمول یک‌روز و نیم تا دو روز لازم است تا این فاصله را طی کرده ساعت ۴ صبح از «لالری» حرکت کردیم و ساعت ۷ شب به «باغ رودا» رسیدیم، یعنی با کسر ساعتهای استراحت، ۱۱ ساعت راه‌پیمائی کردیم. همراهانم گفتند که اگر من با آنها نبودم آنها تا نزدیکترین خانه راه را ادامه می‌دادند و من تردید ندارم که آنها می‌توانستند چنین کاری را انجام دهند. همچنین پابی‌ها با راحتی کامل در کوره راه‌های کوهستان اسب می‌رانند که طی کردن همین راه‌ها برای ساکنین دشت موجب سرگیجه می‌شود. برعکس، پابی‌ها سرزمینهای صاف و دشت‌ها را دوست ندارند.

یکی از پابی‌ها که در دشت خرم‌آباد همراه مهندس بوده است، به شوخی می‌گوید. «جای بسی خوشوقتی است که ما در اینجا سوار قاطر هستیم. از هر طرف می‌توان آمد و نمیشود فهمید که چه پیش می‌آید» او حمایت کوهستان را در پشت سر خود احساس نمی‌کرده است.

۱۵- شکل مسکن.

براساس کوچ‌های فصلی، پایی‌ها یا باید مساکنی در بیشتر مکانها داشته باشد و یا اینکه دارای مساکن متحرکی از نوع چادر باشند. در قسمت مربوط به نقشه‌ها، غالباً موضوع تحت عنوان خانه‌های زمستانی و روستاهای زمستانی، بخصوص در دره‌های کم عمق، مطرح بود. این مساکن در دهم فروردین و شاید چند روز قبل و بعد از آن مسکونی بود. ولی بعدها، من همیشه آنها را خالی از سکنه دیدم. ضمناً این خانه‌ها در طول مدت گرما برای سکونت مناسب و مطابق طبع نبودند. در این خانه‌ها از بین گزندگان، در فصل تابستان کک از همه فراوانتر بود. بیشتر این خانه‌ها ظاهراً تازه‌ساز بودند و کاملاً به مساکن روستائی سایر نقاط ایران شباهت داشتند. من در مورد این مساکن در بین لرها مطالعات جدی انجام نداده‌ام. این خانه‌ها از گل ساخته شده‌اند و چوب بست

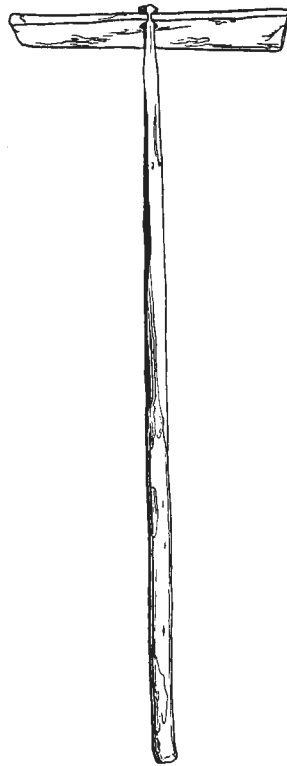


شکل ۲۲- خانه زمستانی که سقف آن توسط نی پوشیده شده است

آنها چوبی است و روی آن را یک سقف صاف می‌پوشاند. (شکل ۲۰). گاهی مواقع نیز دیوارهای آنها از سنگ ساخته شده‌اند. این خانه‌ها غالباً بشکل مستطیل هستند و معمولاً طول آنها زیاد است و از مجموعه فضاهائی تشکیل شده‌اند که هر کدام ورودی مستقلی دارند. همین امر امکان آنرا می‌دهد که خانوارهای زیادی در کنار یکدیگر سکونت کنند. پنجره‌های آنها بسیار کم است.

شکل کلی خانه‌ای که در یک روستای بختیاری نشین در اوائل فروردین دیدم و هنوز در آن سکونت داشتند به صورت زیر بود. مقطع افقی آن بصورت مربع مستطیل و محور آن جهت شمالی جنوبی داشت. ورودی آن در یکی از اضلاع طولی آن و در جهت شرق تعبیه شده بود و راهروی کوچکی نیز در جلوی خانه داشت. بمحض اینکه از این راهرو رد می‌شدیم، در طرف چپ تیغه‌ای وجود داشت که بخشی از خانه را، که در جهت جنوبی بود، از فضای مخصوص گوسفندان جدا می‌کرد. بقیه خانه، یعنی مسکن به مفهوم کلی، دارای دو ردیف ستون بود که آنرا در جهت طولی به سه قسمت تقسیم می‌نمود. بین دو ستون، درست در طرف راست در ورودی، اجاق قرار داشت. نزدیک در ورودی، در وسط تیغه آغل گوسفندان، تعدادی قالیچه و چادرهای تابستانی وجود داشت. نزدیکی خانه‌های زمستانی که در دره‌های کم عمق قرار گرفته‌اند، چند خانه زمستانی نیز وجود دارند که روی شیب کوهها قرار گرفته‌اند.

در «باغ لوه» و «سی‌روم» با نوع خاصی از خانه‌های زمستانی مواجه شدم. این خانه‌ها با سقف‌های دوشیبی پوشیده بود که جنس آنها از نی یا موادی مشابه آن است. کناره‌های این سقف تقریباً به زمین چسبیده است معذالک روی دیواره کوتاهی از سنگ و خاک تکیه دارند. در عکس (شکل شماره ۲۲) در انتهای خانه محوطه‌ای را می‌بینیم که مخصوص دام است و توسط یک دیوار سنگی محصور شده است. در رابطه با مساکن زمستانی تصویری از یک پاروی برف‌روبی می‌دهم (شکل شماره ۲۳) که خودشان هم به آن «پارو» می‌گویند. عرض آن ۴۱ سانتیمتر و طول دسته آن ۱۲۱ سانتیمتر است. این وسیله را در همان محل برای ما ساختند که شکل کلی آن را درک کنم. شکل کلی و معمولی پاروها هم به همین صورت است.



شکل ۲۳ - «پارو»

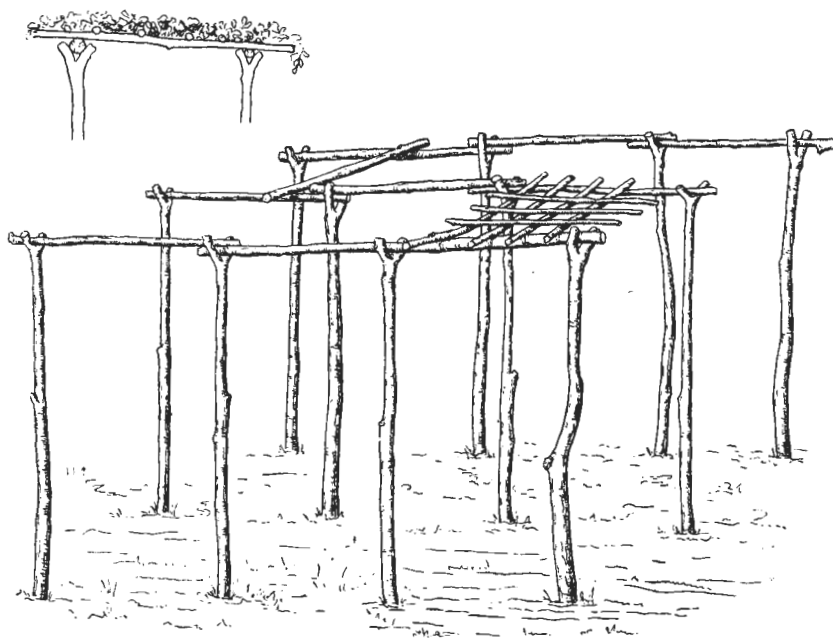
محتمل است که قبل از ساختن خانه‌های زمستانی کنونی، زاغه‌ها و مفاکهای نیز بعنوان مسکن زمستانی و بمشابه سرپناه در طول بارندگی‌های زمستان مورد استفاده قرار می‌گرفته است. نمونه آنها زاغه‌های متعددی است که در جنوب قلعه کپی از آنها سخن گفته‌ام و بمشابه مسکن مورد استفاده بوده‌اند. اینها در لایه سنگهای ماسه‌ای و یا زیر آنها بوجود آمده‌اند و بطور ضعیفی به دیواره غربی شیب‌دار یک دره تمایل دارند و بنابراین به طرف شرق باز می‌شوند. در شکل ۲۱ دهانه خارجی مفاکی را می‌بینیم که در جنوبی‌ترین قسمت واقع شده است. این مفاک ۱۰ متر طول دارد منتها چندان عمیق نیست. ارتفاع فضائی که آنرا تشکیل می‌دهد معمولاً به اندازه‌ای است که یک مرد می‌تواند در آن سرپا بایستد. در قسمت جنوبی غار باید خزیده پیش می‌رفتم. همانطور که در تصویر دیده می‌شود

قسمتی از در ورودی آن توسط دیواره کوتاهی از سنگهای بدون ملاط بسته شده بود. در قسمت جنوبی با دیواره از سنگهای بدون ملاط فضای کوچکی بوجود آمده بود. خارج از این فضا، روی زمین غار اجاق کوچکی بود که اثراتی از آتش روی سنگهای آن باقی بود. شمال غار توسط دو ردیف سنگ بصورت نیمدایره، از هم جدا شده بود که طرف شمالی آن بلندتر بود زیرا که زمین غار نیز در این قسمت بلندتر بود. روی تخته سنگ جنوبی غار دو عدد گودال وجود داشت که دو عدد سنگ گرد و بزرگ در آنها قرار داشتند و برای آسیاب کردن غلات و یا سائیدن بلوط اختصاص داشت. مردم منطقه گفتند که غارهایی از این نوع را مردم «اشگفت» می نامند و بمشابه مسکن زمستانی بکار می آیند. موقعی که از این غار دیدن می کردم خدمتکارم برایم توضیح می داد که دام در قسمت برجسته ای جای می گرفت که در بخش شمالی آخرین ردیف سنگهای کناری قرار داشت و فضولاتی که در آنجا وجود داشت شاهد غیرقابل تردیدی برای این امر بود. انسانها بین دو ردیف سنگ می خوابیدند. این غار را «اشگفت پَسَه خاپی» می نامیدند. «مدهونی» ها — گروهی از پاپی ها — در طول دوره بارندگی زمستانی در آنجا سکونت می کردند.

اندکی رو به جنوب، و نیز در دیواره سرایشب تند دره، باز هم اشگفت دیگری وجود داشت. درون غار اندکی بالاتر بود. در اوائل اردیبهشت قسمتی از ورودی آن توسط گیاهان بلندی پوشیده شده بود. در وسط دهانه آن، چیزی شبیه به سقف بصورت نیم دایره وجود داشت که دور آنرا قطعات سنگ گرفته بود و پشت سر آن قسمت مرتفعی وجود داشت که تا دیواره غار امتداد می یافت. از این سقف میانی تا دیواره غار، توسط یک ردیف قلوه سنگ به بخشهایی تقسیم شده بود که هر کدام از این قسمتها اجاقی برای خود داشتند.

قبلاً گفته شد که در ساحل جنوبی جریان سفلی آب سی روم و در علیای «لوه» و در پای یک تخته سنگ مورب، چند سرپناه وجود داشت که بصورت مورب به زیر تخته سنگ فرومیرفت. این را نیز «اشگفت» می نامیدند. این مکان نیز در ماه اردیبهشت و شاید کمی دیرتر مسکونی بوده است. (شکل ۱۱).
نوع مشخص خانه تابستانی کلبه ای است که از شاخ و برگ درختان ساخته

شده است و آنرا «کولا»^{۵۹} می نامند. چون برای ساختن آن شاخ و برگ زیادی لازم است لذا این کلبه ها را بیشتر در جنگلهای کوهها می بینیم، ولی در فصل تابستان از این کلبه ها در بیشتر جاهای لرستان مشاهده می شود. همین امر باعث می شود که از خود بپرسیم برای یافتن شاخ و برگ لازم چه کاری انجام داده اند. مسلم است که از نی ها و گیاهانی از این نوع برای استفاده در سقف آن می توان استفاده نمود.



شکل ۲۴- اسکلت یک «کولا»

برش افقی کولا بشکل مربع مستطیل است. در دو طول آن و گاهی نیز در وسط آن ستونهائی وجود دارد که در زمین فروبرده اند (کول- ستون). در هر ردیفی سه تا چهار عدد از این ستونها را می شود ملاحظه نمود. این ستونها از شاخه های کلفت و یا تنه های نسبتاً راست درخت بلوط تشکیل شده اند و از

روی زمین تا زیر سقف در حدود ۲ متر طول دارند. انتهای این ستونها به دو شاخه کوتاهی منتهی می شوند. سقف آن از لایه های متعددی از شاخه ها تشکیل شده است و هر لایه جدیدی از شاخه های باریکتر تشکیل می شود و روی لایه قبلی می آید. شاخه های اولین لایه که باندازه کافی ضخیم هستند، می توانند در جهت طول خانه قرار گیرند به نحوی که انتهای هر کدام از آنها در میان دو شاخه ستون واقع شوند. سپس لایه دیگری از شاخه های کوتاهتر روی شاخه های اول قرار می گیرند و لایه سوم باز هم روی اینها و در جهت طول خانه واقع می شوند (شکل ۲۴). روی همه اینها با شاخه های برگدار پوشانده می شوند. یک ضلع طولی و دو ضلع عرضی خانه را نیز با دیواری از شاخ و برگ مسدود می کنند و یا اینکه با «چیت» (شکل ۲۵) آنرا می بندند که بسیار هم متداول است. این «چیت» حصیری از نی است که از ساقه های نوعی نی بنام علمی «آروندودوناکس» — *Arundo donax* تشکیل شده است که بطور موازی در کنار یکدیگر قرار گرفته اند و توسط بندهائی از پشم قهوه ای رنگ به هم متصل گردیده اند این بندهای پشمین نقش و نگارهای مختلفی را بوجود می آورند. ارتفاع هر چیت ۱۲۰ سانتیمتر است و قسمت بالای دیوار بصورت باز باقی میماند. در بیشتر لبه های این چیت، حلقه هائی وجود دارد که از بندهای پشمین تشکیل شده اند. این حلقه ها را به ستونهائی می بندند که به زمین فرو رفته اند، به نحوی که «چیت» مستقیم و صاف می ایستد. لذا دیواره های خانه کاملاً قابل تغییر هستند. هنگامیکه هوا خوب است، کما اینکه در فصل تابستان همیشه همینطور است، می توان چوبها را جابجا کرد و محدوده خانه را بزرگتر نمود. متأسفانه هرگز در ساختن یک «چیت» حضور نداشتم. گفته می شود که این چیت ها را زنها در فصل زمستان می بافند. از قطعات کهنه و فرسوده چادر برای درست کردن سقف و دیوارها^{۶۰} استفاده می شود.

در طول دیواره پشته «کولا» احتمالاً روی قسمتی که از سنگ بصورت برجسته درست شده است، خرچین هائی را قرار میدهند که حاوی وسایل خانه و پشم است و نیز لحافها و بالش هائی را قرار میدهند که برای مهمانانی که شب در آنجا میمانند مورد استفاده قرار می گیرد. بعنوان وسایل خواب، علاوه بر قالی و فرش های نمدی که بعداً راجع به آن صحبت خواهیم کرد، از لحافهای آستر دار

دوخته شده استفاده می کنند که در حال حاضر آنها را از شهرها می خرند. کلبه ساخته شده از شاخ و برگ را گاهی با یک تیغه و با یک پرده یه دو بخش تقسیم می کنند که یکی برای مردها و دیگری برای زنهابست. حتی اگر حایل یا تیغه و یا پرده ای هم وجود نداشته باشد، زنها معمولاً در بخشی از کلبه جای می گیرند که غالباً در آن قسمت آشپزی می نمایند. غالباً ۲ عدد اجاق وجود دارد و ترجیح میدهند که این دو عدد اجاق را در طرف باز کلبه درست کنند و همیشه هم این دو اجاق اندکی با هم فاصله دارند. یکی مخصوص زنهابست و دیگری ویژه استفاده مردها. در قسمت مربوط به زنها سه پایه ای از چوب وجود دارد که «مشک دوغ» از آن آویخته می شود. راجع به آن بعداً صحبت خواهیم کرد. برای اینکه همیشه آب تازه و خنک در اختیار داشته باشند، در صورت امکان چاله ای نیز در کنار «کولا» درست می کنند.

در حدود دهم خرداد در ورک و در «چشمه چیت» بودم و ساختن کولا را در این محل ها مشاهده کردم. ظاهراً در طول تمام بهار و اول تابستان یعنی از اوائل فروردین تا اوائل تیر آنها می سازند. در اواسط تیرماه که ناظر برجابجا شدن افرادی از ایل پاپی از «ترس» به «گریت» بودم اشخاصی را دیدم که ستونهای «کولا» را با خود حمل می کردند. احتمالاً تهیه مجدد این ستونها در ناحیه هایی که از نظر چوب فقیر هستند، دشوار است.

مسکنی نیز وجود دارد که از نی ساخته می شود و مقطع افقی آن بصورت مربع مستطیل می باشد. یک سوی این مسکن همیشه باز است. این نوع خانه ها به همان اندازه «کولا»^{۶۱} در منطقه متداول هستند. بنابراین، چنین مسکنی در مجموع «کولا»^{۶۱} نی است که سقفی از شاخه های برگ دار ندارد. آنها «منزل سروچیت» می نامند.

به ندرت دیده می شود که یک خانواده لربه تنهایی زندگی کند. معمولاً تعدادی از «کولا»، «منزل سروچیت» و یا چادر در یک قرارگاه مجتمع می شوند. هر کدام از این مساکن بصورتی مستقر می شوند که پشت آنها یا اضلاعی از آنها که امتدادشان توسط پرچینی از خاروخاشاک ثابت تشکیل میشود، تشکیل یک محوطه کم و بیش قائم الزاویه ای را میدهند که می توان دام را شبها^{۶۲}

در آن خواباند. این محوطه را «کرانگ» یا «کورانگ» می نامند. ضمناً شنیدم که از کلمات «پاچا»، «چیت» و «چیز» (؟) نیز برای مشخص نمودن این محوطه استفاده می شود.

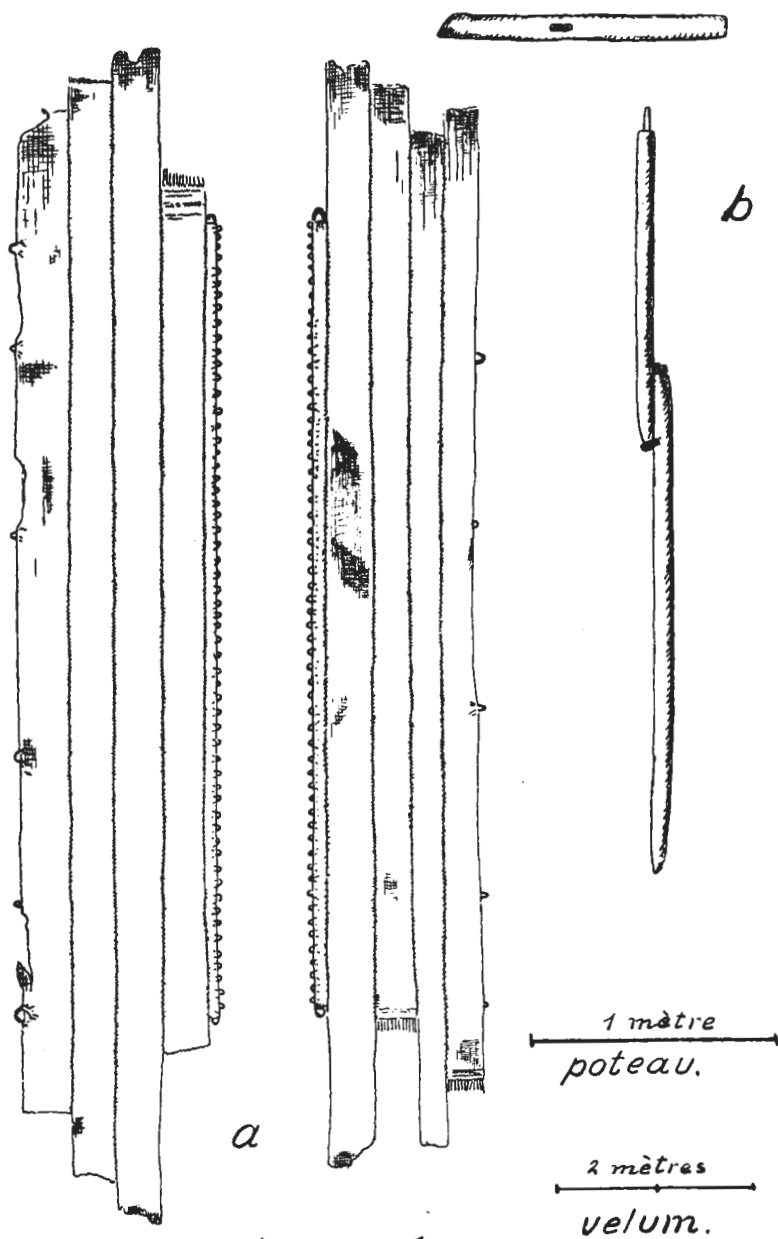
در طول گرمای تابستان، درون کولا خنک است و احتمالاً این کولا یکی از قدیمی ترین شکل مسکن در لرستان است. ولی مسکن مشخصه و قدیمی ایل همان سیاه چادر است که در تمام قلمرو پایی ها، از دشت های هموار جنوب تا دره های گسترده «گریت» در شمال با آن مواجه می شویم. در سال ۱۳۱۴ که در لرستان اقامت داشتم، استفاده از سیاه چادر ممنوع بود. هنگامیکه از دورچشممان به یکی از آنها می افتاد و با شوق نزدیک می شدیم و فکر می کردیم که یکی از آنها را دیده ایم ولی آنها غالباً نیمه پوششی از چادر بودند که همانند نوعی آفتاب گیر باز شده و سایه انداخته است. معذالک اقبال آنرا داشتم که قبل از اینکه این چادرها از بین بروند، چند تائی از اینها را ببینم که توسط لرها مورد استفاده قرار می گرفتند. ضمناً مهندسین راه آهن اجازه داشتند که چند سیاه چادر کهنه را بعنوان سرپناه برای کارگران نگهدارند. و بالاخره توانستم پاره ای اطلاعات را از بین لرهایی که می شناختم جمع آوری کنم.

معمولاً، واژه ای که لرها برای چادرها بکار می برند «دوار» (dawâr) است. ولی از جمله «یک خونه لری» نیز استفاده می کنند که مفهوم یک خانه لری را میدهد. این جمله همیشه یک سیاه چادر را در ذهن تداعی می کند (شکل ۲۸۰). دو بخش اصلی چادر، پوشش چادر و ستونهای آن هستند. پوشش چادر از موی بز سیاه بافته می شود که این مو توسط زنها ریسیده و تابیده می گردد و بصورت نوار (یک نوار را یک تخته می گویند) بافته می شود که عرض ۶۳ آن از ۳۰ تا ۵۰ سانتیمتر است. مجموعه ای از این نوارها را بهم می دوزند تا یک پوشش کامل شکل بگیرد. جهت طولی نوارهای پارچه همیشه در جهت پوشش چادر است. هر پوشش از دو قسمت جدا از هم تشکیل می شود که در جهت طول چادر هستند و هنگامیکه چادر برپا می شود بهم دیگر متصل می گردد. اگر پوشش چادر دو قسمت است، علت آن دشواری حمل و نقل یک پوشش کامل در پشت اسب یا قاطر در کوره راههای کوهستانی است.



شکل ۲۵- انتهای یک «چیت» که بصورت «چبر» ازنی بافته شده است

شکل ۲۶ تصویر مختصری از یک پوشش می دهد که در موزه ملی کپنهاک^{۶۴} قرار دارد. این پوشش نسبتاً کم عرض است و هر قسمت آن فقط از چهار نوار پارچه ای تشکیل شده است طول آن در حدود ۱۲ متر است. عریض ترین قسمت پوشش فقط ۲ متر پهنا دارد. دو قسمت پوشش به نحوی قرار می گیرند که لبه های طولی هر کدام از آنها به هم بتابند تا اینکه بهم متصل شوند و سقف چادر را تشکیل دهند. این عمل امکان بهتری فراهم می کند تا دو طرف چادر از انتها بسته شوند. روی حاشیه های طول چادر قلابهائی به فاصله های مساوی وجود دارد که «کوت» یا «کوتِ دُوار» نامیده می شوند. طنابها، یا بندهایی که برای بافتن این قلابها بکار رفته است بطور محکمی در پوشش چادر محکم و پخش



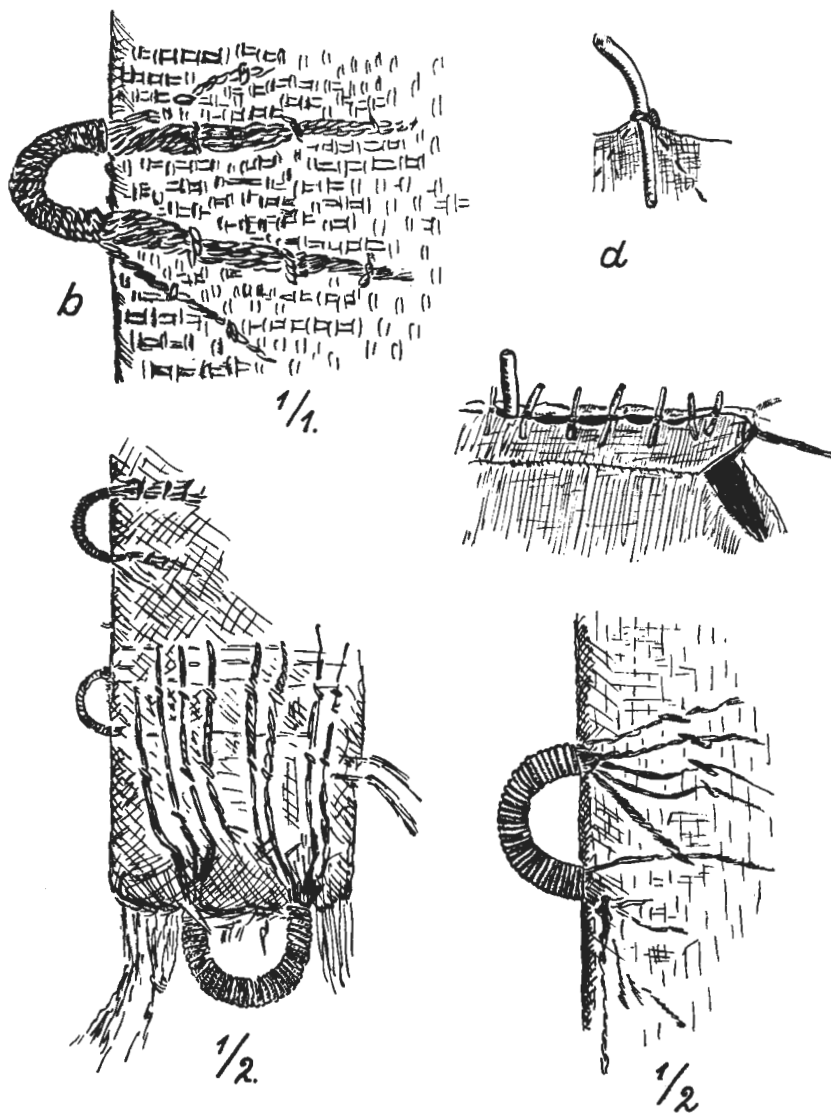
شکل ۲۶ - چادر لرها

الف: پوشش. ب: ستون‌ها و شمشه مربوط به مانع سقف چادر

شده‌اند. (شکل ۲۷، الف و ج) قلابهای حاشیه‌های بیرونی چادر بزرگتر هستند. فاصله آنها از یکدیگر زیاد است و طنابهایی را که پوشش چادر را از دو سو می‌کشند، به آنها متصل و محکم می‌نمایند. در حاشیه داخلی پوشش که روی یکدیگر می‌آیند و باید به هم متصل گردند، نوار باریکی دوخته شده است که آنرا «سرکوپیل» می‌نامند، یعنی همان نوازی که روی «کوپیل» قرار می‌گیرد. راجع به آن بعداً صحبت خواهیم کرد. تعداد قلابهای کوچک، بخصوص روی «سرکوپیل» زیاد هستند و هر کدام از قلابهای حاشیه یکی از بخش‌های پوشش به قلاب حاشیه بخش دیگر پوشش متصل می‌گردد. در واقع، پوشش چادر توسط گذراندن یک قلاب مربوط به یک بخش از قلاب مربوط به بخش دیگر پوشش بهم متصل می‌شود که بعد از آن از هر قلابی یک چوب کوچک عبور می‌دهند (شکل ۲۷ د). در دو انتهای «سرکوپیل» قلابهای بزرگی وجود دارند و طنابهایی که «تیر دُوار» نامیده می‌شوند و دو انتهای چادر را در جهت طولی می‌کشند، به آنها متصل می‌گردند.

پوششی از این نوع، بسیار ضخیم و سنگین است. بافت آن نسبتاً باز به نظر می‌رسد در حالیکه تاروپود آن تحت تأثیر رطوبت منبسط می‌شوند و بافت را محکم و فشرده و بسته می‌نمایند. معذالک مشاهده کردم که پس از یک روز بارندگی مداوم، آب بطور خفیفی از آن تراوش می‌کرد.

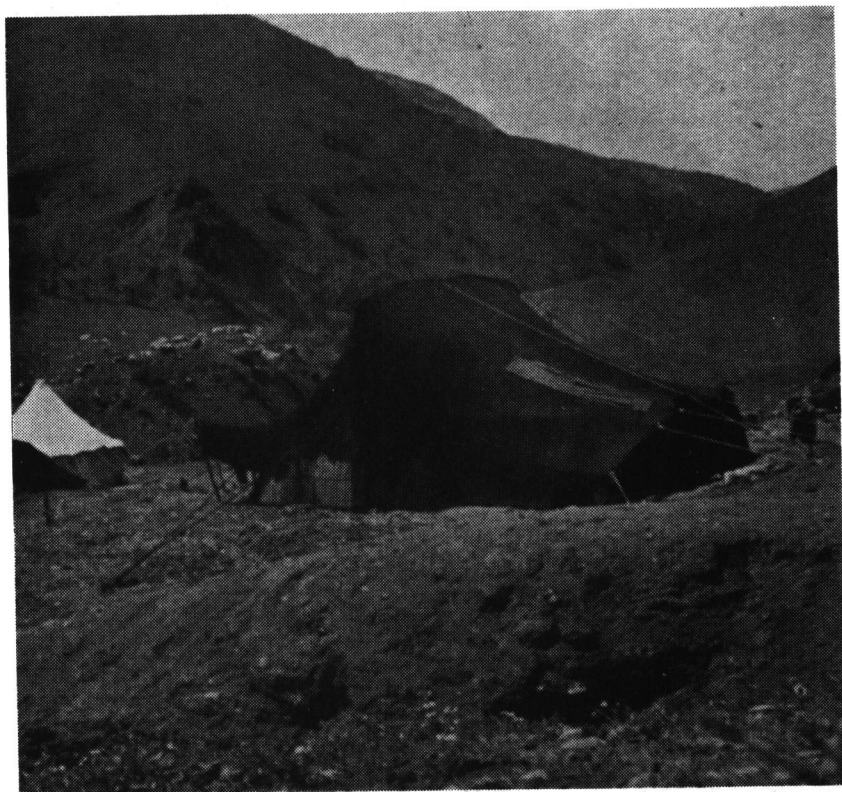
سقف چادر را ستونها تحمل می‌نمایند و غالباً سه عدد از این ستونها در یک ردیف جای می‌گیرند. این ستونها از دو قطعه تشکیل می‌شوند و معمولاً کاملاً گرد هستند. یکی از دو انتهای آنها بطور مورب بریده شده است که از همین طرف روی هم سوار می‌شوند و با طنابی از موی بز سیاه، محکم به هم متصل می‌گردند. نحوه اتصال طوری است که با قرار گرفتن طرفهای بریده شده روی هم و در یک امتداد قرار گرفتن دو قطعه که بصورت مورب بریده شده‌اند ستون بصورت کامل و یک تکه دیده می‌شود. (شکل ۲۶، ب). قسمت تحتانی ستونهای «بُته» یا «بورنو» نامیده می‌شود و قسمت فوقانی آنرا «سَره» یا «سَر» یا «سَر» می‌نامند. انتهای قسمت فوقانی ستون بصورت زبانه در آمده است. این زبانه در کامی قرار می‌گیرد که در میان



شکل ۲۷ - چادرلرها

الف. ج. قلابها و قیطانها د. چوبهای کوچکی که از قلابها می گذرنند ه. گنگره سقف چادر

یک تکه چوب نیم هلالی کنده شده است. این چوب در جهت طول چادر و زیر سقف آن قرار دارد و به آن «کُچیل» و یا «کوچیل» می گویند. «سرکوچیل» که قبلاً به توصیف آن پرداختیم، روی همین «کوچیل» قرار می گیرد. اگر ستونها از دو قطعه تشکیل میشوند مطمئناً فقط به دلیل راحتی در امر حمل و نقل آنهاست. قاطری را دیدم که بار آن تیرهایی بود که آنها را به دو طرف قاطر بسته بودند. این قاطر در خار و خاک درگیر شده بود و دیگر نمی توانست از آنها خارج گردد. لذا می بینیم که ستونهای یکپارچه نیز وجود دارد. چنانچه ستونهای دو قطعه ای نداشته باشند، از شاخه های ضخیم تری استفاده می کنند که سر آن دو شاخه است و روی آن چوبی می گذارند که در طول سقف چادر قرار می گیرد. بنظر می رسد که این چوب را «کوچیل» نمی نامند بلکه «میدی» نامیده می شود.



شکل ۲۸- چادر سیاهی که در یک کمپ مهندسی برپا شده است

هنگامیکه چادر برپا شد، سقف آن غالباً روی سه «کوچیل» در امتداد یکدیگر قرار می گیرد که روی سه ستون قرار گرفته اند. درست مثل یک خط طارمی است که قطع شده باشد. فاصله این «کوچیل» ها معمولاً آنقدر است که بین آنها پوشش چادر اندکی افتادگی داشته باشد این حالت به سقف چادر حالت ویژه ای میدهد که میتوان آنرا در گراور دید (شکل ۳۲).

فرصتی برایم پیش آمده بود که به همراه چند نفر لر چادری را در نزدیک مسکن مهندس برپا کنیم. کار برپا کردن چادر به شرح زیر پیش می رفت: پوشش چادر در جهت خط طولی سقف آن به هم متصل و روی زمین گسترده شده بود و طنابها بطور ملایمی تمام جهات آن رامی کشید. ستونها و کوچیل ها زیر پوشش بودند. ابتدا ستون را از یکی از سرهای آن بلند کردند، و بعد از این عمل بلافاصله



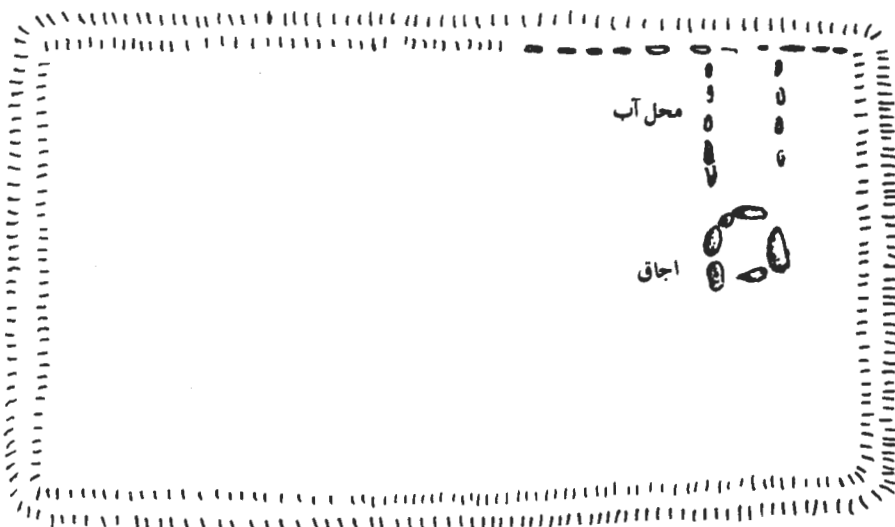
شکل ۲۹ - منظره درونی یک سیاه چادر



شکل ۳۰- دیوارهای ثابت که از آنها بمتابیه دیواره های چادر استفاده می شود. منطقه «لووه»

با ادامه همین روش، آنها را سرپا و در جای خود قرار دادند، سپس طنابها را محکم کشیدند. بنابراین، ستونها توسط پوشش کشیده شده چادر در سر جای خود ایستاد. سپس طنابها بوسیله سنگهای بزرگ، محکم تر کشیده شدند. توصیفی نیز که یک نفر لر درباره برپا کردن چادر برایم داد درست مطابق با همین عمل است. در پایان کار، «چیت» را در دیواره چادر قرار می دهند.

چنانچه هوا سرد و یا بارانی باشد، یعنی هوا مساعد نباشد، کناره های پوشش چادر را از کلیه اطراف می توان تا سطح زمین پائین آورد و آنها را توسط سنگهای بزرگ در محل خود ثابت نمود. این عمل بدون تردید با پوششی که در موزه کپنهاک وجود دارد ممکن نیست. ولی بیشتر پوشش چادرها وسیعتر از آن هستند. آتش در میان چادر روشن می شود و دود آن به هر نحوی که بتواند از آن خارج می گردد. اگر هوا خوب باشد، مطابق میل، پوشش چادر را در جهت طولی بلند



شکل ۳۱- مقطع افقی محل یک چادر «لوه»

می کنند و ستونهای کوتاهی که سر آن دو شاخه است زیر طنابهایی که پوشش چادر را با آنها کشیده اند، می گذارند. اگر هم بخواهند هوای کافی داشته باشند همین عمل را انجام می دهند. در یک طرف چادر «چیت» تشکیل یک دیواره کوتاه را می دهد. اگر از خارج به آن طرف چادر که باز نیست و با چیت بسته شده است نگاهی افکنده شود غالباً همین چیت را در حاشیه آن می بینیم. در درون چادر و در جلوی چیتی که بعنوان دیواره چادر قرار دارد تمام خرجین های محتوی وسائل پخت و پز، رختخوابها و غیره گذاشته شده اند. همانطور که در «کولا» دیدیم، قسمت باز جلویی پوشش چادر را بطور اتفاقی انتخاب نمی کنند و دقیقاً برایم توضیح دادند که قسمت وسیعتر پوشش، جلوی چادر را تشکیل می دهد که آنرا «تک-ور-اش» و قسمت دیگر پوشش، پشت چادر را بوجود می آورد که آنرا «تک-پشت-اش» می نامند. پشت و پهلوهایی چادری که از این پوشش بوجود آمده

است باید توسط «چیت» بسته شوند و دیگر اینکه، ارتفاع آن بسیار کوتاه خواهد بود.

درون چنین چادری بینهایت مطبوع و دلپسند است. یک بار هم چادر بسیار بزرگی را دیدم که متعلق به یکی از رؤسای ایل بود. دهه اول ماه اردیبهشت بود، این چادر در یک محل بسیار زیبای سبزی برپا شده بود. در قسمتی نشسته بودیم که رو به مشرق داشت و روبروی ما آنچنان باز بود که می توانستیم بیشتر مناظر بیرون را نظاره کنیم. دیواره ای از چیت که تکیه به ستونهای کوتاه چوبی داشته و به زمین فرورفته بودند، ما را از بقیه چادر جدا می کرد که زن‌ها در آن بودند. ما صدای صحبتشان را می شنیدیم. زمین چادر پوشیده از علف خشک بود و روی آن را نمدهای سفید با نقش و نگارهای سیاه و یا قالی با رنگهای قرمز و آبی پوشانده بود و ما روی آنها نشسته بودیم. تکیه بر متکاها داشتیم و طعم چای را که به ما داده شده بود می چشیدیم. روی علفهای بیرون گوسفندها و بزهایی را می دیدیم که برای شیردوشی آمده بودند. گوسفندها در گروههای فشرده ای آماده شیردوشی بودند و یکی از چوپانان مجبور بود که ریش بزیاغی تری را بگیرد. در کنار ما چیت نسبتاً مرتفع تری بنحوی برپا شده بود که محوطه کوچک مستقلى را بوجود می آورد و بزغاله های بسیار کوچک در آن بودند. چیت را باز کردند و بزغاله ها را آزاد نمودند که به مادرهای خود به پیوندند.

مسلمان چادرها نیز مثل «کولا» ها بصورت گروهی برپا می شوند. دیدم که با چپری از شاخه ها که قبلاً توضیح داده شد، محصور شده بود. برپا کردن و شیوه استقرار چادر رئیس، یا چادرهای دیگر اندکی تفاوت داشت. این چادر بصورت منفرد و تنها برپا شده بود و سه یا چهار چادر کوچکتر در فاصله اندکی از آن برپا گردیده بودند که احتمالاً اختصاص به خدمتکاران داشتند.

در فصل تابستان، در دشت «لوله»، چادر و یا بمفهومی بهتر، یکی از این مساکن را دیدم که روی آن پوشش کهنه ای کشیده شده بود. لبه پوشش در هیچکدام از اطراف به زمین نچسبیده بود و لذا نسیم مطبوعی در درون چادر احساس می شد.

مسلم است در هر جائی که زمین اندکی صاف باشد، میتوان جائی را برای

برپا کردن چادری پیدا کرد زیرا که منظم کردن و انطباق آن برای زندگی راحت تر است. ولی در جریان کوچ فصلی، بازگشت به جای قدیمی چادرها و منظم کرد. تدریجی آن، آنطور که مطابق میل می باشد، یک عمل طبیعی است. قبلاً گفتم در جایی که در جنوب «آب تازون» واقع شده است، یعنی اندکی قبل از الحاق آن به «آب کشور»، سنگها و چیزهای دیگری وجود داشت که امکان برپا کردن چادرها را فراهم می نمود. در شرق «باغ لوه» یکی از خانواده های خوانین دارای جای قدیمی بود که چادرهایشان را از قدیم در آن برپا می کردند و به آن «پاتخت» می گفتند. این نام بیانگر پایه یک تخته سنگ شیب دار است و همیشه نیز محل مشخصی را در ذهن تداعی می کند. در جنوب دیواره شیب دار تخته سنگ، جایی که پوشیده از علف سبز بود، دو دیوار وجود داشتند که با سنگ بدون ملاط بنا شده بودند. زاویه ۹۰ درجه بین این دو دیوار قرار داشت (شکل ۳۰). در موقع استقرار در این محل، بخصوص در فصل زمستان، دو عدد چیت را نیز با زاویه قائمه برپا می کردند که درست روبروی دیواره های سنگی قرار می گرفتند و مستطیلی بوجود می آمد که دور آن را ۴ دیوار گرفته بود و سپس روی آن سیاه چادر بزرگی را برمی افراشتند^{۶۵}. در باغ، یک محل برای برافراشتن چادر وجود داشت. شکل آن نیز بصورت مستطیل بود که عرض آن به ۸ و طول آن به ۱۱ متر می رسید. دور آن به ارتفاع کمی با خاک دستی محصور شده بود. در یکی از دو انتهای آن جای اجاق دیده می شد که بوسیله سنگها مشخص بود. در کنار این اجاق جایی برای ظرف آب وجود داشت و برای توصیف کردند که آب درون چادر توسط آبراه کوچکی از چادر خارج می شده است. این آبراه از اجاق شروع می شده و از یکی از اضلاع طولی چادر بطرف بیرون می رفته است این آبراه کوچک توسط دو ردیف قلوه سنگ شکل گرفته بود. قسمتی از دیواره چادر توسط سنگها مشخص شده بود (شکل ۳۱).

هر ساله، پوشش های کهنه چادر بایستی تعمیر و تعویض شوند و لذا دوستان و آشنایان را برای شرکت در این کار جمع می کردند و در مقابل آن، این افراد به بهترین وجهی پذیرائی می شدند. در مورد اعمالی که مربوط به تعمیر و تجدید چادرهاست، می گفتند: هر ساله ما چادرهای پاره شده را می دوزیم. چند نفری را



شکل ۳۲- سیاه چادر. نمای ویژه آن نشان میدهد
که «کوچیل» ها چگونه جای گرفته اند
شکل ۳۳- شیردوشی

(حدود ۲۰ نفر) برای دوختن یک چادر جمع می‌کنیم، ۴ تا ۵ من^{۶۶} برنج می‌پزیم و گوسفندی می‌کشیم و نهار آماده می‌کنیم. نهار خورده می‌شود و هنگامیکه چادر تمام شد، آنرا برپا می‌کنند. سپس هر کس به خانه خود برمی‌گردد. ضمناً از اعضای سایر خانواده‌ها نیز دعوت بعمل می‌آید.

۱۶- حیوانات اهلی، گله‌ها و چوپانان

پایی‌ها تمام دارائی خود را در گله‌های اصلی خود سرمایه‌گذاری می‌کنند. گوسفند (منظور از این کلمه تمام دام‌های کوچک است که شامل میش و بز^{۶۷} می‌باشد) بطور معمول مبنای بیشتر ارزش‌ها دیگر به حساب می‌آید. یکی از لرهای ایل سگوند واقع در جنوب سرزمین پایی می‌گفت که میل دارد گوسفند زیادی داشته باشد و شیر و دوغ زیادی بخورد، لذا از سایر ایلات گوسفند می‌خريد. احتمال دارد پایی‌هائی نیز که در راه‌آهن سرتاسری ایران کار می‌کردند و پولی بدست می‌آوردند، با این پول تعدادی گوسفند خریده باشند. غیر از اسب،



شکل ۳۵- گله بزها



شکل ۳۴- بره با دمبه بزرگ

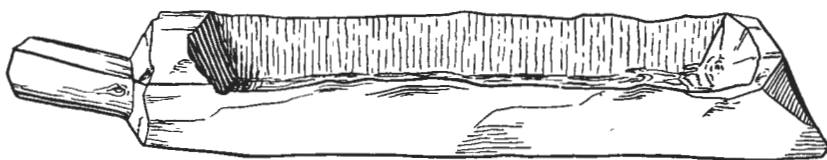
حیوانات اهلی دیگر عبارتند از گوسفند، بز، گاو، سگ و ماکیان (در مورد اسب و قاطر و الاغ به فصل بعد مراجعه شود).

قسمت اعظم گله پایی ها را گوسفند تشکیل میدهد. تمام گوسفندان دارای دنبه^{۶۸} بزرگی هستند (شکل ۳۴). بزى که آنها پرورش می دهند موی بلند و انبوه، گوشهای بلند و افتاده و شاخهای به عقب برگشته تقریباً شکل حلزونی دارد و دارای زیبایی خاصی می باشد (شکل ۳۵) رنگ موی آنها معمولاً قهوه ای بسیار تیره است ولی غالباً طرح سفیدی روی سر دارد و موی مچ دست ها و پاهاى آنها نیز سفید است. بزغاله را «بُرْخَلَه»^{۶۹} و نیز «بی» می نامند.

گاوهای نر و ماده را بطور کلی «گو—gaw» می نامند. در رده گاوهای زیبا هستند و در مجموع از نژاد خاص کوهستانی می باشند. رنگهای مختلفی دارند که از زرد روشن تا قهوه ای حنائی تغییر می کند. گاو ماده ای را که در شکل ۳۷ می بینیم، بنظر می رسد که کوهان کوچکی روی شانه ها دارد. جثه این حیوانات چندان بزرگ نیست. از بین آنهایی که اندازه گرفته ایم، قد بزرگترینشان در شانه ها در حدود یکمتر بود. این حیوان را تنها برای شیر آن نگهداری نمی کنند بلکه از آن

بعنوان حیوانی که قدرت کشش گاوآهن دارد و همچنین بمثابه یک حیوان حمل بار استفاده می شود. بر پشت گاوآهائی که بعنوان حیوان باربر مورد استفاده قرار می گیرند یک «کوژن» می گذارند (شکل شماره ۳۸) و پوشش ساده ای نیز روی گاوآه می اندازند که به آن «جُل گاو» می گویند. گاوآه را برای اینکه چاق بشود با تیغ («تیخ») اخته می کنند.

تعداد زیادی سگ در تمام قرارگاهها وجود دارد که در برخورد با یک بیگانه، در حال پارس کردن بشدت حمله می کنند و همین عمل معمولاً موجب آن می شود که مردی از خانه خود خارج شود و سگ را آرام کند. این سگها از نژادهای کاملاً مختلفی هستند. بعضی از سگهای بزرگ آنها، سگهای بزرگ «سن برنارد»^{۷۰} را بخاطر می آورند.



شکل ۳۶- «تلاس»: لاوک و آبخوری سگ. طول ۴۶ سانتیمتر (E. ۵۷۸)

در توصیف یک قرارگاه، گفته شد که قرارگاه معمولاً با یک حصار بنام «گورنگ» محصور می شود که دامها شب را در آنجا می گذرانند. همچنین غالباً جای مخصوصی نیز مشاهده می شود که توسط «چیت» یا بطریق دیگری محصور شده است که مخصوص بره ها و بزغاله ها می باشد. در طول روز، دامها توسط چوپانان به مراتع برده می شوند. ولی دامهای بزرگ در نزدیک قرارگاه می مانند و نگهبانی خاصی روی آنها وجود ندارد و فقط همیشه تحت نظر و جلوی چشم هستند. میش ها و بزهای بالغ تشکیل گروه خاصی را می دهند و بره ها و بزغاله ها گروه دیگر را بوجود می آورند و این امر برای آنست که شیر مادرها را نخورند. به شبانان گله دامهای بالغ «چوپون» و به شبانان گله بره ها و بزغاله ها «برگلون» می گویند. نام دیگری نیز برای مشخص کردن شبان وجود دارد و آن کله «گله دار»^{۷۱} است. روزی دوبار، ظهر و شب، گله را برای شیردوشی بطرف

خانه‌ها می‌آورند.

دامها همیشه بهنگام شب، در یک محوطه محصور نگهداری نمی‌شوند زیرا که همیشه نیز چنین محوطه محصور وجود ندارد. می‌گفتند که گاهی مواقع گله را بهنگام شب به قسمت پائین‌تر می‌آورند. آنها شب را زیر درختان می‌گذرانند و روزها مجدداً به مراتع می‌روند. به این ترتیب، نه تنها در طول روز حیوانات خنکی و تروتازگی پیدا می‌کنند شب‌ها هوای ملایم‌تری دارند، بلکه احتمالاً در زمینهایی که پائین‌تر از مسکن‌ها هستند امنیت بیشتری در مقابل حمله گرگها دارند. حیوانات نباید در حوالی مکانهایی تعلیف شوند که از آن نفت تراوش می‌کند، زیرا «بوی نفت گاز، گوسفند را خشک می‌کند، شیر ندارند».

در طول اقامت در قرارگاه «ورک» دیدم که گرگ یک خطر واقعی برای دام است. گاهی مواقع می‌شنیدیم که سگها پس از استیلای تاریکی بر محیط به شدت می‌غرند. می‌گفتند علت اینکار وجود گرگ در محل قرارگاه است. شبی جروب‌بحث شدیدی را از «کولا»ی مجاور شنیدم و فهمیدم که یکی از چوپانان است که صحبت می‌کند. در حدود ده راس از گوسفندان برنگشته بودند و هوا مطلقاً تاریک بود و همه از سرنوشت دامها نگران بودند.

بنابراین چاقوی تاشوئی را برای یکی از خانهای جوان آوردند، آنرا گرفت و چمباتمه زد. تیغه چاقو را به دور خود چرخاند و سه بار جمله‌های زیر را تکرار کرد و هر بار که تمام می‌شد به تیغه چاقو فوت می‌کرد.

«السلام علیک، ای قطب یقین، سپردم به تو سر و جان، مال و دین، بستم از زهر مار و نیش عقرب و دم جانور و دست و پای دزد، نخورید، نچرید تا سیوچی، به حق سوره آیه الکرسی حرنی، حرنی، حرنی».

بعد از خواندن این عبارت، چاقو را بست، یعنی اینکه دایره‌ای از اطمینان بوجود می‌آورد، با این مفهوم که هیچ بلائی نمیتواند به سر گوسفندان بیاید.

معذالک این حرکات مفید واقع نشد. صبح فردا، قبل از اینکه خورشید از نزدیکترین یال کوه بالا بیاید، صدای فریادهای شدیدی که از جنگل می‌آمد مرا از خواب بیدار کرد. گوسفندانی را که در شب تاریک توسط گرگ کشته شده بودند، پیدا کردند. راه افتادیم ونهری را که در طول قرارگاه جریان داشت دنبال کردیم و

خیلی سریع یک گوسفند کشته شده را یافتیم. در جریان حرکت دیگری که چوپان مسلح به یک گرز بود و یکی از خان‌ها تفنگ داشت و بقیه ما چوب داشتیم، تعدادی گوسفند کشته شده را پیدا کردیم. کرکس‌هایی که در محل پرواز می‌کردند، جای آنها را مشخص می‌نمودند. از سوی دیگر، گوسفندها نیز با درندگی خورده نشده بودند، گرگها کلاً به گیر کردن یک دندان قناعت کرده و تکه‌ای از دنبه بزرگ را خورده بودند. آنها را به قرارگاه نبردند زیرا که مطابق رسم ذبح نشده بودند. معذالک زنان و بخصوص زنان رعیت را دیدم که پشم آنها را چیدند. سگها نیز با طمع به آنها می‌نگریستند که آنها را بخورند. برعکس گوسفندانی که در اثر حمله گرگها بحالت مرگ افتاده بودند ولی هنوز نمرده بودند، ذبح کردند و خوردند. در طول گردش که بهنگام شب کردم، دیگر حتی یک راس گوسفند ندیدم. تمام آنها توسط کرکسها و سگها خورده شده و یا توسط اشخاص فقیر برده شده بودند.

ندیدم که به سگها و ماکیانها برسند و آنها خودشان غذایشان را پیدا می‌کردند. معذالک در تمام قرارگاهها یک ظرف آبخوری برای سگها وجود دارد که به آن «تلاس» می‌گویند. از تنه ضخیمی درست شده است که چهار طرف آن تراشیده شده و یک قسمت روئین آنرا کنده و گود کرده و دسته‌ای نیز در انتهای آن افزوده‌اند. این ظرف «عیب» است. (مراجعه شود به بخش ۲۶، مذهب، آداب و سنن عامیانه).

یک سبد دراز، و بیشتر بصورت استوانه که وسط آن فرورفته است و از شاخه‌های نازک یا نوعی تر که بید بافته شده است (شکل ۷۴) مخصوص مرغهایی است که کرچ شده و آماده خوابیدن روی تخم هستند. این سبد را «رُک» (?) می‌نامند.

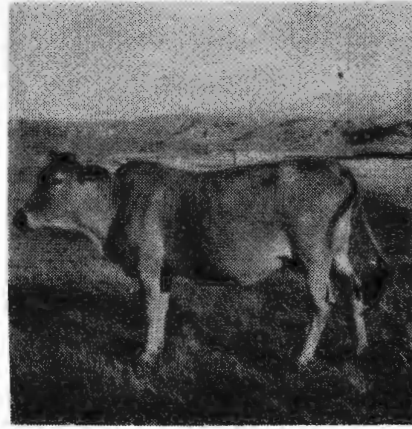
پیدا کردن یک نظم منطقی در مورد گله‌های خانواده‌های بزرگ و تعیین حد میانگین این گله‌ها دشوار است. اگر درباره این موضوع سئوالی شود، آنها فکر می‌کنند که اطلاعاتی برای اداره وصول مالیات جمع می‌کنید و نمیتوان به اطلاعات داده شده اعتماد کرد. ولی بطور کلی فکر نمی‌کنم که این خانواده‌ها دارای تعداد زیادی دام باشند. یکی از خانواده‌های خان‌ها را که می‌شناختم و از

خانواری تشکیل شده بود که ۱۰ نفر بزرگسال و ۱۱ نفر بچه داشتند، دارای ۶۰ تا ۷۰ رأس میش و بز بودند. البته بدون احتساب بره‌ها و بزغاله‌ها و اندکی بعد نیز ۷ تا ۸ رأس آنها را گرگ درید. طرف صحبت من می‌گفت که این خانواده باید ۱۰۰ رأس دام داشته باشد یعنی ۵ رأس برای هر نفر. ولی من بدرستی نفهمیدم که آیا خانواده‌های چوپانان نیز باید با آنچیزی زندگی کنند که از گله‌ها حاصل می‌شود.

در «گردینگ نوژ یون» گله‌ای را شمارش کردم که دارای ۵۰ رأس بز و گوسفند بود که بره‌ها و بزغاله‌ها را نیز شامل می‌گردید. در ضمن در حدود ۲۰ رأس گاو ماده وجود داشت. این گله به یک خانواده خان و رعیت‌های او تعلق داشت. در بین رعیت‌های «لیری» فقط گاو ماده دیدم. آنها دارای میش و بز نبودند ولی مسلم است رعیتی که کشاورز است بیش از هر چیزی نیاز به گاو دارد که به گاواهن به‌بندد.

با توجه به اهمیتی که گله بعنوان عامل اقتصادی دارد، واضح است که چوپان جای مهمتری را در اجتماع اشغال می‌کند. او رعیت است و غالباً مرد سالمند ازدواج کرده‌ای است که با خانواده خود در نزدیکی خانواده خان مسکن دارد. گاهی نیز مرد جوانی است که این شغل را پیشه کرده است. در «ورک»، «حاتم چوپان» عاقله مردی بود که چهارپسر داشت. منطقه را خوب می‌شناخت و برایم حکایت کرد که خرسی را با گرز چوبین خود کشته است. ضمناً، زندگی چوپان پر از ماجرا و حادثه است. او باید شب‌ها بیرون بماند. بعد از غروب خورشید، غالباً در تاریکی صداهائی بگوش می‌رسد که بصورت آواز خوانده می‌شوند. اینها چوپانانند که از تپه‌ای به تپه دیگر با هم صحبت می‌کنند. بیشتر داستانهای کوچک حکایت از عشق چوپانان و زن ارباب دارند.

چوپان مجهز به گرز چوبین است (شکل ۷۹) که بارها از آن سخن گفته‌ایم و یا اینکه یک چوبدستی دارد. در کمر بند خود کیسه کوچکی را حمل می‌کند که «تور» نامیده می‌شود و برای نمکی است که به حیوانات می‌دهد (شکل ۱۱۹). در لرستان علیا که مراتع وسیعی در آن وجود دارد چوپانانی را دیدم که سواره بودند. چوپانان نی می‌نوازند. روزی چوپانی برایم یک نی برید و در



شکل ۳۷- گاو ماده شکل ۳۸- گاو نر جوانی که «کوژن» روی پشت دارد

حالیکه آنرا بمن میداد گفت «این نی است، چوپان نی میزند برای گوسفند، گیاه خوب می خورد، آنوقت شیر دارن، آنوقت توی پاتیل می دوشند، آنوقت میگذارند توی مشک دوغ.....»^{۷۲}

نزدیک دزفول، در دشت صالح آباد به لرهای «سگوند» برخوردیم که گوسفند کسانی را نگهداری می کنند که در شهر ساکن هستند. یک نفر لر (ظاهراً یک پاپی بود) که در دزفول چوپان بوده است، اظهار می کرد که بعنوان دستمزد اقلام زیر را دریافت کرده است:

ماهی یک تومان پول نقد، خوراک و پوشاک که سالی ۲ جفت شلوار، دو عدد پیراهن، یک عدد کلاه، یک عدد بالاپوش معمول لرها («چوقا»)، یک عدد بالاپوش نمدی (فرج)، شش تا هفت جفت گیوه (مراجعه شود به فصل پوشاک)، در بین لرهای یک بیستم بره و احتمالاً نیز خوراک و قطعاتی از پوشاک را به او میدادند.



شکل ۳۹- اسبهای حامل خرجین شکل ۴۰- اسب دارای افسار که سینه بند منگوله دار دارد. به آن «ورتاپ مال اسب» می گویند

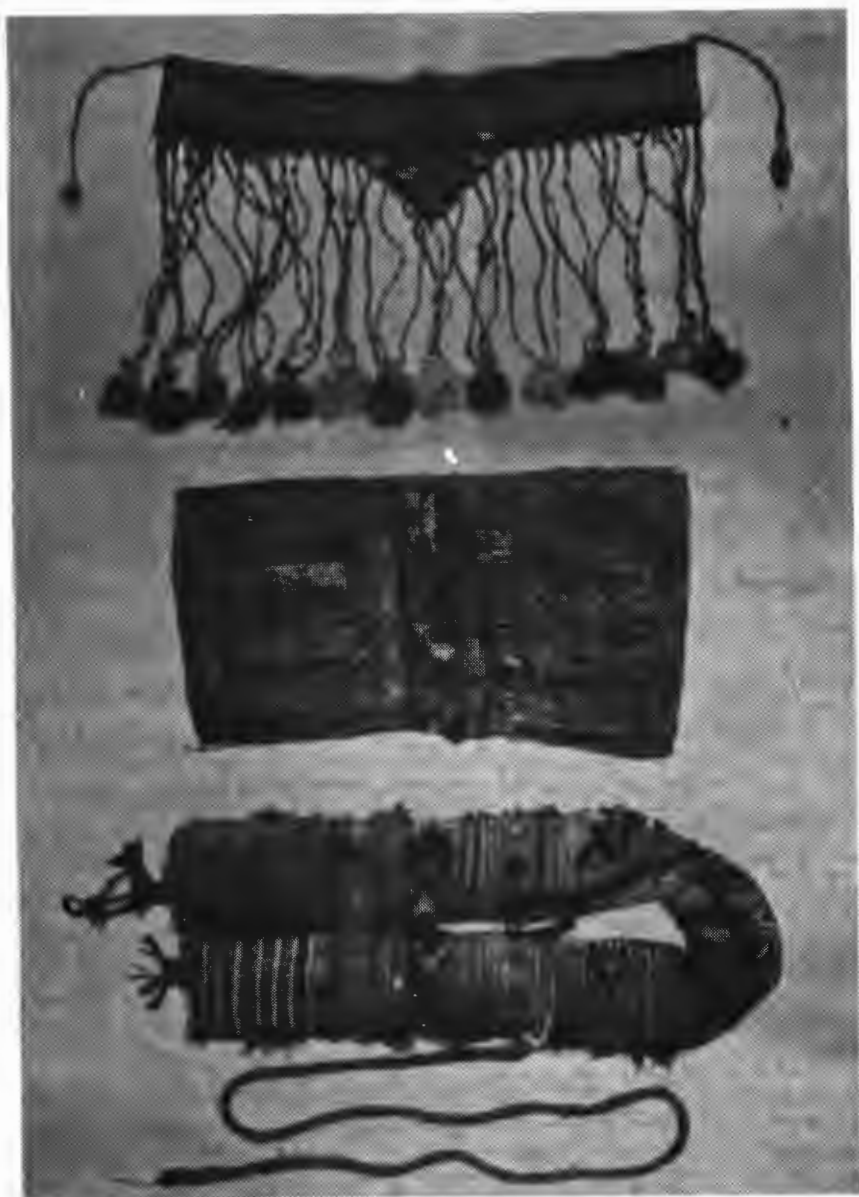
۱۷- اسب

اسب^{۷۳} آنچنان اهمیتی برای این مردم سوارکار داشت که برای اوفصل مخصوصی در نظر گرفته شد. در مورد حالات و صورت ظاهری آن لازم است که به تصاویر یعنی شکل‌های ۳۹، ۵۰ مراجعه شود. تردیدی نیست که خون عرب در رگهای بیشتر این حیوانات جاری است. ولی اسب‌شناسان، در بین آنها چندتائی را نیز خواهند یافت که اسب‌های بزرگ ترکمنی را به یاد می آورند.

در مورد خویشاوندی این اسب‌ها با اسب عربی، خود لرها مطلب زیر را برایم حکایت کردند. حضرت سلیمان (سلیمان شاه که در انجیل مقدس آمده است) هفت جفت اسب به عربستان^{۷۴} هدیه کرد. هر جفت آن دارای یک نام بود: (۱) «خرسان» (۲) «گَجَریا» (۳) «چَلَفَا» (۴) «کِهیلان»^{۷۵} (۵) «اوبیا» (۶) «نِسیان» (۷) «شَرّه». لذا هر نامی مشخص کننده یک جفت اسب نر و ماده یعنی یک راس اسب و یک راس مادیاں است. اسبهای عربی اولاد و احفاد همین اسبها هستند و حاصل بسیاری از آنها به لرستان آورده شده‌اند. اینها حیواناتی بودند

که ارزش آنها تا ۲۰۰۰ تومان می‌رسید. هنوز هم در روزگار ما می‌توان نسب‌نامه نجیب‌ترین اسبها را به این هفت جفت اسب رساند. به همین نحو، از اسب سیاهی صحبت می‌کردند که در «ورک» بود و نسب مادر او به «کجریا» و نسب پدرش به «خرسان» می‌رسید. بنظر می‌رسید که واژه‌هائی که توسط لرها برای مشخص کردن اسبها بکار می‌رفت در پاره‌ای موارد با واژه‌های فارسی متداول تفاوت دارند. مادیان بطور معمول برای اسب ماده بکار می‌رود و احتمالاً همیشه نشانگر یک اسب خوب است. یابواسبی است که چندان خوب نیست. کلمه اسب را برای مشخص کردن جنس نر آن بکار می‌برند، کلمه «نرک» را نیز برای این منظور استعمال می‌کنند. کلمه «ما» بیانگر کره اسب می‌باشد. در بیشتر مواقع شنیدم که از کلمه «مال» برای مشخص نمودن اسب استفاده می‌کنند. فکر می‌کنم همین کلمه «مال» که بیانگر مالکیت است در اینجا مفهوم و معنای خاصی بخود گرفته است و نشانگر مشخص‌ترین مالکیت یک لر است. این پدیده‌ایست که مشابه کلمه شکار «شیکار» به معنای نخجیر است که همیشه برای بیان بزکوهی بکار برده می‌شود و این بدلیل آنست که افراد بیگانه از این کلمه برای این حیوان استفاده می‌کنند. با توجه به نوع استفاده‌ای که از زبان لری در مورد اسبها می‌شود شنیده‌ام که وقتی مادیان خوبی کره اسبی را می‌زاید که از اسب خوب و خوش اندامی حاصل شده است (یعنی از یکی از ۷ نژادی که قبلاً ذکر شد) آنرا «فال» می‌نامند. «فال» یک واژه فارسی معمولی و متداول^{۷۶} است که بیانگر همان فال و تخمین و پیش‌گوئی است و قویاً قابل ادراک و فهم است که مردی سوارکار چنین حادثه‌ای را بفال نیک می‌گیرد.

اسب کاملاً آزاد و به حال خود است. برای بستن آن از طنابهای بلند تابیده‌ای استفاده می‌شود که لرها همیشه همراه دارند. به یک طرف آن یک گره خفتی می‌زنند که پای اسب را به نرمی در برمی‌گیرد و در میچ او می‌لغزد و طرف دیگر طناب به یک سنگ بزرگ و یا به جائی دیگر بسته می‌شود. غالباً، اسبها در جنگل آزاد هستند و ول می‌گردند و موقعیکه به آن‌ها احتیاج است برای گرفتنش می‌روند و غالباً برای آوردن آنها به قرارگاه، ساعتها وقت تلف می‌کنند. حادثه کوچکی که در ورک شاهد آن بودم نشان می‌دهد که چرا اسبها آزاد هستند. موقع



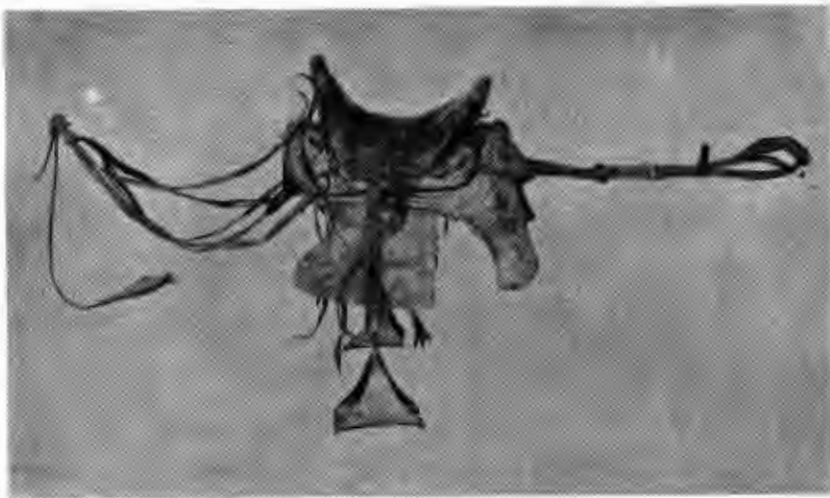
شکل ۱- بالا : «ورتاب»، «مالی اسب» E. 227

وسط : «خورجین»، E. 215

پائین : «کودن»، طول ۹۵ سانتیمتر. E. 315

ورود ما به قرارگاه، رئیس کره قاطری را نشانمان داد که همان شب در جنگل متولد شده است. این کره قاطر بدنبال یکی از مادیانهای او بود و بهمین دلیل رئیس ادعا می کرد که این مادیان مادر این کره قاطر است. مردی از قرارگاه دیگر که احتمالاً یک رعیت بود، می گفت که مالک کره قاطر است و از یکی از مادیانهای او که در جنگل ول بوده، زائیده شده است. چوپانی به قرآن قسم خورد که کره قاطر از مادیان رعیت بدنیا آمده است. بحث تمام شد. بمحض اینکه کره قاطر رفت. مادیان رئیس بطور ناامیدانه دورتادور قرارگاه میدوید. لذا صحبت برآن شد که به این مادیان شیردار یک کره خر نر بدهند به این ترتیب این کره خر به زندگی کردن با اسبها خومی گیرد و بمحض اینکه بالغ شد با مادیانی جفت می شود و کره قاطری^{۷۷} بوجود می آید.

ضمناً تعداد قاطر و الاغ در قلمرو ایل پاپی خیلی کمتر از اسب است. در نتیجه برای هر نوع حمل و نقلی از اسب استفاده می شود. لذا یک «کوڈن» یا «کوڈو» (شکل ۴۱) روی پشت حیوان می گذارند. این وسیله در زیر بار قرار می گیرد. بار معمولاً خرجین ها، قسمت های چادر و غیره است. «کوڈن» که از آن

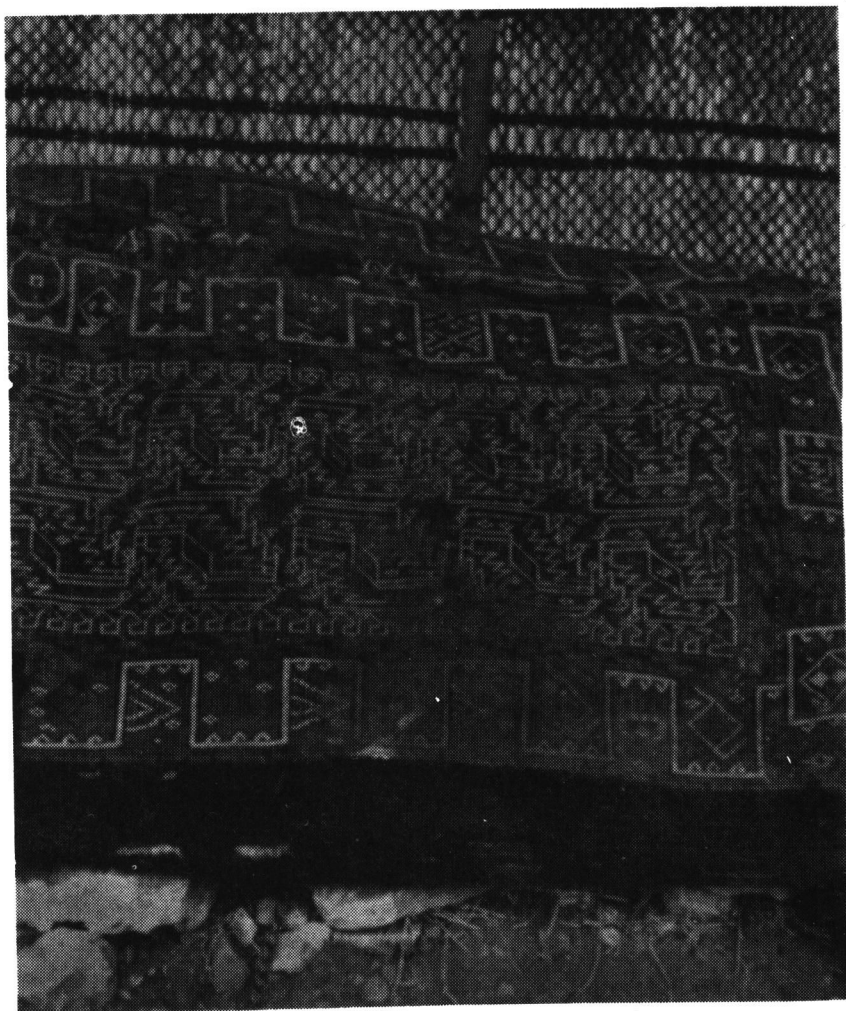


شکل ۴۲- زین، E. 314

برای سوار شدن روی اسب هم استفاده می شود، از دو نوار تشکیل می شود که آنها را از پشم بافته اند و لبه های طولی آنها بهم دوخته شده اند. یکی از آنها راه راه و الوان است و غالباً دارای نقش و نگارهای بسیار متنوع می باشد و رویه آن را تشکیل می دهد و دیگری در زیر قرار می گیرد. درون آن آکنده از علوفه است و بشکل روده ای است که آکنده از گوشت می باشد (سوسیس) که از وسط تا شده است. این وسیله روی پشت اسب گذاشته می شود و از دو طرف روی گرده حیوان تا می گردد.

ابعاد خرجین ها بسیار متغیر و متفاوتند. یک خرجین دو عدد کیسه است که یک طرف آنها به هم متصل شده و بنحوی روی اسب گذاشته می شود که هر کیسه آن از یک طرف حیوان آویزان گردد. معمولاً این کیسه ها که از نخ پشم بافته شده اند، در روی دستگاه قالی بافی بصورت یک تکه بافته می شوند. عرض آن ها کیسه را تشکیل می دهند. قسمت میانی آن فقط یک پارچه ساده است، معذالک دارای خطوط مورب الوان و یا فقط از پشم تیره تر است. برعکس روی دو قسمت کناری، تقریباً در یک چهارم طول هر طرف، نقش و نگارهای هندسی الوان بافته شده است، بنحویکه ایرانیان آنرا «سومک» می نامند (یعنی شامل یک نقش در روی کار و تعدادی انتهای نخ در پشت کار است). دو انتهای پارچه بافته شده روی میان پارچه تا می شوند و لبه های آنها به هم دوخته می شوند تا خرجینی شکل بگیرد که دو سطح خارجی آن با نقش و نگارها تزئین شده است. قسمتی از نوار که در قسمت پائین نقشین قرار می گیرد غالباً قالی بافت است (پرزدار است) و به این ترتیب کناره های خارجی انتهای پائین کیسه را تشکیل می دهد. کناره های خارجی کیسه ها، در بالای آن، دارای حاشیه بدون نقش هستند که قلابهای بزرگی بصورت جا دکمه ای دارند. سوراخهای دو حاشیه هر کدام از کیسه ها می توانند بطور جداگانه همدیگر را بپوشانند و به مجموعه ای از قلاب بزرگ (خرجین بند) مربوط می شوند که روی نوار وسط قرار دارند. هر کدام از این قلاب ها یا خرجین بندها از درون یکی از سوراخها می گذرند و سپس هر کدام از قلابها در درون دیگری می افتد و به آخرین قلاب یک قفل میخورد و لذا خرجین بسته می شود. زیبایی بعضی از خرجین ها کمتر از خرجینی است که در اینجا توصیف

شد. این خرجین‌ها فقط مخطط هستند یا اینکه قسمتی خارجی آنها نقش شطرنجی دارد. خرجین به انواع متعدد وجود دارد. خرجین بسیار بزرگی که بطور ظریفی بافته شده است و تمامی پشت حیوان را می‌پوشاند بنام «حورآسپون» نامیده می‌شود (شکل ۴۳) عرض هر کدام از کیسه‌ها از ۱/۱۰ تا ۱/۲۰ متر و گودی آن ۷۰ سانتیمتر است.



شکل ۴۳ - «حورآسپون». «چیت» نیز در پشت دیده می‌شود

«حورجین» یا «حورجینِ ترکه بن» (شکل ۴۱) خرجین کوچکتری است که در پشت زین قرار می دهند و ابعاد هر کیسه آن ۳۰ تا ۴۰ سانتیمتر عرض و ۴۰ تا ۵۰ سانتیمتر عمق دارد. البته بزرگی آن متفاوت و متغیر است. کلمه «هور» نشانگر خرجین بافت ساده ای است که خطوط ضخیم سرتاسری در روی آن وجود دارد که رنگ آنها به رنگ خاکستری- قهوه ای و رنگ طبیعی است.

بهرحال، اسب بعنوان یک حیوان سواری بکار می رفت. همانطور که قبلاً نیز گفته شد، «کوژن» می تواند جای زین را بگیرد و بخصوص موقعی که می خواهند چند نفری روی یک اسب سوار شوند، آنرا به زین ترجیح می دهند. ولی لرها از زینهای واقعی نیز استفاده می کنند که نوع آن فقط خاص لرستان نیست و نمونه آن در شکل ۴۲ آمده است. هم در زیر «کوژن» و هم در زیر زین پوششی می اندازند که «جلِ مادیون» نامیده می شود. در شکل شماره ۴۰ اسب زین کرده ای را مشاهده می کنیم که به یک لرسگوند تعلق دارد. دارای جل و یک پالهنک پهن ریشه دار است که سینه اسب را تزئین می کند. این نوار بافته شده ریشه دار دارای تزئین متداولی است که لرها آنرا «ورتاب مال اسب» می نامند (بختیاری ها به آن، «زینه وند» می گویند) (شکل ۴۱). بطور معمول اسب با لگام هدایت نمی شود بلکه توسط بندلگام واحدی هدایت می گردد که به طناب افسار متصل شده است.

قبلاً، بهنگام شورش و آشفتگی و کدورت، پایی ها گروههایی را تشکیل می دادند که شامل صدها نفر و شاید هم بیشتر بود. امروزه نیز، من باب مثال مثلاً در یک عروسی مفصل می توان به گروههای بزرگی از سوارکاران برخورد نمود. چنین است که بنظر می آید پایی ها مثل تمام مردم ایران، سوارکار بدنیا آمده اند. همانطور که درباره مراسم زفاف صحبت خواهیم کرد، همیشه لرها پریدن از روی اسب را تحسین کرده اند. سواری با تفنگ را «کیئرج بازی» (؟) یا «تیراندازی» می نامند. یورتمه رفتن اسب را «لورتمه»، و چهار نعل رفتن آنرا «هَلَوُ» و گردش سریعترین حرکت آنرا «هیر» یا «دُو» می نامند. کلمه «لوگ» احتمالاً نشانگر گام است و آن نوعی راه رفتن اسب است که حالتی مطبوع و گهواره ای دارد.

من سکوت و آرامشی را که در آن پایی ها سوار بر اسب از روی کوره راههای

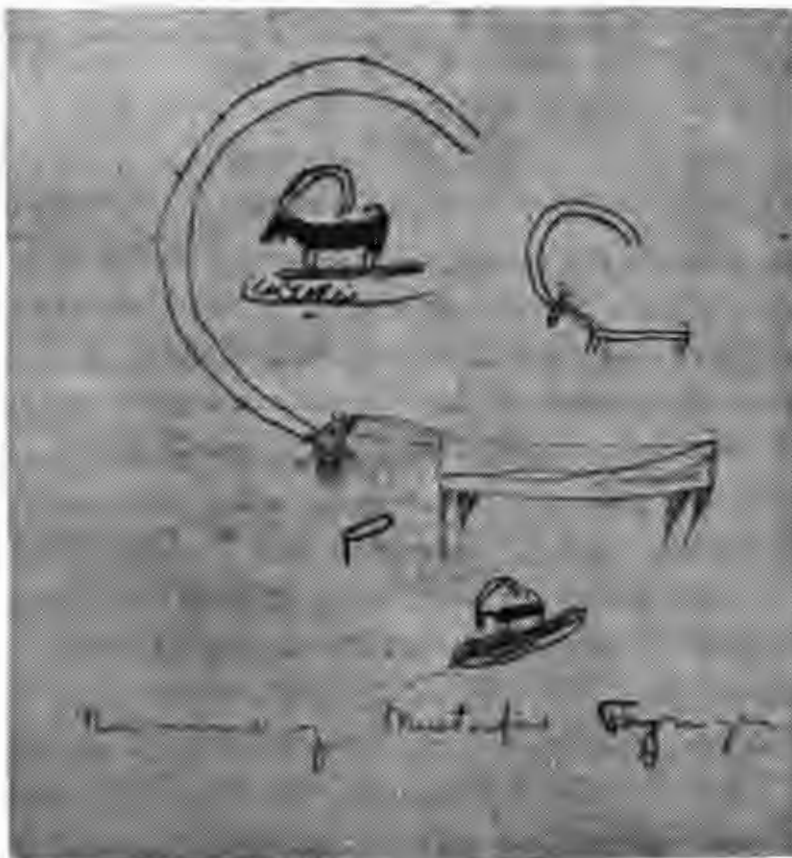
دشوار کوهستانی می‌گذرند، تحسین می‌کردم. ضمناً سوارکار چابک و ماهریکی از شخصیت‌هایی است که شعر فولکلوریک لرهای را تکریم و ستایش می‌کند و مشهور می‌سازد.

zavô benâr	مهمانی سوار بر تار (؟؟)
buras zinerönas	نوار سینه او را زخمی می‌کند.
ozard Saräs	سرش نجیب‌زاده است.
di hama honô	در بین تمام حیوانات.
sâh kard pasanäs	شاه او را پسند کرده است.

۱۸- شکار

یک ورق کاغذ و یک عدد مداد به یک لر بدهید، او تقریباً همیشه طرح یک شکار («شیکار») را خواهد کشید (شکل ۴۴) شکاری که او می‌کشد معمولاً یک بزکوهی است با شاخ‌های بزرگ به عقب برگشته. لرهایی را دیدم که در تنهائی خود در بیابان به طراحی یک خوک وحشی «خوک» مشغول بودند. همانطور که بعدها خواهیم دید، در طرح‌های ابتدائی نقطه‌چین شده روی سنگ‌های صاف، طرح همین بزهای کوهی را خواهیم دید. من خود را در حدس این سؤال که: آیا میل به کشیدن یک شکار ناشی از یک جادوگری قدیمی برای شکار است، غرق نخواهم کرد. بهر حال این حرکت بیانگر سودی است که از شکار عاید لرهای می‌شود. در حال حاضر برای شکار کردن تعداد زیادی نخجیر، تفنگ بکار می‌برند. یکی از دانمارکی‌هایی که با من آشنا بود و بارها به شکار بزکوهی رفته است و چندین حیوان را از پا در آورده بود اطلاعات زیر را در اختیارم گذاشت. وقتی که لرهای شکاری را می‌زنند خودشان همیشه گردن حیوان را همانطور که در کشتارگاه معمول است، می‌برند. این مسئله را بعداً مطرح خواهیم کرد. سر را کاملاً از تن جدا می‌کنند. شکم حیوان را پاره می‌کنند و آنرا تا پاها می‌شکافند. روده‌ها خالی و خشک می‌شوند. همه چیز را بطور قطعه‌قطعه و جداگانه کنار می‌گذارند.

یکی از لرها، احتمالاً از لرهای سگوند، به یکی از مهندسين دانمارکی یک زنگوله برنجی هدیه داد. لربرای او حکایت می کرد که او و همراهانشان این زنگوله را با خود به شکار می برند. بمحض اینکه حیوانی کشته می شوند، این زنگ را بصدا در می آورند تا اینکه همه سر برسند و درپاک کردن حیوان کمک کنند. نمیدانم که آیا خوک وحشی را شکار می کنند. دائماً موضوعی در مکالمات مطرح بود که بدانند آیا من گوشت خوک میخورم یا نه. شاید خوردن گوشت خوک نشانه ای از اخلاق بد باشد.



شکل ۴۴- بزکوهی با شاخ های بلند. طرحی است که یکی از لرها آنرا ترسیم کرده است.

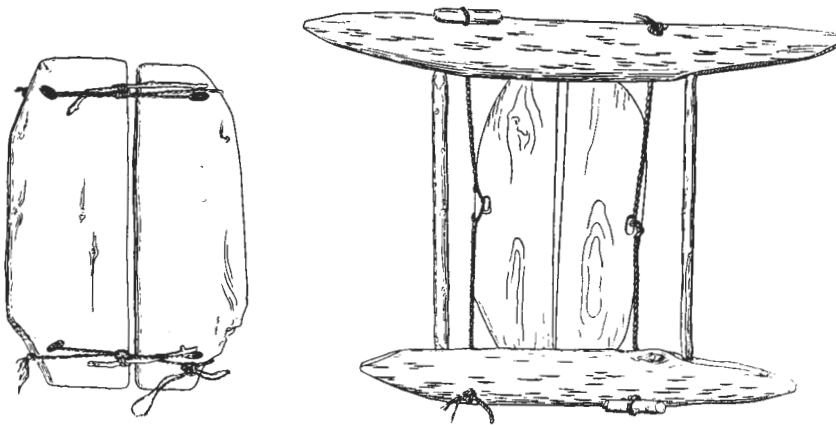
در موزه ملی کپنهاک مجموعه‌ای وجود دارد که مخصوص لرها می‌باشد. این کلکسیون شامل آلات و ادوات بسیاری است که برای شکار پرندگان بکار می‌روند، ولی من در این محل هرگز ندیدم که از آنها استفاده‌ای شود. مورد استفاده بخشی از این ادوات اکثراً برای شکار کبک (کیوک) است.

تله‌های بندی که خودشان آنها را «دام» یا «دُم» و حتی «کوگ گیر» نیز می‌نامند، از موهای بلند یال و دم اسب درست می‌شود. چند دام از این نوع را به طنابی متصل می‌کنند که بین دو محل اتصال بصورت صاف و مستقیم کشیده شده است.

«تلا» نوعی تله برای گرفتن کبک است (شکل ۴۵) که از دو تکه چوب ترکیب شده و طول این چوبها از عرضشان اندکی بیشتر است. یک لبه آن صاف و لبه دیگر آن اندکی هلالی است. دو انتهای این دو تکه تخته به کمک نخهایی که کشیده شده‌اند، به هم بسته شده است و لذا دو لبه صاف آن در کنار هم قرار می‌گیرند و به شکلی در می‌آیند که گویا تشکیل یک جفت آرواره را می‌دهند. توسط دو تکه چوب کوچک که از بین نخها گذشته و تائیده شده است، به آن کشیدگی لازم را می‌دهند. این تله را در نزدیک چشمه‌ای قرار می‌دهند که کبکها برای آبخوری می‌آیند. چاله‌ای زیر تله کنده می‌شود و تله را روی آن می‌گذارند و روی آنرا با برگ می‌پوشانند سنگینی کبکی که از روی تله می‌گذرد، سبب می‌شود پای کبک در تله بیفتد و تخته‌ها به جای خود برمی‌گردند و بدین ترتیب کبک خود را گرفتار می‌بیند. «دک جومه» یا «دک شومه» برای استتار بکار می‌آید (شکل ۴۶). پارچه‌ای است بشکل مستطیل، ضخیم و پنبه‌ای. نمونه‌ای که در موزه است دارای یک متر عرض و ۱/۲۵ طول می‌باشد. لبه‌های آن با تو گذاشتن پارچه محکمتر شده است و نواری از پارچه دیگر را به این لبه دوخته‌اند. در قسمت بالای آن سه سوراخ لبه‌دوزی شده وجود دارد که دو عدد آن برای چشمهای شکارچی و سومی برای لوله تفنگ او است. در سطح بیرونی آن تکه پارچه‌های مختلفی از قرمز و زرد و سیاه و غیره دوخته شده است. دو عدد چوب بصورت متقاطع و بصورت قطره‌ای چهار ضلعی، به قلابهای چهار گوشه‌های پارچه فروخته و آنرا صاف نگه میدارند. شکارچی در پشت آن مخفی می‌شود و به شکار

حمله می کند.

از بین اسلحه های قدیمی تر، بعضی از آنها احتمالاً برای شکار بکار می رفته اند یا در همه حالات برای دفاع در مقابل حیوانات وحشی بوده است. قلاب سنگ یا فلاخن، که لرها به آن «کلماسنگ» و «کلمه سنگ» می گویند (شکل ۱۰۵) در بین پاپی ها متداول است. از گرنه^{۷۸} و گورس (گرز)^{۷۹} علیه حیوانات وحشی استفاده می شود. صاف و بلند و از جنس چوب و گره دار است. طول نمونه هایی که در موزه وجود دارند به ترتیب یک متر و دیگری ۹۰ سانتیمتر می باشد. عصای خیزران می تواند بمشابه وسیله ای باشد که بین چوبدستی و اسلحه قرار گرفته است. غالباً شاخه ای از یک درخت است که طرف بالای آن بصورت دو شاخه است و بعنوان دستگیره از آن استفاده می شود.



شکل ۴۵- تله کبک - «تله» - E. 576, E. 393

۱۹- کشاورزی

تقریباً در همه جای قلمرو پاپی ها زمینهای کشت شده دیده می شوند. در بعضی جاها بخصوص در مرکز آن، فاصله این زمینها از یکدیگر بسیار زیاد است.

در جاهای دیگر آن، مثل لرستان علیا، گستره‌های وسیعی از کشت وجود دارند. در مدتی که در زمینهای مرتفع و هموار لرستان سفلی اقامت داشتم، مزارع محدودی دیدم، در حالیکه روی شیب درّه‌ها زمینهای زراعی متعددی را ملاحظه کردم که بصورت پلکان روی این شیب‌ها بوجود آمده‌اند. در طول دره «دُم‌دُم» و در امتداد «آب شیرین» کشت‌های زیادی وجود داشت. درباره کشاورزی در حوالی شاهزاده احمد یادداشتی برنذاشته‌ام احتمالاً راهی را که طی می‌کردم از مزارع کشت دور بوده است. برعکس، در دشت «لولاه» مزارعی بچشم می‌خورد و در طول «راه گپ» فقط اندکی زمین زراعت شده را ملاحظه نموده‌ام. در نزدیکی «سی‌روم» و «لووه» نیز مزارعی از غلات دیده‌ام و یادداشت‌هایم نشان می‌دهند که در قسمت دره آب سزار زمین‌چندانی زیر کشت نبوده است. برعکس، در دره کشور، بخصوص در قسمت بالای آن، مزارع کشت شده فراوانی را ملاحظه کردم. مزارعی را نیز دیده‌ام که خیلی مرتفع‌تر از «خونی» بودند. در لرستان بالا سطوح گسترده‌ای تحت پوشش زمینهای کشت شده است. از بین آنهایی که دیده‌ام «ترس» دهکده‌ایست که در مرتفع‌ترین قسمت قرار گرفته و دارای زمینهای کشت شده بود.

گندم اصلی‌ترین گیاهی است که در حوزه پایی‌ها^{۸۰} کشت می‌شود. در ترس ذرت نیز دیدم که در دهم تیرماه هنوز خیلی کوتاه بود ولی اهالی آنجا اطمینان دادند که رسیده است و از آن می‌توانند نان بپزند. در «ورک» نان ذرت خوردم و همانجا گفتند که ذرت آنها در قسمت پائینتر^{۸۱} و در درون دره می‌روید. در لرستان برنج ندیدم ولی در «لووه» مزارع پلکانی زیادی وجود داشت که قبلاً در آن برنج کشت می‌شده است. احتمالاً همین امر در نزدیکی لالری نیز وجود داشته است. در مورد حبوبات، در «ترس» گیاه کوچکی را دیدم که آنرا «گدونه» می‌نامیدند و بخورد دامها می‌دادند. گیاه دیگری در گریت دیدم که اختصاص به خوراک انسان داشت و آنرا «نُؤخْت» می‌نامیدند که احتمالاً همان کلمه نخود^{۸۲} است. مهماندار من در گریت، در کنار منزل خود مزرعه‌ای داشت که گیاهی از خانواده کدو در آن کشت کرده بود که هنوز محصولی نداشت. این شخص می‌گفت که «کودو» است که احتمالاً همان کدو است^{۸۳}.

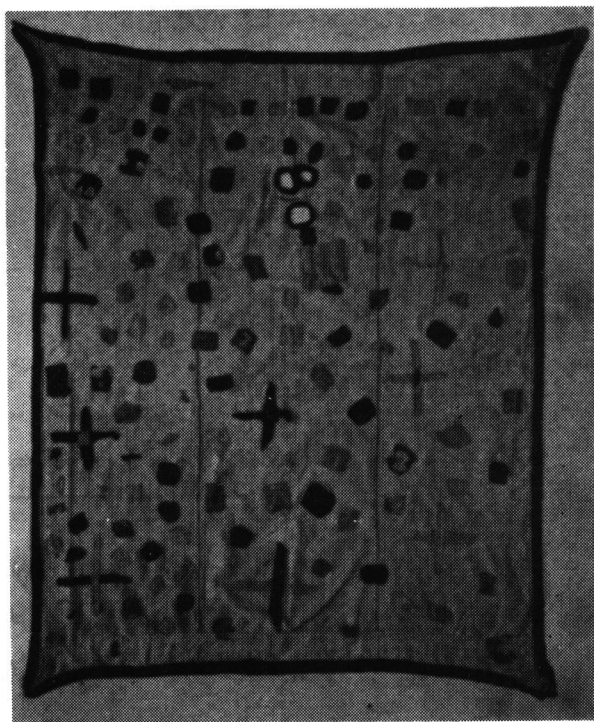
لرها اظهار می کردند که در حوزه ایل پاپی مزارع متعددی وجود دارند که فقط با آب باران آبیاری می شوند و این مزارع را با واژه فارسی متداول آن، یعنی «دیم» مشخص می کنند. معذالک در بیشتر زمینهای کشت شده، نسق بندی هائی برای آبیاری وجود داشت. در گریت فقط یک محل وجود داشت که مزارع آن را نمی شد آبیاری نمود. نزدیک «حونی» مزارعی را دیدم که در آنها شبکه های آبیاری وجود داشت. می گفتند که چون در آنسال باران بقدر کافی باریده است، لذا این مزارع را آبیاری نخواهند کرد. بنابراین، در آن سال این مزارع دیم بودند.

هر جا که سیستم آبیاری را از نزدیک مورد مطالعه قرار دادم مشاهده نمودم که آب لازم را فقط با یک کانال انحرافی ساده به روی مزرعه می رسانند و آبیاری می کنند. در دره ای که نهر یا رودخانه ای در آن جاری است، در صورتیکه شیب دامنه ها اجازه دهد، کانالی را حفر می کنند که اندکی از مسیر اصلی رود انحراف دارد و بتدریج از بستر اصلی رود دور می شود. سطحی که بین کانال و رودخانه قرار گرفته است یا مستقیماً توسط خود کانال آبیاری می شود و یا توسط آبراههای کوچکی آبیاری می شوند که از کانال منشعب می گردند. در گریت که بودم، یک دره جانبی به دره اصلی متصل می شد و یک کانال مهم آبیاری از آن می گذشت که میتوان آنرا در شکل ۷۴ دید. این کانال از شاخه ای منشعب می شد که از یک دره جنبی می آمد و جلوی آب را به نحوی سد کرده بودند که آب آن به کانال می رفت. همین آب در ارتفاع بسیار بالاتر نسبت به سطح رودخانه روی دامنه های دره را با سیستم بسیار منظمی آبیاری می نمود. اگر شیب دامنه ها را بصورت سطح های بزرگ پلکانی در می آورند، این عمل دقیقاً فقط بمنظور آبیاری می باشد. در صورتیکه بخواهند سطوح بزرگی مثل «گریت» را آبیاری کنند، کانال آبیاری آن به شاخه های متعددی تقسیم می شود. معمولاً، این کانال در زمینهای نرم و ناست حفر می شود که معمولاً خاک آن یا در یک طرف و یا روی هر دو طرف ریخته می شود. در لرستان سفلی کانالی را دیدم که در سنگهای دامنه ها حفر شده بود.

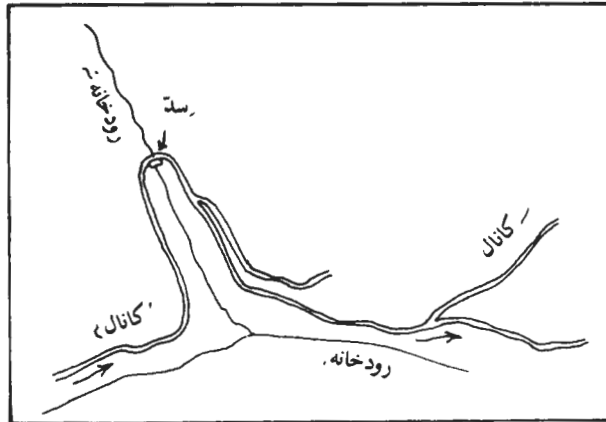
بجز همین مورد آخر، در گریت می گفتند که آبراههای آبیاری حتماً با بیل حفر می شود. در «ترس» برعکس، با تعجب دیدم که آنرا با گاواهن در می آورند.

معدالک باید گفت که در این محل، زمین آبیاری شده تخت و هموار بود و آبراهها نیز تنگ بودند. اگر بنا باشد که آبراهی را در شیب تپه‌ای حفر نمایند و بخصوص اگر قرار است که این آبراه کانال نسبتاً بزرگی باشد، فکر نمی‌کنم که بتوان آنرا با گاواهن حفر کرد. در چنار کال دیدم که آبراه آبیاری را با یک بیل کوچک لاروبی می‌کردند (شکل ۵۰). بهرحال این کار را هر طور که مقدور باشد انجام می‌دهند. در «ترس» مردی را دیدم که با پاهای خود کف یک آبراه را مرتب می‌کرد.

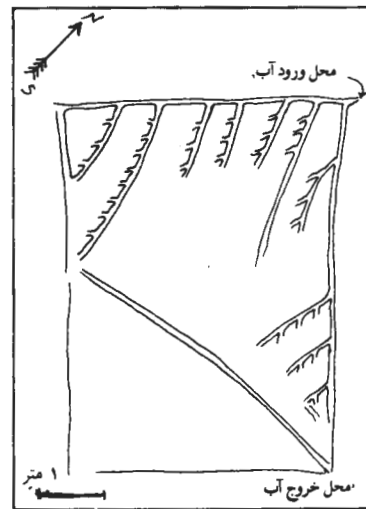
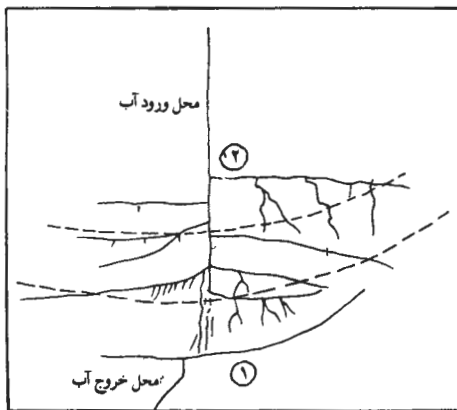
وقتیکه آبراه آبیاری در حاشیه فوقانی یک مزرعه جریان دارد، غالباً در کناره‌های آن آبراههای کوچکی وجود دارند که با سنگ و یا با کلوخ‌های چمن‌دار بسته شده‌اند. بمحض اینکه اینها را بردارند آب از این دهانه‌ها می‌گذرد و بصورت زیگزاک در مزرعه جریان پیدا می‌کند.



شکل ۴۶- «دک جومه»، طول ۱/۲۵ متر. E. 371



شکل ۴۷- کانال آبیاری در «گرت»



شکل ۴۸- مزرعه ذرت «ترس» شکل ۴۹- مزرعه خیار یا کدو. «گرت»

در دو محل دیدم که آبیاری چگونه انجام می شود و توانستم جزئیات آنرا بیشتر توضیح دهم. شکل شماره ۴۹ مقطع عمودی یک مزرعه را در گرت نشان میدهد. خطهای پر مسیرهای آبیاری را نشان میدهند و خطوط مقطع منحنی ارتفاعات هستند

که ارتفاع آنها از یکدیگر در حدود یک متر است. فکر می‌کنم اختلاف ارتفاع زمین از پائین‌ترین قسمت مزرعه یعنی نقطه (۱) تا بالاترین نقطه منطقه نزدیک کانال بین نقطه (۲) در حدود ۲/۵۰ متر باشد. فاصله بین این دو نقطه در حدود ۳۰ متر بود. ضمناً آب مازاد بر احتیاج نیز از طریق کانالی که در پائین زمین دارد، از آن خارج می‌گردد.

در طول آبیاری، مردی که مجهز به یک بیل است همیشه در حال کار بوده و لاینقطع آب را به همه جا هدایت می‌کند. قاعده آن مطابق زیر است: آب وارد یکی از مجراهای جنبی می‌شود، نقاط مختلفی از این مجرا، در فاصله‌های گوناگون، توسط خاک سد می‌شود و آب به روی مزرعه می‌رود. کشاورز با بیل خود آب را بطرف یک یک گیاهان هدایت می‌نماید. احتمالاً به این طریق است که شاخه‌های کوچک آبیاری بوجود آمده‌اند.

در یک مزرعه ذرت در «ترس» (شکل ۴۸)، روش کار اندکی تفاوت داشت. کانال بزرگ آبیاری که آب را به مزرعه می‌رساند، «شاه‌جو» (شاه‌جوب) نام داشت. آب توسط آبراههای بزرگی به مزرعه آورده می‌شد. از آنجا در جهت سرازیر جاری می‌شد و در آبراههای کوچکی که در جهت قطر مزرعه بودند برآه می‌افتاد. آنها را «درآب» می‌نامیدند. آب در همین مکانها بتدریج جذب زمین می‌شد. برای آبیاری به روش زیر عمل می‌نمایند: آب را به آبراه بزرگ می‌آورند و از این راه آنرا به آبراههایی می‌رسانند که در جهت قطر زمین هستند و ادامه می‌دهند تا اینکه در تمام آبراههای کوچک آب داشته باشند. لذا لازم است که مردی در تمام وقت به این کار مشغول باشد و مواظبت نماید. روشی را که به باز کردن دهانه آبراه بزرگ مربوط می‌شود با مفهوم «گت گت آش کنیم» بیان می‌نمایند. وقتی که جلوی آبراه بزرگ را سد می‌کنند می‌گویند «حوشک آش کنیم»، (خشکش کنم). در اینجا نیز، در کمی پائین‌تر از آبراههای کوچک آبیاری، کانالی وجود داشت که آبهای زیادی را جمع می‌کرد. کلمه «جو» یا «جوب» که در «ترس» آنرا برای آبراه اصلی بکار می‌برند همان کلمه متداول فارسی برای آبراه آبیاری است. ضمناً در گریت اصطلاح «اویاری» را شنیدم که بمعنای آبیاری مزرعه به مفهوم عام است. (ا آوردن در زراعت) (آوردن)



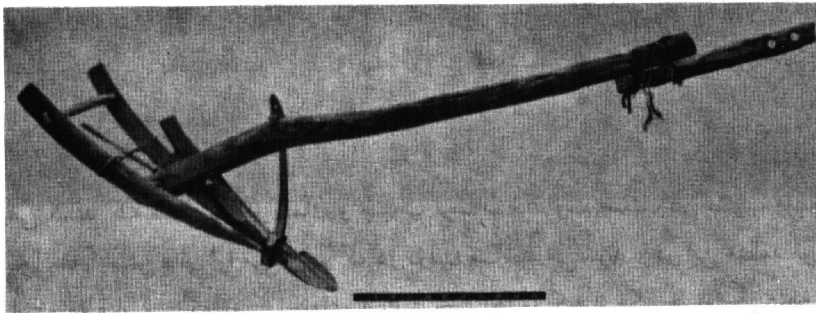
شکل ۵۰- مردی در حال لارویی یک آبراه
شکل ۵۱- مخزن آب: «سی آل». بین
آبیاری با یک بیل کوچک است «چنارکال» و «بنه‌رز»

آب در زراعت) کلمه «اویار» که به آبیاری مربوط می‌شود به مردی اطلاق می‌گردد که مسئول آبیاری است. ضمناً کلمات «اؤلری» و «اُولو» را هم شنیدم. در ابتدا اینطور فهمیدم که «اُلری» بیانگر آبراه آبیاری است و نیز کلمه «جوب لُری» را نیز یادداشت کرده بودم. از این کلمه استنباط «آب لرها» و یا «جوب آبیاری لرها» را داشتم که به کلمه «لُر» مفهوم رعیت داده بودم این از گفته‌های یک نفر لر استنباط شده بود که می‌گفت منظور اینست که «لُری این درست می‌کنند». ولی در جای دیگر نوشته‌ام «اُلری میان گندم، اُمیخورد، چاک می‌شود، خَوْتُ می‌گیرد» (آبیاری میان گندم، آب میخورد، چاق می‌شود، قوت می‌گیرد).

مردی که جلوی آب کانال آبیاری را می‌گرفت، برای توضیح این عمل خود گفت «ایار ببندم» یا «اَلو ببندم». کلمه فارسی «لور» نیز بیانگر کانال یک تندآب است. لذا «اَلور» معنی کانال آبیاری را می‌دهد و «اَلوری» نیز به معنای آبیاری توسط کانالها می‌باشد و این کلمات هیچ نوع ارتباطی با لُر ندارد. بالاخره کلوخ علف‌داری که برای بستن دهانه جوی آبیاری بکار می‌رود، «پله‌جو» یا

«پلش جو» نامیده می شود.

در بیشتر جاها، یک مخزن آب نیز جزئی از سیستم آبیاری است و در لالری نیز چنین است. شبی که در آن حدود بوم، در طول یکی از یالهایی ره می سپردیم که از کوه بطرف باغ می آمد. کانال آبیاری نیز به موازات همین یال بود. در یک طرف طبقات مسطح نسبتاً مرتفعی وجود داشتند که شامل بیشتر زمینهای بایر بودند. در ارتفاعی نزدیک به کانال مخزنی استوانه ای وجود داشت که قطر آن در حدود صد متر و ارتفاع آن به ۱/۵۰ متر می رسید. این مخزن از سنگ ساخته شده بود (احتمالاً سنگ آهکی) و درپائین آن که به دره باز می شد، سوراخ بزرگی وجود داشت که این سوراخ از داخل توسط یک بیل بلند چوبی بسته می شد. طریقه استفاده از آنرا بشرح زیر توضیح میدادند. در فصل بهار وقتی که آب بسیار کمی در جویبار وجود دارد، آب



شکل ۵۲- گاواهن دزفولی

را در تمام طول شب به مخزن می آوردند. این مخزن تا صبح پر می شد و آب را ناگهان روی مزرعه باز می کردند. چنین مخزنی را «سی آل» می نامیدند. در منطقه زراعی در شمال بروجرد، مخزنی را دیدم که در زمین حفر شده بود به آن «آسل» می گفتند. در آنجا نیز به همین روش آب را در طول شب پر می کردند تا صبح آنرا روی مزرعه رها کنند. شکل ۵۱ یک «سی آل» را بین «چنار کال» و «بون رز» نشان میدهد که اندکی خراب شده است. جوی آبیاری در سمت راست جلوی عکس قرار دارد. بالاخره در لرستان سفلی، روی منطقه مسطح و هموار «قلعه

کپی» در چند صد متری خانه مهندسین، گودال عجیبی را در زمین دیدم. با توجه به این موضوع که در حوالی آن یک مزرعه غلات وجود دارد شاید این گودال بازمانده یک «سی آل» بود. این گودال در طرف شمال و شرق توسط دیواره‌هایی محدود می‌شد که نسبت به هم زاویه قائمه داشتند و از سنگ و ساروج شکل گرفته بودند. دیواره شمالی آن ۵/۵۰ متر و دیواره شرقی ۳/۵۰ متر طول داشت و عمق آن در حال حاضر ۷۵/۰ متر بود.

بنظر نمی‌رسد که قواعد پیچیده‌ای برای آبیاری وجود داشته است^{۸۴}. در گریز می‌گفتند که خیار را در صورت لزوم دو روز یکبار آب می‌دهند. پرسیدم که نظام تقسیم آب در ارتباط با حقوق دیگران چگونه است. گفتند که خان آب را توزیع می‌کرده است. ضمناً خود من هم مشاهدات و بررسی‌هایی در آن باره کردم. در کولای خان اقامت داشتم و یک روز در حدود ظهر مردی از راه رسید که قیل و قال زیادی راه انداخته بود. گفتند که برای مزرعه گندم خود آب می‌خواهد. معذالک مرد دیگری بصورت پیروزمند از این مجادله بیرون رفت و دیدم که بیلی برای باز کردن جوی آب بردوش دارد و به راه خود می‌رود.

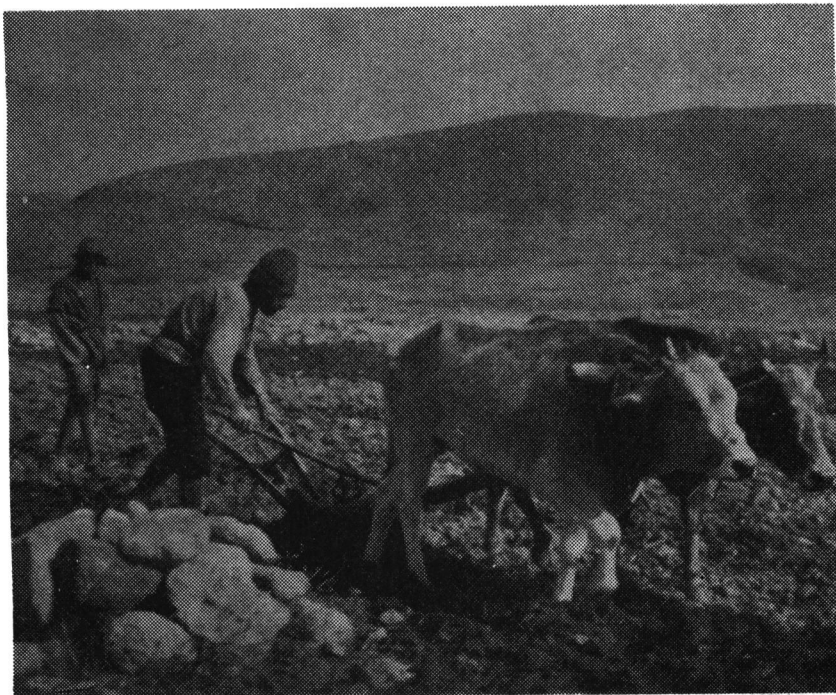
برای آماده کردن زمین بمنظور بذرپاشی، از خیشی (گاواآهنی) استفاده می‌کنند که شکل آن در شمال و جنوب لرستان متفاوت است. در جنوب منطقه پابی‌ها، خیش‌هایی را می‌بینیم که در دزفول ساخته می‌شوند و در این منطقه مورد استفاده قرار می‌گیرند. نمونه‌ای از این خیش‌ها را که از یک صنعتگر دزفولی خریداری شده است در شکل ۵۲ می‌بینیم. این شکل خیش دارای این ویژگی است که تیغه آن، که تقریباً به شکل بیل است، توسط حلقه خمیده‌اش به انتهای یک ساعد محکم متصل می‌شود که انتهای فوقانی آن از قسمت گلوئی تیربلند خیش می‌گذرد. زاویه‌ای را که بین این ساعد و تیربلند بوجود می‌آید می‌توان توسط یک مهار فلزی تنظیم نمود که یک سوی آن به دور ساعد حلقه شده و روی دیگر آن از میان تیربلند گذشته است. این خیش دو عدد دسته خمیده دارد که از حلقه تیغه گاواآهن شروع می‌شوند. این دو عدد دسته، توسط ساعدهایی به هم متصل می‌گردند که ساعد پائینی آن از انتهای گلوئی تیربلند گاواآهن نیز می‌گذرد. دسته‌ها بین این ساعدها، توسط طناب‌هایی به هم متصل می‌شوند که میتوان توسط



شکل ۵۳- گاوآهن (خیش)، «ترس»

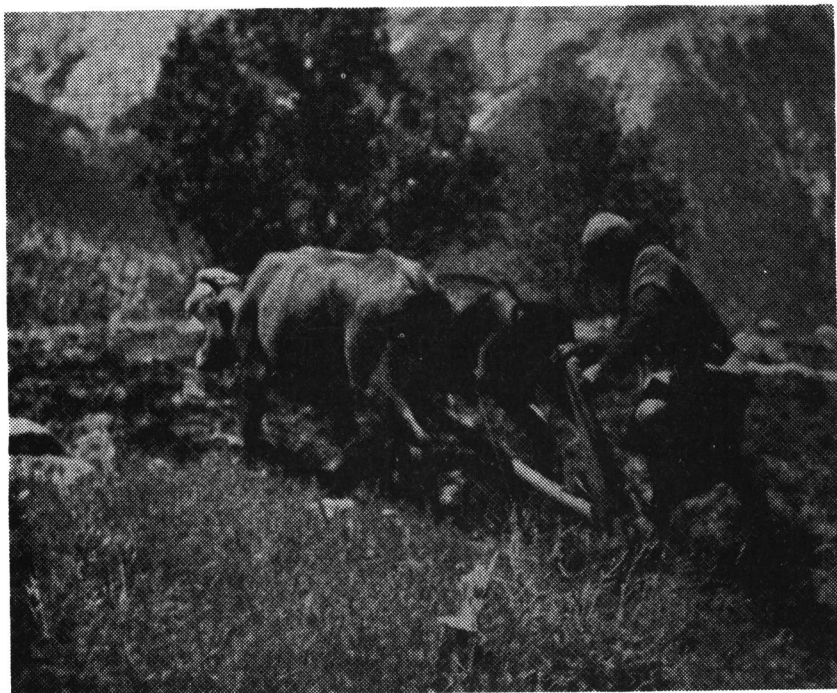
یک چوب کوچک آنها را پیچاند و سخت کشید. صنعتگر دزفولی که این خیش را به من فروخت، نام قطعات مختلف آن را بشرح زیر برایم گفت:

boni	تیرک بلند : بُنی
sardâri	امتداد جلوئی تیرک : سرداری
mao caşma	تیغه گاوآهن : مائوچشمه
lâhan	ساعدی که تیغه گاوآهن به آن متصل است : لاهن
pagaş	دسته ها : پُگَش
dasgiar	ساعدی که دسته ها را در قسمت بالا به هم متصل می کند : دَش گِی بَر
gar	طنابهایی که توسط چوب کوچک دسته ها را به هم متصل می کنند : جَر



شکل ۵۴- شخم با خیش دزفول (عکس از ج. ه. نورگرد - J. H. Norgaard)

نوشته‌ام که یک نفر لر این خیش را «شوهْم - Suhm» می‌نامید، ولی معذالک کلمه «سرداری» که معرف قسمت جلوئی تیرک بزرگ خیش است، نشان میدهد که در اینجا با کلمه «دار» برای مشخص کردن خیش، آشنا هستند. به این مجموعه وسائل خیش یک یوغ نیز اضافه می‌شود. برای اینکه زمین را با این خیش شخم بزنند، مردی که دسته‌ها را بردست می‌گیرد مجبور است در حالیکه به جلو خم شده است، به تندی گام بردارد (شکل ۵۴). وقتی به کسی که زمین را شخم می‌زد، نگاه می‌کردم، احساس کردم که اندکی نیز خیش را در بالا نگاه میدارد. ضمناً اندکی نیز آنرا کج می‌کند تا خاک را به یک طرف رد شخم بریزد.



شکل ۵۵- شخم بوسیله «خیش ترس»: در «ورک»

در مدتی که در دزفول بودم درباره خیشی که در اینجا به توصیف آن پرداخته‌ام مطالعه می‌کردم، با گرهائی که برخورد مینمودم و سؤالاتی در مورد این خیش مطرح می‌کردم. آنها می‌گفتند که خیش آنها با این خیش متفاوت است. خیش آنها فقط دارای یک دسته است و به بهترین وجهی با حرکات آنها مطابقت دارد. نوعی خیش که در نزدیکی «حونی» و «ترس» دیدم با خیش دزفول تفاوت داشت. این خیش به شکل همان خیشی بود که در بروجرد و یا مثل خیشی بود که در نزدیک تهران دیدم.

برای تکمیل، تصویری از خیش «ترس» (شکل ۵۳) نامهای قسمتهای مختلف خیشی را که از ورک (حونی)، «ترس» و بالاخره از یک نجار بروجردی جمع کرده‌ام، به ترتیب می‌آورم. درباره نامهائی که در بین پرانتر آورده‌ام اندکی تردید

وجود دارد.

نام مناطق			
«بروجدرد»	«ترس»	«ورک» «خونی»	قطعات مربوط به «خیش»
darr	dar, darr	šuhm, dâr	خیش
kut-e-dâl	ku(ə)t	kut (kua)	چوب زیرخیش
giala	ga'ala	gaġa	تیغه گاوآهن
dast-e-(dom)	nešana	nešana	دسته
	must darina	muštarino	مشته دسته
šamsîrâ	samsîra	šamsîra	تیر حایل تختانی
tir-e-dârr	til-e-dar	til-e-dâr	تیرک بلند خیش
gownar	gaw-e-nâr	gab-e-nar	تیرک کوچکی که از قسمت تختانی تیرک بلند می‌گذرد
duš-e-gab	ġuft	ġuft	یوغ
(la in)	—	vošena	نسمه‌هائی که یوغ را به تیرک بلند متصل می‌کنند
—	ġa vošenâ	—	شکاف وسط تیرک که بندهای یوغ به آن تکیه می‌کنند
sim-e-kia	sim-e-kâ	simka	چوبهائی که از یوغ به دور گردن گاومی افتند

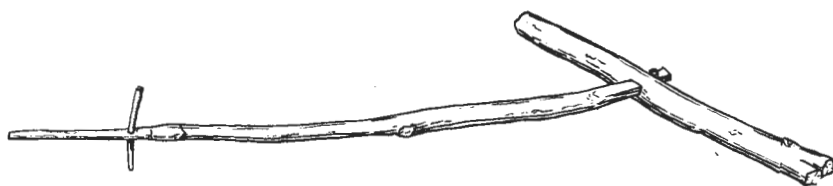
نامهائی که از «ترس» بدست آمده‌اند شاید مطمئن‌تر از آنهائی هستند که از «ورک» گردآوری شده‌اند، زیرا که اینها را دیرتر یادداشت کرده‌ام و زبان لرها را بهتر می‌فهمیدم. در «ترس» نیز تسمه‌ای که یوغ را به دیرک بلند خیش وصل می‌کند «وُشنه Vošena» نامیده می‌شود. زیرا که «جاوُشنش - ġa vosenâš» بیانگر جائی است که «وشنه» به آن مربوط می‌شود. در ورک، «وشنه» تسمه محکمی از پوست بز بود که یک طرف آن دارای یک سوراخ است و در طرف دیگر آن یک چوب قرار دارد. این تسمه را دوبار از زیر می‌گذرانند که در پشت گردن «گاونر» است و دوبار هم از بریدگی «جاوُشتش» رد می‌کنند که در «دیرک» قرار دارد. بعد از آن انتهای چوب در سوراخ قرار می‌گیرد به نحوی که ارتباط محکمی را بین یوغ و دیرک بوجود می‌آورد. مسلم است که واژه‌هائی که توسط

پایه ها برای بیان قسمتهای مختلف خیش بکار می روند، مستقیماً با واژه های مورد استعمال در بروجرد، خویشاوندی دارند. زیرا که خیش های آنجا از همین نوع هستند در حالی که شاید بتوان یکی از خیش های بروجردی را در دزفول پیدا کرد، ولی هیچ نوع خویشاوندی بین این دو خیش با خیش دزفولی از نظر واژه ای وجود ندارد.

خیش توسط دو راس گاونر کشیده می شود. همانطور که قبلاً گفتم رعیت های ترس می گفتند که جوی های آبیاری را با خیش حفر می کنند ولی روی زمین با بیل کار می کردند. معذالک خان همین محل مدعی بود که این قضیه صحت نداشته است و زمین توسط «دَر» آماده می شد. شاید هم در زمینهای سخت از بیل استفاده می شده است. معذالک از حفره های بزرگی که در آنجا وجود داشت، می شد قبول کرد که زمین هائی وجود داشته اند که برای آماده کردن آن برای کشت سال آینده و اینکه احتمالاً از خارخسک و سایر علفهای هرز مشابه خالی شود، با بیل در آنها کار می کردند.

در حدود ماه خرداد بین «ورک» و «خونی» زمینی را دیدم که توسط یک خیش از نوع بروجردی شخم می شد (شکل ۵۵). مزرعه در دامنه ای قرار داشت که سطح آنرا جنگل کوهستانی پوشانده بود. سال آینده باید در آن گندم می کاشتند. سنگهای درشت زیادی در آن مشاهده می شد و درختان متعددی وجود داشتند که سطح زمین را پوشانده و مزاحم کار شخم زنی بودند. لرها می گفتند که آخرین درختان بعد از ۵ ماه، یعنی در ماه اکتبر سوزانده خواهند شد. خاکستر برای زمین خوب است. انسان باید بشدت روی خیش فشار آورد تا اینکه تیغه آن در زمین فرو رود. گاهی مواقع، این خیش به اندازه کافی در عمق زمین فرومی رود ولی بیشتر چنین بنظر می رسد که زمین را بجای شخم کردن می کاود. در بعضی جاها، خیش را بلند می کنند و از روی سنگهای بزرگ می گذرانند. ضمناً لحظه به لحظه باید آنرا چرخاند و از موانع عبور داد. غالباً خیش را بطور کج می گیرند که خاک را به اینطرف و یا آنطرف شیار بیاندازند. ضمناً احساس می شد که این خیش کاملاً ساده روی هم رفته بنحو احسنی آمادگی کار روی این مزرعه را دارد، که علفهای آن کنده شده است.

توده‌های بزرگ سنگ، بنام «چوک»، که در مزارع گندم دیده می‌شوند بازمانده این کارهای شخم‌زنی و آباد کردن زمینهای بایر هستند. موقعیت آنرا نداشتم که در بذرپاشی نیز حضور داشته باشم. مهندس می‌گفت که در قلعه کپی، در لرستان پائین، برای بذرپاشی مردی جلوی خیش راه می‌افتد و بذر می‌افشاند و خیش که از پشت سر می‌آید، ضمن شخم زمین بذرها را نیز درون زمین فرومی‌برد. در این محل، نه کلوخ کوب را می‌شناسند و نه «ماله» را. اهالی ترس حرکتی را که در موقع بذرافشانی می‌کنند یا بعد از آن و متوجه شدم که بذرافشانی با دست انجام می‌شود. درست نفهمیدم که آیا اینها قبل از شخم بذرافشانی می‌کنند یا بعد از آن. زمین توسط «ماله» ای صاف شده بود که جنس آن از چوب است و شکل آن را در شکل شماره ۵۶ می‌بینیم.



شکل ۵۶- «ماله»

بعضی از مزارع را در پائیز و پاره‌ای دیگر را در بهار بذر می‌افشانند^{۸۵}. وقتی که در حدود دهم تیر، در عمق دره چنار کال و گریت، هم مزارع سبز را دیدم و هم مزارع زرد را، برایم روشن شد که در این محلها مزارعی هستند که در هر دو فصل بذرپاشی شده‌اند. معذالک، رعیتی از چنار کال برایم توضیح داد که در فصل بهار در مزارع پائینتر و کم ارتفاع تر تخم می‌پاشند و فصل پائیز در مزارعی بذر افشانند که در ارتفاع بالا تر هستند. این موضوع بنظر منطقی می‌رسد زیرا مسلم است در زمین‌هایی که در مناطق کم ارتفاع تر هستند زودتر می‌شود کار کرد. لذا مرجح آن است که در فصل پائیز در محل‌های مرتفع تر بذرافشانی نمایند. درباره دوره مربوط به درو کردن گندم در قسمتهای مختلف لرستان، در ابتدای همین فصل کلیاتی درباره مناطق گفته شد. این درو موقعی انجام می‌شود که گندم بلند شده



شکل ۵۸- ستونی که از سنگ و کلوخ درست شده است



شکل ۵۷- شاخه‌هائی که بصورت هرم درآمده‌اند تا دشتبان را پناه دهند

است و موقع حاصل دادن آن می‌باشد که آنرا دشتبانان حدس می‌زنند. درو کردن را برای اولین بار در حوالی دهم خرداد دیدم. یک روز وقتی که از نزدیکی مزارع گندم در حوالی خونی می‌گذشتم، دیدم که در حال ساختن یک «گودال» کوچک برای سرپناه شخصی هستند که مسئول مراقبت زمین و راندن خوکها است، کمی بعد در گریت، نزدیک یک مزرعه دیدم که قسمت بالائی چند عدد شاخه درخت را بهم بسته و بصورت یک هرم درآورده بودند و شاخه‌های برگدار را به بالای آن تابانده بودند که دشتبان در زیر سایه آن از تابش خورشید در امان باشد (شکل شماره ۵۷).

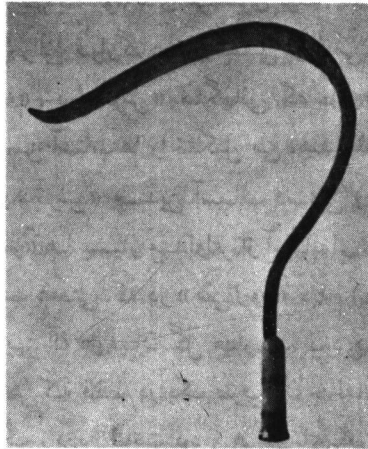
ظاهراً راندن خوکها و دور کردن آنها از مزارع گندم دشوارتر از راندن هر حیوان دیگری است و همیشه می‌شنویم که رعایا درباره موضوع راندن خوکها صحبت می‌کنند. خارپشت نیز دشمنی است که باید در مقابل آن قد علم کرد. ضمناً باید مواظب دامها نیز بود. در گریت کسی را که مسئول نگهداری از گندم است و باید هر روز از ورود حیوانات از جمله دامهای بزرگ و کوچک به مزارع ممانعت بعمل آورد، «پاکار» یا «پاکار زراعت» می‌نامیدند.

چند شاخه‌ها توده‌هایی از کاههای پا خورده را به هوا می‌انداختند. این شاخه‌های چوبی نیز در بازارهای شهرها ساخته می‌شوند. نمونه‌ای که در این کتاب آورده شده است (شکل ۶۱) دارای ۷ دندان چوبی است که هر کدام تا ۶۵ سانتیمتر طول دارند و با سه سری تسمه چرمین در سر جای خود به دسته متصل شده‌اند و دور همه آنها تکه‌ای چرم قرار گرفته است. این چند شاخه را «آشید» (در لرستان سفلی) و یا «آشیل» (در ورک) می‌نامند. خرمن کوبی را «هوله کردن» می‌گویند، که احتمالاً «هولا» دارای بیان مجردی مثل «گذشتن از روی...» می‌باشد. «خرمِجا» شکل گویشی از فارسی است که از «خرمن جا» یا «خرمنگاه» بمعنی خرمن گرفته شده است.

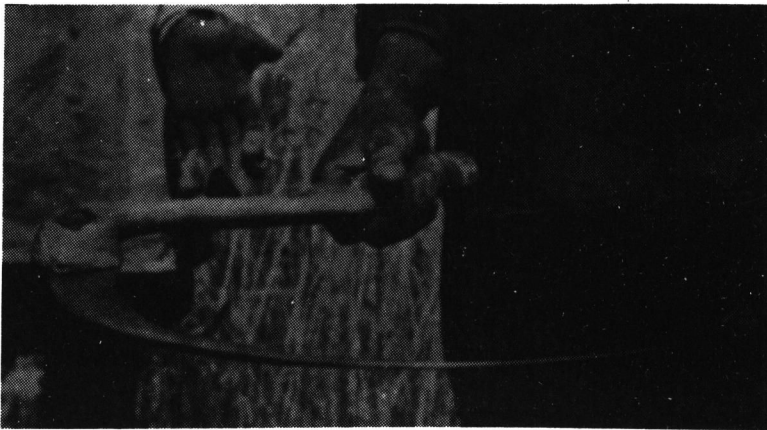
حاصل را بعد از خرمن کوبی نگه‌می‌دارند. در نزدیکی مزارعی که در روبروی خونی واقع شده است، مخزنی را دیدم که هر طرف آن ۲ تا ۳ متر طول داشت و دیواره‌های آن از قطعات گرانیت ساخته شده بود که برای همین منظور بکار می‌رفت. یکی از همین مخازن را هم در قلعه کپی دیدم که ابعاد آن بزرگتر بود. این مخازن را «انبار برای کا اُ گندم» یا «کاه که» می‌نامند.

دانه گندم را به سه طریق برای نان‌پزی آماده می‌کنند. یا اینکه آنرا بین دو عدد سنگ خرد می‌کنند که شکل کلی آنها یا آسیاب دستی ساده است و یا آسیاب آبی است. این روش‌های مختلف، هر دو در بین یک گروه مورد استفاده قرار می‌گیرند، هرچند که عناصر آن در بین هر گروه تفاوت داشته باشد.

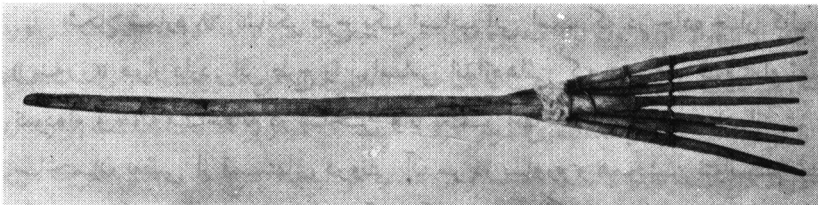
برای خرد کردن گندم، آنرا روی یک سنگ بزرگ صاف می‌ریزند. سنگ دیگری که یک طرف آن محدب و تقریباً بشکل نمیدایره است روی دانه‌های گندم قرار می‌گیرد و آنها را می‌مالد و بتدریج خرد می‌کند. این کار بعهده زن‌ها و بچه‌هاست (شکل شماره ۶۲). در بیشتر مواقع، روی سنگ‌هایی کار می‌کنند که بطور طبیعی در سر جای خود قرار دارند. نزدیک «اشگفت پسه خاپی»، این سنگ در طول سال‌ها در اثر گردش در سنگ بوجود آمده بود که روی آن سنگ محدب را بچرخش در می‌آوردند یا می‌مالیدند. مردی دزفولی سنگ مخصوص خرد کردن را «بردگلو» می‌نامید. در حالیکه نام معمولی که پایی‌ها به آن میدهند بنظر می‌رسد که «بردنگلو» یا «بردینگلو» یا «بردینگلا» باشد. در «ورک»، «گردینگ



شکل ۵۹- «داس». نوع دزفولی آن



شکل ۶۰- «داس» نوع بروجردی آن. دستی که در پشت دیده می شود دارای انگشتانه های بلند است (مخصوص درو)



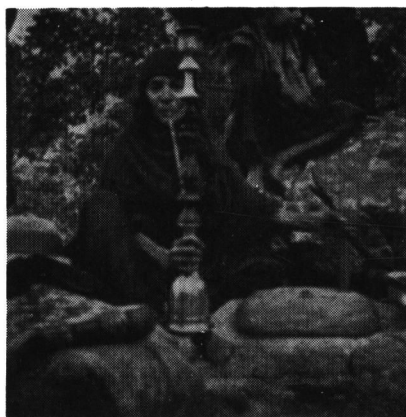
شکل ۶۱- چنگال چوبی اندازه ۱۲۳ سانت

نور یون» و «ترس»، «بردینگلو» های متعددی دیدم. مسلم است که این وسیله بیشتر از همه جا در حوالی قرارگاههای سنتی پیدا می شود. در منتهاالیه یال کوهستانی «دُم بردنگله»، در «ترس» سنگهایی که بطور طبیعی در جای خود قرار دارند، سنگ زیرین همین آسیاب ها را تشکیل می دهند (شکل ۶۵).

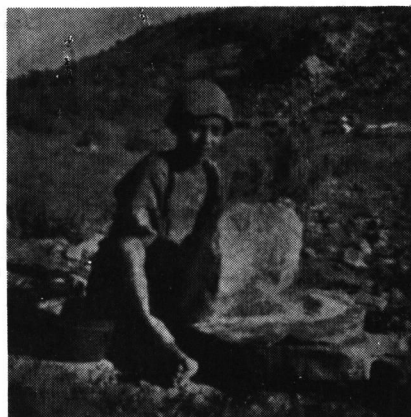
در «سی روم» و «ترس» چندین آسیاب دستی («دست یار») دیدم، که احتمالاً این «دست یار» ها بسیار متداولتر از آسیابهای سنگی است که قبلاً توضیح داده بودم. آسیاب دستی که در «سی روم» دیدم (شکل ۶۳) در جای خود ثابت بود. سنگ زیرین آن در میان گل مهار شده بود و دورتادور آنرا حاشیه ای صاف بوجود آورده بودند که فقط در یک طرف آن چاله ای وجود داشت. سنگ روئین متحرک، و سنگ زیرین ثابت بود و هر دو تای این سنگها از سنگ ساده مدوری بودند. اندازه هر دو تای آنها تقریباً برابر بود. میخ چوبی کوتاهی از مرکز سنگ زیرین بیرون می آمد و به سوراخ سنگ روئین می افتاد و تبدیل به محور چرخشی آن می شد. سنگ روئین توسط دسته ای چرخانده می شد که جنس آن از چوب بلوط و قد آن کوتاه و کلفت بود و در سوراخی در نزدیکی حاشیه سنگ بالائی فرو رفته و ثابت شده بود. «دست یار» ی که در «ترس» دیدم روی خرچین تمیزی گذاشته شده بود که گندم پس از آزاد شدن، روی آن می ریخت. فقط زنها را دیدم که با آسیای دستی کار می کردند و آنها معمولاً دو نفری با هم. در حالیکه زنها با آسیابهای دستی و سنگهای خرد کننده کار می کردند، آسیاب آبی یا «آسیو» در حوزه کارهای مردانه قرار داشت. این آسیاب می تواند با نظام آبیاری در ارتباط باشد. آب نهرهای آبیاری به آسیاب آبی هدایت می شود. جوئی که آب را به آسیاب آبی می رساند، غالباً به پشت یک سد کوچک یا یک دیوار می رسد و همین امر موجب می شود که آب بطور ناگهانی و از ارتفاع بالائی به پائین بریزد.

شکل شماره ۶۸ نشانگر طرح یک آسیاب آبی است که در جاده چنار کال به «بنه رز» قرار دارد. این طرح را براساس اندازه هائی که در محل گرفته ام تهیه نموده ام و چون متأسفانه در ساختن و یا تعمیر آنها حضور نداشتم، نتوانستم از ساختمان بعضی از قسمتهای درونی آن سر در بیاورم و همچنین نتوانستم شیوه دقیق عملکرد ستونی را مشخص کنم که از درون گذشته است و چرخ پرده دار

آسیاب را بلند می‌کند و یا آنرا می‌فشد تا به کاراندازد. در انتهای طرح روی قسمت مورب یک سد سنگی، لوله هدایت آب دیده می‌شود که آنرا «نویاش» می‌نامند. این لوله روی انتهای سد تکیه کرده است و در قسمت بالائی آن «راه آب» را تعبیه کرده‌اند. لوله هدایت آب از تنه‌های خالی درختان درست شده که بهم متصل شده‌اند و درز آنها توسط چندین گروه مهاو آب بندی شده است گوه‌هایی آب بندی شده‌اند. قطر بیرونی آن اندکی بیشتر از ۴۰ سانتیمتر است. طول لوله هدایت آب در قسمت بالا، در جاییکه در پشت لبه برجسته آسیاب از دیده پنهان می‌شود، ۷/۸۰ متر بود. طول تمامی آن در حدود ۹ متر بود. زاویه شیب آن را در حدود ۶۰ تا ۷۰ درجه حدس می‌زنم. حتی مقدار کمی آب نیز که با شدت زیاد



شکل ۶۳- زنی که در حال چرخاندن آسیاب دستی است



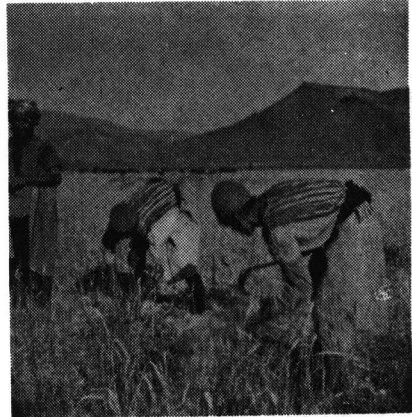
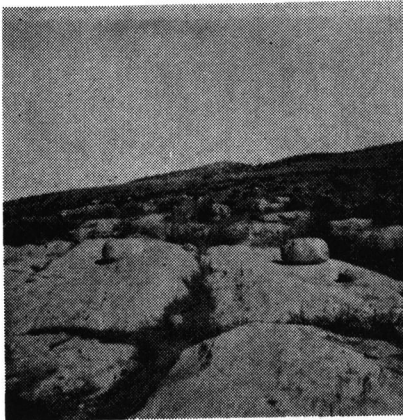
شکل ۶۲- «بردینگلو». سنگ برای خرد کردن گندم

بعد از سقوط از درون لوله به پره‌های چرخ می‌خورد می‌تواند آنرا به حرکت در آورد. چرخ آسیاب آبی که خودشان هم آنرا «چرخه» می‌گویند، دارای یک محور عمودی است و در محفظه‌ای قرار گرفته است که در زیر اطاقک آسیاب قرار دارد. در شکل شماره ۶۸، شکل محور و پره‌ها را می‌بینیم. طرح به روشنی طریقه مورب قرار گرفتن پره‌ها را نشان می‌دهد و هنگامیکه آب لوله به پره‌ها می‌خورد، چرخ را با

خود به حرکت در می آورند. وقتی که میله (که آنرا «پشه» می نامند و از طرف چپ آسیاب گذشته است) بلند می شود، چرخ پره دار در وضعیتی قرار می گیرد که آب به پره ها می خورد و آنها را به حرکت دورانی می اندازد. بنابراین باید چنین تصور کنم که مکانیزمی در زیر سطح آب وجود دارد که دارای یک تیر افقی است. چرخ پره دار توسط میله ای آهنین به چرخ سنگ روئین متصل است. این میله از میان سنگ زیرین، که ثابت است، می گذرد و به چرخ روئین، که متحرک است متصل می شود. در اینجا باید احتیاط ها و پیش بینی های لازم بعمل آید که گندم از کناره های میله، در درون آب نریزد و روی سنگ زیرین باقی بماند. یک شمش فلزی سنگ روئین را به حرکت در می آورد. این شمش بصورت افقی در انتهای بالائی محور ثابت شده است و درست در گودالی فرو رفته است که در زیر سنگ روئین و کاملاً به اندازه آن تعبیه شده است. این شمش فلزی را کاملاً میتوان از سوراخ سنگ روئین دید (قطر سوراخ ۱۳ سانتیمتر). دانه را از این سوراخ روی سنگ زیرین می ریزند.

گندم توسط مکانیزم کاملاً ماهرانه ای به آرامی در این سوراخ ریخته می شود. گندمی که باید آسیاب گردد در مخزنی ریخته می شود که خودشان آنرا «آردلون» یا «سردلُو» می نامند و در طرف راست آسیاب ساخته شده است. کانالی از دیواره این مخزن می گذرد و گندم را به اطاقک آسیاب می رساند و به یک ناودانی چوبی متصل می شود که آنرا در چنار کال «قوم» و در «کشور» «کئیزه» می گویند. قسمت بالائی این ناودان توسط یک استوانه پارچه ای به کانال متصل می شود و امکان حرکت را به آن می دهد و نیز با نخي که به دور آن بسته شده است در سر جای خود ثابت می ماند این نخ را تیر می کشند و به یک چوب کوچک وصل می کنند. این ناودان درست منتهی بسوراخی می شود که در میان چرخ روئین آسیاب قرار دارد. نخ دیگری به سر ناودان چوبی متصل شده است و سر دیگر این نخ بدور تیرکی پیچیده شده که از میان اطاقک بطور افقی گذشته است. در انتهای این نخ یک قطعه سنگ بسته شده است و به آن «موره» می گویند. این نخ با کشش خود ناودان چوبی را به یک طرف می کشد بنحوی که چوبی که از ستون افقی به طرف سوراخ سنگ بالا آمده است، به این ناودان چوبی متصل می شود.

بنابراین، ناودانی چوبی تحت تأثیر یک حرکت مداوم به رفتن به یک طرف سوراخ و برگشتن به طرف دیگر است و با این حرکت، گندم آهسته آهسته داخل سوراخ زیرین می‌ریزد.

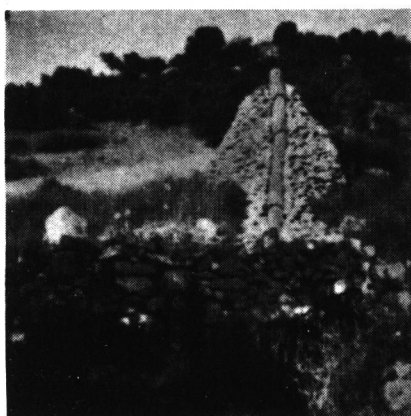


شکل ۶۴- درو کردن توسط «داس» در «لوله» شکل ۶۵- «دُم بردنگلا»

وسایل مختلفی به آسیاب تعلق دارد که یکی از آنها یک جاروی کوچک است که خودشان هم به آن «جارو» یا «جرو» می‌گویند (شکل ۶۹). این جارو از ریشه یک درخت است و یک طرف آن ریشه‌دار است. وسیله دیگر پاروی کوچک چوبی است که به آن «آرومال» می‌گویند (شکل ۷۰). در آسیابی که در «کشور» قرار داشت و مردم زیادی برای آرد کردن گندم خود یکی پس از دیگری می‌آمدند، دیدم که چگونه از این وسائل استفاده می‌شود.

وقتیکه آرد کردن گندم متعلق به یکی از این افراد در حال تمام شدن بود، مراقبت می‌کرد که آنچه گندم در داخل مخزن است از طریق کانال و ناودان چوبی بدقت خالی شود. وقتی که به این ترتیب آخرین دانه گندم از آن خارج می‌شد. جاروی کوچک را از آن عبور می‌دادند، یعنی اول دسته جارو و سپس ریشه‌های آن. آخرین دانه‌ها برای نگاهداشتن بسیار کثیف بود و لذا آنها را دور می‌ریختند. سپس تمام آردی را که در اطراف سنگ وجود داشت جارو کرده و

آنها بکمک پارو جمع می نمودند. این آرد را «آرد گردکون» می نامیدند. برای اینکه تمام آرد را جمع کنند، آنها همزمان با سه عدد جارو، جارو می کردند. به این ترتیب شخص همه آردی را که می توانست از گندم خود بدست آورد. در



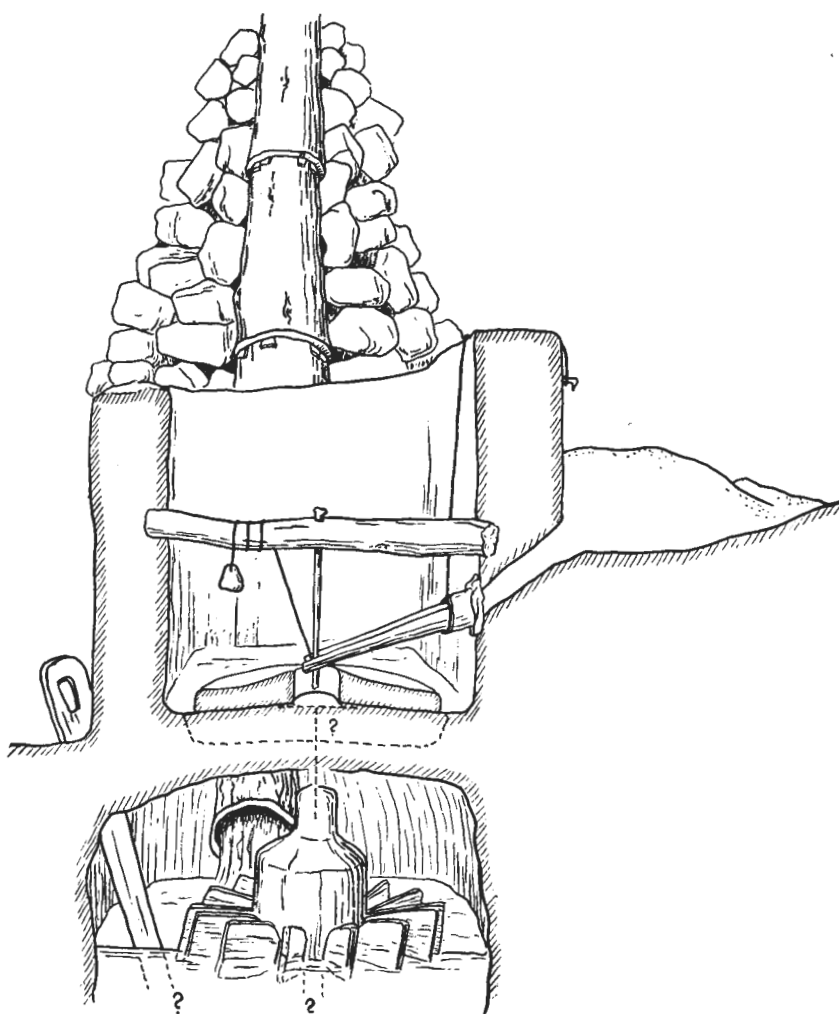
شکل ۶۶- زمینهای صاف بلکانی در نزدیکی شکل ۶۷- لوله هدایت آب به یک آسیاب آبی «قلعه کپی»

خرچین خود جمع می کرد.

آسیابی از این نوع، با محور عمودی (که در اروپا کاملاً شناخته شده است و نوعی آسیاب افقی^{۸۶} است) در قلمرو پایی ها فراوان است. از این نوع آسیاب ها بیشتر از همه دوچنار کال دیدم. در دامنه ای که از مزارع کشت شده پائین می آمد، ۵ یا ۶ آسیاب آبی وجود داشت که در دوردیف روی هم قرار داشتند. (شکل ۶۷) در یکی از این آسیاب های آبی، لوله آب آن تقریباً عمودی بود و از ماده ای درست شده بود که آهک را به خاطر می آورد و دور آن دیواری از سنگ بود. آنطور که می گفتند گویا در گریت آسیابهایی با محور عمودی نیز وجود دارند که من آنها را ندیدم.

برعکس، همانطور که قبلاً هم گفته شد، در نزدیکی کشور آسیابی را دیدم که محور عمودی داشت. (مراجعه شود به بخش هشتم، دره های کشور و گردنه

گردینگ نوژ یون). اطاقکی بود که دیوارهای آن را با سنگهایی ساخته بودند که از مزارع گردآوری شده بود و سقف آنرا از ساقه غلات درست کرده بودند. همه این



شکل ۶۸- برش طرح ابتدائی یک آسیاب آبی

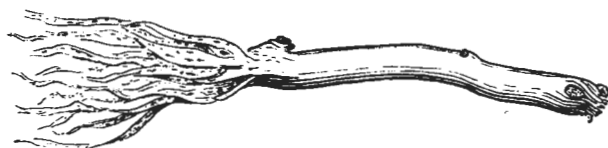
مواد اولیه را بار الاغ کرده و از مزارع آورده بودند. وقتی من این آسیاب را دیدم، یعنی حدود ۲۲ خرداد، درست موقعی بود که گندم را خرمن می کردند. لذا اشخاص زیادی در انتظار آرد کردن گندم خود بودند. احساس می شد که آسیاب متعلق به همه است و همه آنهایی که احتیاج به آن داشتند، می توانستند آنرا بکار اندازند. گویا مدتی این آسیاب فعال نبوده است و امروز مرد پیری آنرا به کار انداخته بود.

در «باغ لوه» آسیابی از همین نوع وجود داشت که قسمتی از آن حراب شده بود. در لرستان سفالی نیز، روی جاده قلعه کپی به قلعه شیخ، بازمانده‌هایی از یک آسیاب آبی را دیدم. جوی آبی در دامنه سنگی کنده شده بود و تا به جایی پیش رفته بود که باریکتر شده و در آنجا ناودانی جانبی در روی یک دیوار نسبتاً مرتفع بوجود آورده بود. این دیوار از سنگ تراشیده شده و ملات سیمان ساخته شده بود. در ابتدای آن یک چاه عمودی دیواره دار نیز وجود داشت. با این تفصیل، دیگر اطاقک پائینی آسیاب وجود نداشت. این بنا، محکمترین بنائی بود که در بخش ایل پایی دیده‌ام.

علاوه بر کشاورزی، که در بخش توصیف مربوط به نقشه‌ها، درباره چهار مورد از باغها درباره آن صحبت نمودم، در لوه وللری نیز، نظام آبیاری را مورد بررسی قرار دادم که قبلاً توضیح داده شد. در دو محل، کانالهای انحرافی را در دو طرف رودها دیدم. درختان میوه‌دار که فراوان دیده می‌شوند، از نوع انار، انگور، گردو («گردکون») و انجیر هستند. می‌گفتند انجیری که در لالری جمع می‌شود، «انجیر کوئیلا» نام دارد. این انجیرها، از انجیرهای دیگری که «انجیر باغ» نامیده میشوند، نامرغوبتر است. ضمناً درختان انجیر این حدود دارای میوه‌های ریزتری هستند و نوع آن با انجیرهای لوه تفاوت دارد. آنچه که در اینجا درباره کشاورزی قلمروپایی‌ها گفته شد، نشان می‌دهد که کشاورزی سابقه‌ای قدیمی دارد و نمیتواند پدیده جدیدی باشد.

درست است که در لرستان پائین آنچنان زراعتی ندیدم، ولی بیشتر آثار نشان میداد که قبلاً وجود داشته است^{۸۷}. این آثار عبارتند از طبقات مسطح و پلکانی که در دامنه‌ها قرار دارند، (شکل ۶۶)، توده‌های روی هم انباشته‌ای از سنگ،

باقیمانده حصارهای مزارع و آنچه که شاید مخازن آبیاری در زمینهای هموار و مرتفع قلعه کپی هستند و بالاخره آسیابهایی که در نزدیکی قلعه شیخ بنا شده‌اند. مطمئناً باغات بزرگ لرستان مرکزی، با درختان غالباً قطور آن نمیتواند مربوط به تاریخ متأخر باشند. اگر «ادموند» در طول سفری که در سال ۱۹۱۷ (۱۲۸۶ شمسی) به این محل کرده است، یکی از رودهایی را که از «گورگا» می‌گذشته، خشک دیده است به این دلیل است که پاپی‌ها، در مسیر بالای آن، آب را برای آبیاری استفاده می‌کرده‌اند. و همین امر ثابت می‌کند شبکه آبیاری محدوده گردینگ نوژ یون در همین اواخر دوره رضا شاه ایجاد نشده است. زمین‌های بسیار گسترده زراعی در «گریت» و «چنارکال» و غیره که دارای شبکه و نظام‌های آبیاری قابل توجهی می‌باشند، همچنین تعداد متعدد آسیاب آبی



شکل ۶۹- «جارو». جاروئی که از یک تکه ریشه تشکیل شده است با طول ۲۵ سانتیمتر



شکل ۷۰- «آردمال». پاروی چوبی طول ۵۲ سانتیمتر. E. 365

همه و همه نشان میدهند که کشاورزی در این منطقه پدیده نوینی نیست. مردم نیز همین موضوع را می‌گفتند. ولی لازم به تذکر است که قبل از سال ۱۳۰۴، در «ترس»، کشاورزی بسیار کم بوده است.

در لرستان، دقیقاً مثل کشورهای مدیترانه، بعد از اینکه زمین چند سال زیر کشت رفت، آنرا بصورت آیش رها می‌کنند. اگر ملاحظه می‌شود که زمینهای جدید

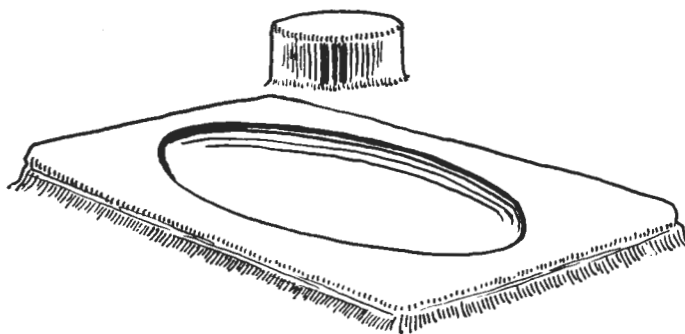
را زیر کشت می‌برند، مسلماً میتواند به یک محقق سطحی نگر این ایده را بدهد که در این منطقه کشاورزی در اوائل کار خود است. بالاخره، چون این موضوع موردی بود که در سال ۱۳۰۵ بررسی می‌شد، غالباً مشاهده می‌شود که کوچ نشینان و کشاورزان در کنار یکدیگر زندگی می‌کنند. لذا حکومت مقتدری (چون حکومت رضا شاه) که کاملاً براوضاع مسلط است، به کشاورز اجازه ترقی و جهشی را می‌دهد که از قبل آنرا نمی‌شناخته است.

۲۰- خانه‌داری

(خوراک و تهیه آن)

مرکز فعالیت زن خانه‌دار، یعنی جائیکه زن‌ها به دور آن متمرکز می‌شوند، مسلماً آتشی است که با آن خوراک می‌پزند. تقریباً همه خوراک‌ها را روی اجاقی درست می‌کنند که به زن‌ها تعلق دارد. با وجود این، مردها نیز به سهم خود در بعضی موارد در فراهم کردن غذا کارهایی انجام می‌دهند. مثلاً کباب را آنها درست می‌کنند. در حال حاضر برای روشن کردن آتش از کبریت استفاده می‌کنند، ولی می‌توان از آن گذشت زیرا هنوز هم سنگ چخماق و فندک قدیمی را می‌شناسند (شکل ۸۸). آنرا خودشان «آچار» یا «آجال» می‌نامند. آنرا در درون کیسه کوچکی نگه‌می‌دارند و از قسمتهای زیر تشکیل شده است. ۱) یک سنگ سفید رنگ که یک طرف آن صیقل یافته بنحوی که بصورت گرده ماهی درآمده است به آن «برد آچار» می‌گویند ۲) یک قطعه آهن (فولاد) بنام «آچار» ۳) یک توده آتش گیر سبک که ممکن است از چوب پوسیده باشد. آتش را بطریق زیر روشن می‌کنند. چوب پوسیده را به لبه گرده ماهی سنگ تکیه می‌دهند و آهن را محکم به این سنگ می‌کوبند تا از آن جرقه‌هایی بجهند. وقتیکه یکی از جرقه‌ها، چوب پوسیده را روشن کرد، آنرا در یک تکه پارچه که بصورت لوله درآمده است می‌پیچند و سپس در این لوله آنقدر می‌دمند تا اینکه شعله‌ای از آن برخیزد. اجاق معمولاً از دایره کوچکی تشکیل می‌شود که دور آن سنگ چیده شده است. البته می‌توان از این سنگ‌چین نیز صرف‌نظر کرد. مواد سوختنی معمولاً چوب

است که همیشه برای فراهم کردن آن به جنگل‌های حوالی روی می‌آورند. در قسمت پائین لرستان که چوب کمیاب است، از فضولات حیوانی نیز بمثابة سوخت استفاده می‌شود. براساس آنچه که به من گفته شده است، برای اینکه از سرگین گاو بعنوان سوخت استفاده کنند، ابتدا آنرا بصورت تیاله در می‌آورند. وقتی که آتش اولیه اجاق خوب گرفت، انتهای یک شاخه یا قسمتی از تنه را در آتش می‌گذارند و بتدریج که می‌سوزد و مصرف می‌شود، آنرا داخل تنور یا اجاق پیش می‌رانند. اگر بهنگام شب برای دیدن احتیاج به روشنائی داشته باشند، روی آتش شاخه‌های باریک یا برگ‌های خشک شده می‌اندازند که با شعله‌های زیادی می‌سوزند. فقط یک اجاق دیدم که از همه اجاق‌ها زیباتر بود. این اجاق در قسمتی از «کولا» قرار داشت که مختص مردها بود، یعنی همانجائی که از میهمانان نیز پذیرائی می‌شود. از یک مربع مستطیل گلی تشکیل شده بود (۸۰ سانتیمتر در ۶۰ سانتیمتر) گودالی بیضی شکل در آن بود که آتش در آن روشن می‌شد. در یکی از گوشه‌های آن یک برجستگی بصورت استوانه کوتاه وجود داشت که برای گذاشتن سماور مورد استفاده قرار می‌گرفت (شکل ۷۱).



شکل ۷۱ - «اجاق»

متداولترین وسائل زندگی که برای آماده کردن خوراک بکار می‌روند به شرح زیر هستند. بعضی از وسائل خانه که دارای مورد استفاده ویژه‌تری هستند در جائی از آنها صحبت خواهد شد که راجع به مورد مصرف آن بحث خواهیم کرد.

«تفگیر» یا «کف گیر» وسیله ایست که غالباً در اجاق بکار می رود. شیئی است که تمام آن از آهن ساخته شده است و شکل آن بصورت صفحه گرد سوراخ سوراخی است که مجهز به یک دسته بلند می باشد. از آن برای برداشتن چوبهای نیمسوز و خاکستر استفاده می شود که از آتش زیر «تووه» داغ خارج می کنند (شکل ۷۲).

«تووه» یا «توآه» یا «تاوه»: صفحه ای مدور از جنس آهن است که حالت تحدب پیدا کرده است. در لبه آن یک دسته لولائی دارد که آنهم از آهن است (شکل ۷۲). از این تاوه برای پختن نان استفاده می شود.

«آفتابه»: آفتابه مسی برای گرم کردن آب که معمولاً دسته ای در یک طرف و لوله ای در طرف دیگر دارد (شکل ۷۶). این آفتابه تقریباً همیشه روی آتش است که آب گرم داشته باشند.

«پاتیل»: دیگ بزرگ مسی که روی آن سفید کاری شده است و صورت کلی آن همان است که در شکل ۷۶ می بینیم. از ماهیتابه های مسی و یا آهنی نیز استفاده می شود.

«تاس»: ظرف مسی که شکل آن، شکل پاتیل را بخاطر می آورد. قطر آن معمولاً بالنسبه بزرگتر از پاتیل است، ولی دیواره های آن بسیار کوتاهتر از پاتیل می باشد. تاس مثل پاتیل سیاه نیست زیرا که از آن برای ریختن غذا و شستن و پاک کردن برنج و غیره استفاده می شود و هرگز آنرا روی آتش نمی گذارند. «تئی زا»: ظرف گرد و تختی است که از شاخه های نازک درخت بادام بافته شده است. از آن بعنوان آبکش و غیره استفاده می شود (شکل ۷۴).

«تاک»: ظرف گرد و تخت بافته شده بصورت سبد است که به صورت حلزونی بهم دوخته شده است. از آن برای جا دادن غذا و غیره استفاده می شود (شکل ۷۴).

«زله»: یک زنبیل گشوده و گرد است که آنرا از شاخه های باریک بافته اند. معمولاً چندان هم عمیق نیست (شکل ۷۴).

«کرتله»: سبد کوچک از شاخه غلات که بصورت حلزونی بافته و دوخته شده است (شکل ۱۱۹).



شکل ۷۲ - ردیف بالا، طرف چپ: «تف گیر». E. 350

وسط: فاشق چوبی. E. 351

راست: «خونا». E. 334

ردیف وسط، طرف چپ: «جوم». E. 346

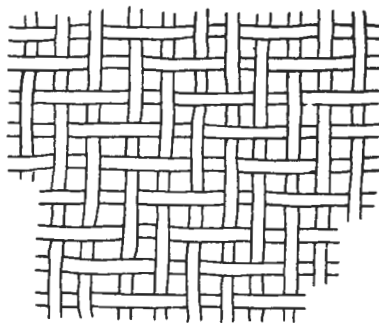
طرف راست: «جویلا». E. 347

ردیف پایین، طرف چپ: «تووه». E. 197

طرف راست: «مجمه». قطر آن ۸ سانتیمتر. E. 334

«جوم» یا «جُم»: کاسه فلزی است (شکل ۷۲) که برای آماده کردن خوراکیها مورد استفاده قرار می گیرد و یا اینکه با آن دوغ یا آب و غیره می آشامند. «جومیلا»: نیز کاسه ای فلزی است که دیواره های آن خیلی کوتاهتر از لبه های جام می باشد (شکل ۷۲).

«همون» یا «همو»: کیسه چرمی دباغی شده ای از پوست گوسفند است که برای نگهداشتن آرد و غیره بکار می روند. لرها وقتی که پیاده سفر می کنند، آنرا با خود می برند و در آن توشه راه و آنچه که کاملاً ضروری است می گذارند (شکل ۷۷).



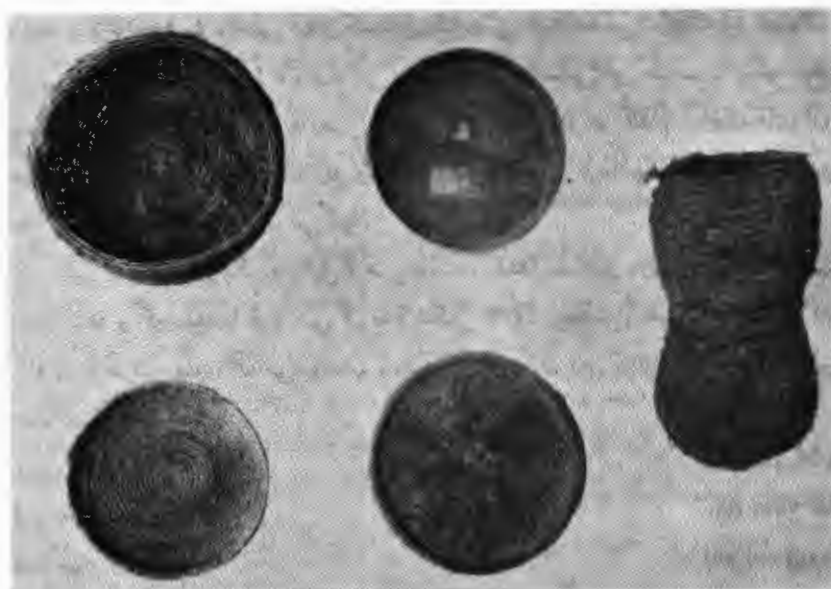
شکل ۷۳- طرحی از چگونگی بافته شدن تسمه های پوستی

«مشک دوغ»: ظرف مخصوص دوغ. از پوست بز ساخته شده است که موها آن کلاً کنده و دباغی شده است. (در مورد دباغی به بخش ۲۱ در مورد آماده کردن پوست مراجعه شود) سوراخ عقب آن توسط وصله و دوخت بسته می شود که احتمالاً با وصله بزرگی پوشیده می گردد. سر آن بریده و برداشته می شود و از گردن آن بعنوان دهانه مشک استفاده می شود. در انتهای دوپای جلو و دوپای عقب دو قطعه چوب کوچک تعبیه می شود که اینها را دوبه دوبه هم وصل می کند. برای آویختن پوست بز، چوب بلندی را که بلندای آن تقریباً به اندازه طول پوست است می گیرند و دو سر آن را بنحوی تیز می کنند که در دو سوراخ چوبهای ذکر شده جای بگیرد. این مشک دوغ غالباً از سه پایه ای آویزان است که بصورت هرم از سه عدد دیرک تشکیل شده است. طنابی بالای این هرم تابانده شده و دو سر آن

بصورت دو عدد قلاب آویخته شده است. هر کدام این دو عدد قلاب به یک سر چوب بلند می افتد که نوک آن از سوراخ چوبهای کوچکی عبور کرده است که به دست و پای پوست متصل می باشد. به این طریق پوست بصورت کشیده از سه پایه آویزان می شود و پشت آن بطرف زمین قرار می گیرد (شکل ۷۸).

«مشک آب»: کیسه ای که از پوست کامل حیوان درست شده است. این پوست دباغی شده است و شبیه مشک دوغ می باشد و برای نگهداری آب بکار می رود.

قاشق چوبی: که در شکل ۷۲ آنرا می بینیم.



پائین: «تک». E. 341

پائین: «تشی زا». E. 340

شکل ۷۴ - طرف چپ: ردیف بالا: «زلا». E. 339

وسط: بالا: «آردبیز». E. 337

طرف راست: «رگ». ارتفاع ۵۸ سانتیمتر. E. 321

شیر دوشی و آماده کردن شیر از جمله کارهای روزانه زن است. می گفتند که شیر دوشی همیشه جزو وظایف زن‌ها است و هرگز مردها دست به چنین کاری نمی زنند. معذالک مطالبی را یادداشت کرده ام که نشان میدهد چوپانان شیر بزهای ماده و میشها را، وقتی که بزغاله‌ها و بره‌های آنها بسیار کوچک است برای مصرف خودشان می دوشند. این حرکت چوپانان را «لوه» می گویند. معمولاً برای شیر دوشی دام‌ها، چوپانان آنها را ظهر و شب به خانه‌ها می آورند. برای همین است که در چنین مواقعی از روز دام‌های زیادی در قرارگاه وجود دارد. مردها و پسر‌ها دام‌ها را می گیرند و برای دوشیدن شیرشان، پیش زن‌ها می آورند و بره‌ها و بزغاله‌ها را نگاه میدارند تا مانع مکیدن شیر مادرشان شوند. یک مرد با گرفتن نگهداشتن چهار رأس بزغاله بزحمت می افتد، لذا برای اینکه چنین مشکلی نداشته باشند و بزغاله‌ها را براحتی مهار کنند از طناب‌هایی استفاده می شود که دارای یک سری حلقه است که آنها «تری» می نامند. دو سر اصلی این طناب با یک میخ چوبی و یا هر چیز دیگری به زمین متصل شده است. در هر کدام از حلقه‌های آن سربیکی از بزغاله‌ها را می اندازند و در نتیجه عده‌ای از بزغاله‌ها را نگهدارند و مانع پیوستن آنها به مادرشان می شود.

شیر را غالباً در یک «پاتیل» می دوشند. زن‌ها بمنظور دوشیدن شیر غالباً در پشت بزها و گوسفند‌ها قرار می گیرند (شکل ۳۳). برعکس، همیشه می دیدم که گاو را از طرف پهلوی آن می دوشند. روش دیگری را ندیدم. برای گاو آواز زیر نیز میخواندند.

pui, pui

پوئی، پوئی،

šir vam dai

شیر به من دادی،

ham sâl zui

همه ساله زائیده‌ای،

guzal mai

گوساله ای می آوری،

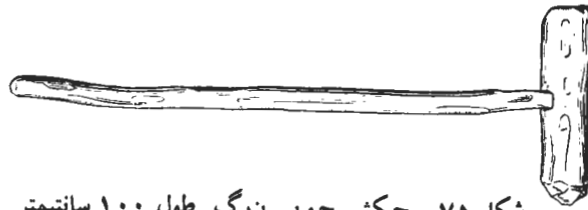
ġanam bai

جان من هستی،

ġaânâmbai

جان من هستی،

یک خانواده معمولی حداقل دارای دو عدد پاتیل است، ولی در خانه مرد ثروتمندی که دارای گله‌های بزرگ می باشد، می توان تعداد زیادی از این ظروف



شکل ۷۵- چکش چوبی بزرگ. طول ۱۰۰ سانتیمتر

مسی را دید. در خانواده‌های کوچک، شیر گاو، گوسفند و بز را از یکدیگر جدا نمی‌کنند. راههای مختلفی نیز برای تمیز کردن شیر وجود دارد. در صالح آباد، برای پالایش شیر آنرا از یک پارچه تمیز می‌گذرانند. در لرستان مرکزی برای این کار از یک سبد آبکش استفاده می‌کردند.

باز هم در همین پاتیل است که شیر را یا می‌جوشانند و یا بشدت گرم می‌کنند. لرها همیشه شیر جوشیده برایم می‌آوردند. رویه شیر جوشیده («توشیر»)، خوش خور و طعم آن ویژه است که جداگانه به مصرف می‌رسد و آنرا با نان می‌خورند. شیر پخته شده را به حال خود می‌گذارند تا خنک شود. سپس از آن «ماست» تهیه می‌کنند (شیر دلمه شد)^{۸۸} محصولی که طعم آن، طعم ماست‌های خودمان را بخاطر می‌آورد. برای اینکه این شیر تبدیل به ماست شود، بنظم شیر سرد شده ماست را به آن اضافه می‌کنند. یک پاتیل ماستی که من خریدم، روی آن پوشیده از لایه ضخیم و مقاومی از شیر کم و بیش جوشیده بود که بهتر دیدم آنرا بردارم. یک نفر لر که ناظر بر حرکت من بود خاطرنشان نمود که این لایه برای درست کردن ماست جدید لازم است.

ماست زیاد خورده نمی‌شود. غالباً آنرا در مشک دوغ می‌ریزند که با زدن آن کره بدست می‌آورند. برای اینکه ماست پاتیل را بصورت ماست دوغ در آورند، به شرح زیر عمل می‌کنند: یک سر طنابی را که از سه پایه آویزان شده و طرف گردن مشک به آن متصل است، آنقدر به قسمت بالای سه پایه می‌گردانند تا کوتاه شود به نحوی که مشک از حالت افقی در آید و تقریباً بصورت عمودی از سه پایه آویزان شود و گردن کاملاً در بالا قرار گیرد. پوست گردن را بنحوی تا می‌کنند که حالت یک قیف را پیدا می‌کند و در این حالت می‌توان براحتی ماست را در

مشک دوغ خالی کرد. بالاخره، ماستی را که در دیواره ظرف باقی مانده است برمیدارند و درون مشک می ریزند و سپس پوست گردن را به حال اول در می آورند و صاف می کنند. انتهای پوست گردن را چین میدهند و تا می کنند و به نرمی می بندند. در این حال مشک بسته شده است و بدون اینکه محتویاتش بریزد، میتوان آنرا حمل نمود.

از مشکی که به این طریق بسته شده است، میتوان برای کره گیری نیز استفاده نمود. این مشک حاوی شیری است که یا توسط ماست اضافه شده و یا توسط ماستی که از ماست قبلی در «مشک دوغ» مانده، حال اسیدی یافته است. وقتی می خواهیم مشک را بزنیم، مشک باید به حال اول خود، یعنی بحالت افقی در آید. چوبی را که دو دست پوست را بهم متصل کرده است، با دو دست میگیرند و به آن یک حرکت رفت و برگشت می دهند که همراه با ضربه های کوچکی نیز می باشد. زنها مطابق عادت هر روز صبح کره گیری می کنند، و تمام آنهایی که شب را در یک قرارگاه لُری گذرانده اند، با صدای آهنگین ضربه ها که بدنبال صدای آن برخورد امواج شیر در مشک های ساخته شده از پوست نیز بگوش می رسد، بیدار می شوند. مشک زنی و کره گیری کار کاملاً خسته کننده ای است که یکساعت و حتی بیشتر به درازا می کشد. از این مشک زنی، «کره» و «دوغ» بدست می آید. قسمتی از کره را بصورت تازه می خورند ولی باقیمانده آنرا تبدیل به «روغن» مینمایند، یعنی آنرا در پاتیل ذوب می کنند و مجدداً آنرا سرد می نمایند. غیر از روغن کره، روغن دیگری نیز وجود دارد که آن را از دنبه گوسفند می گیرند ولی چندان خوب نیست و بوی تندی دارد. روغن را در پوست کوچکی نگه میدارند که بیرون آن پراز مو است و آنرا «هیا» یا «هیزا» می نامند. بهتر است که مشک زنی به دور از «چشم بد» انجام شود، که چنین چشمی مانع تشکیل کره می شود. بنابراین، گاهی خر مهره های آبی رنگی را می بینیم که به یکی از چوبهای افقی آن آویخته شده است، یعنی همان چوبهایی که از دست یا پا های مشک دوغ گذشته اند. می توان گفت که به این ترتیب میخواهند ماست را از چشم بد حفاظت کنند. مشک دوغ همیشه همراه لرهاست و همیه در مدح آن اشعاری گفته شده است. در سفر، آنرا روی پشت یک اسب می اندازند.

هرگز ندیدم که یک نفر لُر شیر خام بخورد، و همیشه همانطور که قبلاً گفته‌ام، پخته آنرا می‌خورند. غالباً در هر وعده غذا، ماست را در ظرف فلزی بنام «جوم» یا «جومیلا» می‌ریزند و می‌خورند. هر خانوار متوسطی چند عدد از این ظرف‌ها را دارد. ماست را با نان می‌خورند. نان را بصورت لقمه‌های کوچک در می‌آورند و لبه آنرا چنان تا می‌کنند که بصورت قاشق در می‌آید و نان و ماست را با هم در دهان می‌گذارند. موقعیکه می‌خواهند ماست را برای فروش به شهر ببرند، پاتیل آنرا روی سر می‌گذارند، البته این پاتیل روی حلقه‌ای از پارچه قرار می‌گیرد که تابیده و روی وسط سر گذاشته شده است.

چای و دوغ نوشیدنی درجه اول^{۸۹} است. می‌گفتند که «دوغ شراب لُر هست»، در فصل تابستان، دوغ را با گیاهی معطر بنام «فیاله» می‌آمیزند. کشک به دوغی گفته می‌شود که بصورت دایره کوچک و ضخیمی خشک شده است. قطر هر کدام از آن دایره‌ها باندازه یک دوفرائکی است ولی بسیار ضخیم‌تر از آنها هستند. در فصل بهار یا در فصل تابستان می‌توان این صفحات مدور کوچک سفید را مشاهده نمود که روی پوشش سیاه چادرها یا روی شاخه‌های کلفت درختان برای خشک شدن گذاشته شده‌اند. طریقه درست کردن کشک را به شرح زیر برایم توضیح دادند. دوغ را تا هنگامیکه مایع آن تبخیر شده و از بین برود، در پاتیلی می‌جوشانند. ماده سفید رنگی را که باقی مانده در یک کیسه می‌ریزند و آب آنرا می‌گیرند و سپس آنرا بشکلی که گفته شد خشک می‌کنند. سال بعد، این صفحات کوچک را در آب سرد می‌سایند و حل می‌کنند و از آن بجای دوغ تازه استفاده می‌نمایند. کشک را می‌توان بمدت ۲ تا ۳ سال نگهداری کرد.

پاپی‌ها هرگز پنیر تعارفم نکردند و ندیدم که پنیر درست کنند. معذالک میدانم که پنیر درست می‌کنند. گفتند که برای درست کردن پنیر، معده بره‌ها و بزغاله‌های نوزادی را که کشته شده‌اند با شیری که در درون آن است، نگهداری می‌کنند.

قبلاً گفته‌ام که گندم تازه را بومی دهند. سنبله‌هایی که تقریباً رسیده‌اند، همراه ساقه‌های آن در دسته‌های کوچکی بسته‌بندی می‌کنند که به آن «ملیشا»



شکل ۷۶- بالا : چپ : «آفتابه» E. 528

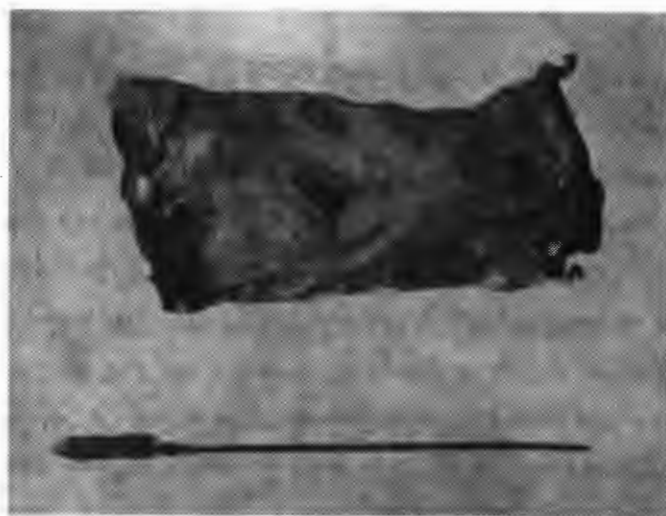
راست : هاون برنج کوبی «سیرِ کو» ارتفاع ۵۶ سانتیمتر. E. 335

وسط : «پاتیل» E. 231

پائین : «جوفه» E. 334

گندم» می‌گویند (شکل ۱۳۸). آنرا به همان شکل هم روی آتش برشته می‌کنند. اگر پاتیل روی آتش باشد این خوشه‌های گندم و دانه‌ها را زیر آن می‌گذارند. پس از اینکه اندکی خشک شد پسر بچه‌ای این سنبله‌ها را در کف دو دست خود بهم می‌مالد و دانه‌های آن را روی ورقه‌ای فلزی که روی آتش قرار دارد، می‌ریزد. گندمی که این چنین برشته شده است «زوبرد» نامیده می‌شود. گندم تازه رسیده را نیز روی تابه برشته می‌کنند تا با کره بخورند و آنرا «گندم برشته با کره» می‌گویند.

تقریباً هر روز نان می‌پزند. متداول آن است که آرد را الک می‌کنند. شکل کلی همان آردبیزی است که در شکل ۷۴ نشان داده شده است. کف این آردبیز



شکل ۷۷- «همون»: کیسه‌ای از پوست دباغی شده گوسفند. E. 228

«سیخ» سیخ فلزی. طول ۷۹ سانتیمتر. E. 535

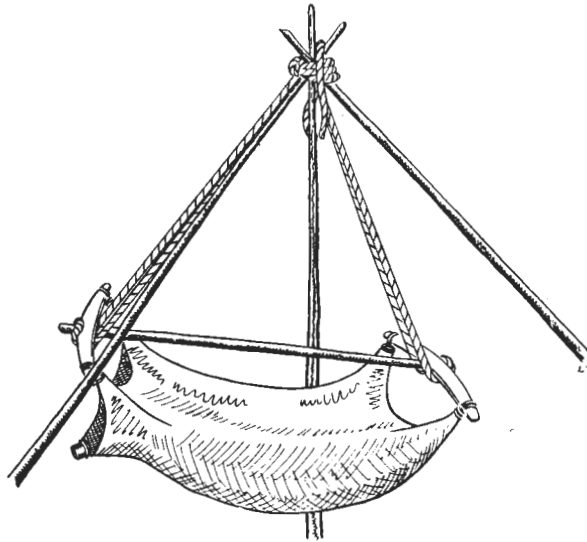
از تسمه‌های باریکی بافته شده است که از پوست بز در آورده‌اند و یا اینکه از بندھائی است که از روده بوجود آمده است. این تسمه‌ها یا بندھای روده‌ای.

معمولاً بشکل شماره ۷۳ بهم بافته می‌شوند. زنی آردبیز نسبتاً بزرگی را بطور مایل بردست می‌گیرد و آرد را با دست برکف آن می‌ساید. خمیر، که لُر‌ها نیز آنرا «خمیر» یا «خبیر» می‌گویند، در یک ظرف بزرگ چوبی بنام «جوفته» (شکل ۷۶) و یا در یک «تاس» و نهایت اینکه روی یک صفحه فلزی درست می‌شود. آب را با یک ظرف فلزی می‌آورند و خمیر را با مخلوط کردن آرد و آب درست می‌کنند. معمول چنین است که مقداری از خمیر دوسه روز پیش را به این خمیر تازه اضافه می‌کنند و آنرا با هم ورز می‌دهند. مدت زمانی این خمیر را به آهستگی ورز می‌دهند و پس از هر دوره ورز دادن یک نوک انگشت نمک به آن اضافه می‌کنند و به مالیدن خمیر ادامه می‌دهند. وقتی که خمیر حاضر شد، برای چند ساعتی آنرا به حال خود می‌گذارند و روی آن یک «خور» و یا یک «تک» می‌کشند.

پختن نان^{۹۰} معمولاً روی «تاوه» انجام می‌شود. وقتی که پختن نان روی طرف محدب آن انجام می‌گیرد، ملاحظه کردم که طرف مقعر آن یعنی، طرف درونی آن که به طرف آتش است پوشیده از خاکستری بود که آنرا با آب بصورت گل در آورده بودند و در تمام طول دوره نان‌پزی در زیر آن قرار داشت و احتمالاً برای این بود که قدرت حرارت آتش را تخفیف دهد.

همینکه «تاوه» را روی آتش گذاشتند، زن نان را روی صفحه مدوری که جنس آن چوب چنار است و به دسته چهارگوشی در یکی از اطراف خود مجهز می‌باشد، پهن می‌کند که به این صفحه «خونه» یا «خُونه» می‌گویند (شکل ۷۲). روی سطح روئین تاوه داغ را قطره‌های آب می‌زنند و مقداری آرد روی صفحه چوبی می‌ریزند. اندکی از خمیر را در آرد می‌چرخانند به نحوی که تمام اطراف آنرا آرد بگیرد. سپس آنرا روی «خونه» می‌گسترند. سپس، زن این تکه خمیر را روی دستها می‌گیرد و با تردستی از دستی بردست دیگر می‌دهد، با این عمل مداوم و پی‌درپی خمیر از هم باز می‌شود و بزودی تشکیل یک خمیر نازک و بزرگ را می‌دهد. آن را روی تاوه داغ می‌گذارند و پس از اندک زمانی با مهارت آنرا با دستها برمی‌گردانند. زن با تسلط و مهارت زیادی کار می‌کند و سه عدد نان را همزمان می‌پزد یعنی اولی که روی تاوه پخته است، روی سنگی گذاشته

می شود که در کنار آتش است و به این ترتیب بقیه مرحله پختن خود را در آنجا انجام می دهد، نان دوم روی تاوه قرار می گیرد و یکبار نیز برگردانده می شود، و نان سوم در حالی است که روی خونه و روی دستها در حال گسترده شدن است. بتدریج که نانها حاضر می شوند، اولین نانهای داغ را به اشخاص حاضر پیشکش می کنند.



شکل ۷۸- «مشک دوغ» طول پوست ۶۵ سانتیمتر. E. 334-37

در بیشتر موارد، نانی را که روی تووه پخته شده است، برای برشته شدن، روی شعله های تند آتش می گذارند. همچنین برایم توضیح دادند که نان را بطریق دیگری و بدون استفاده از تووه، یعنی روی سنگهای کاملاً داغ نیز می توان پخت که من هیچوقت این روش پختن نان را ندیدم.

«نون ساکی کار» به کمک همین عناصر و ترکیبات و بشرح زیرپخته می شود: طرف گود تاوه را می شویند و پف نم آب می زنند. آنرا بنحوی روی آتش می گذارند که همان طرف گود و خیس به طرف بالا باشد. وقتی که تا به تقریباً خشک شد، روی آن یک چانه بزرگ خمیر می گذارند و به کمک انگشتان آنرا روی تابه می گسترند که بعداً جای انگشتان روی نان دیده می شود، کمی بعد تاوه را برمی گردانند و لذا خمیر که به تاوه چسبیده است مستقیماً روی آتش قرار می گیرد ولی نسبتاً کمی بالاتر از آن قرار دارد با آتش در تماس نیست، رنگ این نان نسبت به نانهای معمولی تیره تر است.

«تیری» نان بسیار نازکی است که به کمک یک عدد ترکه باریک چوبی بنام تیر (آیا این واژه همان تیر و کمان است؟) روی صفحه صاف چوبی گسترده می شود. از این ترکه چوبی برای برداشتن نان از روی تابه نیز استفاده می شود. این نوع نان لذیذ و مطبوع است. نمیدانم که شیوه درست کردن خمیر آن با خمیر نانهای معمولی تفاوت دارد یا نه.



شکل ۷۹- «گورس»: چوبدستی. طول یک متر. E. 364



شکل ۸۰- «بیلگون»: چوبدستی برای کاویدن زمین. طول ۷۶ سانتیمتر. E. 363

«بردیاری» نانی است که از گندمی پخته می شود که روی «بردینگلو» خرد شده است و در نتیجه آرد آن دارای دانه های درشتی است. «چزنل» نان مشابهی است که نازکتر بوده و خمیر آنرا با شیر درست می کنند. از آرد ذرت نیز نان درست می کنند. بعنوان یک غذای بسیار مطبوع ماستی را جلوی رویم گذاشتند که نان ذرت را در آن خرد کرده بودند. این غذا دارای طعم بسیار مطبوعی است و بسیار هم مغذی می باشد. قبلاً نان را با بلوط^{۹۱} درست می کردند. سال قبل از آمدن من به این منطقه نتوانسته اند محصول خوبی از بلوط گردآوری کنند و من هرگز طعم نان بلوط را نچشیدم و ندیدم که کسی آنرا بخورد. یکی از خانزادگان جوان ایل پاپی شیوه آماده کردن نان بلوط را بشرح زیر برایم توضیح داد، منتها لازم است که در ابتدا توضیحاتی در مورد واژه های آن بدهم. درخت بلوط را «داربلوط» می گویند. قسمت انتهائی میوه آنرا که بشکل فنجان است. «کوچیل بلوط» می نامند، پوست درونی را «توک» می گویند. در داخل این پوست، پوسته نازکی

وجود دارد که هسته را در برگرفته است و این پوسته نازک را «جفت» می گویند و در رنگرزی و دباغی از آن استفاده می شود. و بالاخره هسته بلوط را داریم که به آن «بلوط» می گویند.

ابتدای گفتار خانزاده جوان که توصیف گردآوری بلوط هاست از نظر شیوه گفتاری و حکایتی لُر‌ها آنچنان دارای مشخصه بارزی است که عین ترجمه آنرا که آقای ک- بار در انجام آن یاری ام کرده است در زیر می آورم:

«یکماه از پائیز رفته، یک شاخه از چوب انار بطول ۱۲ متر، کیسه ای از پوست بزکوهی که بیست من ظرفیت داشته باشد، یک سبد به ظرفیت ۲ من، یک مرد و یک زن صبح زود برمی خیزند، با این اثاثیه ای که گفته شد به پای یک درخت بلوط می رویم. مرد بالای درخت می رود و شاخه انار را با خود می برد، اول میگوید بسم الله الرحمن الرحیم یا خدا به امید تو (به امید تو)....

پس از آن شاخه انار را به درخت بلوط می زند، بلوط پائین می افتد، زن با سبد به طرف درختی می رود که تکان داده شده است، بلوط را دانه دانه درون سبد می اندازد، وقتی که سبد پر شد، محتوای آن را در همبون پوستی می گذارد، بنابراین، مرد نیمه دیگر بلوط باقیمانده در درخت را می تکاند و وقتی مرد کار خود را تمام کرد، از درخت پائین می آید و به زن می گوید. خدا قوت، زن هم می گوید، عمرت زیاد و سپس با هم بلوط را از فنجان آن در می آورند و زن آنها را از زمین در سبد خود جمع می کند و مرد در کلاش و سپس هر دو، آنچه جمع کرده اند در همبون پوستی می گذارند و وقتی که همبون پر شد، زن آنرا بردوش می گیرد و آنرا به خانه می آورند و با یک «رُتْجَه» (نوعی چاقو به شکل ۸۱) درون آنرا در می آورند».

بقیه مطالب چندان روشن و دقیق نیست، اگر مطالب آنرا با اطلاعاتی که از لُر‌ها و یا از خدمتکار مهندس بدست آورده ام در کنار هم بگذارم به عملیات زیر می رسم.

۱- پوست سخت بیرونی بلوط را در می آورند، دانه آنرا روی تابه ای بشدت تفت می دهند و برشته می کنند. سپس آنرا مدتی در آفتاب می گذارند تا خشک شود. با مالیدن این دانه ها در بین دو کف دست، «جفت» آنرا در می آورند و



شکل ۸۱- «رَنجَه»، طول ۱۵ سانتیمتر. E. 356

کناری می گذارند که برای رنگرزی بکار می رود.

۲- دانه ها را روی «بردینگلو» خرد می کنند که دانه های آن به بزرگی گندم یا برنج در آید.

۳- بلوط کوبیده شده را در آب داغ یا جوش می ریزند و مرتب آنرا هم می زنند. ممکن است که آنرا در یک «زَل» (سبد بافته شده از شاخه های نازک) بگذارند. کمی بعد، آنرا روی پارچه ای می گسترند که سرد شود، ولی نباید بگذارند که کاملاً خشک شود. آنرا در بین کف دستها می مالند و از این حرکت نوعی آرد بدست می آید.

۴- این توده را مجدداً در یک سبد شاخه ای قرار می دهند و با یک جل گاو آنرا می پوشانند. در آنجا تخمیر می شود (تب می کند) و حرارت آن بسیار بالا می رود. بنظر می رسد که چیزی را بنام «پی تنک» بعنوان عامل تخمیرکننده مورد استفاده قرار می دهند که موجب تخمیر کامل آن می گردد. این عمل تخمیر شدن سه روز طول می کشد.

۵- این توده را در سبیدی می گذارند و در میان آب جاری قرار می دهند. ۱۲ تا ۲۴ ساعت در آن می ماند و لذا رنگ آن مایل به سرخی می شود.

۶- در این حال، محصول بدست آمده را مجدداً روی «بردینگلو» می ریزند و به نرمی می کوبند. پس از پایان این مرحله می توان از آن نان پخت.

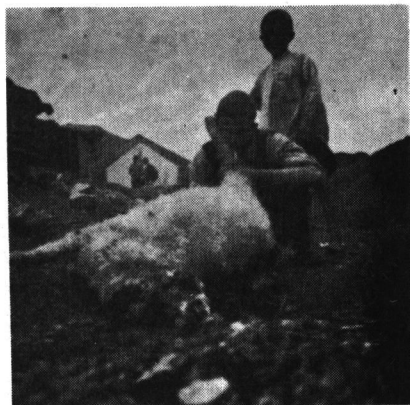
گاهی مواقع، برای اینکه بتوان این نان را بمصرف رساند، لازم است که آن را با آرد گندم نیز مخلوط کنند. امکان دارد که آرد بلوط خالص دارای نرمی و انعطاف کافی نباشد لذا آرد گندم به آن اضافه می کنند. اگر لُرها نان بلوط خالص را بدون افزودن چیز دیگری بخورند، رنگشان زرد می شود و بیمار می گردند.



شکل ۸۲- زنی در حال پاک کردن برنج شکل ۸۳- مردی در حال کشیدن توتون. این شخص سوراخی در زمین بوجود آورده است. در یک طرف آن توتون ریخته و روی آن آتش گذاشته و از طرف دیگر سوراخ مشغول کشیدن آن است.

باید گفت که لُرها میوه‌ها و سایر قسمتهای بعضی از گیاهان وحشی را نیز مورد استفاده قرار میدهند. در درجه اول می‌توان از بادام وحشی نام برد که به آن «ارجن» یا «ارجان» گفته می‌شود. در آخر تیرماه، زنی را دیدم که آنها را آماده می‌کرد^{۹۲}. پوست سخت آنها را می‌شکافت تا هسته را در آورد. پس از آن هسته‌ها را در پاتیلی پر از آب می‌ریخت و نمک به آن اضافه می‌کرد. همه را می‌پخت. این ترکیب باید ۵ روز در آب می‌ماند. هسته را «مَزْگ» می‌نامیدند (یا «مشک» که فارسی آن «مغز» می‌شود) آنرا یا بهمان صورت و یا با کشمش و میوه‌های مشابه می‌خورند. گفتند که می‌توان آنرا سه بار در پاتیل پخت و سپس آنرا در روی یک «تشی‌زه» خشک کرد.

«کنگر»: نوعی بوته خار خسکی و شوکه‌ای است^{۹۳} که ریشه آن را در بهار از زمین بیرون می‌آورند و به مصرف خوراکی می‌رسانند. در خانه یکی از اروپائیان پخته آنرا بمن دادند. لرها ریشه این گیاه را توسط یک چوبدستی از



شکلهای ۸۴، ۸۵ - مراحل از ذبح گوسفند و پوست کردن آن

زمین بیرون می آورند که مخصوص کندن زمین است و به آن «بیلکرن» می گویند و حالت آن در شکل ۸۰ مشخص است. از این چوبدستی هم زن‌ها و هم مرد‌ها استفاده می کنند.

«فیاله»^{۹۴}: گیاهی علفی است که برگهای بسیار لطیف و نازکی دارد. آنرا بصورت ریزریز خرد می کنند و بعنوان چاشنی با دوغی که نوشیده می شود، مخلوط می نمایند.

مهندس می گفت که لرها برگهای تازه نوعی کاسنی را یا بصورت سالاد و یا بصورت پخته می خورند. یکی از لرها می گفت که پیاز هم میخورند ولی من خودم نتوانستم آنرا ببینم.

برمیگردم به خوراکیهای اصلی که اساس آنها آرد است و در این مورد باید از «حلوا» نام برد که غذائی است ایرانی و بسیار شناخته شده و نوعی شیرینی است. مرد لری را دیدم که مشغول تهیه حلوا بود. روغن را در یک ظرف فلزی سفید شده

داغ می کنند، آرد گندم را روی سطح صافی می ریزد و کم کم روغن به آن اضافه می کنند و آن را روی آتش، مرتب و بدون وقفه بهم می زنند. شکر یا قند را در آب جوش حل می کنند. دیگ محتوی آب شکر را از روی آتش برمی دارند و از این آب شیرین کم کم روی خمیر می ریزند و هم می زنند. این مخلوط را روی آتش می گذارند و بدون وقفه هم می زنند تا خوب برشته و قهوه ای گردد. حلوا وقتی آماده است که حالت یک فرنی یا خمیری دارد. آنرا در بشقابهای تختی می کشند و مثل ماست با لقمه های نان می خورند.

برنج غذائی است که آماده کردن آن مستلزم فعالیت زیاد از سوی زن خانه است. اگر برنج پوست کنده را از شهر نخریده باشند باید ابتدا پوست آنرا در هاون برنج کوبی (شکل ۷۶) بکنند. در این عمل، دو نفر زن با هم کار می کنند، یکی از آنها می نشیند و هاون را نگه میدارد و دومی می ایستد و با چوب بلندی، مثلاً با یک دسته بیل، مرتب به درون هاون می کوبد. زنی که نشسته است پس از هر ضربه، هاون را به زمین می زند و دانه های برنج به هوا می جهند. چند تائی از پوشش ها به خارج از هاون می پرند و این نشان میدهد که برنج ها از پوسته خود جدا شده است.

برنج را بیش از آنکه آماده پخت کننده همیشه بدقت پاک می کنند. اینکار را می توانند با یک سبد تخت بافته شده انجام دهند، ولی غالباً دیده ام که با یک سینی بزرگ فلزی اینکار را انجام میدهند. در طول این کار زن نشسته است (شکل ۸۲). او سینی محتوی برنج را جلوی روی خود می گذارد، با فاصله های کوتاهی، حرکت کوچکی به سینی می دهد و برنج کمی بالا می پرد، و مجدداً روی سینی می افتد. به این ترتیب دانه های جدید برنج در سطح ظاهر می شوند، آنرا با دقت واری می کند و دانه های سیاه و سایر ناخالصی ها را برمی دارد. در این کار زن می گوید. «هیر ده برنج- ام گریم» خرده برنج را می گیرم. دانه های خوب و کامل «مال آش» هستند. از آن خوراک «آش» [پلو- مترجم] درست می کنند در حالیکه از برنج های خرد شده که در مجموع چندان مرغوب نیستند، آش دوغ یا آش ماست می پزند.

سپس برنج را با آب می شویند. میتوان برنج را روی یک «تی زه» ریخت و

آنها را با آب پاشیدن آب کش کرد. ضمناً می توان برنج را در یک «تاس» ریخت و آب روی آن اضافه کرد که بعد از آن زن با دستهایش برنج را درون آب مالش می دهد. و بالاخره یک کاسه آب داغ را روی برنجی که چند ساعتی خیس خورده است می ریزند. قبل از همه مقداری زیاد آب را در یک پاتیل می جوشانند. زن با دستهایش برنج را از توی آب در می آورد و نگهمیدارد که آب آن بریزد و سپس این برنج را وارد آب داغ درون پاتیل می کنند. در طول مدتی که برنج در حال پختن است، گاهگاهی با یک کفگیر قدری از آن را بر میدارند و می چشند. در اوایل آن، نمک به آن اضافه می کنند و در حدود ربع ساعت که برنج جوشید، پاتیل را از روی آتش بر میدارند. برنج را توسط یک کاسه تخت روی یک «تئی زه» می ریزند و به این ترتیب آب از آن جدا می شود. آب سرد روی این برنج می ریزند و ناخالصی هایی که ممکن است باقی مانده باشد، از آن جدا می کنند. یک پاتیل بسیار بزرگ که در ته آن اندکی آب است، روی آتش قرار میدهند. هنگامیکه آب به جوش آمد، تمام برنج را درون پاتیل خالی می کنند و در آنرا با یک «تک» می بندند و روی آن سنگی می گذارند که بدقت درپائین بسته می شود. بنابراین، برنج یا بخار آب و حرارت اندک آتش پخته می شود.

روغن را تماماً در یک ظرف مسی ذوب می کنند. سرپوش پاتیلی که برنج در آن در حال پختن است، برمی دارند، پر گاهی که در آب خیس خورده است توی روغن می گذارند تا ببینند که خوب چروک میخورد یا نه، یک دانه برنج نیز در این روغن می اندازند، وقتی روغن خوب داغ شده است، آنها را روی برنجی میدهند که در بشقاب فلزی کشیده شده است. این بشقاب را قبلاً کنار آتش می گذارند تا خشک و گرم شود. به برنجی که با این روش تهیه شده است «آش پلو» می گویند. لرها غالباً آنها بدون گوشت می خورند و ماست یا دوغ و یا حتی فقط آب همراه آن است. ضمناً برای برنجی که اینچنین تهیه شده است، کلمه «شولوار» را هم بکار می برند. ولی دقیقاً نمیدانم که این کلمه برای برنجی است که به انواع گوناگون به کمک آب تهیه می شود یا اینکه به برنجی اطلاق می شود که روغن به آن اضافه شده است.

اگر به برنجی که درون پاتیل در حال جوشیدن است علاوه بر نمک، زردچوبه

نیز اضافه کنند (زردزنا) به این خوراک «میسور» می گویند. وقتی که آنرا در ظروفی می کشند تا بخورند، برنج ها در درون یک شوربای زرد رنگ شناور هستند. گوشت مصرفی آنها از دامهای کوچک یعنی میش و بز و بره و بزغاله تأمین می شود. در اینجا محصولات مربوط به شکار را بحساب نمی آوریم. تا آنجائیکه به ما گفته اند، تقریباً هیچوقت گوشت دامهای بزرگ را بمصرف نمی رسانند. حیوانی که در حال مرگ است، ذبح می شود و اگر ظاهر دارای بیماری سختی نباشد،^{۹۵} گوشت آن بمصرف خوراک می رسد.

در سر بریدن یک گوسفند حضور داشتم و جزئیات آن به شرح زیر بود. گوسفند را به پشت میخوابانند. به کمک یک چاقوی تاشو «گچوه» (فارسی — چاقو) گردن آنرا از طرف گلو تقریباً سرتاسر می برند. برای این عمل اسمی خاص ندارند و فقط «سرگوسفند بریدن» می گویند، که معادل همان مفهومی است که خود ما بکار می بریم. خون جاری می شود و آنرا بحال خود می گذارند تا همه خون از بدن خارج گردد. همانطور که میدانیم، این خون خورده نمیشود. سپس قصاب یک نی کوتاه را برمیدارد (نی). سوراخی درپاشنه پای عقب می کند، و نی را در آن سوراخ فرومی برد و در آن میدمد تا گوسفند باد کند (شکل ۸۴) به این ترتیب پوست از گوشت جدا می شود. سپس، پوست را از سینه می شکافند و حیوان را پوست می کنند. آنرا رو سه پایه ای که از سه تیرک تشکیل شده است می آویزند (شکل ۸۵) دمیدن به زیرپوست را، آنچنان که توضیح داده شد، «پوک کردن» می نامند و «شقه» نیز به دو قطعه کردن دام می گویند. مدتی بعد، وقتی که در ترس بودم، دیدم که بزی را ذبح کردند. به زیرپوست آن نیز دمیدند و مرد مسنی گفت که «ببینید، مثل خرم آباد عمل می کنند». لذا متوجه شدم که این حرکت در ایل تازگی دارد و از شهرها یاد گرفته اند. ضمناً به خاطر دارم که چوپانی در «ورک» دام را ذبح کرد و بدون دمیدن در زیرپوست آن، کار خود را پایان رساند. در بعضی از موارد نیز باید از شکافتن پوست پرهیز نمود زیرا که باید برای استفاده بعنوان همبان توشه ها و یا مشک دوغ و غیره آنرا سالم در آورد. بعضی مواقع، روده را نمک زده و روی آتش می اندازند تا کباب شده و بمصرف خوراکی برسد. جگر سیاه را به سیخ می کشند و روی آتش کباب



شکل ۸۷- قلیان. E. 380

شکل ۸۶- «کیسه برای آلت»، کیسه‌ای از چرم برای ادویه. طول ۱۶ سانتیمتر. E. 332

می‌کنند تا به مهمانان بدهند. در مجموع گوشت کباب شده را «کواب لری» می‌نامند. «کباب» یک غذای متداول است. گوشت را به سیخی که بلند و آهنین است می‌کشند که دسته‌ای چوبی دارد و خودشان هم آنرا «سیخ» می‌نامند و با همان سیخ گوشت را روی آتش کباب می‌کنند (شکل ۷۷). گوشت، چربی و جگر تکه‌تکه شده را مثل دانه‌های تسبیح به یک سیخ می‌کشند و مستقیماً روی آتش کباب می‌کنند. سپس سیخ را روی یک بشقاب فلزی می‌گیرند و با چاقویی همه گوشت‌ها را بنحوی دو تکه می‌کنند که هر تکه‌ای به یک طرف سیخ می‌افتد و سپس آنرا با نان مصرف می‌کنند. غذایی است فوق‌العاده عالی.

علاوه بر کباب، معمولی‌ترین غذای گوشتی، گوشت آب‌پز است. وقتی برای دیدن لرها می‌روید، غالباً دامی را می‌کشند. بلافاصله قسمتی از دام کشته شده را به سیخ می‌کشند و کباب می‌کنند و کمی بعد نیز گوشت آب‌پز می‌آورند. گاهی مواقع گوشت را با رب سبز رنگ نسبتاً خوشمزه‌ای آب‌پز می‌کنند که فکر می‌کنم رب انار باشد («انار دونگ») از بین غذاهای ویژه لرها می‌توان از

«چَز»^{۹۶} نام برد که قطعه‌های چربی و دنبه گوسفند است که برشته شده است. دنبه را لرها «دُوْمَه» می‌نامند.

حداقل در بین لرها مرفه، علاوه بر دوغ، در حال حاضر متداولترین نوشیدنی چای است و اولین چیزی است که به مهمان داده می‌شود. آب را در یک «آفتابه» می‌جوشانند، چای را در یک قوری چینی مشابه با قوری‌های خود ما، تهیه می‌کنند و در استکانهای شیشه‌ای کوچکی می‌ریزند که بدقت شسته شده‌اند. همراه با چای قند می‌دهند که در یک پارچه چهارگوش نگهداری می‌شود و آنرا با یک قندشکن فلزی می‌شکنند که خودشان هم به آن «قندشکن» می‌گویند (شکل ۸۸). تکه قندی را در دهان می‌گذارند و چای را می‌نوشند. قند را در داخل چای نمی‌اندازند. وسایل چای را در جعبه خاصی حمل و نقل می‌کنند که جنس آن از چوب است. همه اینها را باید از شهرها بخرند.

نمک مهم‌ترین چاشنی است. آنرا در کیسه مخصوصی نگهداری می‌کنند که دهانه تنگی دارد و «تووه» نامیده می‌شود (شکل ۹۶) و مانند همان کیسه‌ای است که چوپان در کمر بند خود حمل می‌کند ولی کمی از آن کوچکتر است. شنیدم که نمک را از معدن نمکی که در منطقه سفلی قرار دارد استخراج می‌کنند ولی احتمالاً بیشترین نمک مورد احتیاج خود را از شهرها می‌خرند. ادویه‌ای که تندی آن کاری را بخاطر می‌آورد مورد استفاده لرها قرار می‌گیرد، ولی نتوانستم آنرا امتحان کنم. دیدم که برای خرد کردن فلفل‌ها از هاون فلزی کوچکی استفاده می‌شود. ضمناً ادویه‌جات را در کیسه‌ای چرمین نگهدارند که از پوست بیرون بیضه بز تهیه می‌شود (هوج؟) این همان کیسه‌ای که در شکل ۸۶ نشان داده شده است و «کیسه برای آلت» نامیده می‌شود.

برای تهیه غذا نظافت^{۹۷} را کاملاً مراعات می‌کنند. همیشه زنانی را می‌بینم که در حال شستن و آب کشیدن دستهای خود هستند و اینها کسانی هستند که باید آشپزی کنند و یا اینکه برای نان خمیر تهیه نمایند. صابون چندان در منطقه موجود نیست. وسائل پخت و پز، بدون وقفه و مرتب شسته می‌شوند. در صورت نیاز، میتوان به پاک کردن ظرفهای فلزی با برگهای خشک درخت بلوط یا خاک خشک قناعت کرد.

ولی وسیله‌ای که غالباً برای این منظور مورد استفاده قرار می‌گیرد، خاکستر اجاق است. برای پاک کردن یک پاتیل، خاکستر را در آن می‌ریزند و قدری هم آب اضافه می‌کنند و آنرا روی آتش می‌گذارند تا این مخلوط گرم شود. کمی بعد، درون پاتیل را با یک مشت کاه به کمک این خاکستر می‌سایند و بالاخره آنرا با آب خالص می‌شویند و آب می‌کشند.

برای اینکه حالتی از غذای روزانه را داده باشم فهرستی را ذکر می‌کنم که مربوط به غذاهائی است که صبح و ظهر و شب در مواقعی که در خانه لرها گذرانده‌ام بمن داده‌اند. ممکن است که این توصیف، بیان چندان درستی از غذای متداول آنها نباشد، زیرا که آنها برای خارجی‌ان احترام خاصی قائلند و لذا کیفیت غذاهای آنها بهتر می‌شود. خدمتکارم می‌گفت که آنها همیشه برنج، دوغ و ماست و بخصوص نان فراوانی می‌خورند. در خانواده خوانین هفته‌ای یک یا دو بار گوشت مصرف می‌شود. معمولاً برای مصرف گوشت، بره‌ها و بزغاله‌ها را سر می‌برند. اگر مهمان زیادی وارد شود، گوسفندی را سر می‌برند. رعیت‌ها گوشت کمتری می‌خورند. اگر در فهرست غذای روزانه زیر، گوشت خیلی زیادی را مشاهده می‌کنیم، علت آن ناشی از آن است که در اوائل خرداد، گرگ‌ها به گله زدند و گوسفندانی را آنچنان زخمی کردند که باید آنها را سر می‌بریدند و می‌خوردند. کیفیت و کمیت غذا در بین اشخاصی که دارای گله‌های بزرگ هستند، بوضوح بهتر است. در منطقه «گریت» که ویژگی آن کشاورزی است، زندگی را بسیار سخت دیدم زیرا که فقط برنج خالی را همراه با نان و آب می‌خورند. شاید که کشاورزان موقع رسیدن خیار و خربزه و کدو، غذای بهتری بخورند.

وعده‌های غذا در بین لرها. تاریخ آن مربوط به ۱۹۳۵ (۱۳۱۴) است:

۷ خرداد	صبح	نان، ماست، چای.
	ظهر	حلوا، نان، دوغ.
	شب	نان و چای، برنج و ماست.
۸ خرداد	صبح	ماست و نان، کمی بعد کره تازه و دوغ.
	ظهر	برنج و یک پیاله دوغ سرد. چای (غذای بین رعایا).

شب	برنج و شاید چیز دیگری.	
صبح	دوغ، ماست، نان، نان ذرت خرد کرده و در ماست ترید شده.	۹ خرداد
ظهر	نان و کره و دوغ، برنجی که با دوغ و چاشنی تند پخته شده است.	
شب	کباب، و کمی بعد پلو، برنج و گوشت با رب انار (انار دنگ).	
صبح	نان، کباب و دوغ.	۱۰ خرداد
ظهر	نان و کره. گوشت کباب شده با سیخ، نان، دوغ.	
شب	برنج و گوشت آبپز شده گوسفند.	
صبح	درجاده «دُم دُم»، نزدیک یک لوله شاهزاده احمد	۲۱ خرداد
ظهر	نان نازک (تیری)، چای و دوغ سرد. تخم مرغ و روغن (نیمرو).	
شب	برنج	
صبح	در حال حرکت بطرف «گریت» و لذا جاهائیکه در طول روز اقامت داشتم فرق می کردند.	۸ تیر
ظهر	نان و کره، دوغ با «فیاله».	
شب	کباب. نان و کره تازه، یک لیوان دوغ، اندکی بعد. برنج و گوشت آبپز (ماست و دوغ هم دادند ولی فقط برای من آوردند)	
صبح	؟	۹ تیر
ظهر	نان، کره تازه، تخم مرغ نیمرو با گیاهان معطر.	
شب	برنج، ماست، نان.	
صبح	ماست و نان.	۱۰ تیر
ظهر	کباب.	
شب	کباب، چای، برنج و گوشت آبپز (خورشتی).	
صبح	نان و ماست و کباب و چای.	۱۱ تیر

ظهر نان و حلوا.

شب برنج و گوشت آبپز، نان و چای.

۱۲ تیر صبح ماست و نان، چای.

قبل یا بعد از برخی از این وعده‌های غذا، بدون تردید چای داده‌اند که من در یادداشت‌هایم ننوشته‌ام. این غذاها بشدت با طبع من سازگاری داشت. در ایران، مثل همه مسافران اسهال داشتم ولی وقتی در خانه لرها غذا خوردم مزاجم بحال اول و طبیعی خود برگشت و حتی این غذاها موجب اندکی یبوست نیز گردید. قبلاً اشاراتی درباره شیوه غذا خوردن کرده‌ام، بخصوص در مورد اینکه چگونه یک قطعه نان را تبدیل به قاشق می‌کنند و ماست را با آن برمیدارند و هر دو را توضیح داده‌ام. بیشتر مواقع برنج را با دست و به کمک انگشتان می‌خورند. برای اینکه اینکار بطور تمیزی انجام شود، باید عادت و مهارت داشت. برنج را با سه انگشت میان برمیدارند. انگشت شصت در پشت لقمه برنج قرار می‌گیرد و آنرا به درون دهان می‌لغزانند. در یک قرارگاه لرها، مردهای بزرگسالان چندین «کولا» غالباً با هم غذا می‌خورند. بیشتر مواقع غذا را اشخاص یک «کولا» تهیه می‌کنند و دفعه بعد، اشخاص کولای دیگر آنرا آماده می‌نمایند. تقریباً همیشه رعیت‌های بزرگسال را می‌بینیم که در خانه خان هستند و سر سفره او نشسته‌اند و از غذای آنها می‌خورند. بهر حال مردها با میل و رغبت با همدیگر غذا می‌خورند.

محرکها:

پاپی‌ها عملاً تریاک نمی‌کشند. فقط به یک مورد برخورد می‌کنیم و آنهم زنی بود که برای ساکت کردن درد دندان بعنوان دارو تریاک می‌کشید. وافور آن را از خارج از ایل قرض گرفته بودند. از لوله‌ای تشکیل شده بود و یک پوکه فشنگ، حقه وافور را تشکیل می‌داد.

پرمصرف‌ترین محرک، تنباکو است که توسط «قلیان» کشیده می‌شود. معمولاً، وقتی که مجمعی صمیمی از افراد وجود دارد، این قلیان دست به دست می‌گردد. زن و مرد قلیان می‌کشند. انواع قلیان‌هایی که مورد استفاده قرار

می گیرند، تفاوت چندانی با قلیانهائی که در شهرها مصرف می شوند و یا از جاهای دیگر خریداری می کنند، ندارند. در شکل شماره ۸۶. قدیمی ترین نوع قلیانی را می بینم که از پاپی ها خریداری شده است. بر طبق آنچه که برای ما نقل کرده اند، آب باران، بهترین آب برای این نوع قلیان است. بند شعر کوتاهی چنین می گوید:

قلیان میناب

پر از آب باران

دَم و دَم

(دم بدم)

چاقش کنید

(پرش کنید)^{۹۸}

سی دَس و رارون،

(برای دست برادران)

نوع دیگری از وسیله تدخین، یعنی چپق فارسی یا به گویش لرها «چیبوق» نیز مورد مصرف دارد. در صورت نیاز آنرا با وسائل موجود روبراه می کنند. از یک گلوله گل، یک مکعب مستطیل می سازند. در یک طرف آن گودالی برای توتون درست می کنند و همین طرف نیز سوراخی درست می کنند تا به انتهای این مستطیل ختم شود و از آنطرف چپق را دود می کنند. بدون وسیله هم توتون را می کشند. مردی که در مزرعه است و چپق همراه ندارد، کپه خاکی را پیدا می کند که روی آن کاملاً صاف باشد و شیب آن از یک نقطه مشخص شدت پیدا کند. علفهای زمین را برمی دارد و درست در جایی که شیب تند می شود، چاله کوچکی برای گذاشتن توتون حفر می کند. از این چاله تا انتهای شیب خاکریز کانالی حفر می کند و شاید با یک شاخه گیاه این کانال را به وجود آورد. کسی که میخواهد توتون را دود کند، آن در درون حفره می گذارد و آتش می زند، خودش با شکم روی زمین دراز می کشد (شکل ۸۳).

۲۱- پشم، بافندگی، آماده کردن پوست

پشم گوسفندان را در فصل بهار و اوائل تابستان می چینند. در حدود نیمه های فروردین در نزدیکی های صالح آباد، گوسفندان زیادی پشم چینی شده بودند. در

مناطق پائینی که توسط پایی ها مسکونی شده است، در اوایل اردیبهشت دیدم که لرها موی بزها را می تابیدند و آماده برای بافندگی می کردند و نیز مشغول پشم چینی گوسفندی بودند. کمی بعد، در اوائل خرداد در «دیردوان» دیدم که گوسفندان را پشم چینی می کنند و همین امر را در اوائل تیرماه در چنار کال مشاهده کردم. چهار دست و پای گوسفندی را که می خواهند پشم چینی کنند، به هم می بندند و آن را روی پارچه ای می خوابانند که برای جمع کردن پشم است. قیچی پشم چینی را «چَرا» می نامند (شکل ۸۸). با یک دست انتهای قیچی را بدست می گیرند، دو عدد تیغ قیچی را از دو طرف مجموعه پشمی که قرار است قیچی شوند می گذرانند. با دست دیگر طرف دیگر قیچی، یعنی نوک تیغه ها را می گیرند و آرام آرام دو عدد تیغه را به هم نزدیک می کنند. پشم گوسفند را لرها نیز «پشم» می نامند و موی بز را «می» می گویند.

پشم را در آب رودخانه می شویند و سپس خشک می کنند و بطرق مختلف آنرا به هم می تابانند. در حدود دهم اردیبهشت، در قلعه کپی زنی را دیدم که روی زمین نشسته بود و در مقابلش توده کوچکی از موی بز قرار داشت. با زدن یک چوب ترکه ای روی این موها آنها را از همدیگر باز می کرد (شکل ۹۰). از او پرسیدم که این کار را برای چه می کنی، بجای هر جوابی با انگشت پوشش سیاه چادر را نشانم داد که از موی بز بافته شده بود. بنابراین میخواستند از موی بز یک چنین چادری بیافتد. بنظر می رسد که هدف نهائی این چوب زدن، مخلوط نمودن موی قسمتهای مختلف بدن حیوان است. بعداً زن از این موها چیزی بشکل طناب بلندی درست می کند که بشک رشته ضخیم درهم تابیده ای است و به دور یک چوب آنرا می پیچد. سپس به کمک دوک ها (شکل ۸۸) از این رشته های ضخیم، نخ پشم و نخ مورا می ریسند. پشم را در دست چپ می گیرند در حالیکه دست راست دوک را به چرخش در می آورد (شکل ۹۱). گاهی، جایی از پشم را که در حال تابیده شدن است با آب دهان نماداری می کنند. در بالای دوک یک شکاف حلزونی وجود دارد که بند را در خود می گیرد. موقعیکه طول بند تابیده شده نسبتاً بلند شد، بند را از شکاف در می آورند و آنرا به دور محور دوک می پیچند. زنها همیشه در اوقات فراغت خود مشغول چرخاندن دوکها هستند. به من



شکل ۸۸ — بالا. طرف چپ: «چرا». طول ۳۹ سانتیمتر. E. 203

وسط: «کچوه». E. 358f

مرکز: «قنداشکن». E. 354

پائین. طرف چپ: «آچار بیفائیدار». E. 355

راست: دوک — E. 300, E 242

گفته بودند که برای چیدن موی بز می توان از شانه ای فلزی استفاده کرد که به یک چوب متصل شده است. وقتی که موی بز را از این شانه می گذرانند، آنها از یکدیگر باز می شوند و آماده برای رسیدن و تابیدن می گردند.

آماده کردن پشم و ریسندگی آن، بخصوص در بهار و اوایل تابستان انجام می گیرد. در ماههای خرداد و تیر و اوایل مرداد نیز دیدم که طنابهای نسبتاً ضخیمی می ریسند و می بافند.

«طناف» که برای درست کردن «چیت» تابیده می شود، از دو رشته طناب تشکیل شده است که یکی از آنها سیاه و از موی بز و دیگری سفید چرکین و از پشم گوسفند است. این دو طناب که بطور خفیفی به هم تنیده شده اند، بصورت یک کلاف بزرگ روی زمین و در کنار یک چوب فرو رفته در خاک جای دارند. تارهای کلاف روی قسمت بالائی چوب تابیده شده اند و دو یا سه بار دور آن می چرخند. قسمت دیگر این طنابها را تا فاصله ۱۷، ۱۸ پا فاصله می کشند یعنی تا تیری که بالای آن دو شاخه است و شاخه های «کولا» روی آن قرار می گیرند. طناب از دور ستون دو شاخه می گذرد و سپس دو عدد بندی که گفتم بطور خفیفی در هم تنیده شده اند، دو مرتبه به دست های زن بافنده می افتد که در زیر این ستون دو شاخه نشسته است. بجای دوک، از «تیر برای نون» استفاده می کنند (تیرک کوچکی که با آن خمیر را لوله می کنند و می گسترند تا لواش نازکی بدست آید). بند ریسیده شده ای بشکل یک توپ به میان «تیر» تنیده می شود. وقتیکه این توپ به شکل فرفره می چرخد نخها در زیر ستون شاخه دار تا بالای چوب بهم تنیده می شوند. وقتیکه طناب به اندازه کافی بهم تنیده و فشرده شد — آنرا به دور «تیر» می پیچند تا به نوک چوب برسد. طول دیگری را از کلاف پای چوب جدا می کنند و از نوک آن می گذرانند تا به بالای آن یعنی دو شاخه می رسد، بنحوی که بتوان آنرا خالی نمود.

در شکل شماره ۸۹ مشاهده می کنیم که یک زن لرچگونه از شش رشته طناب کوچک و نازک، یک طناب ضخیم تر می بافند که من باب مثال برای بستن بسته ها و آویختن مشک دوغ و غیره بکار می رود. معمولاً یکی از دو انتهای این طنابهای کلفت تر، که «تَناف» یا «جَلَه» نامیده می شوند، مجهز به یک



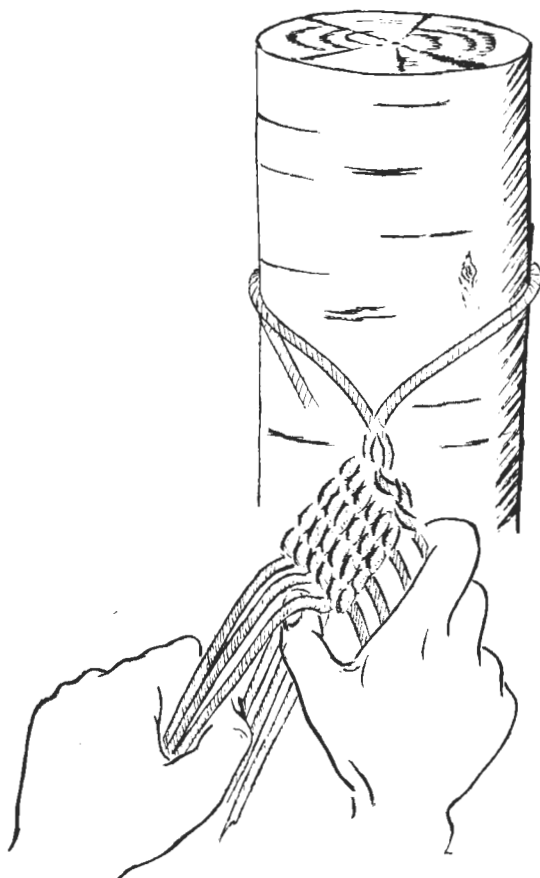
شکل ۸۹- زنی در حال بافتن طناب شکل ۹۰- زنی در حال زدن موی بز با یک چوب



شکل ۹۱- زنی در حال رسیدن با دوک شکل ۹۲- جوانی در لباس لری. «چوقا» و «گلّو»

قلاّب بزرگ چوبی است که بدقت تراشیده شده است و آنرا «رچه» (شکل ۹۴) می نامند. وقتی که می خواهند چیزی را ببندند طناب را از دور آن عبور می دهند. زنان لُر نوارهایی را می بافند که دارای پهنای گوناگون هستند. بند تنبان

بطریقی بسیار ساده و از تعدادی نخ دو لایه بافته می شود. ضمناً بند تنبانه‌های پهن تری نیز وجود دارند که مطابق با روشی بافته می شوند که در دانمارک آنرا «اسپرنگ» می نامیم.



شکل ۹۳- طرح ساده‌ای از چگونگی بافتن «درپه». که حالت دستها را نشان میدهد، نشان دادن حالت نخها در طرح درست نیست.

یک نوار کمی پهن تر را «درپا» می نامند. این نوار را به روشی می بافند که در شکل ۹۳ می بینیم. همین طرح ساده نشان میدهد که نوار چگونه به بالای یک چوب متصل می شود. تار از قسمت بافته شده نوار به دو طرف می رود. دو دسته

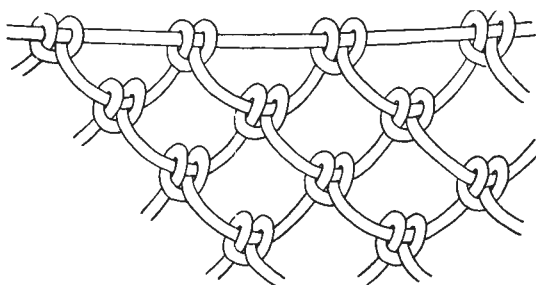
تاری را که از هم می گذرند، زن بافند با کلمه «لَانْ» مشخص می کرد و می گفت: «ای لَانْ اَش اُ او لَانْ اَش». می بینم که این زن چگونه گروهی از نخها را در دست چپ و گروهی دیگر را در دست راست می گیرد. گروه اول توسط انگشتان به دو ردیف جدا از هم تقسیم می شوند درست مثل تارهای زیرورو در دستگاه بافندگی. نخ بیرونی از بین این ردیف نخ می گذرد و وارد دسته دیگر نخها می شود. آنرا بدقت با انگشت شصت در سر جای خود قرار می دهند.



شکل ۹۴- در طرف چپ در وسط : «نوار». به عرض ۵/ و ۷/ سانتیمتر. E. 309, 308
در طرف راست : «تناف» با «رَجه». E. 305

نوارهای پهن تری نیز بافته می شوند که خودشان هم به آن «نوار» می گویند (شکل ۹۴). احتمالاً این نوارها را روی نوعی دستگاه که مخصوص بافتن همان نوارها است، می بافند. من این دستگاه را ندیدم ولی در مواردی چاقوهای چوبی خاصی بدستم رسید که تراش ظریفی نداشتند و برای این نوع بافت بکار می روند. این چاقوها و یا اینکه دستگاه نواربافی را «بنوْشَه» می نامند.

با طنابهای ضخیم نوعی تور می بافند که به آن «شَوْگ» می گویند که نمونه ای از آن را در شکل شماره ۹۶ می بینیم و در شکل ۹۵ ملاحظه می کنیم که

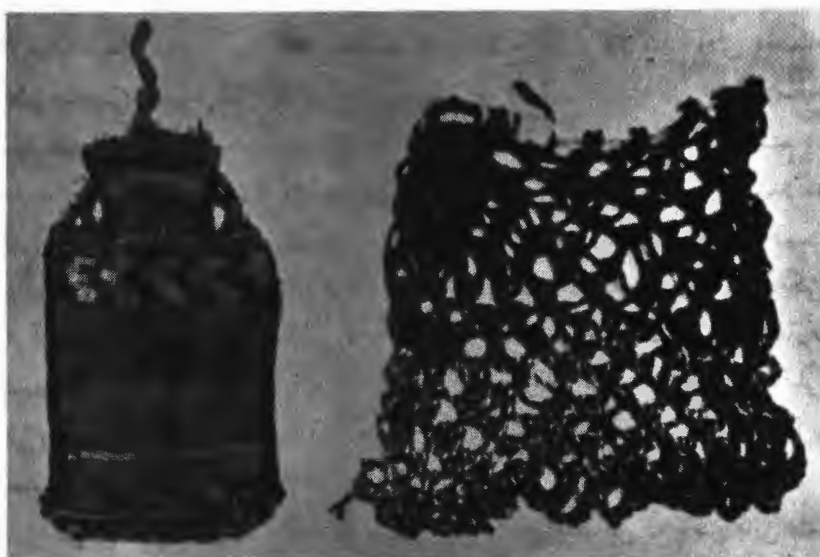


شکل ۹۵- طرح ساده چگونگی اتصال بندها در «شوک». (مراجعه شود به شکل ۹۶).

طنابها چگونه به یکدیگر گره می خورند. بافتن «شوک» کار هر کسی نیست و مهارت و تخصص لازم دارد و برای یافتن کسی که قادر به بافتن «شوک» باشد، باید جستجوی زیادی به عمل آوریم.

دستگاه بافندگی که در بین لرها دیدم بصورت افقی است^{۹۶}. و تمام یافته های مورد نیاز زندگی اشان را می توانند روی آن ببافند. طول بافته ها بستگی به طول تارهای آن ها دارد و این طولها بیشتر از چند متر نیستند. بافت عرض آن را «تخته» می نامند. روی این نوع از دستگاه، نه تنها بافته های ساده را می بافند بلکه بافته های راه راه و همچنین پوشش حیوانات و نیز خرجین هائی که دارای کیفیت معمولی و یا بسیار عالی هستند، روی همین دستگاهها بافته می شوند.

شکل ۹۷، دستگاه بافندگی را نشان میدهد که زنهای «ورک» برای درست کردند و اکنون در موزه ملی کپنهاک است (E : 297). در این دستگاه تارها بین



شکل ۹۶- طرف چپ: «نُور». کیسه جای نمک. پهنا ۵۸ سانتیمتر. E. 330

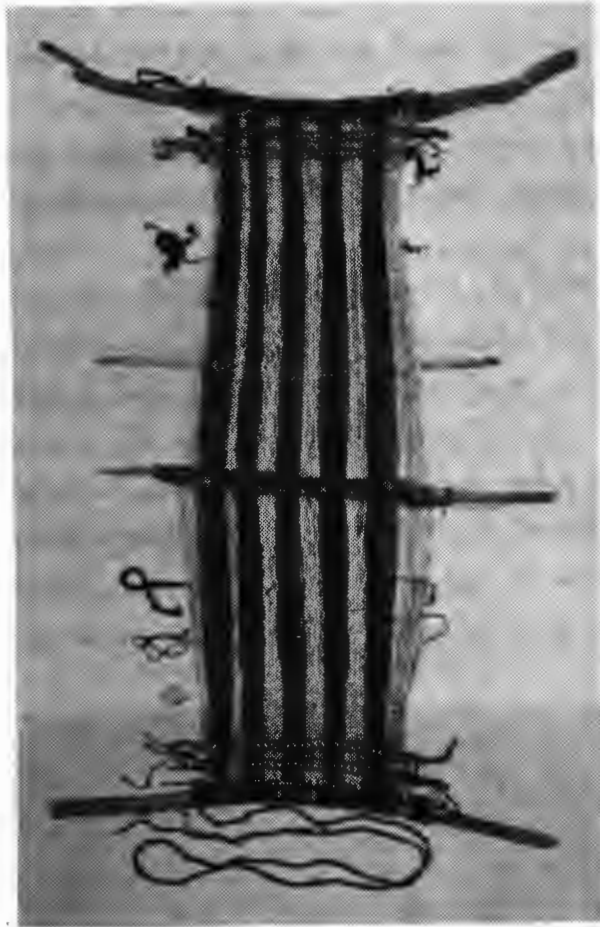
طرف راست: «شوگ». تور بافته شده از طناب. E. 322

دو عدد چوب کشیده شده اند که اندکی خمیده هستند (که هنوز هم پوست خود را دارند). طول این چوب ها به ترتیب ۱۴۳ سانتیمتر و ۱۲۸ سانتیمتر است. یک ترکه چوب نازکتر («ترکه») در بین تارها قرار گرفته است و با یک بند ضخیمتر به رنگ سیاه («پلییه») به قسمت داخلی این دو چوب بسته شده اند. این دو عدد چوب کلفت توسط میخهای چوبی به زمین متصل هستند. تارهای آن از نخهای نسبتاً ضخیم دو لایه تشکیل شده است. این تارها به حوزه های سفید و سیاهی تقسیم شده اند که شش قسمت سفید رنگ ۵ قسمت سیاه رنگ دارد و در هر انتهای آن دو ردیف بافته نیز توسط پودهای سفید و سیاه بافته شده اند («تتش»). چوب بزرگی به طول ۱۱۹ سانتیمتر بنام «چوپیش» که پوست آن کنده شده است با «ترکه» ای که به آن مربوط است توسط یک طناب سیاه به میان تارها متصل شده است. روی دستگاهی از این نوع، که در نزدیکی شاهزاده احمد دیدم، این چوب میانی اندکی بالاتر بود و دو انتهای آن روی چندین سنگ قرار داشتند. بالاخره چوبی را که

پوست آن کنده شده است و آنرا «پُشت پیز» می نامند و طول ۱۰۶ سانتیمتر است از میان تارها گذشته و آنها را به دو قسمت یا دو سطح تقسیم می کند. وقتی دستگاه بطور مناسبی کشیده شد اگر این پشت پیز را جلو و عقب ببریم جای این دو سطح باید تغییر کنند. روی دستگاهی که در شاهزاده احمد بود، آنطور که من توانستم در مدت یک ملاقات عجولانه مشاهده نمایم، بافندگی به شرح زیر انجام می شد: دو نفر زن در یک طرف دستگاه نشسته بودند و هر کدام از آنها چوب میانی دوکی را در دست داشتند و با آن به تندی تارهای نزدیک به چوب وسط دستگاه را می تاراندند. یکی از آنها پود را با یک دست رد می کرد و سپس هر دو نفر آنها ضمن لرزاندن تارها توسط همان چوبهائی که در دست داشتند، این پود را به طرف سایر پودهای قبلی می رانندند. بالاخره، پود را با یک شانه سنگین بنام «گرکیٹ» می کویدند تا خوب فشرده شود.

هرگز ندیدم که زنها چگونه با دستگاههای که اختصاص به بافتن قالی های بزرگ با بافت گره ای (یعنی قالی) هستند، کار می کنند. ولی بارها چگونگی کار گذاشتن این دستگاهها را مشاهده کردم. برای اینکار از تیرهای کلفت یا بیشتر از شاخه های قطور استفاده می شود که بالای آن دو شاخه است. فکر می کنم این دستگاه را، همانطور که در روستائی در نزدیک بروجرود دیدم، به نحوی برپا می کنند که تشکیل یک چهارچوب عمودی را می دهد. بلندی آن ها به اندازه قد یک مرد و شاید هم بلندتر است و تارها را بطور عمودی روی آن می کشند. در اوائل بهار در گریت چوبهائی را دیدم که در دستگاه بافندگی مورد استفاده قرار می گرفت و برایم توضیح دادند که در این موقع از سال زنها هنوز به ریسندگی اشتغال دارند و بافندگی را بعداً شروع می کنند یعنی حدود آخر تابستان به بافندگی می پردازند.

در این موقع، در بیشتر جاها مشغول رنگرزی نخ ها بودند و نخهای پشمی در درون پاتیل ها و یاروی سینی های بزرگ فلزی در انتظار رنگ خیس می خورند. همه اطلاعات من در مورد رنگرزی به چند کلمه ای محدود می شود که لرها بطور گذرا در مورد روش کارشان در اختیارم گذاشته اند. برای رنگرزی پشم ها از محصولات گیاهی استفاده می شود.



شکل ۹۷- دستگاه بافندگی. طول ۱۱۹ سانتیمتر. E. 209

به این ترتیب رنگ سیاه را از «جیغه» بدست می آورند که آنرا از برگهای «کیگم» می گیرند. برای رنگ زرد، از «گندل» (?) استفاده می کنند و رنگ آبی را از «نیل فرنگی» می گیرند که در اروپا ساخته می شود. ادرار گاو (چور گاؤ) برای رنگرزی ضروری است.

«قالی» هائی که توسط پایی ها بافته می شدند معمولاً درشت بافت بودند و رنگ آنها نسبتاً تیره بود مثل رنگهای، آبی، قهوه ای و قرمز. در یک زمینه شگرفی

طرحهائی را می‌توان دید که عدد « 6 » برعکس را بخاطر می‌آورد و این طرحها دارای رنگ قهوه‌ای و حاشیه‌های آبی هستند. در گریت، قالی بسیار فرسوده‌ای را دیدم که طرح هندسی آن با طرحهای معمولی بسیار متفاوت بود. منتها برای اولین بار و حتی تنها موردی بود که چنین چیزی را می‌دیدم. این فرش توسط زنی بافته شده بود که به طوایف « بیراوند » تعلق داشت و با مردی از ایل پاپی ازدواج کرده بود.

معمول چنین است که قالی‌ها را فقط زنها می‌بافند و می‌گفتند که مردها به ساختن و مالیدن نمد می‌پردازند. شاید رابطه‌ای بین این امر و آنچه که در بازارهای شهرها می‌گذرد، وجود داشته باشد. در بازار شهرها مردها به نمدمالی اشتغال دارند. ضمناً برای نمدمالی، زور و قوت زیادی لازم است. من مردهای لر را ندیدم که نمدمالی مشغول باشند منتها در کتاب دیگری تحت عنوان « Contribution to the History of some Oriental Bazar Crafts »^{۱۰۰} توضیح داده‌ام که این نمدها چگونه در بازار ساخته می‌شوند. لذا خوانندگان را که مایل به داشتن اطلاعات بیشتر و دقیقتری هستند به خواندن این کتاب توصیه می‌کنم.



شکل ۹۸ — «نمد»: فرش نمدين، طول ۱/۸ متر. E. 296

فرش‌های نمدین (شکل ۹۸) معمولاً بشکل مستطیل هستند و ابعاد چندان بزرگی نیز ندارند. یک طرف آن‌ها اندکی از یک متر بیشتر یا کمتر است، طرف دیگر آن معمولاً یک برابر نیم همین طرف است. آنطور که برایم نقل کردند، پایی‌ها نمد را در فصل تابستان می‌مالند. مردها مطلقاً اینکار را خودشان نمی‌کنند و یکی از حلاجان دوره‌گرد آنها را کمک می‌نماید و همین شخص طرحها را نیز پیاده می‌کند. نشانم دادند که چگونه نوارهای پشمی را که نقش‌ها را بوجود می‌آورند، در کف دستها لوله می‌کنند. فرش نمدین را روی یک «چیت» می‌گسترند و احتمالاً در شروع کار آن را بین همین چیت لوله می‌کنند. برای نقش‌های آن از رنگهای مختلف پشم گوسفند استفاده می‌شود. غالباً رنگ فرشهای نمدین سفید مایل به خاکستری است و نقش‌های آن به رنگهای قهوه‌ای تیره است. در خانه اشخاص فقیر نمدهای بدون نقشی را دیدم که فقط به رنگ قهوه‌ای تیره بود و همین رنگ نیز ناشی از اختلاط انواع پشم‌ها می‌باشد. تقریباً در هر خانواده‌ای، یک یا چند عدد از این فرشها وجود دارد و بمحض اینکه مهمانی از راه برسد یکی از آنها را می‌گسترند و به این ترتیب مهمان می‌تواند جایی برای نشستن پیدا کنند.

پوست گوسفند و بز، و شاید هم فقط پوست بز برای مشک آب و یا ظروفی که برای ذخیره مواد خوراکی هستند بکار می‌رود که به آن‌ها «همون» می‌گویند. لذا باید پوست را سالم در بیاورند بدون اینکه شکم دام را بدرند. لرها در مورد چگونگی درست کردن مشک توضیحات زیر را برایم دادند. موی بز را یا از ریشه می‌کنند و یا اینکه با قیچی می‌چینند. برای اینکه یک «مشک آب» درست کنند، در یک «پاتیل»، مقداری «جفت» می‌ریزند و اندکی آب اضافه می‌کنند و آنرا می‌جوشانند. بمحض سرد شدن، این مخلوط را درون پوست می‌ریزند و در آنرا می‌بندند. مدت سه روز این مخلوط در درون مشک می‌ماند و مشک پس از این مدت آماده بهره‌برداری می‌شود.

برای آماده کردن یک «همون» آب و آرد را در یک پاتیل می‌پزند. مخلوط سرد شده را در پوست می‌ریزند و در آن را می‌بندند و دو روز بحال خود می‌گذارند. سپس با «چوب میخ شوتا» (شکل ۹۹) روی آن کار می‌کنند.



شکل ۹۹- «چوب میخ شونه» طول ۳۷ سانتیمتر. E. 581

جنس این ابزار از چوب است و انتهای بالائی آن را بشکل اسکنه در آورده اند و انتهای زیرین آن نوک تیز می باشد. این ابزار در پهلوی خود گره ای دارد که با ضربه زدن روی آن، نوک تیز این ابزار را در خاک فرو می کنند و به این ترتیب موقع کار کردن، به شخصی که پوست را می تراشد صدمه ای وارد نمی شود. پوست را برای نرم کردن با حرکتی رفت و برگشت روی این وسیله می کشند تا زوائد آن تراشیده شود.

بر اساس آنچه که برایم گفته اند، مشک دوغ نیز به همان روشی ساخته می شود که مشک آب را می سازند. منتها پس از اینکه آن را پاک کردند، برای آماده کردن آن، از فضولات میش و بز استفاده می کنند تا محکمتر شود. در لرستان، پوست بره ها را برای درست کردن «پوتین» دباغی می کنند. برای دباغی کردن پوست گاو و ازاله موهای آن، این پوست را برای مدتی زیر خاک می گذارند.

۲۲- پوشاک، طلسم ها و دعاها و زیبایی ۱۰۱

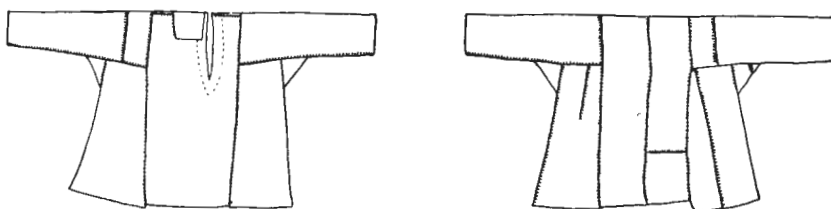
پوشاک پابی هادر حال حاضر بشدت تحت تأثیر تولیدات شهری قرار گرفته است تا جائیکه پارچه های نخی، چلووار و متقال و نیز بالاپوش های مردانه را در بازار شهرها میخرند. احتمالاً بیشتر لباسها نیز در همان بازارهای شهر دوخته شده اند زیرا که درز آنها معمولاً با ماشین دوخته شده است. اگر گاهی مواقع می بینیم که بعضی از پوشاک ها از نوارهای باریک پارچه ای دوخته شده اند، و این پوشاکها غالباً چندین تکه هستند به این دلیل است که این عمل غالباً بازمانده ای از فنون

گذشته است. مردم در آن موقع پارچه‌های پوشاک خودشان را توسط دستگاه‌های کاملاً باریکی می‌بافتند. امروزه نیز بعضی از رؤسای قدیمی که هنوز حضور دارند، مایلند به همان روش قدیم عمل کنند.

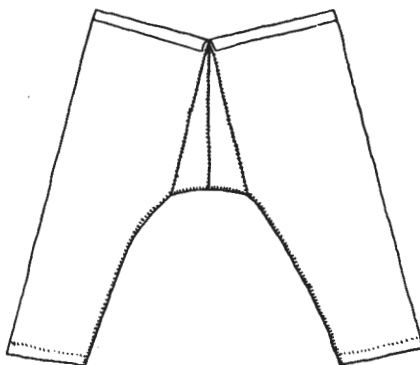
پوشاک مردها از قطعات زیر تشکیل می‌شود:

پیراهن که خودشان به آن «جوْمه» یا «یَلَش» می‌گویند که در حال حاضر بیشتر به شکل اروپائی آن است و از بازار خریداری می‌شود. پیراهنهائی که جلوی آنها از گردن تا زیر سینه باز است بیشتر مورد توجه می‌باشند. در غالب موارد، بخصوص در تابستان، پیراهن را همیشه روی شلوار می‌اندازند.

«جوْمه»: شکل ۱۰۰، خریداری شده از ورک این پوشاک با نخ سفید کوچک



شکل ۱۰۰ - «جوْمه»: پیراهن مردانه. E. 260



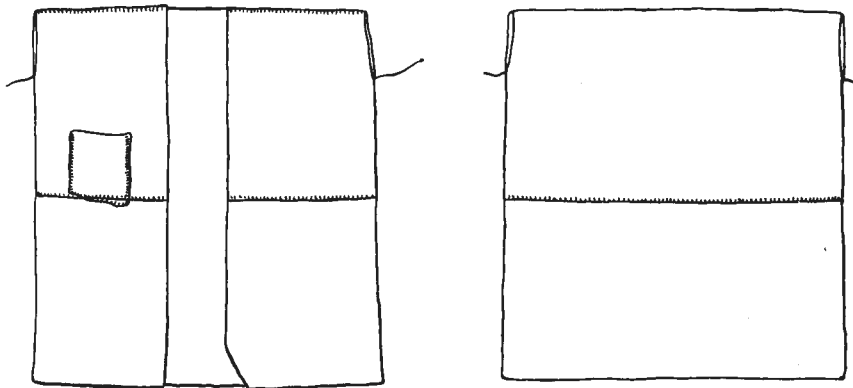
شکل ۱۰۱ - «پاپوش»: شلوار مردانه. E. 258

خورده است و از قطعات زیادی از پارچه پنبه ای سیاه تشکیل یافته و دوخت آن در کنار داخلی آن است. پارچه آن در سر آستینها دو لایه شده است و روی آن را با نخ رنگ روشن سجاف دوزی می کنند. در جلوی سینه، شکافی به طول ۱۳/۵ سانتیمتر وجود دارد که در طرف چپ واقع شده و با دو عدد بند کوچک که در گوشه بالای شانه آن دوخته شده است در بالا بسته می شود. طول پشت آن ۶۱ سانتیمتر است و فاصله دو مچ دست آن ۱۲۳ سانتیمتر می باشد.

شلوار یا «پاپوش» یا «پاپیش» (شکل ۱۰۱). معمولاً از پارچه تیره رنگ و همیشه از پارچه آبی تقریباً سیاه دوخته می شود. شلواری که پاپی ها استفاده می کنند دارای پاچه نسبتاً تنگی است. در پاره ای موارد شلوارهایی را می بینم که پاچه بسیار گشادی دارند که این نوع شلوار در بین بختیاری ها^{۱۰۲} بسیار معمول است.

شلوار مردانه «پاپوش» از پارچه سیاهی دوخته شده است. نمونه ای که در طرح ملاحظه می شود خودم آنرا تهیه نموده ام و احتمالاً در شهر دوخته شده است^{۱۰۳}. بنظر میرسد که دوخت آن توسط ماشین باشد. هر پاچه آن از یک تکه پارچه است که تا کمر ادامه دارد. در وسط قطعه پارچه ای که در کمر بکار رفته است تکه پارچه هایی دوخته می شود که مثلثی شکلی بوده و بخصوص بین پاچه ها امتداد یافته اند (به آنها «چیل وچ» می گویند) پارچه درپائین پاچه های شلوار تا میخورد و دو ردیف خط کوک موازی و یک ردیف خط کوک زیگزاک در بین آنها وجود دارد. حاشیه درونی پاچه ها را «درپا»^{۱۰۴} می نامند. کمر آنها نیز لیفه دار است («سریشک»). بند تنبان شلوار نواری است که از پشم بافته شده است، طول شلوار ۹۱ سانتیمتر و عرض آن در کمر ۶۸ سانتیمتر است.

(شکل ۱۰۱) شلوار مردانه ای است که جنس آن از پارچه پنبه ای سیاه، و هر پاچه آن از یک قطعه پارچه تشکیل شده است. قطعه پارچه مربعی شکلی به عرض ۴۸ و بطول ۵۰ سانتیمتر بین دو عدد پاچه دوخته شده است و دو عدد زاویه مقابل آن به دوخت داخلی پاچه ها وصل می شود و توسط قطعات باریک و نوک تیز ادامه می یابد. بند تنبان آن نوار پشمی الوان است. طول شلوار ۹۸ سانتیمتر و گشادی آن در کمر ۵۰ سانتیمتر است.



شکل ۱۰۲ - «چوقا»: بالاپوش مردانه به شکل عبا. E. 254

بالاپوش معمولی مردها «چوقا»^{۱۰۵} است که نوعی از «عبا» ی فارسی است که همه با آن آشنائی دارند^{۱۰۶}. معمولاً «چوقا» را از شهرها می‌خرند. برای تجسم این پوشاک باید مردی را به نظر آورد که تکه پارچه‌ای به شکل مستطیل را به پشت خود انداخته و دو طرف آنرا از روی شانه‌ها تا کرده و به جلو انداخته است. این قطعات در حاشیه بالائی آن و در روی شانه‌ها بهم دوخته شده‌اند. در بالای آن، درست در زیر درزی که در روی شانه‌ها و در دو طرف چپ و راست این پوشاک است، دو عدد حلقه آستین قرار دارد که برای گذراندن دستهاست. چوقائی که من از دزفول خریدم، سرتاسر دوخته شده بود و حلقه آستین نداشت و ظاهراً خریدار باید خودش آنرا بشکافد و سپس لبه‌های آن را پس دوزی کند. چوقای لرها معمولاً از دوپهنای پارچه پشمی درشت بافت دوخته شده است که دارای خطوط آبی و سیاه است. خط دوخت این دو تکه یعنی درز آن، درست در دور کمر است.

چوقائی را که در شکل ۱۰۳ می‌بینیم از خان جوان ایل پاپی گرفته‌ام. از پارچه‌ای است که از پشم رنگ روشن تهیه شده است. درپائین دوخت کمر آن خطوطی به رنگ مشکی وجود دارند. وقتی که این چوقا ریسیده می‌شود، این خطوط به حالت سرازیر دیده می‌شوند.

در بالای درز دوخته شده هم خطوط آبی وجود دارند که پهن‌تر هستند و تشکیل طرح ویژه‌ای را می‌دهند که آنرا در شکل ۱۰۴ می‌بینیم. درپائین حلقه

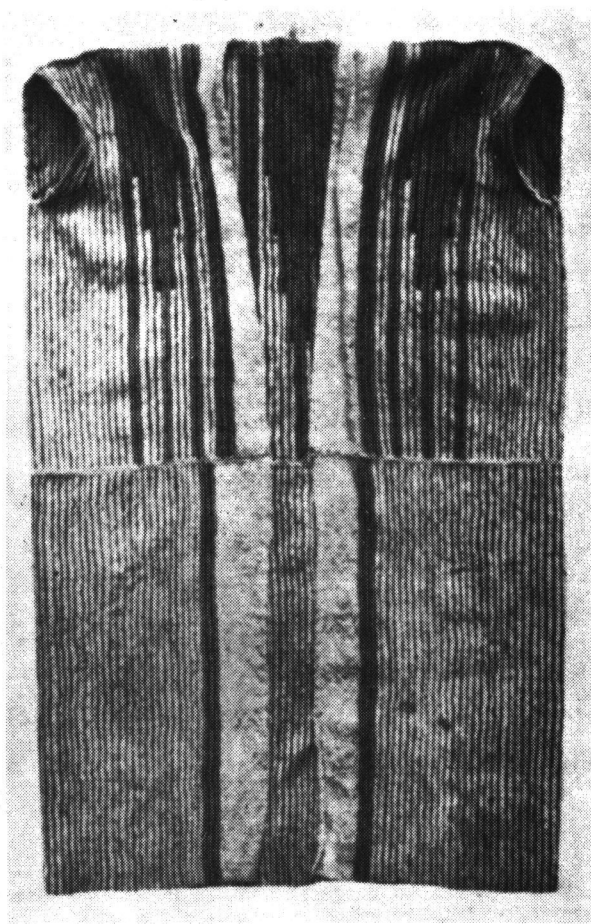


شکل ۱۰۳ - «فرج» بالاپوش نمدین. E. 264

آستین نیز یک بند کوتاه وجود دارد. پهنای این دوپارچه با نخ پشم بطریق خاصی بهم دوخته شده‌اند. وقتیکه اینها را از شهر می‌خرند، این دو قطعه با دوخت درشتی بهم دوخته شده‌اند، ولی بعد از اینکه لرها آن را خریدند و به خانه آوردند دوباره با دقت و ظرافت آنرا می‌دوزند. بلندی پشت آن در حدود ۱۰۰ سانتیمتر و پهنای شانه آن حدود ۵۶ سانتیمتر است.

چوقائی است که از لووه خریداری شده است کاملاً همانند همین چوقا است منتها پارچه آن درشت بافت و رنگ آن قهوه‌ای است و بنظر می‌رسد که روی دستگاه خانگی بافته شده است (شکل ۱۰۲). در داخل آن، روی گردن و نیز در پائین در طرف چپ، قطعاتی از پارچه سیاه بصورت نوار باریک دوخته شده است. جیب آن که در بیرون است از پارچه نازک پنبه‌ای به رنگ روشن است. در بالا و دو طرف چپ، تکه‌ای کاغذ و یا چیزی مشابه آن، دوخته شده و حالت یک نقش را دارد و بجای دُعا و طلسم است. بلندی آن ۹۸ سانتیمتر و پهنای شانه‌ها ۸۷

سانتیمتر است.
 می گفتند که این چوقا زیباتر از چوقائی است که از شهر خریداری شده
 است. ضمناً شغلی را دیدم که پارچه آن پوشش سیاه چادر را بخاطر می آورد که از
 موی بز بافته می شود.
 بالاپوش نم‌دین که از نزدیک «گردینگ نژیون» خریداری شده است نام آن
 «فِرِج» یا «فِرَجی» است. یک تکه است، رنگ آن خاکستری روشن است و
 اندکی نیز رنگ قهوه‌ای دارد. برای درک حالت کلی آن به شکل شماره ۱۰۴



شکل ۱۰۴ - «چوقا»: تصویری از جلوی چوقا. E. 255

مراجعه شود. آستینهای آن شبیه به دو کیسه بلند است. سر آستینهای آن بسته است. در آستینهای آن، هم در زیر بغلها و هم کمی بالاتر از مچ دست سوراخ‌هایی وجود دارند. بلندی پشت آن ۹۷ سانتیمتر و عرض آن از یک دست تا دست دیگر حدود ۱۹۰ سانتیمتر است.

ضمناً گفته شد که «پوستین» ایرانی که بسیار مشهور است، در لرستان نیز وجود دارد. این پوستین بالا پوش فراخی از پوست بره یا گوسفند می‌باشد. الیاف در داخل قرار می‌گیرد و آستینهای بلندی دارد، من این پوستین را در بین پایی‌ها ندیدم و یک نفر اروپائی که منطقه را خوب می‌شناخت گفت «در لرستان نباید دنبال پوستین گشت». او مطمئناً در گفتار خود محق بوده است. گویا در گذشته این نوع پوستین در بین پایی‌ها وجود داشته است.

در پاره‌ای موارد به «شال» برخورد می‌کنیم که غالباً روی «چقوا» و در محل کمرگاه بسته می‌شود. این «شال» از پارچه بلندی تشکیل می‌شود که از بازار شهر خریداری می‌کنند. این پارچه بلند چند بار به دور کمر پیچیده می‌شود و کاربردهای متعددی دارد. کسی که اجناسی را از شهر خریداری کرده است، بسته‌های کوچک خریداری شده را در میان این شال می‌گذارد. در سفر، اگر در هوای آزاد و زیر آسمان پر از ستاره می‌خوابد، از شال بعنوان روانداز استفاده می‌کند. و بالاخره، سوارانی را دیدم که دو نفری روی یک اسب سوار بودند و چون اسبشان لگام نداشت، شال خود را به سر اسب بسته بودند و از آن بعنوان لگام برای هدایت اسب استفاده می‌کردند.

«شال» موجود در موزه کپنهاک پارچه بلندی است که از نخ پنبه سفید بافته شده است، آنرا از شهر و احتمالاً خرم‌آباد خریده‌اند. پهنای آن ۸۰ سانتیمتر و بلندی آن ۶۳۶ سانتیمتر است.

سرپوش معمولی مردها تا سال ۱۰۷۱۳۱۴ یک کلاه بزرگ خاکستری-قهوه‌ای بوده است (شکل‌های ۸۳ و ۹۲). شکل کلی آن به صورت نیم کره و یا بیشتر گنبدی شکل است که نوک آن بطور خفیفی تیز شده است. پائین آن، یعنی جاییکه دقیقاً روی سر قرار می‌گیرد، کاملاً صاف بریده شده است. این کلاه در بیشتر جاهای ایران شناخته شده است و شاید بتوان گفت که در همه جای ایران از



شکل ۱۰۵- در طرف چپ. بالا : «گورقی» جوراب. E. 568ab

پائین : «کَلَمَسَنگ». قلاب سنگ یا فلاخن. E. 575

وسط. : پا بند. طول ۶۸ سانتیمتر. E. 569

در طرف راست. بالا : «دستکش». E. 571

پائین : یک جفت ساق بند. E. 507



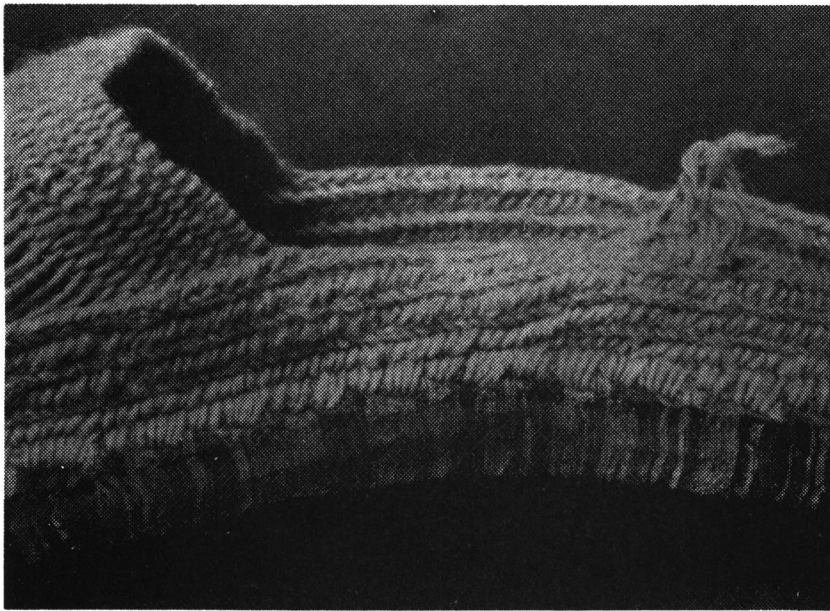
شکل ۱۰۶- گیوه‌های ایرانی، گیوه مخصوص لرستان را در قسمت بالای عکس

می بینیم.



شکل ۱۰۸- کودکی با تعویذها و طلسم‌ها
و نظر قربانی‌ها

شکل ۱۰۷- مردی که نخ گیوه را می‌تاراند



شکل ۱۰۹- قسمتی از گیوه

این نوع کلاه استفاده می‌شود. لرها این کلاه‌ها را از بازار شهرها می‌خرند و شاید خودشان هم درست می‌کنند. آن را به نامهای «گُله»، «گُلاو»، «گُلُو»، «شب گُلُو» یا «گُلُو سرد» (که احتمالاً «زرد» است) می‌نامند. نوع دیگری کلاه نمدی مورد استفاده بختیاری‌هاست که اندکی با آنچه که در اینجا توصیف شد، تفاوت دارد. رنگ آن سیاه یا آبی تیره است. شکل کلی آن بصورت استوانه و بالای آن بسته است. مردها غالباً سوزن و نخ خود را در کلاه نمدی خود نگه میدارند و به جدار داخلی آن فرومی‌کنند. گاهی موارد، به دور کلاه نمدی شالی پیچیده می‌شود و لذا این کلاه شکل یک عمامه را بخود می‌گیرد که به آن «می زر» می‌گویند. در بیشتر موارد برای این منظور از شالهای معمولی و راهی استفاده می‌شود که از بازار می‌خرند. ولی رنگ بعضی از این عمامه‌ها دارای نشانه و مفهوم خاصی است. پاپی‌هایی که در امامزاده بزرگ شاهزاده احمد خدمت می‌کنند، عمامه قرمز بر سر می‌گذارند و ساداتی که در ایل پاپی هستند عمامه سیاه دارند، در حالیکه سادات جاهای دیگر دارای عمامه سبز هستند.

در فصلی که لرها را دیدم، زن و مرد گیوه برپا داشتند ولی هیچکدام جوراب نپوشیده بودند. بعضی از زنها حتی پابرهنه راه می‌رفتند. اما کمی بعد که با لرستان آشنائی بیشتری پیدا کردم مطالب زیر هم دستگیرم شد، دستکش دو انگشتی دارند که به آن «گورمی» یا «گورمه» می‌گویند. دستکش پنج انگشتی و ساق بند نیز دارند. این اشیاء را می‌توان در موزه ملی کپنهاگ دید که تحت شماره‌های زیر ثبت هستند.

(شکل ۱۰۵). جوراب از نخ پشم ضخیم که توسط میل بافته شده است. رنگ آنها غالباً زرد و خاکستری روشن است. نقش‌ها اساساً از رنگ‌های سیاه، زرد، سبز و قرمز بافته شده‌اند. طول دستکش ۳۵ تا ۳۷ سانتیمتر و عرض آن در بالا ۱۴ سانتیمتر است.

(شکل ۱۰۵). دستکش‌های بافته شده توسط میل بافندگی، از پشم ضخیم به رنگ زرد خاکستری با نقوش به رنگ سیاه. طول ۱۸ سانتیمتر و ۱۹/۵ سانتیمتر. (شکل ۱۰۵). یک جفت ساق بند که توسط میل بافندگی از پشم بصورت کاملاً فشرده بافته شده است. نقش شطرنجی آن از زرد خاکستری روشن (رنگ

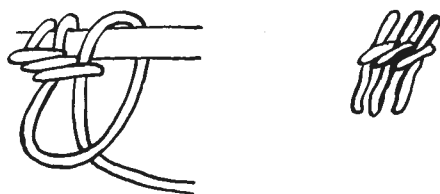
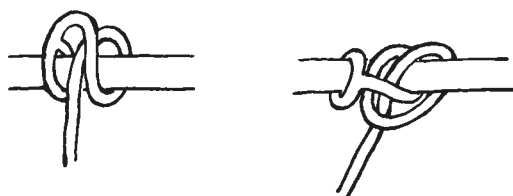
متن) و قهوه‌ای است. طول آن‌ها ۴/۲۵ سانتیمتر و ۲۶ سانتیمتر و حداکثر عرض آن‌ها ۵/۱۷ سانتیمتر می‌باشد.

لرها معمولاً گیوه ایرانی به پا می‌کنند که لره‌های کوه‌نشین آنرا درست می‌کنند و بدون تردید محکمتر از گیوه‌های جاهای دیگر است. شنیدم که پایی‌ها برای گیوه دو نوع واژه بکار می‌برند. «گیوه» ۱۰۸ و «کُلا» ۱۰۹. با در نظر گرفتن شکل آنها، این پاپوش‌ها شبیه پاپوش‌های دانمارکی‌هاست که آنها هم شبیه به گیوه هستند. ولی تخت اینها کلفت‌تر است و از نوارهای تا شده‌ای از پارچه‌ای پنبه‌ای تشکیل شده‌اند. این تسمه‌های پارچه‌ای را ردیف کنار هم می‌گذارند و تسمه‌های نازکی از پوست گاو از میان آنها عبور می‌دهند که آنها را بشدت بهم‌دیگر فشرده می‌کنند. این تسمه‌ها، چندین بار در جهت طول گیوه، از بین این نوارهای پارچه‌ای گذشته است. در بین لرها، رویه آن با نخ پشم سفید رنگ، بصورت فشرده‌ای بافته شده است و بافت آن بصورت قلاب‌باف است. در شهرها برای بافتن رویه آن از نخ پنبه استفاده می‌شود. این پاپوش‌ها در کوره راه‌های کوهستانی کاملاً کارآئی دارند. نوارهایی که از پارچه پنبه‌ای درست شده است و تخت آن را تشکیل میدهد، در طول تخت گیوه بصورت عرضی کنار هم چیده شده است و مانع لغزیدن آنها می‌شوند.

یک صنعتگر محلی از ایل پایی را در نزدیکی‌های «دیردوان» پیدا کردم که تخت گیوه درست می‌کرد و خود مردم نیز رویه آنها را می‌بافتند. ضمناً در بازار بروجرد هم دیدم که گیوه درست می‌کنند و براساس مشاهداتم در این محلها، توصیفی از ساختن گیوه در کتاب زیر داده‌ام:

«Contribution to the Hisrory of some Oriental Bazar Crafts»

در همین جا باید توضیح دهم که لرها چگونه رویه گیوه را درست می‌کنند. نخ‌های که رویه گیوه را با آن می‌بافند، اول باید صاف شود. برای اینکار، یک طرف آنرا به انگشت‌های پا وصل می‌کنند و سر دیگر آنرا با یکدست می‌گیرند و می‌کشند و با سوزنی که در دست دیگر دارند این نخ را می‌سایند (شکل ۱۰۷) بتدریج پره‌های اضافی آن می‌ریزد، سپس نخ را بدور انگشت‌های پا می‌پیچند و بتدریج بخش دیگری از نخ را با سوزن می‌سایند. قسمت روئین کفش با سوزن



شکل ۱۱۰ - دوختن و بافتن گیوه

دوخته می شود. در حاشیه روئین تخت گیوه، کلافی از پشم ضخیم می دوزند که بشکل یک سجاف و لیفه در می آید و خودشان آنرا «می» می گویند. بافتن رویه گیوه از همین سجاف شروع می شود. شکل ۱۱۰ نشان میدهد که چگونه اولین گره زده می شود. این بافت، که خودشان به آن «بوپرک» می گویند تمام سجاف را می پوشاند. ردیف های بعدی که روی این ردیف بافته می شوند قلابی حاشیه برجسته ای را تشکیل میدهند که دور تخت را می گیرد. ردیف های اول و دوم و سوم را با نامهای «یک گشت»، «دو گشت» و «سه گشت» مشخص می کنند. هنگامیکه حاشیه به ارتفاع مورد نظر رسید، سعی می شود که با دوختن این لبه های کناری بهمیدگر رویه آن را بدوزند برای اینکار چوبی را در درون گیوه، در طول آن، بین پاشنه و نوک، می گذارند تا این دو سر کشیده شوند و در اثر دوختن به هم نزدیک نگردند. رویه گیوه را می توان به راههای گوناگون بافت. یا می توان آنرا با گره ها و قلابهای بافت، که در بالا توضیح داده شد، یا با گره هایی که در شکل ۱۰۹ نشان داده می شود. علاوه بر نامهایی که برای قسمتهای مختلف گیوه وجود دارد و از آنها نام برده شد، در لرستان سفلی شنیدم که برای تخت گیوه «میخ مال گیوه» و برای رویه گیوه «ریوال گیوه» می گفتند.

پوشاک زنها ۱۱۱

پوشاک زنها عموماً از پارچه های پنبه ایست که از شهرها خریداری می شود. لباس آنها نسبتاً تیره و حزن آور و کدر است و رنگ پارچه های مورد استفاده غالباً از رنگهای تیره، آبی، بنفش و سبز تیره رنگ است. معذالک پارچه هایی را می بینم که روشن تر و گلدار و دارای رنگهای مختلف هستند. دستاری که غالباً از شالهای راه راه با رنگهای مختلف به سر بسته می شود، جالب ترین قسمت رنگ آمیزی آن است.

پیراهن زنها که آنرا «جوما» یا «پیرهَن» می گویند خیلی بلندتر از پیراهن مردهاست و تقریباً روی پاها می افتد.

نقش پیراهن زنانه ای (شکل ۱۱۱) که از «لوه» خریداری شده است خشتی

است و رنگ متن آن بسیار تیره است. شکاف جلوی آن در وسط سینه قرار گرفته است و در بالا با یک یا دو دگمه بسته می شود که هر کدام در یک طرف است. قد پیراهن ۱۳۰ سانتیمتر و عرض آن از سر آستین تا سر آستین دیگر ۱۳۲ سانتیمتر است. این نمونه به شماره E. 246 در موزه کپنهاک است.

علامت مشخصه شلوار زنان، حاشیه پهنی است که در پائین شلوار در میچ پاها قرار دارد و بطور مجزا و مشخص از پائین پیراهن دیده می شود. جنس آن از موی بز است که به هم تابیده شده اند.

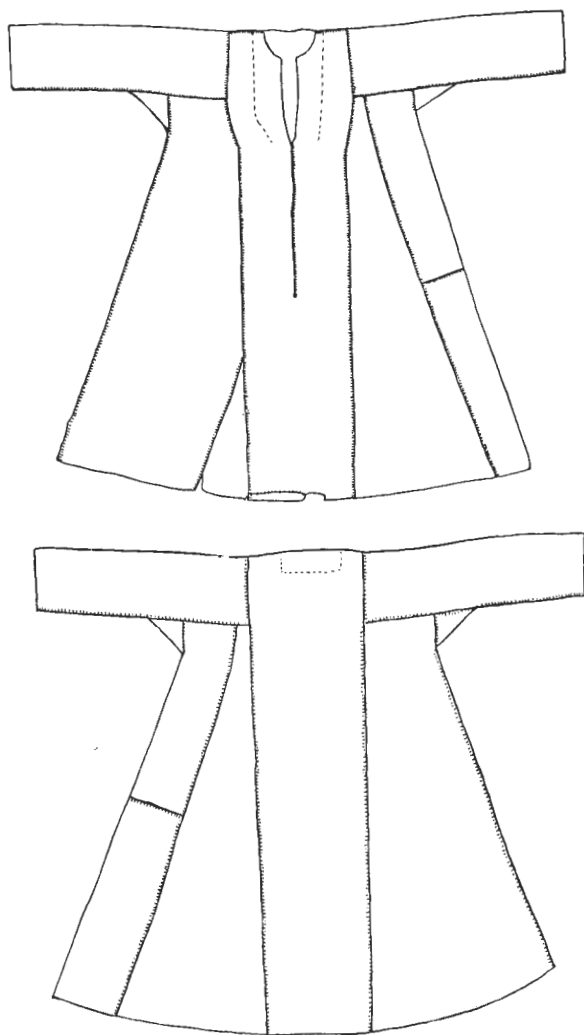
قطعات مختلف شلوار زنانه ای که از «لوه» خریداری شده است (شکل ۱۱۲) از جنس پارچه پنبه ای و به رنگ تیره و دولایه دوخته شده است. طول آن ۷۴ سانتیمتر و عرض آن در کمر ۶۴ سانتیمتر. شماره ثبت آن در موزه کپنهاک E. 250 می باشد.

گاهی مواقع روی پیراهن هیچ چیزی نمی پوشند، ولی غالباً زنها چارقدی روی دوش می اندازند.

«چوشو» چارقدی از پارچه پنبه ای برنگ قهوه ای تیره با لکه های روشن تر است که نمونه ای از آن در موزه کپنهاک به شماره E. 249 ثبت است. این چارقد از لوه خریداری شده است، طویلترین حاشیه خارجی صاف آن در حدود ۱۷۰ سانتیمتر است عریض ترین قسمت آن ۱۴۰ سانتیمتر می باشد.

«گلوتی آخر» (اھر؟) چارقد تقریباً چهار گوشه ای است که از چهار عدد چهار گوشه کوچکتر تشکیل شده است. زمینه آن راه راه باریک به رنگهای قهوه ای، قرمز و سبز است. در حاشیه ها راههای پهن تر به رنگ های بنفش، آبی، سبز وجود دارند که با راههای باریک زرد رنگی محاط شده اند. این چارقد از آب سی روم سفلی خریداری شده است و شماره آن در موزه کپنهاک E. 251 می باشد. زنها یا آنرا روی دوش می اندازند یا اینکه با آن سر را می پوشانند. طول و عرض آن ۱۱۰×۱۰۰ سانتیمتر است. ضمناً بالاپوش هائی نیز به شکلهای گوناگون می پوشند که عبارتند از:

«گت مالی زن» یا «خفتان» که از ایل پاپی خریداری شده است و به یک زن رعیت تعلق دارد. بالاپوشی است از پارچه پنبه ای تیره رنگ بسیار کشیف و

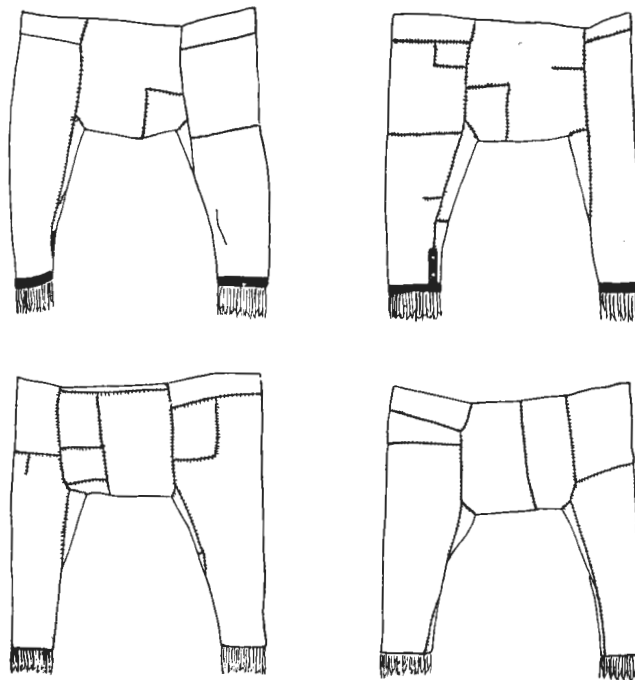


شکل ۱۱۱ - «جوما»: پیراهن زنانه. E.246

رنگ و رو رفته، ضمناً دوخت‌هایی روی شانه‌ها و سایر جاها دارد. پشت آن از زیر درز دوخت، چین دار است. قسمت بالای پشت آن و سرتاسر طول حاشیه‌های جلوی آن کوک خورده است. دهانه سرآستین بشکل $\diamond$ است. آستینها درست از

جای شانه‌ها شروع شده‌اند و از پارچه پنبه‌ای سیاه درخشان هستند. قد این کت ۹۶ سانتیمتر است و پهنای آن از میچ تا میچ دیگر ۱۲۵ سانتیمتر و شماره آن در موزه E. 253 می‌باشد.

بالاپوش برای دختر بچه‌های ۱۱ ساله. بنام «بُلکال» (شکل ۱۱۳) که از ورک خریداری شده و به دختر بچه یک رئیس تعلق داشته است. از تکه‌های متعدد مخمل قهوه‌ای مایل به قرمز دوخته شده است و در شرائط فعلی بسیار مستعمل جلوه می‌نماید. برش آن همان برش «خُفتان» است. پشت آن کمرچین و آستینهای آن کوتاه و سرآستینها به شکل $\diamond$ می‌باشند. گل دانه‌هائی از قیطانهای سفید که با نخهای فلزی تابیده شده‌اند، در سرتاسر حاشیه آن دوخته شده است. کیسه‌ای نیز روی بازوی راست آن دوخته شده است که مخصوص دعاست و مزین به دگمه‌های صدفی است. طول قد آن ۷۷ سانتیمتر، عرض حاشیه یک سر آستین تا سر آستین دیگر ۸۳ سانتیمتر است. (E. 252).



شکل ۱۱۲ — شلوار زنانه، بالا: بیرون شلوار.

پائین: درون شلوار. E. 250

در مجالس و تشریفات مجلل، مثلاً مثل عروسی‌ها، زنهای لر را مشاهده می‌کنیم که از این بالاپوش‌ها به تن دارند که رنگ آنها قرمز سیر است و حاشیه دوزی‌های طلائی و یا سکه‌های نقره‌ای به دور حاشیه آن دوخته شده است. سوراخهائی که در زیر بغل است «بُنِ هَنگَل» نامیده می‌شوند. آستینهای کوتاه را «بال» می‌گویند. به جیب کوچکی که در داخل است و گاه مواقع دیده می‌شود «دَرگال» می‌گویند و یراقدوزی حاشیه‌ها را هم «یراک» می‌نامند.

سرانداز زن‌ها همیشه چارقد است که به آن «ترا» می‌گویند. پارچه این سراندازها از نخ پنبه‌ای درست شده است و غالباً نیز آهار خورده هستند. رنگ متن آن تیره است یعنی سیاه یا قهوه‌ای ولی همین رنگ تیره با راه‌راههای بنفش و سبز زنده می‌شود و بخصوص در دور حاشیه‌ها این راه‌راهها پهن هستند. این سراندازها را از بازار شهرها می‌خرند.

دستار و سربند معمولاً از دو عدد چارقد تشکیل می‌شود. «ترا دویم» قطعه پارچه‌ای تقریباً بشکل مستطیل است که روی سر می‌اندازد و اندکی از پیشانی را می‌گیرد ولی طرف دیگر آن بطور آزاد از طرفین می‌افتد. «ترا اول» چارقد مشابهی است که در طول یکی از اقطار آن چندین بار تا می‌شود تا اینکه بصورت یک کمر بند بلند در آید که نوکهای آن تیز است. این دستمال را چند بار دور پیشانی و سر، روی «ترا دویم» می‌پیچند و در پشت سر گره می‌زنند بنحویکه بقیه آن، در پشت آویزان می‌شود تا جائیکه انتهای آنها تا روی کمر می‌رسد (شکل ۱۱۴).

معمولاً «ترا دویم» از ابریشم قهوه‌ای با راه‌راههای سبز رنگ به عرض و طول ۱۲۵×۱۱۰ سانتیمتر است. نمونه موزه کپهناک از لوه خریداری شده است و به شماره (E. 248) ثبت است.

غالباً «ترا اول» از نخ پنبه‌ای باشد، چهار گوشه و سیاه رنگ و راه‌راههای قرمز رنگ دارد. در طول حاشیه‌ها، راه‌راه سبز رنگ اندکی پهن‌تر است. طول و عرض آن ۱۲۵×۹۰ سانتیمتر است. نمونه‌ای از آن را از «لوه» خریداری نموده و در موزه کپهناک به شماره E. 247 نگهداری می‌شود.

پوشاک کودکان (شکل ۱۱۵-۱۱۹)

بچه‌ها پیراهن کوچک آستین‌داری از جنس نخ پنبه برتن می‌کنند که آنرا «جوما» یا «پیرهن» می‌نامند. درپیش سینه آن شکاف کوچکی باز شده است. گاهی مواقع بالاپوش کوچکی می‌پوشند که جلوی آن کاملاً باز است و با دگمه بسته می‌شود. این بالاپوش را «ورونه» می‌نامند. روی پیراهن یا «ورونه» نوعی لباس بنام «جلیقه» می‌پوشانند که دو طرف آن باز است و «پانچو» مکزیکی را تداعی می‌کند. این پوشاک می‌تواند به شکل‌های گوناگون باشد. روی آن می‌توانند بالاپوش کوچکی به تن کودک بپوشانند که جنس آن از پنبه است و دارای آستین می‌باشد. آنرا «گوه» یا «غوه» می‌نامند. بالاخره روی همه اینها یک «چوقا» برتن بچه می‌کنند که شبیه چوقای بزرگترهاست و از بازارهای شهر خریداری می‌شود. سرپوش بچه‌ها کلاه کوچک گنبدی شکلی است که به آن «گلای بچه» می‌گویند. این کلاه را می‌توان از مخمل و یا از پارچه رنگی دیگری دوخت. «هراتی» نیز به شالی گفته می‌شود که روی کلاه پیچیده می‌گردد و شبیه عمامه می‌شود. روی پوشاک روئین بچه‌ها و روی کلاه‌های آنها معمولاً زیورهای مثل دگمه‌های رنگی، سکه‌های پول، خر مهره و غیره می‌دوزند که بعداً راجع به آنها صحبت خواهیم کرد.

پیراهن بچه‌گانه‌ای از پارچه پنبه‌ای به رنگ قرمز با نقش‌های سفید، طول قد ۳۵ سانتیمتر طول پهنای از میچ تا میچ دیگر ۷۳ سانتیمتر (شکل ۱۱۶) به شماره E. 269 در موزه کپنهاک نگهداری می‌شود.

شکل ۱۱۸ پوشاک بدون آستینی است که جنس آن از نخ پنبه‌ای می‌باشد، از دو سطح تشکیل شده است یکی از آنها در جلو و دیگری در پشت قرار دارد. این دو قطعه روی شانه‌ها به هم وصل می‌شوند. در روی یک شانه بهم دوخته شده و ثابت هستند و در روی شانه دیگر به یکدیگر دگمه می‌شوند و از خر مهره بجای دگمه استفاده می‌شود. پارچه دارای متن قرمز و لکه‌های سفید و سیاه است. حاشیه‌های آن آبی رنگ با لکه‌های قرمز است. در یک طرف حلقه گردن، مهره‌های آبی رنگ دوخته شده است. طول قد آن ۲۸ تا ۲۹ سانتیمتر است. پهنای



شکل ۱۱۳ - «بل کال»: بالاپوش دختر بچه ها. E. 252

آن ۳۰/۵ سانتیمتر است. شکل آن درست بشکل پانچو مکزیکی است. این شیشی تحت شماره E. 270 در موزه کپهناک نگهداری می شود.

شکل ۱۱۵ بالاپوش کوچک از پارچه پنبه ای به رنگ آبی است که رنگ آستینهای آن با سایر جاها متفاوت است. آستر آن از پارچه سفید با راه سیاه. طول قد در حدود ۳۰ سانتیمتر عرض از یک مچ تا مچ دست دیگر ۵۴ سانتیمتر. شماره شیشی در موزه کپهناک E. 271 است.

در روی پیراهن فوق یک کپسول سربی مشاهده می کنیم که احتمالاً دعائی در درون آن است (به قطر ۱۶/۵ میلیمتر). این کپسول با یک بند از نخ پنبه ای توسط یک سنجاق قفلی به شیشی شماره 271 وصل شده است. شماره این کپسول E. 272 می باشد.

در شکل ۱۱۵ بندی را می بینیم که مهره های آبی به آن کشیده شده اند و

دارای چندین مهره صدفی و فلزی نیز می باشد. دو سر آن به دو حلقه ختم می شوند که این حلقه ها به دور بازوهای بچه می افتد و بند مهره دار از پشت کودک آویخته می شود. در وسط پشت، پره ای از موهای بلند سیاه که نوک آنها سفید است، به بند متصل شده است که ریش یک بز را بخاطر می آورد. هفت مهره ای که درست در بالای این موها قرار گرفته اند بزرگ و به شکل ستاره می باشند. شماره این شیئی در موزه کپنهاک 273 می باشد.

پیراهن از پارچه پنبه ای به رنگ قرمز تیره نیز در موزه وجود دارد، که راه راههایی از گلهای سفید دارد، بلندی آن در پشت ۳۳ سانتیمتر. پهنای آن از یک میج تا میج دیگر ۵۵ سانتیمتر است و شماره آن E. 274 می باشد.



شکل ۱۱۴- طرح ساده یک سربند زنانه که حالت آن از پشت سربه نمایش گذاشته شده است.

خفتان از جنس پارچه پنبه ای و به رنگ قرمز زنده با خالهای سفید است. جلو و دور گردن آن با قیطان سیاه حاشیه دوزی شده است. طول قد ۴۵ سانتیمتر، عرض از میچ دست تا میچ دست دیگر ۶۸ سانتیمتر. این شیئی تحت شماره E. 275 در موزه کپنهاک ثبت است.

بالاپوش آستردار که روی شانه ها به هم متصل شده اند ولی در سایر جاها به دو قسمت تقسیم می شود، یکی از آنها در جلو و دیگری در پشت قرار دارد ولی هر دو در زیر بازوها به هم گره خورده اند. این بالاپوش مجموعه ای از تکه های پارچه پنبه ای با رنگهای مختلف است که هر کدام دارای نقش جداگانه ای هستند. روی سینه، مثلی از پارچه پنبه ای دوخته شده است و مهره نسبتاً بزرگی از بندی آویزان است که دانه بعضی از گیاهان به این نخ کشیده شده اند. قد آن ۲۹ سانتیمتر و پهنای آن از یک میچ تا میچ دیگر ۵۴ سانتیمتر است (شکل ۱۱۷).

کلاه بچگانه. بیرون آن از مخمل بنفش است و در حاشیه آن دو عدد گوشی از پارچه پنبه ای به رنگ نارنجی دوخته شده است. نوارهایی که روی کلاه دوخته شده اند آنرا به چهار قسمت تقسیم می کند و در این فاصله تعدادی نوار پارچه ها وجود دارد. یک چنگال پرنده شکاری، شیئی نقره ای به شکل برآمده، یک سنگ سبز شفاف و سنگی به رنگ آبی بسیار روشن، هر دو با قابی از نقره، روی کلاه دوخته شده اند. قطر آن در حاشیه ها ۱۱ سانتیمتر است (شکل ۱۱۹).

شال گره خورده و بشکل دستار درآمده از پارچه پنبه ای به رنگ قرمز زنده در موزه وجود دارد که طول حاشیه کنار از نقطه های پشت سر، ۴۲ سانتیمتر است. شماره آن E. 278 می باشد.

بالاپوش دوخته شده از پارچه پنبه ای در موزه نگهداری می شود که پشت آن کمرچین است. این بالاپوش از آب سی روم خریداری شده است. رنگ بیرونی پارچه سیاه است و دارای راه راه سفید و نیز آراسته به نقش می باشد. آستردار است. قد آن از پشت ۵۶ سانتیمتر، عرض آن از یک میچ به میچ دیگر ۵۸ سانتیمتر. شماره آن E. 279 است.

چوقای کوچک از همان نوع مردانه ولی طول قد آن درز ندارد. از پارچه پشمی درشت بافی درست شده است که راه راههای سیاه و قهوه ای دارد. در بالای

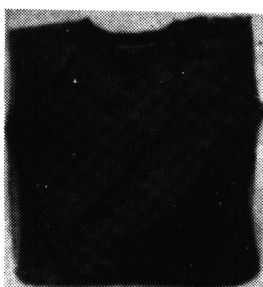


شکل ۱۱۵- پوشاک بیجگانه E. 271-273

پشت آن، زنگوله کوچک برنجی و یک تکه چوب آویخته شده که در حاشیه‌ها بریدگی دارد. علاوه بر آن، ۴ جفت بدل‌چینی، شش عدد مهره (۴ عدد سفید، ۱ عدد سیاه، یکی هم فلزی) و یک صدف حلزونی به آن دوخته شده‌اند. طول آن از پشت ۴۳/۵ سانتیمتر و پهناي آن دو شانه به زحمت به ۳۰ سانتیمتر می‌رسد. کلاه مخصوص برای بچه‌ها که از لوه خریداری شده است. قسمت خارجی آن از مخمل سبز است که در حال حاضر بسیار مستعمل و کهنه می‌باشد. در طول حاشیه آن پارچه پنبه‌ای دوخته شده است و دارای نقش‌های الوان می‌باشد. نوارهای نقش‌داری متن این کلاه را به شش قسمت تقسیم می‌کنند. آستر آن از پارچه پنبه‌ای قرمز است. یک سنگ بیضی شکل قهوه‌ای رنگ درخشان با قاب نقره‌ای، چند جفت بدل‌چینی آبی رنگ به شکل تیغه که آنها نیز قاب نقره‌ای دارند و بالاخره ۹ عدد سکه نقره‌ای به آن دوخته شده‌اند (شکل ۱۱۹).



شکل ۱۱۶ - پیراهن بجگانه E. 269



شکل ۱۱۸ - لباس بجگانه بدون آستین، بشکل پانچو. E. 270



شکل ۱۱۷ - بالاپوش بجگانه، از نوع پانچو. E. 276

زنها موهای خود را از وسط پیشانی فرق باز می کنند و هر دسته آنها به یک طرف سر می برند. معمولاً این فرق سر را نمیتوان دید زیرا که در زیر دستار و سربند مخفی است. برعکس، در هر طرف صورت انبوهی از گیسوان بهم تابیده را می بینیم. زنها غالباً گیسوان بافته شده ای در پشت گوشها دارند. گاهی مواقع مردهائی را می دیدم که قسمتی از موهای بالای پیشانی خود را تراشیده بودند و درست در بالای پیشانی خود موی بسیار کوتاهی داشتند. نمونه دیگر از آرایش موی سر را بین مردها دیدم که موهای پشت سر را تراشیده و قسمتی از موهای جلوی سر را بلند کرده بودند. گفتند که این نوع آرایش، مخصوص ملاهاست (کسانیکه می توانند بخوانند و بنویسند) که ملاها موهای سر خود را این چنین آرایش می کنند. در چند مورد مردهائی را دیدم که تمام موهای سر خود را تراشیده بودند. وسیله ای که برای تراشیدن بکار می برند بسیار خشن است و برای

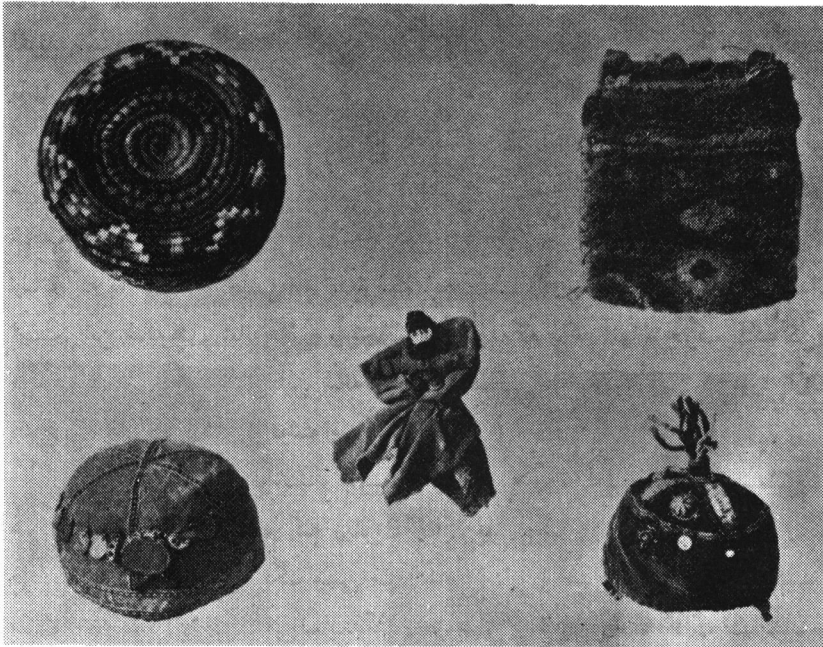
راحتی کار فقط موها را ترمی کنند و از هیچ نوع صابون و مواد کف کننده و لغزنده استفاده نمی شود. این روش سرتراشی، باید از نوعی شکنجه الهام گرفته باشد.

از جمله وسایلی که برای آرایش کاملاً ضروری است، شانه های چوبی می باشند. (شکل ۱۲۱ — ۱۲۲). شیوه ساختن این شانه ها را در بازار دزفول دیدم. شانه مردانه که آنرا «شونه مردونه» می نامند فقط یک ردیف دندان دارد و شانه زنانه که به گویش محلی به آن «شونه زنونه» می گویند، دارای دو ردیف دندان است. این شانه ها، شانه هایی را بخاطر می آورند که ما به آنها «چرک پاک کن» می گوئیم طریقه ساختن این شانه ها را در کتابی آورده ام که قبلاً در مورد تاریخ هنرهای دستی بازارها^{۱۱۲} نوشته ام.

ریش را کاملاً می تراشند و این عادت در بین جوانان بسیار معمول است ولی مردان مسنی را می بینم که ریش دارند. بعضی ها ریش سفید خود را رنگ می کنند. حنا به ریش رنگ می می دهد. ریش را ابتدا با حنا رنگ می کنند و سپس با وسمه آنرا سیاه می نمایند^{۱۱۳}. مردهائی را نیز می بینم که ناخنهایشان را با حنا رنگ کرده اند. گذاشتن سبیل بسیار متداول است.

در بین ایل پاپی، زنهای بزرگسال چندان زیور به خود نمی آویزند. زیورهای که می بینم معمولاً از نقره هستند. گردن بند آنها از سکه های نقره است و گوشواره اشان صفحات مدور نقره است که خودشان هم آنرا «گوشفور»^{۱۱۴} می نامند (شکل ۱۲۰). در خانواده ای مرفه، شش زیور نقره ای به شکل های زیر دیدم. به یک بند سیاه لوله های باریک نقره ای و گوی های کوچک نقره ای بند شده بود. در میان این زیور، ظرفی کوچک از جنس نقره و بحالت تزئینی آویخته بود. زیورهای نیز از گیسوان آویخته می شود. در شکل ۱۲۰ زیور جالب توجهی از جنس نقره نشان داده شده است. با توجه به ابعاد آن باید گردن بند دختر بچه ای باشد. گردن بندها («گردون») ئی نیز از دانه نباتاتی بشکل عدس تشکیل شده است که بصورت دانه های مروارید به نخ کشیده شده اند (شکل ۱۲۰ در پائین).

زنان بزرگسال فقط از زیورهای محقر استفاده می کنند. کودکان معمولاً زیورهای دارند که هم دارای ویژگی ساده تزئینی هستند و هم دارای مشخصه



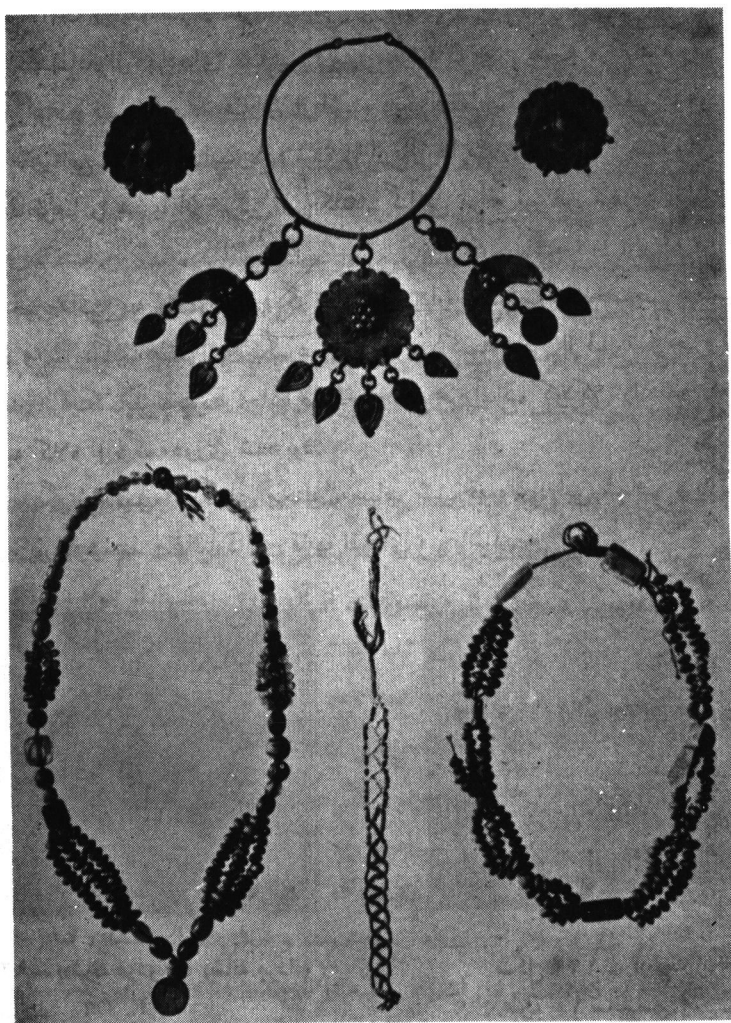
شکل ۱۱۹- بالا چپ سبد کوچک، بافت حلزونی که به آن «کرتله» می گویند. E. 343.

راست «نور» کیسه کوچک برای نمک، طول ۲۱ سانتیمتر. E. 331.

وسط عروسک. E. 282.

پائین چپ و راست کلاه بچه‌گانه با زیورهای مربوط به آن. E. 281-277.

دعائی و تعویذی می‌باشند (شکل ۱۰۸). شنیدم که برای مشخص کردن بسیاری از این نوع اشیاء از واژه «موره» (که فارسی آن مهره است) استفاده می‌شود. بخصوص این کلمه را بیشتر به مهره‌های صدفی و به سنگها و گوی‌های مروارید شکل اطلاق می‌کردند. یک سنگ سیاه را «مورِ سنگ» و یک مهره صدفی را «مورِ سفید» می‌نامیدند. این اشیاء کوچک را روی لباس روئین بچه‌ها بخصوص در قسمت بالای پشت و در روی کلاه می‌دوختند و یا آویزان می‌کردند. بیشتر این اشیاء را در قسمت مربوط به لباس کودکان ذکر کرده‌ایم، معذالک فهرستی درباره



شکل ۱۲۰- زیورهای زنانه

ردیف بالا. چپ و راست: «گوشفوره». E. 288ab

وسط: «گردون». قطر حلقه ۹ سانتیمتر. E. 287

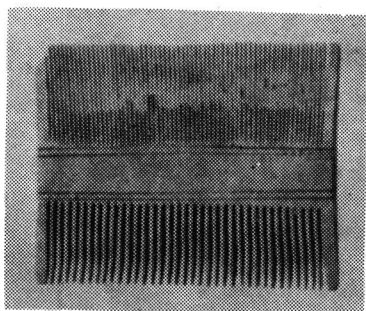
ردیف پایین. چپ و راست: «گردون» (گردن‌بندی) که از دانه‌های نباتات درست

شده است. E. 286, 285

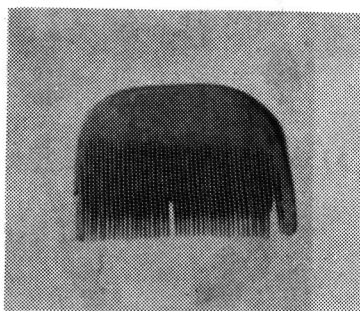
وسط: زیور کوچکی از دانه‌های مروارید

اشیائی را که موارد مصرف آنرا دیده‌ام در زیر می‌آوریم:
 استفاده از مهره‌های صدفی (مور سفید) در بین همه مردم متداول است.
 گاهی مواقع در بین مجموعه‌ای از اشیاء دیگر فقط یک مهره صدفی وجود دارد.
 مهره‌های آبی از گِل لعاب داده شده را از بازارها می‌خرند و ضمناً مشک‌های دوغ و
 زین قاطر‌ها را هم با آن تزئین می‌کنند. گاهی مواقع نیز این مهره‌ها دارای قاب
 نقره‌ای هستند.

مهره‌هایی به رنگ‌های دیگر نیز وجود دارند. دگمه‌ها بخصوص دگمه‌های
 سیاه و نیز دگمه‌هایی به رنگ‌های دیگر و دگمه‌هایی از فلز نیز جزو زیورها
 هستند. نزدیک پل دختر در جاده صالح‌آباد به خرم‌آباد، کودکی را دیدم که تمام
 حاشیه کلاه او دگمه‌دوزی شده بود.
 سنگ‌هایی نیز با رنگ‌های مختلف سیاه، سبز، قهوه‌ای، آبی شفاف و یا تیره نیز
 جزو زیورها هستند و غالباً دارای قاب نقره‌ای می‌باشند.



شکل ۱۲۲ — «شونه زنونه» (شانه زنانه)
 طول ۱۰ سانتیمتر. E. 374



شکل ۱۲۱ — «شونه مردونه» (شانه مردانه)
 طول ۸ سانتیمتر. E. 378

سکه پول، بخصوص نقره‌ای جز زیورها می‌باشد.
 جعبه‌های کوچک فلزی، مثلاً لوله‌هایی از سرب از آن جمله‌اند.
 زنگ کوچک برنجی که معمولاً به پشت بچه‌ها آویزان می‌شود برای حمایت
 کودک در مقابل مار است. مار چون صدای زنگ را می‌شنود می‌گریزد. ضمناً

همین زنگ به ما در کمک می کند تا فرزند خود را که از او دور شده است بیابد. ضمناً از زنگوله های بسیار کوچک نیز استفاده می شود.

ردیفی از دانه های جو که به یک نخ کشیده شده است و آنرا «مَلَهَو» می نامند و ضمناً سایر دانه ها یا تخم سبب که به یک نخ کشیده شده است. از جمله زیورها هستند.

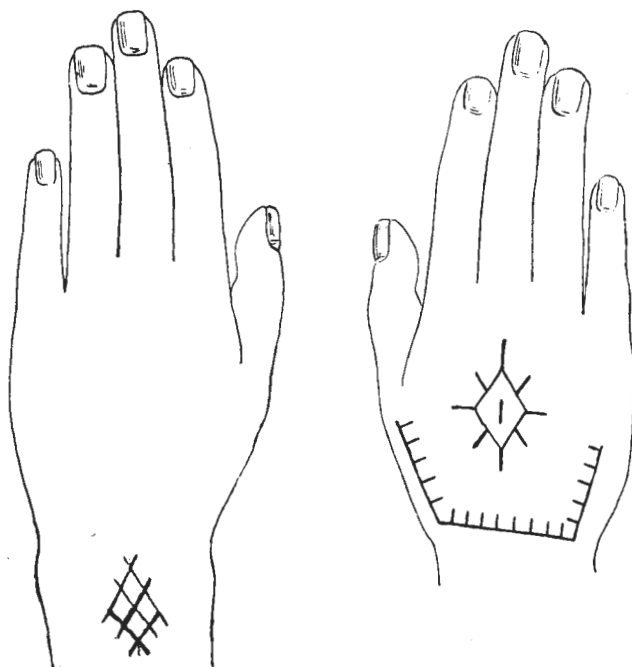
از تکه چوب کوچکی با شیاری در حاشیه آن بعنوان زیور استفاده می شود. یک زن بیراوند که در بازار خرم آباد به او برخوردیم، چنگک چوبی کوچکی را که شیاری در حاشیه اش داشت، به پشت پسر بچه یکساله اش متصل کرده بود و آنرا «درخت» می نامید، در حالیکه پاپی دیگری به آن «چونک» یا «چوراتک» می گفت.

چنگال پرنده شکاری که آنرا «چنگ پلنگ» می نامیدند، جزو زیورها بود. ریش یک حیوان نشخوارکننده که بیشتر بز یا آهو است در ردیف زیورها جای دارد. آنرا «ریش» می نامند و نمونه ای از آن روی یکی از انواع پوشاکی که در شکل ۱۱۵ می بینیم، نشان داده شده است. کودک همان بیراوند، که ذکری از آن گذشت، مقداری از این مورا به پشت خود داشت.

فکر می کنم که استخوان حیوانی را دیدم که در موارد خاصی بکار می رود و به گمانم یک فک دندان دار بود.

اگر سؤال شود که این اشیاء به چه کار می آیند، مطمئناً پاسخهای گوناگونی خواهید شنید. غالباً جواب می دهند که اینها فقط زیورند. ضمناً میتوان پاسخ مهم تری نیز شنید. «برای اینکه بچه خوب و خوش منظر باشد». قبلاً حتماً چنین بنظر می آید که تمام این اشیاء بچه را از چشم بد حفظ می کرد. این موضوع بخصوص در مورد مهره های صدفی و مهره های آبی رنگ (خر مهره) صدق می کند. ولی در مورد تکه چوب، دانه های جو و تعداد زیادی از اشیاء مشابه مطالب دیگری را عنوان می کنند. غالباً می شنویم که می گویند این اشیاء انسان را در مقابل زردی حفظ می کند. این همان موردی است که درباره تکه چوب وجود دارد و رنگ آن است که نقش مهمی ایفاء می کند. مهندس می گفت که کاغذ آبی که در دور کله قند و یا نان شیرینی می پیچیدند، در مورد معالجه زخمها بسیار بکار

میرود و آنرا روی زخمها می چسبانند.
فکر می کنم صدف ها نیز نوعی تعویذ و طلسم و دعاهائی باشند که مورد
علاقه زنها هستند و علت این موضوع در عین حال کاملاً پیچیده است و روشن
کردن آن دشوار می باشد.



شکل ۱۲۴-۱۲۳- خالکوبی زنها

خالکوبی با رنگهای آبی در بین زنها معمول است. در بین متداولترین نقشها
نقشی وجود دارد که شکل آن یک صلیب یا گل سوسن را به یاد می آورد. این
خال غالباً در وسط پیشانی و درست در انتهای بینی خالکوبی می شود (شکل
۱۲۵). ضمناً نقشی را دیدم که دو عدد H گسترده ای را تداعی می نمود که در
کنار هم روی پیشانی خالکوبی شده بود. زنی که در پیشانی اش نقشی را که در
شکل ۱۲۵ آمده است، داشت، همین نقش را نیز بی رنگ تر، روی دست خود
کوبیده بود. شکل ۱۲۴ خالکوبی پیچیده تری را روی دست راست نشان میدهد.

زن رعیتی را در «ورک» دیدم که در روی مچ دست راست یک نقش خالکوبی مثل شکل ۱۲۳ را داشت. ضمناً، همین زن روی هر کدام از انگشتان دست راست خود (منهای انگشت شصت). نقش دو عدد بعلاوه (صلیب) کوبیده بود که هر کدام روی یکی از بند انگشتان پائینی و یکی نیز روی بند بین دومین و سومین مفصل بود. در حالیکه روی دست چپ، یک بعلاوه روی بند پائینی انگشت بزرگ و یک بعلاوه بسیار بزرگ و یک بعلاوه بسیار بزرگتر روی پشت دست نقش انداخته بود.

تا آنجائیکه در مورد خالکوبی در ایل پاپی مشاهده کرده‌ام، زنهایی را در نزدیکی پل دختر دیدم که به چانه خود نقش‌های زیر را خالکوبی کرده بودند. سه نشانه به شکل ویرگول زیر لب پائین و پائین‌تر از آن نقطه‌ای که با پنج نقطه دیگر محصور شده بود (شکل ۱۲۶).

زن رعیتی که از آن صحبت شد، می‌گفت که خالکوبی را خودش انجام داده و وسائل مورد استفاده‌اش یک سوزن و «رنگ نیل» بوده که از شهر خریده است. معمولاً نوازندگان دوره گرد (مؤتم، لوطی) روی پوست دیگران خالکوبی می‌کنند. حجب طبیعی زن‌ها نیز مانع از آن است که درباره خالهایشان صحبتی به میان آید. موقعیکه من نقش خالهای یک دست را که در اینجا مشاهده می‌کنید، می‌کشیدم، خدمتگزارم متذکر شد که بهتر است این کار را بطور پنهانی انجام دهم و شخصی آنرا نبیند و دچار تردید نشود. از زن مسن‌تری راجع به خالکوبی چانه‌اش پرسیدم و بلافاصله سعی کرد آنرا با گوشه دستارش بپوشاند. از او پرسیدم این خالها و خالکوبی به چه کار می‌آید در وحله اول پاسخ داد «برای سیئل» (برای تماشا) و احتمالاً به مثابه زیور و سپس پاسخ داد «برای تولد» و این در حالی بود که با انگشت پسرهایش را که در اطرافش نشسته بودند، نشان می‌داد. روز بعد که همین زن در جمع زنان دیگر نشسته بود، همین سؤال را مطرح کردم او ضمن اینکه حرف مرا قطع می‌کرد گفت «من به او گفته‌ام برای این کُر، این کُر و این کُر» (برای این پسر، این پسر و این پسر). در همین موقع، او با انگشت به دور خود اشاره کرد، مثل اینکه پسرهایش هنوز در دورش نشسته‌اند. احتمالاً از سخن او چنین استنباط می‌شود که زن‌ها برای پسردار شدن، خالکوبی می‌کنند.

۲۳- صنایع دستی، تولید و معامله

قسمت مهمی از کارهایی که صنعتگران انجام میدهند، توسط افراد خانواده لرها انجام می‌گیرد. این موضوع در مورد تولید فرآورده‌های خوراکی، آماده کردن پشم، ریسندگی و بافندگی، آماده کردن پوست، دوختن رویه و زیره گیوه و غیره صدق می‌کند. معذالک چند نفری را نیز در بین پایی‌ها می‌توان یافت که منحصراً صنعتگر هستند از آنجمله حلاجان دوره گرد که قبلاً راجع به آنها صحبت کرده‌ام. گفتند که حلاجان سالی دو بار به ما سر می‌زنند. ضمناً از مردی نیز صحبت کردیم که تخصص او درست کردن تخت گیوه بود. برای تکمیل مجموعه اشیائی که خریده بودم یک پاروی برف‌روبی و یک دسته هاون برنج‌کوبی کم داشتم که گفتند مردی که در نزدیکی «ورک» است و به کارهای نجاری اشتغال دارد، می‌تواند آنها را برایم بسازد. در گریت نیز یک نفر آهنگر وجود داشت.

معذالک معمولاً برخی از اشیائی را که لرها از آن استفاده می‌کنند، فقط می‌توان از شهرها خرید و این امر در مورد اشیائی که از فلز ساخته می‌شوند مثل دیگ فلزی، آفتابه، ظرفهای کوچکتر فلزی، ابزارهای آهنی، قفل‌ها، رنگهای برنجی، زیورهای نقره‌ای، کرکیت فرش‌بافی و همچنین در مورد اشیائی چون پارچه‌های پنبه‌ای برای پوشاک، لحاف دوخته شده برای خوابیدن، ظروف چوبی خراطی شده، سوزن و غیره صدق می‌کند. علاوه بر آنها بیشتر اشیائی را که حتی صنعتگران محلی نیز می‌توانند آنها را تهیه نمایند، بطور گسترده‌ای از بازارهای شهرها خریداری می‌شوند مثل چوقا، کلاه نمدی، فرش نمدی و شاید چند تائی از ابزارهایی که با آهن ساخته می‌شوند. داشتن ارتباط با بازار شهرها و خریدن وسایل ضروری زندگی از این بازارها، از ضروریات زندگی پایی‌ها می‌باشد و قبلاً نیز راجع به سفرهایی که پایی‌ها در فصل زمستان غالباً به شهر دزفول می‌نمایند صحبت کردیم. ارتباطی که پایی‌ها در فصل زمستان با شهر دزفول دارند، در فصل تابستان با شهر خرم‌آباد پیدا می‌کنند و لذا در این فصل خرم‌آباد پذیرای مسافران و بیگانگان فراوانی می‌باشد. از سوی دیگر لرها بدون اینکه از محل کار و زندگی خود حرکت کنند، رابطه اقتصادی آنها با خارج از ایل برقرار می‌شود، یعنی اینکه

فروشنندگان دوره گرد خود را به چادرهای لرها می رسانند. در لرستان پائین، پیله وری را دیدم که وسایل حمل و نقل و بارکشی او شتر بود. در «ترس» با پیله وری برخورد کردم که بنظرم از خرم آباد می آمد^{۱۱۵}.

لرها برای اینکه بتوانند چیزی را بخرند، باید چیزی را بفروشند و برای این منظور گاهگاهی اشیائی را می فروشند که توسط خودشان بافته شده است مثل قالی یا خرجین که البته ذغال چوب نیز نقش مهمی را در این رابطه ایفاء می کند. در خیابان آهنگران در دزفول می توان با بختیاری ها و لرهای متعددی برخورد کرد که الاغ ها و قاطرهای آنها خرجین هائی را می کشند که مملو از ذغال چوب هستند. لرها می گفتند که از گذشته های دور، ذغال چوب را تا سلطان آباد (اراک) حمل می کردند و هنوز هم حمل می کنند زیرا که این شهر قیمت بسیار خوبی بابت آن می پردازد^{۱۱۶}.

در هر کجای جنگل می توان درختانی را مشاهده کرد که کم و بیش پوک شده اند و لری برایم می گفت که این عمل ناشی از آن است که در هوای سرد، چوپانان برای گرم شدن خود درختی را آتش می زنند. مهندس برایم نقل می کرد که خود او شخصاً لرهایی را دیده است که توده ای از خرده چوب را در پای درخت بزرگی تل انبار نموده و آتش به آن افکنده اند. بنابراین آتشی افروخته و بعضی از جاهای درخت را به آتش کشیده اند که درخت کم و بیش تبدیل به ذغال چوب شده است. وقتی که یکسال از روی این عمل می گذرد. درخت کاملاً خشک می شود و موادی سوختنی بسیار عالی از آن بدست می آید. درختان بزرگ و پوک و توخالی را به این طریق می خشکانند و لذا می شود آنها را انداخت. برای ریشه یابی این روند، هیچگونه دلیلی نمی توان آورد، جز اینکه اره ای که لرها برای درخت بری از آنها استفاده می کنند، از نظر فنی متناسب با این اعمال فنی نیست و دقیقاً کاربرد خود را ندارد^{۱۱۷}.

مستخدم مهندس که لر بود طریقه درست کردن ذغال چوب را به شرح زیر برایم توضیح داد: چاله ای به عمق یک متر در زمین می کنند. در ته آن مقداری چوب خشک می گذارند و آتش می زنند. روی آن، قطعه های بزرگ چوب تر را قرار میدهند. روی همه اینها را با سنگ و خاک می پوشانند. و در بالای آن یک



شکل ۱۲۵ - خالکوبی روی پیشانی

شکل ۱۲۶ - خالکوبی روی چانه

دودکش کوچک باقی می‌گذارند و دیگر کاری به آن ندارند. به شرح زیر نیز می‌توان ذغال چوب تهیه کرد. چوب زیادی جمع کرده و آتش بزرگی می‌افروزند و روی آنرا با خاک می‌پوشانند ولی حاصل آن چندان خوب نیست. هم در «گردینگ نژیون» و هم در «بنه‌رز» نشانه‌هایی از تهیه ذغال چوب و حفره‌های بزرگ زمینی و غیره دیدم. در «گریت»، از فاصله‌ای دور روی شیب‌های کوهستان دودی را که ناشی از درست کردن ذغال بود مشاهده کردم.

از نشانه‌های تجارت و خرید و فروش می‌توان واحدهای اندازه‌گیری را مطرح نمود. واحد اندازه‌گیری طول که در بین لرها دیدم همان است که در سرتاسر ایران متداول می‌باشد. آنها فاصله گردن تا نوک انگشتان دست را «نیم گز» می‌نامند که دو نیم گز می‌شود «یک گز»^{۱۱۸} و اندازه این واحد درست به اندازه همان «دار» است که اندکی بیشتر از یک متر است. صنعتگری از صنعتگران «دیردوانی» که گیوه درست می‌کرد پای مرا با کف دست خود از نوک انگشت شصت تا نوک انگشتان دیگر اندازه گرفت. پای من بلندتر بود، او دست خود را حول محور نوک انگشت شصت به اندازه ۱۸۰° چرخاند تا اینکه ببیند پای من کجای انگشت او می‌رسد.



شکل ۱۲۷- انبوهی از سنگهای نزدیک سی روم

کتاب سوم

فرهنگ اجتماعی و معنوی

۲۴- مراحل اساسی زندگی افراد

همانطور که در مقدمه گفتیم در طول اقامت کوتاه مدتی در بین یک جامعه، فقط می توان با قسمت بسیار محدودی از زندگی آنها آشنا شد. بنابراین برای بدست آوردن بسیاری مطالب باید متوسل به اطلاعاتی شد که توسط دیگران گردآوری شده است و این امر بخصوص در مورد موضوعی مثل عنوان همین فصل صدق می کند. مواردی که در این بخش به آنها اشاره شده است یا از مشاهدات شخصی خودم ناشی می شوند، یا براساس سؤالاتی است که از پایی ها نموده و یادداشت کرده ام و یا اینکه از اروپائانی سؤال کرده ام که در مجاورت افراد ایل پایی زندگی می کردند.

در مورد امور مربوط به زایمان، زنها خودشان آشنائی کامل دارند و می توانند به یکدیگر کمک کنند. اگر مردی دارای دو همسر باشد، یکی از آنها موقع زایمان بدیگری کمک می کند.

اگر نوزاد پسر باشد، مهمانی کوچکی برپا می شود و اگر فرزند دختر باشد چنین ضیافتی وجود نخواهد داشت. واژه عام برای دختر همان کلمه فارسی «دختر» است ولی واژه عام برای مشخص کردن پسر با واژه عام زبان فارسی تفاوت دارد و لرها از واژه «گُر» استفاده می کنند. نوزادان را در گهواره ای می خوابانند که خودشان هم به آن «گهبرَه»^{۱۱۹} یا «گور» می گویند. گهواره را از چوب و بصورت مستطیل و خیلی سبک می سازند. بچه را قنداق می کنند و در آن

میخواهاند. در کنار هر کدام از عرض های آن طنابی به دو گوشه آن بسته شده است و گهواره را با این طناب ها می آویزند که این شیوه آویختن هم راههای گوناگونی دارد. چوبی را که اندکی بزرگتر از طول گهواره است، انتخاب می نمایند و آنرا روی دو عدد دیرک چوبی می گذارند که یک سر آنها دو شاخه است و سر دیگرشان به زمین فرو رفته است، گهواره را بکمک طناب به این چوب افقی می آویزند. همچنین می توان طنابها را مستقیماً به دو شاخه تیرهایی که به زمین فرو رفته اند متصل نمود. در گهواره پسرها، لوله ای به طول در حدود ۳۰ سانتیمتر می گذارند که آنرا «کَلَم برای کیل» (لوله برای آلت تناسلی) می گویند. این لوله از آلت تناسلی تا بیرون گهوار امتداد دارد و ادرار کودک از طریق آن از گهواره خارج می شود. برای دخترها از تکه چوب بلندی استفاده می شود که در قسمت بالای آن شکاری کنده شده است و این چوب را بین پاهای کودک قرار می دهند و ادرار از راه این ناودان چوبی که به آن «پوت» می گویند به بیرون از گهواره جریان می یابد.

همیشه برای نام گذاری کودکان مادر کودک تصمیم می گیرد. این امر کاملاً طبیعی است زیرا که سخن گفتن را وی به کودک می آموزد و بطور کلی مسئولیت کودک را مادر بعهده دارد. بعضی از بچه ها را بعد از حدود بیست روز، نامگذاری می کنند ولی معمول چنین است که کودک را بعد از یکسال و نیم نامگذاری می کنند زیرا که در این موقع، کودک قادر به درک نام خود می باشد. روز نامگذاری جشن کوچکی برپا می کنند ولی مهمان دعوت نمی نمایند. در مورد پوشاک بچه ها و دعاها و تعویذهایی که او را از گزندها و خطرات حفظ می کنند به صفحات قبل مراجعه شود.

دختر و پسر را ختنه می کنند و این کار توسط «لوطی» ها انجام می گیرد که همان نوازندگان دوره گرد هستند. وقتی که پرسیدم چرا لوطی ها ختنه می کنند، به سادگی جواب دادند که پیغمبر به آنها گفته است، و کار آنها این است ختنه کردن پسرها را «کئیل بریدن»^{۱۲۰} می گویند.

یکی از خوانین لر چگونگی عمل ختنه پسرها را برایم توضیح می داد و مهندس نیز آنرا ترجمه و تفسیر می نمود. خانواده صاحب فرزند دو تا سه من برنج را

می‌پزند، بره یا بزغاله را سر می‌برند و از گوشت آن خورشت درست می‌کنند. لوطی‌ها به محض اینکه از راه می‌رسند، چای می‌خورند و تا آماده شدن نهار صبر می‌کنند، نهار صرف می‌شود. بعد از نهار، پسرها را می‌آورند و آنها را روی هاون چوبی مخصوص برنج‌کوبی که برعکس گذاشته شده است، می‌نشانند. صندلی ندارند. دور نوک آلت تناسلی یعنی درست پشت حشفه را با یک قطعه نخ می‌بندند. سپس پوست نوک آنها بین انگشت شصت و یکی دیگر از انگشتان می‌گیرند و می‌کشند و قسمت جلوئی آنها با یک تیغ سلمانی می‌برند. روی زخم را خاک می‌ریزند و لوطی‌ها موسیقی شادی می‌زنند که همانند موسیقی جشن‌ها و عروسی‌هاست. پوست بریده شده را دور می‌اندازند. احتمالاً کودک چند روزی مریض می‌شود ولی هرگز تاکنون کسی در اثر ختنه کردن نمرده است.

موقعیکه چندین برادر به سن ازدواج می‌رسند، شرائط اقتصادی چنین ایجاب می‌کند که آنها به نوبت و براساس سن ازدواج کنند. وقتی هنوز برادرهای مسن‌تر ازدواج نکرده‌اند صحیح نیست که خانواده هزینه‌های خرید یک همسر را برای برادر کوچکتر فراهم کنند. البته این امر یک قانون تغییرناپذیر نیست. برادری که به هر دلیلی وامانده تلقی می‌شود، می‌توان به راحتی از او گذشت.

همیشه پدر یا برادر بزرگتر باب مذاکره را با خانواده عروس باز می‌کند و می‌پرسند که آیا موافقت می‌نمایند که دخترشان را بعنوان همسر به پسر آنها بدهند. بمحض اینکه با اساس ازدواج موافقت بعمل آمد. مبلغی پول رد و بدل می‌شود، درباره مقدار پول نقد آن بعداً صحبت خواهیم کرد. احتمال دارد که زوج جوان نیز به یکدیگر هدایائی تقدیم کنند، نامزد جوان برای همسر آینده خود دو دست لباس از بازار می‌خرد. به نوجوانی برخوردیم که احتمالاً هنوز ازدواج نکرده بود ولی شال و سربند زنان الوان و قشنگی در دست داشت. برایم گفتند که این شیئی زنانه و «مال خانوم» است و از جمله اشیائی است که برای نامزدها خریداری می‌گردد.

قبلاً ازدواج بین پسرهای بیش از ۲۰ ساله با دخترهای ۹ تا ۱۲ ساله بسیار متداول بوده است. نتایج تأسف باری که چنین ازدواج‌هایی پیش می‌آورد، معلوم است و مدت خیلی کمی است که این نوع ازدواج‌ها را ممنوع کرده‌اند. ضمناً مواردی نیز وجود داشته است که پسر مردها با دخترهایی به سن ۹ تا ۱۲ سال

ازدواج می کرده اند. ترانه زیر شاهی براین قضیه است که در بین پایی ها معمول بوده است، هر چه که براساس اظهار نظر آقای «بار- Barr» ساختار زبانشناسی این ترانه نشان می دهد که مربوط به ایلات «لکی»^{۱۲۱} می باشد. دخترها نیز بهیچوجه از این ترانه خوششان نمی آید.

یک مادر کوچولو	یگ دارِکَ
دو مادر کوچولو	دودارِکَ
در قلب من نیست	وَدَلَم نِیَ
یک پسر ریشو، مادر کوچولو	کور ریش دارِکَ
قلب من	هُو وَدَلَم
یک پسر شایسته و شجاع است	کُور جو هَلکَ
که در میان آن کند	بَکُو
آه، ای مادر کوچولو	ای دارِکَ

(«کردن» یک واژه نمادی برای انجام عمل جنسی است).

در مورد بستن قراردادهای ازدواج، واجب است که از ازدواج با بعضی از درجات خویشاوندی پرهیز نمایند. از آن جمله با فرزندان برادر و خواهر نمی شود ازدواج کرد. ازدواج با افراد خارج از ایل مجاز است. موارد زیادی از ازدواج را دیدم که بین «پایی ها» و «بیرانوند» ها و یا «سگوند» ها انجام شده است. شنیدم که از ازدواج بین پایی ها و بختیاری ها صحبت می کردند. رسم براین است که دخترپس از ازدواج، به ایلی می رود که شوهر او به آن ایل تعلق دارد. ولی در «گریت» با مردی از ایل «بیرانوند» (رعیت بود) مواجه شدم که با یک زن ایل پایی ازدواج کرده بود و در بخش پایی ها زندگی می کرد.

اگر مردی بمیرد و زن بیوه ای از خود باقی بگذارد، معمول است که یکی از برادرهای متوفی با این زن ازدواج می کند. در یکی از خانه های «ترس» زنی را دیدم که برای دیدار یکی از بستگان سببی قدیمی خود آمده بود. مرد جوانتری که در آنجا بود برایم می گفت که این زن با عموی همین پسر که صاحبخانه است ازدواج کرده بود که فعلاً مرحوم شده است. موقعی که عموی این پسر با این زن ازدواج کرد این زن همسر بسیار خوبی بود. ولی موقعی که شوهر همین زن، که

عموی صاحبخانه است مُرد، این زن با برادر شوهر یعنی پدر این پسر ازدواج نکرد، بلکه با یک بیگانه وصلت نمود. این حرکت زن چندان پسندیده نبود و لذا در حال حاضر این زن به خانواده اینها تعلق ندارد. مسلماً پشت این حرکات اندیشه‌ای وجود دارد مبنی بر اینکه این زن از این خانواده ارزشی را خارج کرده است که با حسن نیست و درستکاری در اختیار او گذاشته شده بود^{۱۲۲}. همچنین به موردی نیز برخوردیم که مردی با بیوه برادر متوفی خود ازدواج کرده بود.

تعدد زوجات در بین خانواده خوانین و همچنین در بین خانواده رعایا وجود دارد و بنظر می‌رسد که امری کاملاً عادی باشد. چند خانواری که رهبری ایل را دارند و خان هستند با همین پیوندهای ازدواج و خویشاوندی بهم دیگر متصل شده‌اند. مسلماً بیشتر این ازدواجهای^{۱۲۳} از سیاست ناشی می‌شود و بیشتر این ازدواجهای، ازدواج سیاسی می‌باشند.

مطمئناً نوع و حالت و شرائط ازدواج تحت تأثیر قدرت مالی افراد است و لذا در بین خانواده‌های فقیر و ثروتمند متفاوت می‌باشند.

اگر ازدواج مربوط به یک خانواده ثروتمند و یا خانواده‌ی یکی از خوانین باشد، مرسوم چنین است که سواران زیادی از اقامتگاه داماد به اقامتگاه عروس می‌آیند. و پس از پایان جشن، صبح روز بعد او را می‌برند. داماد همراه آنها نمی‌آید. در عروسی‌های مفصل، صدها سوار در این مراسم شرکت دارند. بخصوص «سگوند» ها سوارکاران زیادی می‌آورند و وقتی به قلمرو خانواده عروس می‌رسند با تفنگهای خود در حالت تاخت و تاز چرخش‌های آکروباتیک می‌کنند.

در «ورک» در قسمتی از یک عروسی مفصل شرکت داشتم که این بخش از عروسی در خانه عروس انجام می‌گرفت. صبح زود به خانه عروس رسیدیم. در حدود سی نفر سوار که برای بردن عروس آمده بودند، قبل از من حضور داشتند و با اسبهایشان از این سو به آن سو تاخت و تاز می‌کردند. تازه فهمیدم که چرا پسری که همراه من بود صبح زود شروع به تاخت و تاز کرد و از چوبدستی خود، بجای تفنگ استفاده می‌کرد و ظاهراً به همه طرف نشان می‌رفت و تیراندازی می‌نمود و اینها همه شاید تقلیدی از این مراسم بود^{۱۲۴}.

صبح به این زودی، از فاصله‌ای نزدیک، صدای موسیقی به گوش می‌رسید.

وقتیکه رسیدم، مرا به یک «کولا» راهنمایی کردند که تعداد زیادی زن و چند نفر مرد در آن حضور داشتند. عروس نیز در آنجا بود و بالاپوشی به رنگ سبز برتن داشت که تمام حاشیه‌های آن مزین به سگه‌های نقره بود. مهماندار، که برادر بزرگ عروس بود، مرا جایی در کنار همین کولا، زیر درخت بزرگ و سایه‌داری راهنمایی کرد که فقط مردها در آنجا بودند. لوطی‌ها یا نوازندگان دوره‌گرد، در آنجا مشغول نوازندگی بودند. آنها سه نوع وسائل موسیقی داشتند دنبک (یک نوع دنبک بصورت ضرب و نوع دیگر بزرترگر و بصورت دهل) (شکل ۱۴۰ و ۱۳۹). ویولون (که منظور نویسنده همان کمانچه است-م). و فلوت (همان «ساز» روستائی است-م). معمول چنینی است که همیشه فقط دو عدد از این وسائل موسیقی را همزمان با یکدیگر می‌نوازند. دو نفر رقص مرد، که لباسهای ابریشمین پوشیده بودند، رقصی را اجراء می‌کردند که با حرکات رقص موضوعی را بیان می‌کردند. در دستهای خود صفحات کوچکی از برنج را بصدا در می‌آوردند که صدای زنگ از آنها برمیخاست. پس از رقص و نوازندگی یکی از پسرهای رقص برای جمع کردن پول و در واقع برای تلکه کردن آنها پیش مهمانان می‌رفت، و بروی آنها می‌نشست تا کمر خود را خم می‌کرد و پس از آن سر خود را برمی‌گرداند و با لبخند به آنها می‌نگریست. مهمانان بسیار سخاوتمند هستند که برای موسیقی این چنین پول می‌پردازند.

پس از آن نهار می‌دهند که از برنج و گوشت آب‌پز (خورشت) و نان تشکیل شده است. پس از صرف غذا، مردها پیش زنها برمی‌گردند. نوای آهنگ بلند می‌شود. مهمانان بصورت منظم و ردیف طبق رسم لرها می‌رقصند. سپس اسبها را جمع می‌کنند و زین برپشت آنها می‌گذارند. سواران بر مرکبهای خود سوار می‌شوند. راهی طولانی در پیش دارند و پیاده‌روندگان فراوانی نیز همراه آنها هستند که باید عروس را از خانه خودش تا خانه داماد همراهی کنند. اینها همه به حرکت در می‌آیند، در حالیکه دو نفر از نوازندگان، یکی با دهل و دیگری با ساز آهنگهای تند و شاد می‌نوازند. بیشتر اسبها دو نفر را برگرده دارند. زنها با پوشاک و سربندهائی با رنگهای زنده به لنگه‌های باری شبیه هستند که محتوی آنها پارچه‌های رنگارنگ است و از هم باز شده‌اند. عروس سوار براسبی است که آنهم

دو نفر را حمل می‌کند و با یک شال و سربند بزرگ پوشیده شده است. پدر عروس مرده بود و برادر او دستش را بعنوان خداحافظی می‌فشارد و در عین حال به او می‌گوید: «خیر ببینی»، «خیر ببینی» و یا چیزی شبیه به این.

تب داشتیم و متأسفانه نتوانستم به خانه داماد بروم، ولی لرها و اروپائیها دنباله ماجرای قسمت اول را که من در آن حضور داشتم، برایم توضیح دادند: در خانه داماد، با یک «چیت» حصار تشکیل داده‌اند. عروس را به درون این حصار راهنمایی می‌کنند. در صورت لزوم، عروس می‌تواند با روسری بزرگی که دارد خود را پیوشاند و از آن خارج گردد. در همان شب اول، اگر داماد بخواهد، می‌تواند به عروس که در درون حصار ساخته شده از چیت قرار دارد، ملحق شود و با او همبستر گردد. احتمالاً برای جمع کردن مدارک مربوط به باکره بودن دختر، از یک تکه پارچه استفاده می‌کنند. باکره بودن دختر برای هر دو خانواده بسیار اهمیت دارد و این قطعه پارچه نیز متعلق به داماد است.

در خانه داماد، گاهی مواقع روزهای متمادی جشن ادامه دارد. رسم چنین است که از طرف عروس، به مهمترین مردان از بین مهمانان هدایائی مثل کیسه‌های ابریشمین کوچک و اشیاء مشابه آن داده می‌شود.

در «لوه» در عروسی اشخاصی شرکت کردم که آدمهای معمولی بودند و ثروت چندانی نداشتند. بهمین دلیل جشن آنها در مقایسه با جشنهای قبلی که دیده بودم، بسیار کوچک و محقر بود. داماد پسر جوانی بود که اندکی نیز سبکسر می‌نمود. عروس بیوه زنی بود که پسری ۱۰ ساله داشت. بعلاوه از آنجائیکه این زن یک چشم داشت، جای آن نبود که زیادی خود را در مقابل اهانت‌های دیگران قرار دهد. براساس آنچه که به من گفته‌اند، فقط بیون زنان به روابط گذرا دست می‌زدند. تمام آن قسمت از ازدواج که من ناظر بر آن بودم، در خانه داماد جریان داشت. به محض اینکه به محل جشن عروسی رسیدیم، مهمانانی که با من بودند شروع به خواندن یک ترانه مربوط به عروسی کردند که بینهایت بلند بود و شاید هم هیچوقت تمام نمی‌شد. آنرا معمولاً اینطور شروع می‌کردند:

هرچه دارم سی تودارم،	آنچه دارم برای تودارم
توعزیز خونمی،	توعزیز خانه من هستی

دورخیمه گل بکاری،	تودورچادر مرا گل خواهی کاشت
تومدنی راه زونمی؟	توراه زن من هستی
پل به بندم چوب چنار،	پلی از چوب چنار خواهم ساخت
شله انار برد،	که چوبهای دار بست آن از چوب انار باشد
زوار سرش که هوش،	هوش از سر بر باید
باسه صد سوار،	باسی صد سوار.

از بین مهمانان این جشن، فقط یکی سواره بود. در نزدیکی های خانه عروس و داماد مردی چند تیر تفنگ خالی کرد و اسب نیز بطور وحشیانه ای دست های خود را به هوا بلند کرد. ابتدا ما را به داخل یک «کولا» راهنمایی کردند و کبابی دادند و بقیه روز به خوردن و خواندن گذشت.

مردها در کولا نشسته بودند و زنها خارج از کولا و در کنار آن سرپا ایستاده بودند و عروس هم با آنها بود. عروسها نباید حقیقتاً بدون سرانداز باشند ولی لرها مسائل را زیاد هم جدی نمی گیرند. زنها نیز آوازی می خواندند.

مردی که بسیار خوشحال و خوشرو و مجلس گرم کن بود، موفق شد عروس را ببوسد، شاید به این منظور که قوت قلبی به او داده باشد و به او نشان دهد که علیرغم بعضی از مسائل دارای جذابیت است. مردها به حالت شوخی و مزاح و در میان هیاهوی عظیمی او را زدند. مردی پاهای او را گرفت و دیگری دستهای او را بمنظور خندیدن، او را تهدید به انداختن در آبراهی کردند که از پشت کولا می گذشت.

در وسط جشن رگبار شدیدی گرفت و مردم با شادی و وجد فراوانی مَقَدَم چنین رگباری را گرامی داشتند که در واقع بارندگی در جریان ازدواج بسیار خوش یمن است.

میزان پولی که^{۱۲۵} از بابت عروس به پدر عروس یا یکی از برادران او می پردازند، بسیار متغیر است. در دو مورد ازدواج که این اواخر دیده ام دو رقم را ثبت کرده ام: یکی ۳۰ تومان نقد و ۱۰ رأس گوسفند و دیگری بسیاری محقرانه و فقط ۴ رأس بز که ارزش کلی آن ۲۰ تومان می شود. ممکن است که آخرین نشانه صحیح تر باشد. در ازدواجی که قبلاً توضیح داده شد، در خانواده ثروتمند

خانها، رقمی برابر سه رأس «مال» (یعنی سه راس گاو، اسب یا قاطر) و ۱۰۰ تومان پول را ذکر کردند. ضمناً بعنوان هزینه‌های جشن عروسی، ۲۰ من برنج، ۵ تا ۶ من روغن، ۳ تا ۵ رأس بز در نظر گرفته می‌شود. در ازدواج‌های مهم و در خانواده‌های رؤسای بزرگ هزینه‌های عروسی به ۱۰۰۰ تومان می‌رسد (۲۵۰۰ کرون دانمارک). پولی که بابت عروسی پرداخت می‌شود، معمولاً دو یا سه هفته قبل از عروسی پرداخت می‌گردد^{۱۲۶}. بنابراین می‌توان فهمید که یک مرد از داشتن دخترهای متعدد ناراحت نخواهد بود. زیرا که همین دخترها منابع درآمد مهمی برای خانواده او هستند.

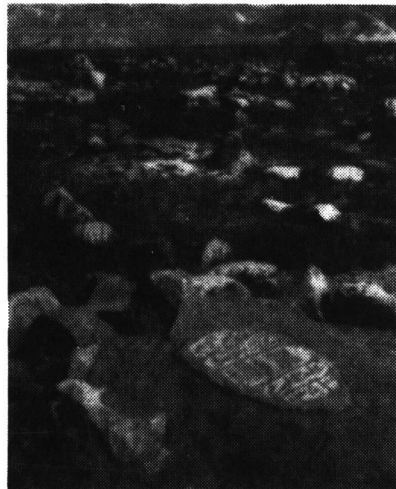
وقتی که مردی دختر و یا خواهر خود را شوهر می‌دهد و در نتیجه پولی بدستش می‌آید، در ازاء آن باید هدیه‌های کوچکی به بعضی از اعضای خانواده بدهد. در ازدواج اولی که توضیح داده شد، برادر عروس باید بهر کدام از عموزاده‌های بزرگسال خود یک رأس بزغاله هدیه میداد.

چون در بین لرها تعداد نسبتاً زیادی از زن‌ها را مطلقه دیدم، لذا می‌توان نظر داد که مسئله طلاق در بین لرها زیاد است. ولی نمیدانم که در این گونه موارد، مسئله پول پرداخت شده چگونه حل می‌گردد.

روزهای اولی که درپیش لرها زندگی می‌کردم، بخصوص موقعی که هنوز آنها را نمیشناختم احساس می‌کردم که زن‌ها ستم‌دیده و زجرکش هستند. همانطور که قبلاً گفته‌ام، زن‌ها خیلی زود ازدواج می‌کنند و در سن ۱۴ سالگی صاحب کودکانی می‌شوند. زنهایی که هنوز سنی از آنها نگذشته است، غالباً حالت بسیار خسته‌ای دارند. واقعیت اینست که آنها زیاد کار می‌کنند^{۱۲۷}. آماده کردن غذا، شیر دوشی، آماده کردن شیر، مشک زنی و کره‌گیری و قسمت اعظم کارهای مربوط به پشم مثل ریسندگی و بافندگی به‌عهده آنهاست. حمل آب از چشمه‌ها، حمل هیزم از جنگل به‌عهده آنهاست و حتی یک دختر خان، توده بزرگی از آن را بر پشت خود حمل می‌کند. آنها آسیای دستی را می‌چرخانند و زنهای رعایا در همه حال کیسه‌های گندم را از مزرعه به خرمن جا برپشت حمل می‌کنند. باز هم می‌توان کارهای زیادی را شمرد که به‌عهده زنان است.

با وجود این مردها نیز زیاد کار می‌کنند. خانه‌ها یعنی چادرها و کولاها را

برپا می کنند، درست است که زنها نیز به آنها کمک می کنند. شخم می زنند و غیره. منتها مردها مثل زنها همیشه و همه وقت زیر تراکم فشار کار نیستند. آنها بیشتر مایلند که در یک روز فعالیت زیادی بکنند تا فردای آنروز را بتوانند به تنبلی بگذرانند.



شکل ۱۲۸- گورستان نزدیک «قلعه کپی» شکل ۱۲۹- سنگ گوزی از گورستان «قلعه کپی»

کلمات و گفتارهای بسیار حقارت باری را در مورد زنها در ضرب المثل زیر

می توان دید

هر کجا دیدی مرد پیر

پیشش بشین، پند بگیر.

هر کجا دیدی پیر زن

سنگ بردار، مغزش بزن.

بعنوان توضیح اضافه می شود که زنی چهل ساله، راهنمایی و پندی ندارد که

بدهد. خود زن و یا لباس او «عیب» است که در مورد این اصطلاح بعداً توضیح

خواهم داد.

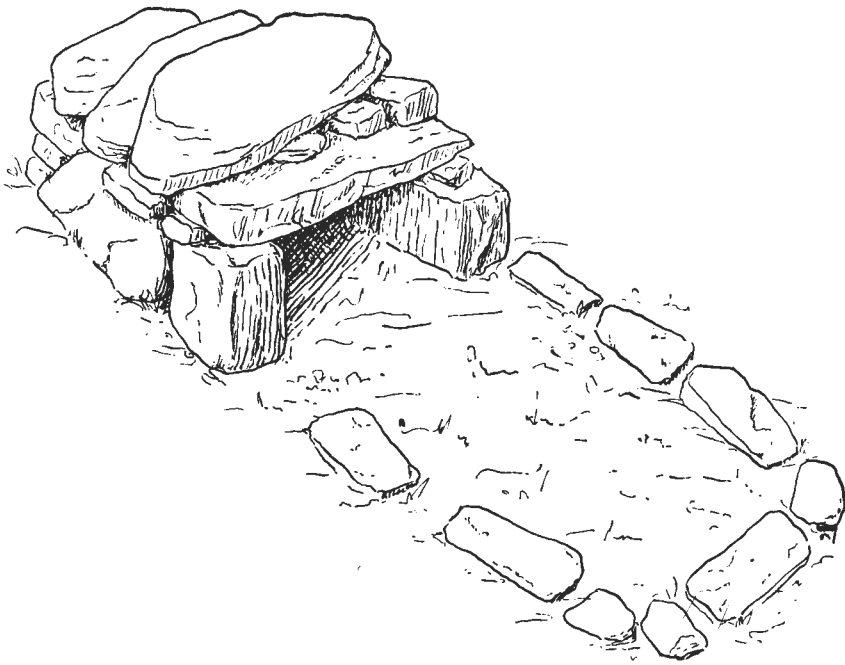
مرد لری را دیدم که همیشه از زنهای پیر بطور تحقیرآمیزی صحبت می کرد،

معدالک از یکی از آنها مراقبت‌هایی بعمل می‌آورد که بسیار عجیب مینمود و حتی او را در غذا خوردن و غیره کمک می‌نمود. قبلاً گفتم که مردها عادت دارند که جداگانه غذا بخورند. ولی بارها دیده‌ام که بهنگام شب، به گرد آتش، زنی مسن در مجمع مردان نشسته و بطور برابر با آنها به بحث و گفتگو پرداخته است. لرها می‌گفتند که این عمل کاملاً طبیعی است و در مورد زنهای جوان مطلقاً پذیرفته نیست. مجموعاً زن‌ها و مردها دارای روابط نسبتاً آزادی هستند و همانطور که در فصل مربوط به پوشاک دیدیم، زن‌ها چادر^{۱۲۸} سر نمی‌کنند.

یکی از خوانین عالی مقام دوست داشت برایم نقل کند که زن او با چوب به سرش زده است و از من می‌خواست که به او بگویم چکار باید بکند. مسلماً این یک شوخی بود، ولی تردیدی نیست که زنهای لر دارای اعتبار هستند. من دیدم که چگونه زن مسنی که از او صحبت کردم و بخصوص در خاطرات سنین از دست رفته زندگی می‌کرد، سعی داشت نزاعی بین مردها بوجود آورد و یا آنها را وادار به راهزنی کند. ضمناً مردی را دیدم که میل داشت کار راحت‌تری را به زنش ارجاع کند یا اینکه به نحو دیگری به او کمک نماید. درباره زنی که صاحب «باغ رود» بود داستان‌ها و حکایاتی برایم نقل می‌کردند که بازگو کننده نمونه‌ای از نقش شگفت‌انگیزی بود که پایی‌ها می‌توانند به یک زن بدهند. براساس این حکایات زن می‌تواند بسیار ثروتمند باشد و می‌تواند تفنگ بردست، راهی جنگ شود.

در بعضی از موارد، باید روزهای متمادی در محلی که با خدمتگزارم قرار داشتم، منتظر او می‌ماندم. موقعی که بالاخره می‌آمد ضمن معذرت‌خواهی می‌گفت که مادر برادران ناتنی او شدیداً مریض بود و بهمین دلیل تمام خانواده «حاضر» شده بودند. همیشه برای هر کاری عذر موجهی وجود دارد و باید آنرا قبول کرد ولی در این مورد، همانطور که خدمتکارم به آن اشاره می‌کرد باید پذیرفت که معمولاً تمام خانواده در بالین یک مشرف به موت «حاضر» می‌شوند. بطور بی‌ملاحظه‌ای از او پرسیدم که اگر این زن می‌مرد، چه پیش می‌آمد. در پاسخ خاطرنشان کرد که نباید گفت کسی باید بمیرد، اینکار خوب نیست.

زن دیگری، یعنی بیوه همان خانی که از او ذکر می‌کردم، وصیت



شکل ۱۳۰- بنائی از سنگ بدون ملات که روی قبری را می پوشاند

کرده بود که بعد از مرگش چه کاری باید برای او انجام دهند. او متولد خرم آباد بود و میل داشت که بعد از مرگش جسد او را روی اسب ابلقی به زادگاهش ببرند و در آنجا به خاک بسپارند. برایم توضیح دادند که جسد این زن را روی یک خرچین بزرگ گذاشتیم و ضمن نشان دادن سه نقطه از یک خرچین که در محل حاضر بود، گفتند که جسد را به این سه نقطه بستیم و روی اسب او را به خرم آباد بردیم. فکر می کنم که آنرا به یک چوب بلند نیز بسته اند.

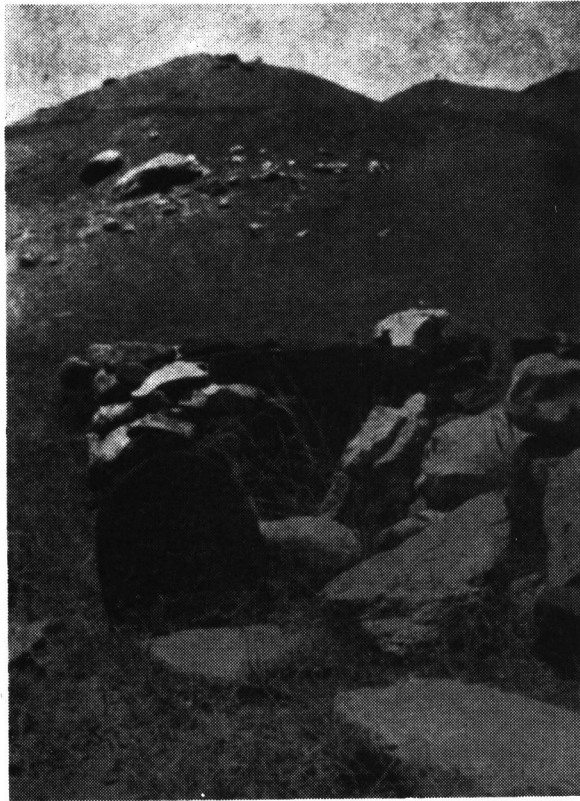
وقتی که مردی میمیرد، زنهای ذکر طویل زیر را میخوانند (ترجمه آن چندان مطمئن نیست).

سواران می‌رسند،
پیش از سحرگاه،
او نیست، او باید برود،
دخترهای جوان، گلهای خود را پرورش دهید،
او خواهد رفت،
بله، قبل از سحرگاه،
او خواهد رفت،
چه کسی زودتر خواهد رسید،
او،
شاید کبوتر،
پرواز خواهد کرد،

جسد متوفی^{۱۲۹} را در رودخانه‌ای می‌شویند. یکی از دوستان اروپائی من در یکی از این مراسم حضور داشته است. از کنار پلی می‌گذشته که چهار نفر زن را می‌بیند که روی زمین نشسته‌اند و مثل پاندول جلو و عقب تکان می‌خورند و همصدا با یکدیگر نوحه حزینی را می‌خوانند. وقتی نزدیک می‌شود، جسدی را در آب می‌بیند که سنگینی سنگی آن را در آب نگهداشته است. جسد متوفی را قبل از تدفین به این صورت می‌شویند.

یکی از خوانین جوان اطلاعاتی در مورد تدفین میت در اختیارم گذاشت. مهندس نیز برای درک واژه‌های فارسی یاری‌ام کرد. جسد را در کفن سفیدی می‌پیچند. کسی که به مرده بی‌کفن، کفن می‌دهد، مثل آنست که در فصل گرمای شدید، به تشنه‌ی بی‌آبی داده است. در حق این شخص همه نوع احترام بعمل می‌آید. از ماده‌ای بنام «ستر- کافور»^{۱۳۰} در کتف مرده و در زیر بغل‌های او می‌گذارند. این میوه از بهشت می‌آید و آنرا می‌توان در خرم‌آباد پیدا کرد. گوری حفر می‌کنند که عمق آن به اندازه قد مردی است که در گودال ایستاده است. جسد را به پشت در گور می‌خوابانند. دستهای او در امتداد جسد است و شاید هم اندکی روی رانها تکیه دارند. سر را روی گونه راست می‌گذارند بنحویکه بطرف مکه باشد. بنابراین جهت طولی جسد عمود به جهتی است که شهر مقدس قرار

دارد.



شکل ۱۳۱- سنگ قبری از گورستان «کشور». در انتهای عکس، بنائی مثل بنای شکل ۱۳۰ وجود دارد.

روی جسد متوفی و روی کناره‌های آن سنگهایی را در گور می‌گذارند. فکر می‌کنم که آنها با سنگهای بزرگی نیز می‌پوشانند که در جهت عرضی گور از سوئی به سوی دیگر گذاشته شده‌اند. بالاخره همه اینها را با شاخه‌های گیاه مورد می‌پوشانند و سپس خاک روی آن می‌ریزند. ملائی قرآن می‌خواند و روی قبر، در بالای سر مرده نماز می‌خوانند.

اگر مردی در جایی بمیرد که خانواده‌اش در آنجا نباشند، یکی از دوستانش

آنها دفن می کند و این کلام را بر زبان می راند « این بدست تو سپردم تا یکسال، دو سال ». وقتیکه فامیل او مطلع شوند، می آیند و نبش قبر می کنند و میت را به گورستان مناسبی مثل کربلا، شاهزاده احمد یا هر امامزاده دیگری می برند. عقیده دارند که در این حالت، جسد مرده خشک می شود و بوی نامطبوعی از خود بروز نمی دهد. ولی اگر یک روز از موعد مقرر که در آن جمله ادا شده است، بگذرد و نبش قبر دیرتر انجام گیرد، جسد فاسد و تباہ می شود.

دو عدد گورستان را دیده ام^{۱۳۱}. یکی از آنها در قلعه کپی قرار داشت، یعنی روی همان زمین هموار و مرتفعی که خانه مهندس روی آن قرار گرفته بود، البته کمی در جنوب خانه مهندس قرار داشت. شکل ۱۲۸ حالت کلی گورستان و چند تا از گورها را نشان می دهد. بعضی از گورها با حصار مستطیل شکل از سنگهای بزرگ محصور شده اند که احیاناً بنای کوچکی نیز در یکی از دو سر آن دارد. در سایر گورها دو عدد سنگ بزرگ توجه را جلب می کنند که در بالا و پائین قبر بطور عمودی فرو کرده اند. گورستان دیگر در دره « کشور » قرار داشت. در ساحل چپ رودخانه و اندکی پائین تر از « یلوراز » این گورستان بشکل مثلث بود که بزرگترین ضلع آن ۸۳ پا و طول هر کدام از دو ضلع دیگر ۵۰ پا بود. این گورستان کلاً در حدود ۹۰ گور را شامل می شد. شکل ۱۳۰ نمونه گویائی از گورهای این گورستان را نشان می دهد. بنای کوچکی که در یکی از دو سر آن قرار دارد، سنگ مزار را می پوشاند و احتمالاً آنها در مقابل شرائط جوی و فرسایش ناشی از بارندگی حفظ می کنند تا نوشته های آن خیلی زود پاک نشود. سنگ گورهای هر دو گورستان دارای چند کلام نوشته و چند تصویر و یک تاریخ است که نمونه هائی از آن به قرار زیر می باشند.

وفات مرحوم مغفور محمد ولد مرحوم احمد من طایفه مدهوئی،

وفات مرحوم سفر ولد مرحوم شی حسین من طایفه پاپی،

وفات مرحوم بکم بنت علی ۱۳۵۳،

معمولاً روی یک سنگ گور سه گونه نقش را نبش می کنند (۱) روی قبر مردها یک عدد شانه یک طرفه و روی سنگ قبر زنها یک عدد شانه دو طرفه^{۱۳۲} (۲) یک شکل مربع یا دایره که گاهی مواقع نیز آنها قاب می گیرند. اول برایم

توضیح دادند که شکل بدون قاب، سنگ تقوا یا گلوله‌ای از گل است که از محل مقدسی برداشته شده و مسلمانان آنرا در کیسه کوچکی همیشه با خود دارند و موقع خواندن نماز جلوی خود می‌گذارند. در حالیکه شکل قاب گرفته نشانگر یک آینه است و به گور زنها تعلق دارد. معذالک مدتی بعد، این شکل را روی قبر مردها نیز دیدم و گفتند که این «مور» (مهر) است ۳) شکل درازی با دوپای بلند که هم یک قیچی را تداعی می‌کند و هم یک موجود انسانی را. گفتند که این شکل یک «تسبه» ۱۳۳ است که آنرا نقاشی کرده‌اند. یکبار نیز طرحی را روی یک فرش نمودن دیدم که این شکل را تداعی می‌نمود در آنجا، این شکل بیشتر به شکل یک پرنده بود ۱۳۴

همیشه تاریخی درپائین سنگ گورها وجود دارد. آنرا برای تشخیص سن قبر می‌گذارند. بعد از ۲۰ سال می‌توان عضو دیگری از خانواده را در همین گور دفن کرد.

شکل ۱۳۱ سنگ گوری از گورستان «کشور» را نشان می‌دهد که در وسط آن نقش برجسته‌ای از یک مرد با قلیانش وجود دارد. از گورستان دیگری برایم حکایت کردند که سنگ قبرهای آن بیشتر نقش برجسته و مجسمه دارد. منجمله گورستانی با سنگ گورهائی لوحه‌ای که روی آنها نقش‌هائی واقعاً عالی از پرندگان و بخصوص از بزهای کوهی بصورت نقش برجسته کنده شده است و یا بصورت مجسمه است.

در مورد مجسمه فقط بطور گذرا اشاره کنم که روزی خان جوانی دو عدد مجسمه کوچک که از گل درست شده بود به من هدیده کرد که یکی از آنها بشکل اسب و دیگری بصورت یک بز ماده بود.

۲۵- خانواده، مالکیت، حقوق.

گاهی مواقع روشن کردن وضع مناسبات و خطوط خانوادگی بین لرها دشوار است زیرا که کلمه «برادر» در مفهوم بسیار وسیعی بکار می‌رود. بهرحال، این کلمه را می‌توان در سایر خویشاوندان غیر از برادر تنی بکار برد. این مفهوم برای دوستان و یا مردم در قید حیات همان محل نیز بکار می‌رود.

پایی ها از واژه گان زیر برای نامیدن و مشخص کردن نزدیکترین خویشاندوان استفاده می کنند که البته با واژه گان فارسی و نوشتاری تفاوت دارد.

boâ	پدر
đâ daea	مادر
tatä	عمو
kači	عمه
hâlu	دائی
hala	خاله
miré kači	شوهر عمه
miré hâla	شوهر خاله
tatazâ	دختر یا پسر عمو
haluzâ	دختر یا پسر دائی
pâpâ	پدر بزرگ پدری یا مادری
gâ	پدر بزرگ پدر را می توان نامید: (فارسی: جد)
giâ ^{۱۳۵}	برادر
kurrza	نوه های دختر یا پسر، بچه یک پسر را می توان نامید
giâ-gap	برادر بزرگ

دایه را «هُمَزَمُون — homzāmûn»^{۱۳۶} می نامند و برای او نیز یک ارتباط خویشاوندی قائل هستند. روزی من با یکی از رؤسا بودم و به او گفتم «امروز برای من روز بزرگی است، زیرا که پدر پیر من ۷۰ سالگی خود را در دانمارک جشن می گیرد»، با حالتی تعجب آور از من پرسید «شما یک پدر دارید یا دو پدر؟» و موضوع زیر را برایم توضیح داد: «کودک نوزاد معمولاً مدت ۶ ماه در پیش پدر و مادر خود می ماند، ولی اگر پدر بقدر کافی ثروتمند است او را پیش دایه می گذارد و شوهر همین دایه نیز پدر کودک نامیده می شود. معذالک پدر واقعی را «پدر حلال» و شوهر دایه را «پدر حرام» می گویند.

درک نظام مالکیت در بین پایی ها برای ما چندان آسان نیست. از طرفی در

مورد استفاده از واژه‌ها و مفاهیم آن و بطور کلی در قالب زبان‌شناسی امکان اشتباه فراوان است. از سوی دیگر شاید مفاهیمی وجود دارد که با مفاهیم ما متفاوت هستند. یک فرد بیگانه که در یک قرارگاه اقامت می‌کند گمراه می‌شود، زیرا از لری می‌پرسد که من باب مثال صاحب فلان اسب چه کسی است و او جواب می‌دهد «مال من است» در پاسخ همین سؤال، برادر او نیز جواب می‌دهد «مال من است» و همین‌طور الی آخر. و ما مایل خواهیم بود که بگوئیم این یا آن یکی دروغ می‌گوید. با یک نفر لر درباره این موضوع صحبت می‌کردم در جواب سؤالم گفت «زن شما و پسر شما نمیتوانند مثل خود شما درباره خانه شما بگویند» خانه «من»، بنابراین همان‌طور که بین ما معمول است، در بعضی از اجتماعات، اموال در خانواده مسئله است.

جزئیات این موضوع را در شرائط زندگی یک خانواده خان که پدر آنها مرده و پسرهای متعددی باقی گذاشته بود، برایم تشریح کردند. فعلاً با دخترها کاری نداریم و راجع به آنها حرفی نمی‌زنیم بین برادرها که من می‌شناختم، دو برادر بزرگتر یعنی برادر A و برادر B حاصل ازدواج اول متوفی بودند. هر دو نفر اینها ازدواج کرده‌اند و هر کدام دو زن و تعداد زیادی بچه دارند. علاوه بر آن A یک رئیس شناخته شده و مشهور است. همین شخص از ازدواج دوم پدر خود دارای ۵ برادر مجرد است که آنها را براساس سنشان C، D، E، F و G می‌نامیم.

برادر A با پنج برادر مجرد خود در فصل زمستان در یک محل زندگی می‌کردند. برادر A دارای یک «کولا» برای خانواده خود و همچنین مادرپیر خود بود. پنج برادر مجرد و مادرشان و یک خواهر کوچکشان نیز دارای «کولا» ی دیگری بودند. برادر B در محل دیگر زندگی می‌کرد. برادر D برایم توضیح می‌داد که او و چهار برادرش تشکیل یک واحد اقتصادی داده‌اند و بطور مشترک صاحب اسب و گوسفند و زمین هستند. هر چند که D گاهی مواقع از قطعه زمینی صحبت می‌کرد که به او و به C تعلق دارد، یا اینکه فقط به او تعلق دارد. ولی طبق آنچه که در بالا گفته شد، فهمیدم که مجتمعی از اموال بین C و D و E و F و G وجود دارد. اگر برادر C ازدواج کند، خانه را ترک می‌کند تا خانواده خودش را تشکیل دهد و سهمی به او می‌رسد. لذا C سهم خود را از مالکیت عمومی برمی‌دارد

و بقیه آن را ۴ برادر دیگر بصورت مشترک صاحب می شوند. زمانیکه پدر زنده بود، A و B نیز در این مجمع مشترک شرکت داشتند. ولی هنگام مرگ او، این پسرها قبلاً سهم خود را گرفته و خانه را ترک کرده بودند و دیگر اثری برای آنها باقی نمانده بود. فقط پسرهای دارای حق مالکیت هستند و فقط آنها ارث می برند^{۱۳۷}. البته داستان زنی که صاحب «باغ رودا» بود و قبلاً توضیح داده شد برخلاف این موضوع می باشد^{۱۳۸}.

بنظر می رسد که در یک خانوار، پول همیشه یک دارائی مشترک است و وقتی یکی از پسرهای خانواده پولی بدست می آورد، باید آنرا به پدر یا در صورت فوت پدر آنرا به برادر بزرگترش بدهد. من خودم بارها شکوه و شکایت برادرهای کوچک را شنیدم که مجبور بودند پول خود را به برادرهای بزرگتر بدهند. کسی که پول را در اختیار دارد، در موقع احتیاج هر کدام از برادرها، بخشی از این پول را در اختیار آنها می گذارد. در خانواده ای که از آن صحبت می کنم وضعیت چندان برایم روشن نبود. مواقعی پیش می آید که برادر D برایم توضیح می داد برادر A پول برادرهای مجرد را می گیرد. برعکس، همین شخص اظهار می کرد که اگر هر کدام از برادرها بخواهند ازدواج کنند، برادر A باید خواستگاری کند و برادر C باید پول آنرا بپردازد. بنظرم همین قضیه نشان می دهد که برادر C پول را می گیرد و املاک و دارائی مشترک را اداره می کند. ولی در سایر موارد دیدم و احساس کردم که پول به A پرداخت می شود. در تمام موارد و در کلیه حالات برادرهای کوچکتر پول خود را به برادرهای بزرگتر می دهند. یک پدر ناتنی نیز می تواند در این مورد حقوقی برای خود قائل باشد. بیوه ای از ایل بیرانوند، درست برخلاف میل پسر بالغ خود با یکی از خوانین ایل پاپی ازدواج می کند. همین خان اصرار می ورزد که پسر زن او به خانه همین خان بیاید و پولش را به او بدهد.

دیدن اینکه چگونه در یک خانواده اشیاء از یک شخص به شخص دیگر منتقل می شود، بسیار سرگرم کننده است. در این مورد می توان دید که چگونه پوشاکی که به یکی از پسرهای بزرگتر تعلق داشته است پشت سر هم توسط برادرهای کوچکتر پوشیده می شود. البته این مورد در بین ما هم متداول و شناخته شده است ولی ما شکل این لباسها را تغییر می دهیم. در همین خانواده، برادر D از دزفول یک قلیان

خوب می خرد، اندکی بعد که ما به خانه او رفتیم، این قلیان را در اختیار برادر A دیدم. وقتی پرسیدم این کار چگونه انجام شد، گفتند که او قدرت و یا «زور» A برداشتن آنرا داشته است.

مرزها بین مالکیت مشترک و مالکیت خصوصی ظاهراً چندان روشن و واضح نیست. پوشاک معمولاً یک دارائی شخصی است و گاهی موارد نیز احساس کردم که دام نیز می تواند یک دارائی شخصی باشد. قبلاً توضیح دادم که چگونه در یک روز صبح زود قرارگاه را به قصد یافتن گوسفندهائی که توسط گرگ کشته شده بودند ترک کردیم. در همان روز زنی را دیدم که پشم گوسفند مرده ای را برمی داشت و با خود می گفت «این گوسفند ابراهیم بود». ابراهیم پسر ۶ یا ۷ ساله خانی بود که قرارگاه را رهبری می کرد. البته رابطه بین گوسفند و بچه نمی تواند دلیل بر همان مالکیتی باشد که ما به آن فکر می کنیم یا مورد نظر ما می باشد.

قبلاً اشتباهاً چنین تصور می شد که خوانین مالک زمینی هستند که توسط رعیت کاشته می شود. مهندسی که مدتهای بسیار طولانی در لرستان اقامت داشته است نظر می دهد که بصورت تئوری از قبل رئیس بزرگ ایل پاپی مالک تمام زمینها بوده است در نتیجه همه باید به او خراج می دادند و برای هر رأس گوسفندی نیز مبلغی را پرداخت می کردند و از این قبیل مسائل. اگر رعایا زمین زیادی را نیز کشت می کردند برای آن هم مبلغی را می پرداختند. این موضوع احتمالاً درست است. اصطلاحی که در بین این خانواده و همچنین در بین خوانین ایل پاپی مرتب بکار برده می شود، اصطلاح «مُلک منصور» است. کلمه اول این اصطلاح دارای دو نوع شکل و دو مفهوم فارسی است که هر دو یک ریشه عربی دارند و هر دو با کلمات م، ل، ک نوشته و تلفظ می شوند. یکی از آنها «مِلک» است که بیانگر مالکیت، دارائی غیرمنقول و کالا می باشد و «مُلک» که قدرت و استیلا سیاسی و پادشاهی را بیان می کند. احتمالاً در اینجا با مفهوم «مِلک» سروکار داریم. مفهوم «مُلک» را نیز برایم شرح دادند «ملک زمین زراعی است. جنگل مُلک نیست. و مُلک با منزل است» یعنی اینکه مُلک همیشه دارای محل اقامت است و یا در نزدیک محل اقامت می باشد. لذا غرض از مُلک زمین کشت شده ای

است که تحت مالکیت کسی قرار دارد. منظور جد مشترک خانواده خوانین ایل پاپی است مُلکِ او از «محمودعلی» (نزدیک قلعه شیخ) تا «گریت» گسترده بوده است. لذا تمام قلمرو پاپی را شامل می‌گردد. او جد اعلای نسلی است که از عمر فرزندان ارشد آن حدود ۵۰ سال می‌گذرد. بنابراین، منصور در نیمه اول قرن گذشته زندگی می‌کرده است. گفته می‌شود که او خان بزرگ ایل پاپی بوده و زمینهای خود را بین بازماندگان خود به سه بخش تقسیم کرده است. آنها نیز همین دارائی بازمانده از پدیر را بین فرزندان خود تقسیم کردند و همین امر سبب شده است که در حال حاضر مالکیت بر زمین و دارائی بصورت خرده ملکی و کاملاً پخش و متفرق باشد. بدین ترتیب خانهای جوانی که قبلاً از آنها صحبت کردم، زمینهایی را که مشترکاً به آنها و برادرانشان تعلق داشت، نشانم دادند که کاملاً از یکدیگر دور بودند. شاید بهنگام تقسیم، قسمت‌های مهمتر و بزرگتری به پسران ارشد و شایسته رسیده است. احتمالاً نیز چنین بوده است زیرا که چگونگی تقسیم بندی زمینها گویای این عمل است.

«س.ج. ادوموند» نیز از موارد مشابهی سخن می‌گویند و آنرا چنین بیان می‌کند^{۱۳۹} «در بسیاری از ایلات نیز دیده شده است که سه یا چهار نسل متناوب از احفاد یک خان اقتداری را تشکیل داده‌اند. اگر چنانچه در بین فرزندان یک خان، فرد معتبر و با کفایتی وجود نداشته است میراث خان را وراث او که از زنان متعدد بوجود آمده بودند، بین خود تقسیم می‌کردند»^{۱۴۰}. در حکایاتی که نیای مشترک یک جامعه مالک کلیه دارائی‌ها می‌باشد، می‌توان چنین انگاشت که بخش مهمی از آن حکایت را اسطوره اشغال کرده است. این موضوع می‌تواند کلاً صحت داشته باشد زیرا وقتی می‌بینیم که حتی در روزگار ما نیز بخش مهمی از زمینها در مالکیت و در تحت سیطره یک نفر خان است، چرا در گذشته چنین چیزی وجود نداشته باشد. در زمان گذشته داشتن «زور» و کشتن سایر وارثان، نقش مهمی را در این انحصارطلبی‌های بزرگ مالکی ایفا می‌کرده است. می‌گفتند در قرن گذشته، یکی از خوانین هفت تن از خویشاوندان خود را در یک شب بضرب گلوله از پای در آورد. اینها کسانی بودند که خان را از بخشی از ارث محروم کرده بودند^{۱۴۱}. حتی امروز نیز برای تصرف زمینها، جنگها و ستیزهای

خشنی پیش می آید.

رعایا بخشی از محصولی را که بدست می آورند بعنوان خراج به خوانین می دهند. در «گریت» شنیدم که در بعضی موارد محصول را به سه قسمت می کنند. دو قسمت آن را رعایا برمی دارند. و یک قسمت به خان تعلق می گیرد که مالک شبکه و نظام آبیاری است. در مورد دیگری که خود رعیت اطلاعات لازم را به من می داد می گفت که محصول به سه قسمت تقسیم می شود، دو قسمت آنرا خان می برد و یک قسمت به رعیت می رسد. البته در این مورد بخصوص، خود خان در گشت گندم شرکت فعال داشته است. ضمناً از این که محصول بجای اینکه به پنج قسمت تقسیم شود، که در ایران معمول است^{۱۲}، به سه قسمت تقسیم می شود خود همین عمل عجیب است. محصول کشت برنج نیز در «لووه» پس از کلیه اعمال، به دو قسمت تقسیم می شود و خان نیمی از آن را برمی دارد. همین امر به او این امکان را می دهد که مازاد برنیاز مصرفی خود را بفروش رساند. اهمیت نقش راهزنی و گردنه بگیری در گذشته دور، در امر انباشت ثروت و دارائی در لرستان بقدری شناخته شده است که تأکید برآن بیمورد و توضیح واضحات است. لر جوانی برایم می گفت در قدیم برای اینکه واقعاً تو را بعنوان یک مرد بشناسند باید کسی را کشته باشی. در سال ۱۳۱۴، این منطقه آرام تر و ساکت تر از بیشتر کشورهای اروپائی بود. افسران نظامی در این منطقه قدرت قضاوت و حاکمیت خاصی را اعمال می کردند، و نویسنده این کتاب خود را در بین لرها در امنیت کامل احساس می کرد.

همانقدر که در زمان قدیم راهزنی، یعنی انتقال ثروت از طریق خشونت، اقدامی افتخارآمیز محسوب می گردید بهمان نسبت نیز دزدی عمل پستی بود که با حقارت و خفت به هم می آمیخت. رعیتی را دیدم که قسمت بالای گوش چپ خود را از دست داده بود. سالها پیش او گاو ماده ای را دزدیده بود و خان به قصد تنبیه او این قسمت از گوش را بریده بود تا دیگر چنین عملی را تکرار نکند. خان دارای «زور» بود و رعیت قدرت مقابله با او را نداشته است.

۲۶- مذهب، آداب و مراسم، باورهای عامیانه

پاپی‌ها هم مثل فارسیها مسلمان و شیعه هستند. مطمئناً تحقیقی اساسی و بنیادی درباره اعتقادات آنها، نشان خواهد که هنوز هم پاپی‌ها دارای اعتقاداتی هستند که تا اندازه‌ای با دین اسلام مغایرت دارد، ولی دلیلی نیز نمیتوان یافت که در مورد اعتقاد راسخ آنها به دین اسلام ایجاد شک و تردید کند. بمناسبت ماه محرم و روزهای حسینی، نوعی حالت روحی در آنها ظاهر می‌شود که کاملاً شگفت‌انگیز است و بنظر می‌رسد که تا اندازه‌ای نیز حالت هیجان‌زدگی و تحریک شده دارد. ولی در شرائط معمولی بهیچوجه آثاری از تعصب در بین آنها دیده نمی‌شود و غالباً نیز روحیه اغماض و گذشت در رفتارهایشان مشهود است. با وجود اینکه تا بحال مرسوم نبوده که شیعه‌ها با غیرمسلمانان هم غذا شوند، معذالک مواردی برای من پیش آمد که دوستان لر من با من در یک ظرف غذا خوردیم. البته اینکار تکرار نشد و احتمالاً بزرگترها نظام کلی و رسوم سنتی را به آنها گوشزد کرده بودند.

بجا آوردن نماز روزانه معمول است ولی نه توسط همه کس و نه در همه جا^{۱۴۳}. هنگامیکه برای دیدن بعضی از افراد پاپی به منزل آنها می‌رفتم و در آنجا می‌ماندم، معمولاً مشاهده می‌کردم که فقط رئیس خانواده نماز می‌خواند و کس دیگری را در حال نماز خواندن نمی‌دیدم. البته زنانی را نیز در حال خواندن نماز دیدم. در یکی از بعدازظهرها، من و راهنمایم در کولائی نشسته بودیم. مادر آن خانواده که خواهر تنی راهنمای من بود در آنجا حضور داشت. من و راهنمایم در گوشه‌ای نشسته و به صحبت مشغول بودیم که متوجه شدم در گوشه دیگر «کولا» همان زن شروع به گستردن خرجینی کرد و به آرامی در زیر لب اورادی می‌خواند و خرجین را مرتب می‌کند و بالاخره به آرامی با چندین بار خم و راست شدن، نماز خود را خواند. مرد جوانی نیز که چند روزی را با او همسفر بودم، صبح و شب درست به موقع نماز خود را بجا می‌آورد. به کسیکه تربیت درستی نداشته باشد و بهنگام نماز خواندن کسی، به صدای بلند صحبت کند «سگ نماز» می‌گویند. بدون تردید این اصطلاح سگی را بخاطر می‌آورد که با پارس کردن، ذهن نمازگذار

را مشوش می نماید.

از لری پرسیدم که آیا ترس موجب شده است که امامزاده را پرستش کنید. جواب داد «ما از چه چیزی می ترسیم، گوشت اسب نمیخوریم، گوشت خوک نمی خوریم. امامزاده گفته است از آنها نخورید». جای دیگری در همین کتاب در مورد گوشت خوک شک و بیم خود را ابراز کرده ام. ولی باید موضوع زیر را نیز اضافه کنم: از شکلاتی که خودم میخوردم به خدمتگزارم نیز تعارف کردم. البته چندان هم باب طبعش نبود. روز بعد، اظهار کرد که شکلات او را مریض کرده است و از من پرسید: «در آن چربی خوک که نبود؟» بنظر می رسید که این موضوع را خیلی جدی گرفته است.

در مورد گوشت خوک، جای آنست که مفهوم «عیب» را که بارها توسط پاپی ها استعمال شده است بیان کنم. «عیب» یک کلمه عربی است که بیانگر عدم کفایت، نقصان، خرابی، بیحیائی، شرم و عار است، آنها این واژه را با این جمله برایم تشریح کردند: «خوب نیست، خیلی بد است» ولی همه چیزهای بد «عیب» نیستند. کما اینکه گرگ بد و بدجنس است ولی «عیب» نیست. سه چیز را دقیقاً شنیدم که «عیب» هستند و بر آن اصرار می ورزیدند، «خوک»، «لاوک»، که همان آبخوری طرف و غذای سگ است (ولی نه خود سگ) و پوشاک زن. وقتی بهتر متوجه این موضوع آخر شدم که میخواستم پوشاک زنان خریداری نمایم. کار بسیار حساسی بود که بسختی می شد به آن اقدام کرد و آن را به پایان رساند. شنیدم که می گفتند خود زنها هم «عیب» هستند. معذالک باید به خاطر آورد که کلمه عربی «عیب» می تواند معنی مخالفی هم داشته باشد. یعنی «عیب» آنچیزی است که لمس کردن آن ننگین است. بنابراین چیزی است که مصون از تعرض می باشد. لذا الزاماً اینچنین نیست و عیب بودن زنها بخاطر آن نیست که از نظر مذهبی ناپاک باشند، بلکه برای اینست که نباید زیاد به آنها نزدیک شد^{۱۴۴}. این واژه در بین لرها دارای مفهومی از درجات شرم است. بهمین جهت به دختری که برای ریختن چای برای من، بسیار خجالت می کشید و کاملاً سرخی شرم به گونه اش می نشست، می گفتند که «عیش می آید». روزهای حسینی فصل بهار لرستان مشهور است و احتمالاً بهمان صورتی انجام

می گیرد که در بین سایر شیعیان معمول می باشد. خود من در این مراسم حضور نداشتم ولی مهندس توصیف زیرا را از آن داده است.

ملاها علمها و پیرچمهای امامزاده را می آورند. بیرقها و پیرچمها کلاً با پارچه های قرمز پوشیده شده اند. مردم دور پیرچمها حلقه می زنند ضمن نوحه خوانی سه بار متوالی با هر دو دست خود به سینه می کوبند. مدت کوتاهی سرشان را بین دستها می گیرند و سپس مجدداً سینه زنی را شروع می کنند. یک نفر در صورت امکان داستان حسین [ع] را از ابتدا تا انتها در تمام ساعات روز از روی نسخه ای می خواند. مردی قداری را بدست می گیرد و خود را به نقطه ای از اوج تحریک روحی می رساند که قمه را به قسمت جلویی سر می زند.

از دستمالهای چهار گوشه ای که هر ضلع آن حدود ۶۰ سانتیمتر است پیرچمهای کوچکی می سازند. درمندان و بیماران، با پرداخت ۵ ریال به ملا، یکی از این پیرچمهای کوچک را می گیرند و آنرا روی محلی می گذارند که درد دارد و یا اینکه روی دعائی می بندند که به جائی از لباس وصل شده است. مثلاً اگر سر درد دارد، این دستمال را روی سر می بندند و اگر درد چشم دارد، آنرا به روی چشمان خود می کشد.

در لرستان تعدادی از افراد بنام «سید» وجود دارند که از اولاد محمد [ص] می باشند^{۱۴۵}. این سادات، برخلاف آنچه که در سایر جاهای ایران متداول می باشد، عمامه ای به رنگ آبی تیره بر سر می گذارند. درویشی را نیز دیدم که عمامه سفیدی بر سر گذارده بود.

پاپی ها به زیارت مکانهای مقدس شیعیان می روند. کما اینکه در «گریت» به یک «مشدی» برخوردم. او مردی بود که از زیارت مشهد آمده بود. اشخاص با احترام کامل به او سلام می کردند و دستهای او را بقصد زیارت به لب های خود نزدیک می نمودند.

بیشتر افراد خانواده خوانین با سوادند و خواندن و نوشتن می دانند. کسی که اطلاعات کافی برای خواندن و نوشتن بدست می آورد، «ملا» نامیده می شود و این نوع نامگذاری با آنچه که مربوط به مسائل دینی و ملاهای دینی هستند، تفاوت دارد. قبلاً قسمت اعظم آنچه را که یک نفر لر ضمن سوادآموزی یاد می گرفت

ماهیت دینی داشت. برای همین است که برای سلامت ماندن گوسفندانی که شب به خانه مراجعه نکرده‌اند، به ملای باسواد مراجعه می‌شود تا دعائی را بخواند. این افراد مدعی بودند که قادر به خواندن قرآن هستند. ولی من مطمئن آنها از قرآن چیزی دستگیرشان نمی‌شود. من شخصاً این کتاب مقدس را در خانه آنها ندیدم. در خانه سیدی کیسه کوچکی وجود داشت که با یک بند از چادر آویخته بود. از او پرسیدم که چیست. او جواب داد «قرآن» ولی مطمئن نبودم که آیا همه کتاب مقدس است یا اینکه آیه‌هائی از آن است که در یک کیسه کوچکی از پارچه‌ای گذاشته شده است. کلمه «قرآن» را به مفهوم «دعا» نیز بکار می‌برند تا ورقه‌های کاغذی را مشخص کنند که آیه‌هائی از قرآن را روی آنها نوشته و در لفافه‌ای کوچکی می‌گذارند و روی لباس می‌دوزند تا بلاگردان باشند. در یکی از خانه‌های خوانین، دو سه بار شنیدم که جوانان بعضی از کتابها را با صدای بلند و با نوائی آهنگین می‌خوانند. عنوان دو عدد از این کتابها که من دیدم یکی خسرو شیرین^{۱۴۶} بود و دیگری کتاب گوهری^{۱۴۷}.

بنظر می‌رسید که خوانین جوان تا اندازه به مسائل مذهب شیعه آشنا هستند^{۱۴۸}. شبی از شبها یکی از این خوانین سعی داشت که مرا ارشاد و به دین اسلام هدایت نماید و لذا درباره امامان مطالب زیادی را بیان کرد. متأسفانه چون نمیتوانستم همه سخنان او را بفهمم نتوانستم محتوای کلامش را دقیقاً دنبال کنم. همانطور که انتظار می‌رود عیسی نیز در دایره عقیده‌های مذهبی آنها نقشی را ایفا می‌کند. پسرهای جوان وقتی سنگ صاف، گرد و تیره رنگی را می‌یابند، می‌انگارند که این سنگ به خر حضرت عیسی تعلق دارد. احتمالاً آنرا بجای سُم او می‌گیرند.

بخش مهمی از عقاید و باورهای و گرایشهای مذهبی پاپی‌ها به امامزاده‌هائی مربوط می‌شود که قبلاً ذکرى از آنها رفت^{۱۴۹}. اینها همان زیارتگاههای کوچک محلی هستند که بر روی قبری بنا شده‌اند و باور دارند که یکی از بازماندگان [حضرت] علی [ع] ^{۱۵۰} در آن آرمیده است. کسی که مسلمان نیست بهتر است که وارد چنین امامزاده‌ای نشود. بعضی از دوستان لر من برای مهندس تشریح می‌کردند که حتی اگر در لحظه ورود، کسی نیز ناظر بر این عمل نباشد، کسیکه



شکل ۱۳۲- امامزاده «لوه» از سوی شمال شرقی

این ممنوعیت را مراعات نکند احتمال دارد که حالات سوئی برایش پیش آید که بعدها نتایج ناگواری در برداشته باشد و من هیچ دلیلی نداشتم که نسبت به این گفته‌ها تردید کنم. یکی از پاپی‌ها که به من اعتماد داشت از اینکه اجازه عکسبرداری از بعضی از اشیائی را که به امامزاده مربوط بود، به من بدهد، اکراه داشت. کمی بعد احتمالاً بعد از اینکه این موضوع را با دیگران در میان گذاشته و اجازه این کار را از آنها گرفته بود، اجازه چنین کاری را به من داد. معذالک وقتی که من عکاسی می‌کردم کاملاً از من فاصله می‌گرفت و خیلی دورتر می‌رفت. با وجود همه موقعیت‌هایی که در ایل داشتم، عکسبرداری از شاهزاده احمد برایم غیرممکن بود. موقعی که می‌خواستم از دیوارهای سنگی امامزاده که مکان مقدس را محاط کرده بود، عکس بگیرم همین شخص قویاً از من خواست که مطلقاً چنین کاری نکنم و اگر مبادرت به چنین عملی نمایم، دیر یا زود گریبان او را خواهد گرفت. من باید از این موضوع احتراز می‌کردم. بعداً، براساس آنچه که از آن دیوار بخاطرم مانده بود، آنرا به بهترین وجهی طراحی کردم (شکل ۷).

غالباً از جلوی امامزاده کوچکی که در «لوه» بود می گذشتم. ابتدا توصیفی از آن بدهم.

وقتی از آب سی روم بسوی «لوه» می رویم، در مسیر کوره راه، سنگهای بزرگی را می بینیم که روی هریک از آنها سنگهای کوچکی انباشته اند. این هرمهای کوچک سنگی بدون هیچ نوع شک و شبهه ای نشانگر آن هستند که به امامزاده ای ۱۵۱ نزدیک می شویم. امامزاده در درون باغ قرار دارد. بعد از پشت سر گذاشتن مجموعه ای از درختهای انار در طرف چپ به آن می رسیم، یک مزرعه باز آنرا در شمال و شرق محدود می کند. چون این امامزاده در حال تعمیر بود، عکسهائی از آن گرفتم که یکی از آنها را در شکل ۱۳۲ می بینید. این عکس را از شمال شرقی گرفته ام. در قسمت اول این عکس یک دیوار سنگی مشاهده می کنیم که یک در ورودی نیز در آن وجود دارد. پشت یک حیاط کوچک، ساختمانی است که مقبره امامزاده در آن قرار دارد. در قسمت راست عکس، قبل از درختان بزرگ، چند حصار کوچک وجود دارد که کم و بیش دیوارهای آن ها از خاشاک و خار درست شده است و بعنوان انبار گندم از آنها استفاده می شود. درخت بزرگی که در منتهایلیه غربی امامزاده قرار دارد، دارای جذابیت ویژه ای است. یکی از جوانان «لوه» که مرا همراهی می کرد، برایم شرح می داد که برداشتن هر چیزی از این درخت بسیار بد است. همین موضوع درباره غالب درختان صدق می کرد. رودی در غرب جریان دارد که کاملاً از نزدیک امامزاده می گذرد و به شعبات متعددی تقسیم می شود. بین این شعبات سه عدد چنار بزرگ روئیده اند که هر کدام از آنها دارای شاخه های بسیاری است. دو اصله درخت بید کهن، و یک اصله درخت گردوی کوچک نیز در همین قسمت بچشم می خورند. یک روز که تنها بودم، شاخه کوچکی از یکی از چنارها کندم تا موقع راه رفتن از آن بمثابه تکیه گاه استفاده کنم. وقتی خدمتگزارم آنرا دید بمن فهماند که این کار خیلی بد بوده است. کم کم از او یاد گرفتم که این درختان به امامزاده تعلق دارند. نه او، نه من، نباید چیزی از درختان بزرگی برداریم که در ورودی امامزاده روئیده اند. اما اگر یکی از رعیت های «لوه» که خادم امامزاده است، برگی از این درختان را بردارد و به ما بدهد، این برگ اثرات نیکویی را برای ما در برخواهد داشت.

یکی از خوانین جوان درباره این امامزاده و آنچه که براو گذشته است توضیحاتی داد. آنچه را که به کمک مهندس فهمیده‌ام به شرح زیر است. در ساختمان امامزاده تالاری است که قبر مقدس در آن قرار گرفته و احتمالاً سنگ بزرگی روی آن است که شاید بصورت یک لوحه باشد. اعمال و مراسمی را که مربوط به دیدار از امامزاده است و برپایه اعتقاد مذهبی انجام می‌شود «زیارت» کردن می‌نامند. (عربی آن زیارت می‌شود)، اعمال مربوط به زیارت بشرح زیر است: ابتدا تمام بدن را می‌شویند یعنی غسل می‌کنند و از اطراف آلت تناسلی ازاله مو می‌نمایند. پس از آن وارد تالار مقبره می‌شوند. در این حالت سر را پائین می‌اندازند و تعظیم می‌کنند و سه بار دور مقبره می‌چرخند. سپس بنوعی که در بین مسلمانان^{۱۵۲} متداول است دعائی می‌خوانند و بیرون می‌روند. پولی نیز به ساکنان زیارتگاه می‌دهند.

بزرگترین و مهمترین امامزاده منطقه ایل پایی، امامزاده شاهزاده احمد^{۱۵۳} است. این زیارتگاه مورد توجه تمام مردم لرستان و بخصوص ایل پایی و ایل «میر» است. میرها «مال شاهزاده احمد هستند» و می‌گویند که تمام مردم لرستان به زیارت شاهزاده احمد می‌آیند. در مورد شاهزاده احمد قبلاً نظرات خود و احساسات مردم را گفته‌ام. می‌بینیم که هرم‌های سنگی، بناهای دیگر سنگی و درختان بزرگ چه نقشی را ایفا می‌کنند. می‌گفتند که علاوه بر درختی که روی دشت «لولاه» است، در کوهستان بکرو غیرقابل عبور حوالی (تخت لولاه) درختی است که به آن «درخت مرواری» می‌گویند و به امامزاده تعلق دارد.

با رسیدن به قلمرو شاهزاده احمد^{۱۵۴}، لرها با همان کلمات متداول «سلام علیکم» به آن امامزاده سلام می‌کنند و ادای احترام می‌نمایند. و در موقع ترک محل، همان واژه همیشگی خداحافظی را بکار می‌برند یعنی «مرحمت زیاد». از غسل و وضوی مقدماتی مربوط به زیارت قبلاً صحبت کرده‌ام. وقتی که از خدمتگزارم پرسیدم که آیا شاهزاده احمد هم مثل او از خانواده خوانین بوده است، جواب داد «نه، او آقای من است» و چشمانش را بسوی آسمان بلند کرد. آنها شاهزاده احمد را زیارت می‌کنند نه خداوند را. آئین مذهبی که در مسجد مقبره بعمل می‌آید همیشه یک قاعده کلی دارد. مرتباً ذکر می‌گیرند و می‌گویند «یا

شاهزاده احمد، و قربانت گردم» (ای شاهزاده احمد، من به قربانت). آنها قبر امامزاده را می بوسند. به ملای محل نیز چیزی می دهند. کسی که به زیارت شاهزاده احمد نائل می شود در موقع بازگشتش دیگران به او تبریک و تهنیت می گویند.

از بین کار کردهائی که شاهزاده احمد برای لرها دارد، موردی را ذکر کنم. زنانی را که دارای فرزند نمی باشند، راهی زیارت آن امامزاده می کنند تا حامله گردند. این اطلاعات را من مستقیماً از لرها نگرفتم بلکه از همان مهندس گرفته ام ۱۵۵.

علاوه بر امامزاده های مذکور، امامزاده دیگری نیز در «گریت» است (سید سیبّه) و یکی دیگر نیز نزدیک «محمودعلی»، در حوالی مرکز جنوب غربی بخش مربوط به ایل پاپی قرار دارد. در کنار این امامزاده چشمه ای نیز وجود دارد. می گویند امامزاده ای به این محل می رسد و با عصای خود به زمین می زند و از محل آن آب به بیرون می جهد. احتمالاً امامزاده های دیگری نیز در قلمرو ایل پاپی وجود دارند که نمی شناسم.



شکل ۱۳۳- «عصا» طول ۴۱ سانتیمتر. E. 387

آنچه که در مورد دو امامزاده مذکور شرح دادیم، همیشه در مورد امامزاده ای دیگر نیز تکرار می شود و مرتب همین موارد بگوشمان می خورد. در شمال دره های گریت، درخت بزرگی است که به آن «تارک شاهزاده احمد» می گویند و متعلق به همین امامزاده است. این درخت را درست مثل امامزاده زیارت می کنند.

می گفتند که در لرستان درختان قطوری هستند که تعداد آنها زیاد است. این درختان یا چوبدستی امامزاده‌ها هستند که امامزاده بهنگام توقف در آن محل، چوبدستی را در زمین فروکرده و آن چوبدستی تبدیل به چنین درختی شده است و یا اینکه امامزاده بهنگام گذر از این منطقه، شبی را در آن محل گذرانده‌اند که پس از رفتن او، چشمه آبی از آن محل جاری شده و درختانی به گرد آن سبز شده‌اند. مردم چون به کنار این نوع درختان می‌رسند، ضمن ذکر نام آنها به زیارت این درختان می‌پردازند.

در سی روم چند پشته کوچک و یک پشته بزرگ سنگی دیدم که رابطه‌ای با یک امامزاده داشتند. پشته بزرگتر بسیار عجیب بود (شکل ۱۲۷). سنگی بشکل مستطیل را در بالای پشته‌ای از سنگ بصورت عمودی گذاشته بودند. در بالای این سنگ، سنگ بزرگی بود که سوراخی در میان آن وجود داشت. احتمالاً این سوراخ توسط طبیعت بوجود آمده و توجه انسانها را بخود جلب کرده است.

نگهبانان شاهزاده احمد همه عمامه قرمز به سر دارند^{۱۵۶}. در جریان سفر، در همه جای سرزمین پاپی‌ها با آنها برخورد می‌کنیم. بهمین دلیل با یکی از این نگهبانان در منطقه «ترس» مواجه شدم. مرد مسنی بود که در آن موقع در چنار-کال زندگی می‌کرد و در آنجا به کشاورزی مشغول بود. پسر او وارد خدمت شاهزاده احمد شده و جز خدام او گردیده بود. می‌گویند که بیشتر نگهبانان این زیارتگاه به کشاورزی اشتغال دارند. پیرمرد در شال کمر خود شیئی چوبین داشت که مشابه با شکل ۱۳۳ بود. آنرا «عصا» می‌نامند. این شخص به هر جا که وارد می‌شد، چوبدستی مذکور بین دستهای ساکنان آن خانه دست بدست می‌گشت. کسی که عصا را می‌گرفت آن را زیارت می‌کرد و به پیشانی می‌برد و سپس انتهای پهن آنرا به تناوب به گونه‌های چپ و راست می‌مالید. این عصا نمادی از شاهزاده احمد است که در واقع با زیارت کردن این عصا، شاهزاده احمد را زیارت کرده‌اند. مبنای اینکار را خدمتگزارم اینچنین برایم تشریح کرد: او عصا را در دست خود می‌گیرد و می‌گوید «من میمیرم ولی چوبدستی من باقی میماند و این عصا بهر حال مربوط به امامزاده است». همانطور که قبلاً گفته شده است حکایاتی نیز در مورد شخصیت امامزاده‌ها وجود دارد. در یکی از این حکایات آمده

است که چگونه امامزاده‌ای از مقابل دو نفر زن که در کنار جاده‌ای نشسته بودند و یکی شپش‌های دیگری را می‌جست عبور می‌کرده و با دیدن این حالت به آنها فرمان می‌دهد که برخیزند. آنها اطاعت نمی‌کنند و لذا تبدیل به دو قطعه سنگ می‌شوند. امامزاده دو نفر چوپانی را نیز تبدیل به سنگ می‌کند. این دو نفر چوپان سرگرم نوشیدن شیر فراوان یکی از بزهایی بودند که تازه زائیده بود به این ترتیب از حمایت گوسفندان خود در مقابل گرگها، غافل شده بودند. بعضی از لرها اظهار می‌دارند که یکی از امامزاده‌ها، و احتمالاً شاهزاده احمد، دانه برنج را بدون اینکه به آن آب بدهد، رویانیده است^{۱۵۷}.

در روی جاده «لووه» به «سی‌روم»، یک سنگ صاف و صیقلی وجود دارد. نقل می‌کنند که امامزاده‌ای خسته، در اینجا در سایه صخره عظیمی می‌نشاند و این سنگ را با دست نوازش می‌کند. به این دلیل است که اینچنین صیقلی شده است. در حال حاضر، هر کس که از مقابل این سنگ می‌گذرد باید دستی روی آن بکشد.

از آنچه که در اینجا گفته شد چنین برمی‌آید که امامزاده معمولاً رابطه‌ای با سنگ‌ها و درختان بزرگ دارد^{۱۵۸}. و همچنین بنظر می‌رسد که رابطه‌ای نیز باید با کشاورزی داشته باشد. نگهبانان شاهزاده احمد کشاورزان فعالی هستند. انبارهای گندمی که در حوزه امامزاده قرار دارند مورد حمایت امامزاده می‌باشند. شاید بتوان گفت رابطه‌ای که بین امامزاده و کشاورزی وجود دارد به دلیل آن است که در منطقه‌ای که راهزنان و قطاع‌الطریقان نیمه کوچ‌نشین وجود دارند، این زیارتگاهها از کشاورزان و کشاورزی و محصولات آن در مقابل این مهاجمین حمایت می‌کند.

با توصیفی از سنگها و درختان کهنسال امامزاده‌ها، وارد حوزه اعتقادات عامیانه شدیم. درختان بزرگ نیز مثل پشته‌های روی هم انباشته سنگها، بدون هیچ نوع تردیدی با اعتقادات اولیه صدر اسلام ارتباط دارد. در همینجا به ذکر همه مواردی می‌پردازم که درباره اعتقادات عامیانه ایل پایی گردآوری کرده‌ام که شامل پزشکی عامیانه و درمان بیماریها نیز می‌شود. مثل همه جای کره زمین، بخشی از باورها و اعتقادات عامیانه پایی‌ها با هر کدام از روزهای هفته و سعد و نحس بودن

آنها ارتباط پیدا می کند که چه کاری را می شود در آنروز انجام داد و چه کاری را نباید انجام داد. یکی از خوانین جوان که اطلاعات زیادی بمن داده است می گفت: روز جمعه روز خوبی برای شستشوی تن و بدن و حمام کردن است. در این روز باید به خانه خدا رفت.

روز شنبه برای شکار کردن خوب است.

روز یکشنبه برای انجام هر نوع کاری خوب است.

روز دوشنبه روز چندان خوبی نیست.

روز سه شنبه برای برپائی عروسی ها خوب است.

روز چهارشنبه برای انجام امور زراعی و کار در مزارع روز خوبی است.

روز پنجشنبه روز چندان خوبی نیست.

اگر جمعه بارندگی شود، روز شنبه هوا خوب خواهد بود.

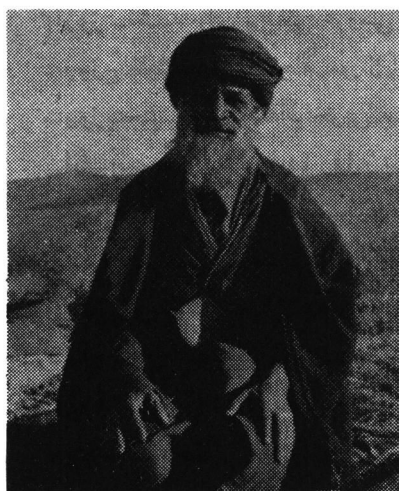
بطور کلی در مواقعی که تصمیم به سفر می گرفتیم خدمتگزارم نیز در تعیین روزیکه باید راهی می شدیم با من همفکری می کرد و تصمیم می گرفت. دوبار سفری طولانی با او انجام دادم و در هر دو مورد برای تعیین روز حرکت او تصمیم گرفت و در هر مورد نیز روز شنبه راه افتادیم. و احتمالاً این روز را روز خوش یمنی برای اقدام به سفر تشخیص داده است^{۱۵۹}.

قبلاً گفته ام اگر به هنگام ازدواج، رگبار شدیدی ببارد، نشانه خوبی است و آنرا بقال نیک می گیرند.

مطمئناً مسئله آب بیش از هر مسئله دیگری ذهن و اندیشه این مردم را بخود مشغول کرده است. برای طلب باران به سحرگو جادو نیز متوسل می شوند. خدمتگزار مهندس که از بومیان صالح آباد بود، شیوه ای از طلب باران را بشرح زیر برایم توصیف کرد و مهندس نیز بتدریج گفته های او را برایم ترجمه می نمود. لذا چندان قادر به کنترل گفته ها نبودم.

اگر باران نیابد، مشک پر آبی می آورند و از پشت چادر آنرا روی چادر خالی می کنند و در اینحال می گویند: «هل هلا، یونکی^{۱۶۰}، از خدا می خواهم بارونکی، ای، ای، آونکی» (هل ای پسر، از خدا باران می خواهم، آهان، اینهم باران) در همین مراسم در چادری نان می پزند کودریکی از نانها دکمه یا

شئی مشابهی می‌گذارند. نانها را درست بین تعداد مردهائی که در ده وجود دارند، تقسیم می‌کنند. دگمه در نان هر کسی بود، او مأمور طلب باران است. او را گلمالی می‌کنند و آنقدر می‌زنند تا اینکه بگوید چه موقعی باران خواهد بارید. بنابراین، اگر بگوید که «درچندین و چند روز دیگر باران خواهد بارید» مردم معتقدند که در آن روز باران خواهد بارید. پرسیدم که اگر با همه این احوال باران نبارید، چه می‌کنید، پاسخ داده شد که آنها مرد مذکور را مجدداً شروع به کتک زدن می‌کنند.



شکل ۱۳۴- لوطی در حال نواختن کمانچه
شکل ۱۳۵- نگهبان قدیمی شاهزاده احمد. او عصا را در شال کمر دارد

قبلاً از گفتار ساحرانه‌ای صحبت کردیم که برای حفاظت گوسفندان در مقابل حمله گرگ‌ها می‌خوانند.

برای مقابله با بیماریها و درمان آنها، هم از درمانهای قدیمی و تجربی استفاده می‌کنند و هم روشهایی را بکار می‌برند که یادآور سحر و جادو است. قبلاً دیدیم که کاغذ آبی برای درمان کوفتگی‌ها، زخمها مورد استفاده قرار می‌گیرد. قطعاتی از پارچه‌هایی را که در روزهای حسینی از آنها استفاده می‌کنند، به جاهائی از بدن که درد دارند می‌بندند یا میمالند. برای تسکین دندان درد شدید، تریاک

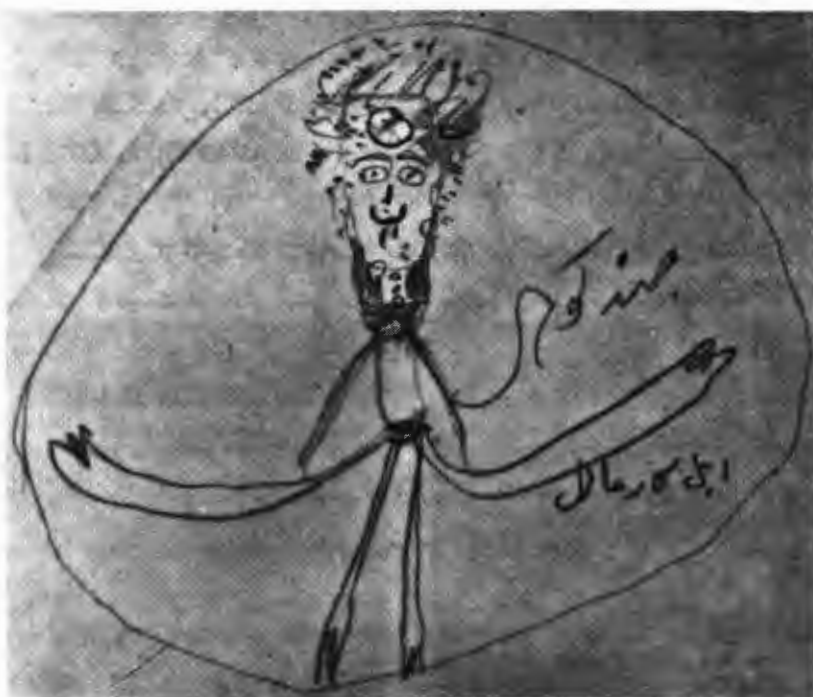
می کشند. بیمار شاخه های سبزی را که دارای بوی مطبوعی است (موردها) بو می کنند. می گفتند که «بوی بد»^{۱۶۱}، «آب بد»، و «چشم بد» از علل بیماریها هستند. وقتی که از پوشاک کودکان صحبت می کردم از دعاها و طلسم هائی سخن گفتم که به پوشاک کودک دوخته می شوند و او را در مقابل چشم بد حفاظت می کنند.

بسیاری از موارد به اشخاصی برمی خوریم که جای زخمی عمودی روی پیشانی و درست در بالای بینی دارند. به جوانی از اهل خرم آباد برخوردیم که یک ردیف جای زخم در پیشانی داشت این اثر ناشی از حجامتی بود که در بچگی از او کرده بودند.

لر جوانی برایم حکایت می کرد موقعی که به مناسبت یک جشن عروسی، روی اسب، تفنگ بردست حرکت اکروباتیک انجام می داده است، از اسب سقوط می کند و بازویش بشدت می شکند یکی از «صنعتگران هنرمند محلی» بازوی او را شکسته بندی می کند.

یکی از دوستان اروپائی من یاد گرفته کبود با فروکردن انگشت در گوش الاغ، نوعی از مرض او را درمان کند.

دیدم که برای معالجه نوعی بیماری مربوط به چشم مداوای زیر را انجام می دادند: کسی که مداوا را به عهده داشت، یک عدد انگشتر نقره ای را در ظرف فلزی پر از آب صافی می انداخت. بیمار سر خود را روی ظرف خم می کرد و آنرا با یک شال سیاه می بستند. مداواکننده گفتار بلندی را زیر لب زمزمه می کرد و در همان حال با یک دستش آرام به سر مریض می زد و با دست دیگر ۷ عدد دانه گندم را دانه دانه در آب می انداخت. خدمتگزارم که این روش درمان را روی یکی از افراد مریض انجام می داد، برایم توضیح میداد که بیماری شخص باید به دانه های گندم منتقل شود. دعائی که خوانده می شد، باید یکی از سوره های قرآن باشد ولی شکل عربی آن بسیار مطلوب است. آقای پروفیسور «ل — بر» اظهارنظر می کرد که این دعا ترکیبی از سوره ۱ آیه ۱ تا ۳ و سوره ۹۴، آیه ۱ تا ۷ قرآن است که تقریباً بطور ناشناخته ای با هم ترکیب شده اند.



شکل ۱۳۶- «جن - کوه». روح کوهستان. طراحی توسط یک لر

۲۷- قواعد احترام و ادب. بازی‌ها و سرگرمی‌ها

پاپی‌ها نیز مثل تمام ایرانی‌ها مردمان بسیار مؤدبی هستند. اگر کسی به خانه‌ای نزدیک شود، رئیس خانه به پیشواز می‌آید. به‌همدیگر «سلام علیکم» می‌گویند، سپس از تازه وارد دعوت می‌شود که به کولا یا چادر وارد شود و فرشی برای نشستن در آن گسترده می‌شود. متکائی زیر بازوی تازه وارد می‌گذارند و بلافاصله به تهیه چای می‌پردازند^{۱۶۳}

به شیوه‌های گوناگون بیکدیگر سلام می‌کنند و احترام می‌گذارند. غالباً مردانی را می‌بینم که بعنوان سلام دست راست خود را بلند می‌کنند و سلام دادن «نازی» ها را بیاد می‌آورند. فکر می‌کنم که این نوع سلام کردن بسیار قدیمی باشد. خدمتگزارم برایم توضیح میداد که این روش سلام کردن از زمان بسیار قدیم معمول بوده و روش سلام دادن رعایا به خوانین است.

نوع دیگر سلام کردن و ادای احترام، بردن دست راست به روی چشم راست است و در همان حال می‌گویند «پایا میان چشمم». یا «پایا شما تو چشمم» (پای شما در چشمان من). من این نوع سلام کردن را از زن میان‌سالی نیز دیدم که با ظرافت زیادی ابتدا با دستش پای مردی را لمس کرد و سپس با همان دست چشم خود را لمس نمود. ذکر جمله «پایا تو در چشم من» و فکری که در پشت آن نهفته است بدون تردید باید بمثابة احساسی از رعایت و احترام خاصی تلقی گردد.

جملات متعدد و متفاوتی برای سلام و ادای احترام می‌شنویم که چندانائی از آنها را یادداشت کرده‌ام

مُلک مبارک	(زمین زراعی شما مبارک باشد)
مُلک شما بخیر	(زمین زراعی شما خیر باشد)
منزل بخیر	(خیر و برکت در منزل شما باشد)
منزلتان مبارک	(خانه شما مبارک باشد)
خدا قوت	(خدا به شما قوت دهد)
عمرت زیاد	(عمر شما زیاد باشد)
نوش جان	(نوش جان که در حالت نوشیدن می‌گویند)
دشمن بی جان	(که دشمن شما بی جان باشد)
	(پاسخی است که به تعارف بالا می‌دهند)
مردی چاقوئی از من قرض گرفته بود و آنرا مطابق با روش احترام‌آمیز زیر به من برگرداند:	

آنرا روی کف دستها قرار داده و کف دستها رو به بالا بودند لبه‌های این دو کف دست بنحوی در کنار هم قرار داشت که انگشتان کوچک به هم چسبیده

بودند. به این ترتیب، دو کف دست تقریباً شکل یک ظرف تخت را به خود گرفته بود. چاقو را آرام از کف دستهای خود به درون دست من لغزاند. با همه این حالات و حرکات، می خواست بصورت نمادین نشان دهد که او خادم است و من خواجه و ارباب.

موقعیکه دور آتش نشسته اند و مردی که دارای احترامات خاصی است از راه می رسد همه از جا برمی خیزند. اگر یکی از این افراد برای مدت کوتاهی از این جمع دور شود و مجدداً باز گردد، همه به احترام او مجدداً از جا برمی خیزند. این رفتار یک رسم متداول در ایران است. با موقع شناسی و ظرافت و تدبیر خاصی، بطور غیرمستقیم به یک مهمان نشان می دهند که در آن شرائط خاص چگونه باید رفتار کند. روزی که به همراه عده زیادی از پاپی ها بودم و خوانین بسیار مشهور نیز در بین آنها بودند، یکی از آنها به من گفت «پس چرا از ما پنهان کرده ای که شما در یکی از کشورهای اروپائی شاه بوده اید؟». یکی از آنها موقعیکه در خرم آباد بوده، در یکی از روزنامه ها عکس مرا دیده است. متن مقاله مربوطه حکایت از آن داشته است که من شاه بوده ام. در ابتدای امر از این موضوع خبری دستگیرم نشد ولی بتدریج ذهنم در مورد قضیه روشن شد. وقتی طرف صحبت مردم می شدم و از وطنم صحبت می کردم، غالباً می گفتم «مملکت من»، در حالی که فقط شاه می تواند اینچنین سخن بگوید. اینها برای بیان آن مفهوم، جمله «مملکت ما» را بکار می برند. لرها می خواستند بدینوسیله مرا متوجه اشتباهاتی کنند که در موقع صحبت به زبان فارسی یا لری داشتم. لرها غالباً توسط معماها و چیستانها و بازیهای خود را سرگرم می کنند. آنها شوخی و مزاح کردن را نیز بسیار دوست دارند. من خود در بازیهای زیر حضور داشتم.



شکل ۱۳۷ - معمای چهار «کفیر» (چهار کافر)

۱- بهنگام شب در قرارگاه، بدور آتش اجاق می توان بازی ای را انجام داد که آنرا « گله به چرا» می گویند، افراد بصورت یک دایره دور هم می نشینند و یکی بطرف بغل دستی خود می چرخد و می گوید:
 به چرا گله!
 (گله را برای چریدن به همراه ببر)
 او جواب می دهد:

آرم به چم؟
 بنابراین اولی بطرف بغل دستی دیگر خود برمی گردد. و می گوید:
 آیتکه بچو! (کس دیگری باید به آنجا برود) (من به آنجانی روم)
 آخرین نفر نیز به نوبه خود به همسایه اش می گوید:
 ای یه بچو!
 او نیز جواب می دهد

آرم به چم؟
 (چرا من باید آنرا بیاورم)
 بازی بهمین نحو ادامه پیدا می کند و سه جمله آخر مرتباً و پشت سر هم توسط افراد تکرار می شوند.

۲- افراد بصورت یک دایره می نشینند. یکی از آنها برمی خیزد و حکایت بلندی را بحال قافیه دار با بحر طویل می خواند. این حکایت از کلماتی تشکیل شده است که لهجه کردهای جنوب را بخاطر می آورد و قافیه آن افعال بسیار کوتاهی. مثل آکرو، مگرو، گری، گوومه و غیره است. ضمن خواندن اشعار آن، همزمان با خواندن هر قافیه ای، با دست روی زانوی یکی از افراد نشسته می زند. قافیه آخرین شعر و ضربه مربوط به آن به زانوی هر کدام از افراد ختم شود، آن شخص از دایره بازیکنان خارج می شود.

۳- یک نفر انتهای یک چوبدستی را به نحوی در بین دست خود می گیرد سوی دیگران آزاد باشد و شروع به ذکر کلمات زیر می کند.

چوب	چو
عجب چوبی	چه چو
چوبی از درخت صندل	سئل چو
نام مالک چوبدستی	هوون کوه

مَرک بُو

باید خوشحال باشد.

غیر از این شخص، یک یا چند نفر دیگر نیز باید در این بازی شرکت کنند. بعد از هر بیت شعری یکی از بازیکنان یکدست خود را بنحوی دورچوب حلقه می‌کند که دستش درست روی دست نفر قبلی قرار بگیرد. بتدریج که شرکت کنندگان چوب را می‌گیرند، کم کم به سر دیگر چوب می‌رسند. کسی که در آخرین محل یعنی دسته چوب را می‌گیرد، حق دارد که با همین چوب نفر قبل از خود را بزند.

۴- مردی انگشتی را در یکی از مشت‌های بسته خود مخفی می‌کند و می‌پرسد «گل مشت کجا؟»، (گل در کام مشت است؟). کسی که چندین بار در حدس خود اشتباه کند، باید جریمه‌ای بپردازد.

۵- گشتی - دو نفر کشتی گیر، بصورت ایستاده مقابل هم می‌ایستند و کمر همدیگر را می‌گیرند و سعی می‌کنند از هر دو جانب یکدیگر را زمین بزنند.

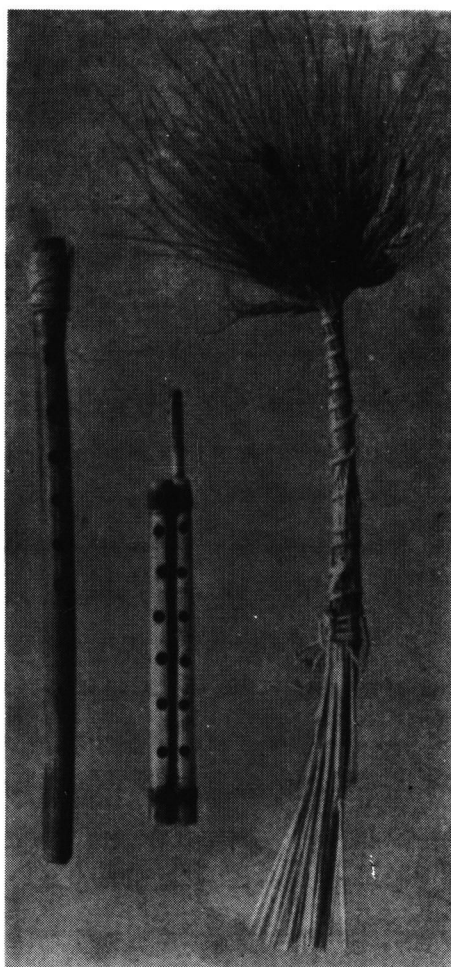
۶- «گت‌یو» نوعی بازی است که با سنگ ریزه انجام می‌شود. من این بازی را به دو نوع متفاوت دیدم. دست و ساعد را بطور افقی و کشیده در جلو بدن نگهدارند. به نحوی که کف دست رو به پائین باشد. در پشت دست و روی انگشتان پنج عدد سنگ ریزه می‌گذارند. با یک حرکت سریع، سنگهای پشت دست را بهوا پرتاب می‌کنند و سعی می‌کنند که تا حد ممکن همه آنها را در همان هوا بگیرند و در مشت جای دهند. این بازی را به روش زیر هم دیده‌ام. هشت عدد سنگ ریزه را روی فرش می‌گذارند، یکی از آنها را برمیدارند و به هوا می‌اندازند و آنرا مجدداً روی هوا می‌گیرند. یک سنگ دیگر برمیدارند. این دور را با هم به هوا می‌اندازند و هر دو را می‌گیرند. سپس سه عدد سنگ برمیدارند و همین عمل را تکرار می‌کنند. این کار را تا هشتمین سنگ ادامه می‌دهند.

۷- تاب، «هرزو»: تسمه پهنی را به درختی می‌آویزند و در انتهای آن یک قلاب درست می‌کنند. کسی که می‌خواهد تاب بخورد، یک پای خود را در آن حلقه می‌گذارد.

بازی‌های زیر را مهندس برایم توضیح داده است:

۸- «دال پالون». در فصل بهار که خورشید گرمی مطبوعی دارد و هوا نیز

بارانی است، سنگی را در نقطه‌ای می‌گذارند و بعنوان هدف از آن استفاده می‌کنند. بازیکنان به دو گروه سه نفری تقسیم می‌شوند و هر گروهی در یک طرف سنگ قرار می‌گیرند. هر بار که یکی از بازیکنان بتواند دست خود را به سنگ بزند، یک امتیاز محسوب می‌شود و هر گروه سعی می‌کند که تعداد بیشتری امتیاز بدست آورد.



شکل ۱۳۸ - طرف چپ و وسط : سازها E. 574, E. 240
طرف راست «ملیشا گندم»، طول ۳۵ سانتیمتر. E. 364

۹- بازیکنان در دو ردیف می ایستند، یکی از بازیکنان که چشمانش را با دستمال بسته اند و کلاهی در دست داد، در دالان بین آنها می دود. اگر کلاه او به کسی نخورد، شلوارش را پائین می کشند و با کف دست روی کپلش می زنند. کارگران راه آهن این بازی را می کردند.

از بازی های دیگر تصور مبهمی دارم. بازی جفتک چهار گوش هم معمول است. در فصل بهار که روزهای حسینی نیز نزدیک می شد، لرها را می دیدم که بالا تنه خود را عریان کرده بودند و بصورت چهار دست و پا در هر جهتی می دویدند تا همدیگر را بگیرند.

در مورد اسباب بازی، دختر بچه ها برای خود عروسک هائی درست می کنند و به آن لباس می پوشانند (شکل ۱۱۹). پسر بچه دهساله ای برای پسر من یک «دک جوومه» کوچک درست کرد. (همان وسیله ای پارچه ای که مخصوص مخفی شدن برای شکار کبک است).

معمائی که بسیار مورد توجه لرها است به شرح زیر می باشد. در روی یک کاغذ نه عدد انگشتر ترسیم می کنند که مجموع آنها به شکل یک بعلاوه دیده می شود، یعنی یک انگشتر در وسط و دو عدد نیز در چهار جهت چهار بازوی بعلاوه قرار می گیرند. انگشتر میانی نشاندهنده یک چاه آب است. چهار عدد انگشتری که به این چاه نزدیک هستند، نشاندهنده چهار نفر کافر می باشند و چهار عدد انگشتر که دور از چاه قرار گرفته اند نشانه ای از چهار نفر مسلمان هستند. سؤال اینست که این چهار نفر مسلمان بدون برخورد با چهار نفر کافر چگونه به چاه دسترسی پیدا کنند. جواب اینست که مطابق شکل ۱۳۷، آنها مانعی بین کفار و خودشان و چاه بوجود می آورند.

معمای دیگری نیز شنیدم که چنین بود. در آسمان چند عدد ستاره وجود دارد. جواب: به تعداد موهائی که در بدن خر عیسی مقدس بوده است.

لرها به طراحی بسیار علاقمندند و اگر کاغذ و مدادی به آنها بدهیم، شروع به طراحی می کنند و همانطور که قبلاً گفته شد، بیشتر عکس شکار می کشند. شکل های ۴۴ و ۱۳۶ نمونه ای از هنر آنهاست. یکی از لرها، که از او خواستم طراحی کند، روشی غیرعادی و شگفت انگیز داشت. ابتدا شکل های مورد نظر خود

را از کاغذ می برید. سپس با مداد بموازات کناره بریده شده، همان شکل را طراحی می کرد.

در دو محل، در آسیاب «کشور» و در آسیاب «بنه زار» و «چنارکال» شکلهائی را دیدم که روی سطح صیقلی یک سنگ بوجود آمده بودند. این شکلهای از مجموعه های نقاطی تشکیل می گردید که با ضربه به سنگ وارد شده بودند. در این شکلهای، نه تنها خطوط اصلی اطراف شکل موردنظر مشخص بودند بلکه، جزئیات آن نیز طراحی شده بود.

در مورد موسیقی، خود لرها فقط می توانند نی بنوازند و آواز بخوانند. در مورد سایر وسائل موسیقی و موارد دیگر، به نوازندگان دوره گرد، یعنی «لوطی» ها مراجعه می کنند.

قبلاً وقتی راجع به چوپان بحث می کردم، در مورد نی نیز توضیحاتی دادم. این وسیله موسیقی، نی ساده ای است که چند سوراخ روی آن تعبیه شده است، آنرا به نحوی در دست می گیرند که انگشت شصت در زیر و سه انگشت میانی هر کدام از دستها روی سوراخهای روئین قرار گیرند. از چوپانی سؤال کردم «چرا نی می زنی»، گفت: «برای خدا» (برای خدا و یا به عشق خدا).

نواها و آوازهایی را که در عروسی ها، عزاها و سفرها شنیده ام، قبلاً نیز ذکر کردم. لرها عاشق آواز خواندن هستند. آنها هم ترانه های عامیانه میدانند و هم مرتباً بداهه سرائی می کنند. وقتی که از آب سی روم می گذشتیم تا به جنوب برویم، در حدود دزفول، شنیدم که راهنمایم در طول راه اشعاری راجع به دزفول می خواند. هنگامیکه مردی به نام «نیاز» که روز اول با ما همراه بود، و روز دوم از ما جدا شد تا به جای اول برگردد. کمی بعد نام او را در بین آوازهای راهنمایم شنیدم. بعضی از ترانه ها، بخصوص ترانه های مربوط به مجالس عروسی و شور و نشاط، همراه با دست زدن می باشند.

آواها نه تنها ابراز احساسات درونی هستند، بلکه وسیله ای برای ارتباط از راه دور نیز می باشند. وقتی که مردها به نزدیک خانه ها می رسند، آواز سر می دهند و به این طریق زنهارا از آمدن خود مطلع می کنند. قبلاً گفتم که چگونه لرها همراه من هنگام رسیدن به باغ لری، با تمام وجودشان شروع بخواندن کردند تا اینکه صدای

آنها شنیده شد و فهمیدیم که ساکنان آن حوالی در کجا قرار دارند. لرها اطلاعات خود را نیز با فریادهای بسیار بلندی به فاصله‌های دور می‌رسانند. دیدم که چگونه با فریاد، یک قرارگاه ناشناخته را در کوهها پیدا کردند. این فریاد عجیب به این شکل است «پی، آ، آ، هو، هو، هو، هو». یکی از شبها، هنگامیکه در «ورک» بودم، صدای مردی را شنیدم که احتمالاً در روی یکی از ارتفاعات کوهستانی بود که جاده «گردینگ نژیون» از آن می‌گذشت. این مرد اطلاعاتی را با فریادهای بلند به یکی از قرارگاههای می‌رساند که در دره قرار گرفته بود. فاصله این دو نقطه در حدود ۲ کیلومتر بود. با فریادی از یک قرارگاه به قرارگاه دیگری خبر به سرعت پخش می‌شود.

بمناسبت عروسی‌ها یا جشنهای مشابه، اجرای موسیقی به عهده نوازندگان دوره‌گرد است که لوطی^{۱۶۴} نامیده می‌شوند. این کلمه‌ای است که در زبان فارسی نیز متداول است و نشان‌دهنده اشخاص شاد می‌باشد ولی در لرستان بیانگر طبقه‌ای از مردم نیز می‌باشد. راهنمایم می‌گفت: لوطی‌ها مردمان دیگری هستند، ایلی هستند که با ما متفاوتند، آنها مثل یهودی‌ها هستند. برادر همین شخص توضیح می‌داد: «لوطی‌ها مسلمان هستند ولی آنها با خواهر خود ازدواج می‌کنند». من مطمئن هستم که منظور نظر او عموزاده‌های نزدیک بود نه نوه و نتیجه و در این مورد او بشدت مستحق توبیخ بود. بعضی از لوطی‌ها که من دیدم، کولی‌ها را بیاد می‌آورند و احتمالاً کولی هم بودند^{۱۶۵} علاوه بر نوازندگی، لوطی‌ها کارهای دیگری هم انجام می‌دهند. قبلاً توضیح دادم که آنها چگونه بچه‌ها را ختنه می‌کنند. ضمناً شنیدم که آنها روی تن دیگران خالکوبی نیز می‌کنند. ظرفهای چوبی نیز می‌سازند. قبلاً بمناسبت یک عروسی از نوازندگی لوطی‌ها صحبت کرده‌ام که همراه با رقص رقاصان انجام می‌شد. آنها از وسائلی برای موسیقی استفاده می‌کنند که در بین لرها مشاهده نمی‌شود ولی هر کدام از آنها را با روش ساخت بسیار ظریف در شهرها دیده‌ام. این وسایل عبارتند از:

۱- کمانچه ایرانی، شبیه ویلون، که لوطی‌ها آنرا «زَمْبَرَا» می‌نامند. در شکل ۱۳۴ طریقه کمانچه نواختن یک لوطی را مشاهده می‌کنیم. گرفتن آرشه با آنچه که بین ما معمول است متفاوت می‌باشد زیرا که آنها موی آرشه را

می گیرند.

۲- ساز بادی که تا اندازه‌ای شیپور را تداعی می کند، منتها خیلی ساده تر از آن است (شکل ۱۳۹).

۳- تنبکی که کوچک است و لرها آنرا «تُومبک» می نامند و لوطی ها به آن «لُونِمک» می گویند (شکل ۱۴۰).

۴- یک طبل بزرگ و تخت (شکل ۱۳۹). لرها به آن «دُهل» می گویند و لوطی ها آنرا «دوملی» یا «جونگلی» می نامند. غالباً طبل را با دست می نوازند، منتها از چوب ضخیم بشکل عصا نیز برای نواختن آن استفاده می کنند. لرها به این چوب «چوک مالِ دُهل» می گویند.

وسایل موسیقی را به گونه های مختلف با هم، هموا می کنند. مثلاً کمانچه را با ساز یا ساز را با طبل یا تُنبک.

همانطور که نام سازها نشان می دهند، لوطی ها دارای زبان و گویش خاص خود هستند.

لرها با آهنگها و آوازهای خود بهتر می رقصند تا با آهنگهای لوطی ها. آنها برای رقصیدن یک صف تشکیل می دهند و هر کدام بازوی بغل دستی خود را می گیرند، یعنی بازو در بازو می اندازند. کسی که در انتهای این صف قرار می گیرد، دستمالی را تکان می دهد^{۱۶۶} آنها در مکان کوچک بصورت دایره می رقصند، همانطور که ما رقص آسیای بادی را انجام می دهیم. ولی تفاوت رقص لرها با رقص آسیابادی ما در آن است که پره های آسیا از مردها و زنهار تشکیل نمی شود، بلکه فقط از یک جنس تشکیل می گردد. تعداد افرادی که این پره ها را تشکیل می دهند بیش از دو نفر است. ضمناً صف رقصندگان در حین انجام رقص به جلو و عقب می رود^{۱۶۷}



شکل ۱۳۹ - لوطی‌ها در حال نواختن ساز و دهل



شکل ۱۴۰ - وسایل نوازندگی لوطی‌ها دو عدد تمبک و یک عدد کمانچه

زیرنویس ها و یادداشت ها

- ۱- صفحه ۳۳۶ به بعد.
- ۲- مراجعه شود به C.J.Edmonds صفحات ۳۳۹-۳۴۰.
- ۳- مراجعه شود به H.C.Rawlinson صفحات ۵۲ و ۹۳-۹۷.
- ۴- همان مأخذ، صفحات ۱۰۸-۱۱۰.
- ۵- مراجعه شود به W.K. Loftus صفحه ۲۷۲.
- ۶- همان مأخذ، صفحات ۲۶۳-۲۶۴.
- ۷- مراجعه شود به Mrs. Bishop جلد دوم صفحات ۷۸-۱۲۰.
- ۸- مراجعه شود به J. de Morgan جلد دوم، صفحه ۱۵۷ به بعد.
- ۹- همان مأخذ جلد دوم صفحه ۱۶۲ به بعد.
- ۱۰- همان مأخذ جلد دوم صفحه ۱۶۸ و یادداشت شماره ۸.
- ۱۱- همان مأخذ جلد دوم صفحه ۲۰۰ و یادداشت شماره ۲.
- ۱۲- به نقل از Sir Arnold Wilson در H. Field صفحه ۱۸۱-۱۷۳.
- ۱۳- مراجعه شود به فهرست منابع و مأخذ.
- ۱۴- مراجعه شود به G. E. Pilgrim صفحه ۷۵ به بعد.
- ۱۵- «ehert pebbles».
- ۱۶- مراجعه شود به G. E. Pilgrim صفحه ۱۴، ۸۴ و صفحه ۲۸۷ به بعد.
- ۱۷- مراجعه شود به J.de Morgan جلد سوم، قسمت اول، صفحه ۹۵ به بعد.
- ۱۸- مراجعه شود به W. K. Loftus صفحه ۲۸۷ به بعد.
- ۱۹- جدول راهنمای نقشه دوره های «اثوسن» و «الیگوسن» را نشان می دهد ولی باید توجه داشت که در ایران دوره الیگوسن سطح زیادی را زیرپوشش خود دارد. مراجعه شود به A. F. Stahl صفحه ۱۸.
- ۲۰- مراجعه شود به A. F. Stahl صفحه ۱۷.
- ۲۱- مراجعه شود به W. K. Loftus صفحه ۲۷۲ به بعد.
- ۲۲- مراجعه شود به E.deMortonne ۱۹۳۶، جلد دوم، صفحه ۷۰۴ به بعد. و همچنین مراجعه شود به R. Blanchard صفحه ۱۲۹ به بعد.
- ۲۳- مراجعه شود به E. de Mortonne ۱۹۲۶، جلد دوم، صفحه ۷۰۴ به بعد.
- ۲۴- مراجعه شود به J.deMorgan جلد دوم، صفحه ۲۶۷-۲۶۸ و مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۷۳.
- ۲۵- مراجعه شود به J. de Morgan جلد دوم، صفحه ۱۸۵ به بعد.

- ۲۶- مراجعه شود به W. K. Loftus صفحه ۲۵۲ به بعد «با صعود از فلات کوه تنگوان به ذخیره‌های متأخری میرسیم که در حاشیه‌های سلسله جبال زاگراس تقریباً بصورت افقی روی لایه زمین قرار دارند و کم و بیش بحالت سراشیبی خشن منظم می‌شوند. این موضوع به گفته‌های صفحه ۲۵۴ همخوانی ندارد که میگوید: اجزا گوناگون سراسر این توده عظیم هیچگونه نشانه‌ای از نظم و طبقه‌بندی ندارند و همه آنها درهم ریخته‌اند».
- ۲۷- توصیف جغرافیایی این زمین در صفحه ۲۶۱ به بعد کتاب W. K. Loftus آمده است. بنظر می‌رسد که کاملاً همان گروهی باشد که آنرا G. E. Pilgrim تحت عنوان «گروه بختیاری» توصیف کرده است.
- ۲۸- براساس گفته تکنسینی که محل را می‌شناخت، هر ساله در حدود ۵ تا ۱۰ میلیمتر از بارندگیها در بین سنگها نفوذ میکند.
- ۲۹- P. L. R. Lorimer در صفحه ۱۰۹ کتاب خود توضیح می‌دهد «چال، گودالی است که در زمین حفر شده است» (بختیاری).
- ۳۰- مراجعه شود به صفحه ۳۳۰ کتاب او.
- ۳۱- صفحه ۳۵۲. لازم به تذکر است که وی در نقشه صفحه ۴۴ کتاب خود رودخانه «مونگره» را به منطقه شرقی «بی‌آب» مربوط می‌کند، زیرا که این رودخانه از شرق «خره- پشت» جریان دارد.
- ۳۲- این قسمتی از جاده دزفول به خرم‌آباد است که Edmonds (صفحه ۳۳۶ به بعد) آنرا «جاده پاپی» می‌نامد. طبق گفته او این راه از «کورتاس»، «چله پیل»، «لری»، «سی‌روم» میگذرد. در نقشه مربوط به راه آهن ایران، «آب خرناس» در شرق کوه ایران به آب دز می‌پیوندد.
- ۳۳- در زبان فارسی سه همان عدد ۳ است و سی همان عدد ۳۰ میباشد. ذرع یک مقیاس اندازه‌گیری برای طول است و برابر ۱۰۴ سانتیمتر می‌باشد.
- ۳۴- مجدداً روی «جاده پاپی» قرار میگیریم که آنرا به این نام می‌خواند. این جاده از «سی‌روم» بطرف شمال امتداد پیدا می‌کند و از «کشور» و «کوه کله» میگذرد. مراجعه شود به Edmonds، صفحه ۳۳۶ و صفحات بعد از آن.
- ۳۵- نقشه فرانسوی در این منطقه محلی را بنام «هفت پهلو» مشخص کرده است. J. de Morgan در صفحه ۱۷۰ جلد دوم کتاب خود این ناحیه را بنام «کوه هشتاد پهلو» می‌نامد. بدون تردید «پلیه» همان تلفظ محلی کلمه «پهلو» ی فارسی است.
- ۳۶- H. Helm Clayton در صفحه ۱۵۸ و H. Field در صفحه ۱۱ جلد اول کتاب خود نقشه‌ای را ارائه میدهند که مربوط به میزان بارندگی است و میزان بارندگی سالانه را در

قسمت اعظمی از کوههای زاگرس و لرستان به میزان ۵۰۰ میلیمتر نشان میدهد. هیچکدام از این دو نفر منبعی برای این اطلاعات ذکر نکرده‌اند ولی فکر میکنم که آنرا از دائره المعارف بزرگ ایتالیائی گرفته‌اند.

۳۷- J. de Morgan در صفحه ۱۸۵ جلد دوم کتاب خود درباره دره «سی روم» در ماه اردیبهشت، یعنی موقعیکه علفها شروع به زرد و پژمرده شدن می‌کنند، می‌نویسد: «کوچ نشینان به منظور از بین بردن علفهای هرز و همچنین هر نوع حیوان زیان‌آوری که بعد از آنها و در گیاهشان مراتع را اشغال میکنند، اقدام به سوزاندن مراتع می‌نمایند».

۳۸- مراجعه شود به A. Houtun Schindler صفحه ۸۳. وی هنگام آمدن از بروجرد در سومین و آخرین روز سفر خود پس از گردنه «زاغه» می‌نویسد: «چند مایل پس از خرابه‌های پست یک جنگل تنک و ضعیف و کم درخت شروع می‌شود».

۳۹- منظره‌ای را که در اینجا توصیف کرده است کاملاً با توزیع آب و هوائی لرستان که توسط J. de Morgan (جلد دوم صفحه ۱۸۳-۱۸۶) و آنچه که توسط م. کیهان (جلد دوم صفحه ۴۵۹-۴۶۱) داده شده است، مطابقت دارد. منطقه (۱) به آنچه که Rawlinson آنرا مراتع زمستانی نامیده است، مربوط میگردد، (۲) حوزه جنگلی بین سیمره و کوههایی نزدیک به خرم‌آباد، (۳) دره‌های وسیعی که دارای عمق صاف هستند و در ارتفاع بین ۱۲۰۰ تا ۲۰۰۰ متر قرار دارند.

۴۰- معذالک Rawlinson در صفحه ۹۴ می‌نویسد که «کیرآب» در سر راه جاده دوم دزفول به خرم‌آباد بمثابة محلی برای اقامت زمستانی خانواده‌هایی است که به ایل پاپی تعلق دارند.

۴۱- C. J. Edmonds صفحه ۳۵۴.

۴۲- این موضوع دقیقاً مربوط میشود به آنچه که Rawlinson نیز در صفحه ۹۴ و بعد از آن درباره «دیرکوند» ها در منطقه‌ای در جنوب «بی‌آب» صحبت میکند. یعنی جاییکه مخصوصاً فکر میکردیم که «فلاوند» ها در آن هستند. همچنین مراجعه شود به H. Field سال ۱۹۳۹، صفحه ۱۷۳، که از Sir Arnold Wilson نقل قول کرده است.

۴۳- مراجعه شود به H. Field صفحه ۱۷۹، به نقل از Arnold Wilson، م. کیهان، جلد دوم صفحه ۶۳، C. A. de Bode جلد دوم صفحه ۲۲۴، ۲۳۹، Freyer Stark صفحه ۲۴ به بعد.

۴۴- «سگوند» ها نزدیک به صالح‌آباد و در منتهالیه جنوب می‌نشینند، اینها ایل جدیدی هستند. مراجعه شود به C. J. Edmonds صفحه ۳۴۷.

۴۵- برای اطلاع از نظریات نویسندگان درباره ایلات لرفیلی مراجعه شود به: H. C. Rawlinson سال ۱۸۳۶، صفحه ۱۰۷. de Bode جلد دوم صفحه ۲۸۶ به بعد. A. H. Layard سال ۱۸۴۶، صفحه ۴ به بعد. A. Rivadeneyra سال ۱۸۷۵ جلد دوم،

صفحه ۲۴۰. A. Houtun Schindler، سال ۱۸۷۹، صفحه ۸۵-۸۸. J. de Morgan، ۱۸۹۵، جلد دوم، صفحه ۱۹۶-۱۹۷. C. J. Edmonds، سال ۱۹۲۲، صفحه ۳۴۳-۳۴۴. H. Field، سال ۱۹۳۹، صفحه ۱۷۳-۱۷۴، به نقل از Sir Arnold Wilson سال ۱۹۱۲ و Arthur W. du Bois سال ۱۹۲۸-۱۹۳۲. متأسفانه کتاب با ارزش H. L. Rabino را تحت عنوان «ایلات لرستان» که ضمیمه مجله دنیای اسلام Revue du Mond Musulman سال ۱۹۱۶ بود، در اختیار نداشتم. Houtun Schindler در صفحه ۸۶ کتاب خود و E. J. Edmonds در صفحه ۳۴۷ می‌نویسد: پاپی‌ها به گروه بالا گریوه تعلق دارند که در درون لره‌های فیلی هستند. ایل «ساک» که در ابتدا به ایل پاپی بسیار نزدیک بود، بعدها از بین رفته‌اند.

۴۶- براساس گفته H. Field، صفحه ۱۸۳ (به نقل از Arthur W. du Bois) ایل پاپی فقط دارای ۲۵۰۰ نفر جمعیت است. A. Houtun Schindler در صفحه ۸۶ کتاب خود «سال ۱۸۷۹» آنها را ۱۰۰۰ خانوار ذکر می‌کند. م. کیهان (سال ۱۹۳۲) در جلد دوم صفحه ۶۶ کتاب خود همین تعداد را می‌نویسد.

۴۷- درباره سازمان و تشکیلات لرها بطور کلی، مراجعه شود به H. C. Rawlinson، صفحه ۱۰۹- C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۶ به بعد.

۴۸- لرها نام کلی برای فیلی‌ها، بختیارها، کهکیلویه‌ایها و ممسنی‌ها است. مراجعه شود به A. H. Layard، سال ۱۸۴۶، صفحه ۱ یادداشت. O. Man، سال ۱۹۰۴، صفحه ۳، سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۵ مقدمه. V. Minorsky، سال ۱۹۴۹، صفحه ۷۶ به بعد.

۴۹- C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۷ می‌نویسد: در بین «بیرانوند» ها خوانین با میل و رغبت با دختر کدخداهای ازدواج می‌کنند و با رغبت نیز به آنها زن می‌دهند.

۵۰- C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۷ کتاب خود می‌نویسد: «تسلط خوانین بر رعایا در تمام ابعاد زندگی مردم بالا گریوه سایه افکنده است».

۵۱- بطور کاملاً مشخصی کلمه «حمزه» را در مورد «رئیس» نشنیدم.

۵۲- بنظر می‌رسد که C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۶ کتاب خود کلمه «توشمال» را واژه‌ای میدانند که در گذشته بجای کلمه «کدخدا» بکار می‌رفته است. «رعایا به زیر تیره‌هایی تقسیم می‌شوند که هر کدام از آنها زیر نظر کدخدای خود قرار دارند (واژه قدیمی کدخدا، توشمال بوده که فعلاً منسوخ شده است)». مراجعه شود به de Bode جلد دوم صفحه ۲۹۱. بنظر Layard (سال ۱۸۴۶، صفحه ۳) توشمال معنای رئیس را میدهد. در مورد کدخدا مراجعه شود به A. H. Layard، سال ۱۸۴۶، صفحه ۱۰ (در بین بختیارها).

۵۳- مراجعه شود به H. C. Rawlinson، صفحه ۱۰۹: لرها مثل بختیارها دارای یک رئیس نیستند بلکه «برای حکمفرمایی در هر زیر تیره‌ای معمولاً چهار یا پنج نفر توشمال با هم

- همکاری می نمایند». در مورد زیر تیره های لرها مراجعه شود به C. J. Edmonds صفحه ۳۴۶ به بعد. نیز در صفحه ۳ کتاب خود (سال ۱۸۴۶) راجع به این موضوع مطالبی گفته است.
- ۵۴- مهاجرتهای فصلی مشابه را که در بین بختیارها معمول است، در یادداشت شماره ۱ صفحه ۲۰۰ جلد دوم کتاب خود توصیف کرده است.
- ۵۵- در مورد کوچهای فصلی در زمانهای گذشته، C. J. Edmonds در صفحه ۳۴۰ کتاب خود می نویسد: «هنگامیکه چندین طایفه مجبورند از راه معینی عبور نمایند مقررات حاکم بر آن توسط عرف و عادات و سنن تعیین می شود و هرگز کسی کوچکترین سرپیچی از این مقررات نمی نماید».
- ۵۶- همچنین مراجعه شود به C. J. Edmonds صفحه ۳۴۰.
- ۵۷- مشاهدات T. de Morgan در مورد کوچهای لرها. جلد دوم صفحه ۱۹۸-۲۰۱
- ۵۸- مراجعه شود به Mrs Bichop جلد دوم، صفحه ۱۱۳-۱۱۴. H. L. Wells به دفعات در طول سفر خود در سرزمین بختیاری از «پل های سبزی» صحبت می کند.
- ۵۹- مراجعه شود به Mann سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۸ C. J. Edmonds صفحه ۳۴۰ و ۳۵۲.
- H. Field صفحه ۱۷۵.
- ۶۰- حصیرهایی در پشت کوه؟ مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۵۷.
- ۶۱- مراجعه شود به C. J. Edmonds صفحه ۴۴۲ درباره قرارگاهی در بین تیره «میرحاجی» از «دیرکوند» ها؛ نه از چادرها استفاده می کنند و نه از کولاهای متداولی که میسازند، بلکه از پرده های حصیری استفاده میکنند که از چوبهای نازک و بلند بلوط ساخته شده است که براحتی آنها را بصورت دایره برپا میکنند و براحتی نیز برمی چینند.
- ۶۲- مراجعه شود به Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۱۱۶ به توصیفی که از منطقه مرز شمالی پایی ها می دهد. در مورد پشت کوه مراجعه شود به H. Gothe صفحه ۴۴ و نیز مراجعه شود به Anne Blunt جلد دوم صفحه ۱۷۱.
- ۶۳- در مورد سیاه چادر از موی بز در منطقه پشت کوه مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۵۷. برای درک موضوع سیاه چادر مراجعه شود به C. G. Feilberg سال ۱۹۴۴ صفحات ۸۶-۹۷.
- ۶۴- مخصوصاً این پوشش چادر صاف و مستقیم است. دیدم که علاوه بر «سرکوپیل» هر نیمه چادر از ۵ تا ۶ نوار تشکیل شده است، حتی یکی از چادرها دارای ۸ تخته نوار در هر نیمه بود.
- ۶۵- در مورد سیاه چادرها، C. J. Edmonds در صفحه ۴۴۸ کتاب خود درباره نوع دیگری از حصار در بین «سگوند» ها صحبت می کند که در اواخر بهمن مورد استفاده قرار می گیرد. «در

- این فصل کناره‌های چادر را با شاخه‌های سختی پوشانده و مورد حفاظت قرار می‌گیرند. و در پاره‌ای موارد گل و شاخه را در هم می‌آمیزند».
- ۶۶- یک من تبریز برابر است با ۳/۳۳ کیلوگرم.
- ۶۷- معذالک دیدیم که در لرستان گاهی مواقع بین «بز» و «گوسفند» فرق می‌گذارند.
- ۶۸- مراجعه شود به Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۱۱۷ و ۱۱۸.
- ۶۹- به فارسی «بز گله» می‌شود.
- ۷۰- مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۵۷.
- ۷۱- گله + دار.
- ۷۲- ترجمه آن مطمئن نیست.
- ۷۳- بخصوص در مورد اسب در بین بختیارها مراجعه شود به Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۱۱۶ به بعد.
- ۷۴- منظور عربستان است که در جنوب لرستان است. ممکن است که این کلمه عربستان ذهن را بطرف عربی سمودی سوق دهد. ممکن است که این معنی از سوی کسی که این اطلاعات را به من میداد اشتباه شده باشد.
- ۷۵- مراجعه شود به A. H. Layard سال ۱۸۹۴ صفحه ۱۵۹ که آنرا «کنیلان» نوشته است.
- ۷۶- عربی آن «فعل» می‌شود.
- ۷۷- در مورد تربیت قاطر در بین ایلات لر مراجعه شود به H. C. Rawlinson صفحه ۱۰۹.
- ۷۸- در مورد گرز در منطقه پشت کوه مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۵۶ به بعد.
- ۷۹- به فارسی «گرز».
- ۸۰- سنبله گندمی که از «آب سی‌روم» بردم، آقای H. Helbck نظر داد که از نوع *Triticum durum* است و سنبله مربوط به «ورک» از نوع *Triticum Vulgare Spec* می‌باشد؛
- ۸۱- بعضی از جو دانه‌هایی که از «آب سی‌روم» بردم از نوع جوهای شش ردیفه بودند.
- ۸۲- احتمالاً نخودی از نوع *Cicer Arietinum* بود.
- ۸۳- نزدیک «لووه» گیاهی از نوع *Vitex Agnus Castus L* بطور فراوانی وجود داشت که لرها به آن «گرز» یا «علف» می‌گفتند. در بعضی از کشورهای مدیترانه‌ای از این گیاه برای معالجه دل درد و قوکنج استفاده میشود. و احتمالاً روی امیال جنسی نیز تأثیر دارد.
- ۸۴- آب آبیاری را در نزدیکی اصفهان با طشت اندازه می‌گیرند Mrs Bishop جلد اول صفحه ۳۰۶.
- ۸۵- J. de Morgan در صفحه ۲۰۱ جلد دوم کتاب خود می‌گوید در نقاط بسیار مرتفع، مزارع را در فصل پاییز، قبل از اینکه لرها بطرف جنوب حرکت کنند، بذرپاشی مینمایند. همچنین

مراجعه شود به The. Strauss صفحه ۲۷۰.

۸۶— مراجعه شود به B. Bocher صفحه ۹—۱۴.

۸۷— ملاحظات دربارۀ اینکۀ منطقۀ پشت کوه چگونۀ از یک مرحلہ کشاورزی بسیار متریقی بہ مرحلہ کوچ نشینی سقوط می کند. مراجعه شود بہ E. Herzfeld صفحه ۶۰.

۸۸— در مورد صحت این اطلاعات تردید داشتیم و برای همین است کہ آنرا در زیرنویسها می آوریم. ممکن است کہ را با حرارت زیاد داغ کنند، متأسفانہ باید اقرار کنم رابطہ ای را کہ بین شیر و ماست و کرہ وجود دارد، خوب نفہمیدم. فکر میکنم کہ کرہ را از ماست میگیرند ولی اگر ماست همان شیر پختہ باشد، این امر از نقطہ نظر مادی غیر ممکن است. اشتباہ من ناشی از آن است کہ ہمہ اطلاعاتی را کہ در محل در مورد عملیات مختلفی کہ روی شیر انجام می شد بہ من دادند، همانجا گردآوری نکردم. برای همین است کہ نتوانستم بفہم مردمی کہ دارای حداقل وسایل برای این نوع عملیات هستند چگونہ میتوانند با یک مشک دوغ و یک یا دو عدد پاتیل در تمام مدتی کہ بہ کرہ گیری مشغولند، ماست را در مشک دوغ نگہدارند.

۸۹— دوغ، مراجعه شود بہ C. A. de Bode جلد دوم، صفحه ۲۲۰.

۹۰— نانپزی در یکی از روستاهای شمال خرم آباد. مراجعه شود بہ C. A. de Bode جلد دوم صفحه ۲۶۳ بہ بعد. در مورد منطقۀ پشت کوه مراجعه شود بہ H. Grothe صفحه ۲۶.

۹۱— Rivadeneyra در صفحه ۲۰۸ جلد دوم کتاب خود نان بلوط را متداولترین غذای روزانہ لرہا میدانند. بلوط را پوست میکنند، تفت میدهند، و مدت ۱۵ روز در آب خیس میکنند. وقتی از رنگ تیرہ آب فہمیدند کہ تلخی آن خارج شدہ است، آنها را در زیر تابش نور خورشید خشک میکنند، آسیا میکنند و با آرد گندم و آب درہم می آمیزند و از آن نان میپزند. J. de Morgan در یادداشت شمارہ ۲ صفحه ۲۰۰ جلد دوم کتاب خود اختصاراً در مورد نان بلوط صحبت میکند. Th. Strauss در صفحه ۲۶۸ راجع بہ نان بلوط مینویسد. A. H. Layard در سال ۱۸۹۴ در صفحه ۳۳۸ کتاب خود و H. L. Wells در صفحه ۱۴۷ از نان بلوط در بین بختیارہا سخن بہ میان می آورند. E. Herzfeld در صفحه ۵۷ از نان بلوط در منطقۀ پشت کوه سخن میگوید. در مورد لرہا و استفادہ لرہا از نان بلوط، ابن بطوطہ قبلاً، یعنی در قرن ۱۴ میلادی در جلد دوم کتاب خود سخن گفته است.

۹۲— حدود اواسط خرداد بہمراہ لرہا میوہ ہائی را کہ هنوز سبز و ترش مزہ بود از درختی گردآوری میکردیم کہ درخت گوجہ خاردار را بہ یاد می آورد. ہستہ سفید آنرا برای خوردن در می آوردیم. آنرا لرہا «لتا» مینامند. بنظرم همان بادام وحشی بودہ هنوز میوہ آن نرسیدہ بود.

۹۳— ظاہراً همان Gundelia Tourneforti بود.

- ۹۴- آقای Mogens Køie دکترای علوم، آنرا از نوع *Ferulago Cinerea* Boiss تعیین کرد.
- ۹۵- Arthur Christensen در سال ۱۹۳۷، در صفحه ۱۷۴ یادآوری می کند که معمولاً در ایران گوشت گاو خورده نمی شود.
- ۹۶- فارسی آن «خرده» می شود. تکه ای از چربی است.
- ۹۷- در مورد نظافت تن در بین بختیاری ها مراجعه شود به Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۱۰۸.
- ۹۸- «چاق کردن» یعنی ریختن آب روی تنباکو، فشردن آن در دست و گذاشتن آن روی قلیان.
- ۹۹- انواع کارهای مشابه، C. G. Feilberg سال ۱۹۴۴، صفحه ۱۵۰، یادداشت شماره ۲.
- ۱۰۰- C. G. Feilberg سال ۱۹۴۱، صفحه ۷۰-۷۹.
- ۱۰۱- در مورد پوشاک لرها توصیف مختصری در C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۰-۳۴۱ و در T-de Morgan، جلد دوم صفحه ۱۹۸ و بخصوص Anne Blunt، جلد دوم صفحه ۱۷۲، در یادداشت شماره ۲ داده شده است. در مورد پوشاک مردانه در پشت کوه مراجعه شود به H. Grothe صفحه ۲۴ به بعد. در مورد پوشاک زنانه، همان مأخذ صفحه ۵۳. و باز هم در مورد پوشاک مردانه مراجعه شود به E. Herzfeld صفحه ۵۶، در مورد پوشاک بختیاری ها مراجعه شود به C. N. Curzon جلد دوم صفحه ۳۰۰ و Mrs Bishop، جلد دوم صفحه ۱۰۶ و M. Blosse Lynch صفحه ۵۴۲ به بعد.
- ۱۰۲- مراجعه شود به Mrs Bishop جلد دوم، صفحه ۱۰۶.
- ۱۰۳- دوخت آن توسط ماشین نشان می دهد که این لباس توسط یک زن لر دوخته نشده است، بلکه باید در شهر دوخته شده باشد، احتمالاً در شهر خرم آباد دوخته شده است.
- ۱۰۴- O. Mann سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۵، آنرا «درپا» نوشته است.
- ۱۰۵- یا «چورا». در اینجا براساس نظر O. Mann، سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۴ آورده است.
- ۱۰۶- خانم Henny Harald Hansun عبا را به شرح زیر توصیف کرده است: پوشاکی است که جلوی آن مثل قبا در سرتاسر باز است، آستین ندارد. از پارچه مستطیلی دوخته شده است که از پشت از زیر بازوها رد شده است تا اینکه در سرشانه ها به هم متصل شود.
- ۱۰۷- مُد به سرعت تغییر پیدا می کند حتی در بین مردمی مثل لرها، C. J. Edmonds صفحه ۳۴۰ به بعد. در کنار کلاه کوچکی از نمَد یک کلاه بلند نیز وجود دارد که اندکی لبه دار است. مراجعه شود به تصویر صفحه ۳۴۸ b همان مأخذ. بنظر می رسد که این کلاه بزرگ نمدی در سال ۱۹۳۵ کاملاً از بین رفته است. همچنین مراجعه شود به H. Herzfeld صفحه ۵۶ (پشت کوه) و A. H. Layard، سال ۱۸۹۴، صفحه ۱۲۸ (بختیاری).

- ۱۰۸- از جمع فارسی آن، یعنی گیوه‌ها؟
- ۱۰۹- مراجعه شود به O. Mann، سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۷ «کلاش».
- ۱۱۰- C. G. Feilberg، سال ۱۹۱۴، صفحه ۷۹ به بعد.
- ۱۱۱- در مورد پوشاک زن‌ها در بین بختیاری‌ها مراجعه شود به Mis Bishop، جلد دوم صفحه ۱۰۷، و در بین لر‌ها مراجعه شود به همان مأخذ صفحه ۱۱۷ به بعد.
- ۱۱۲- مراجعه شود به C. G. Feilberg، سال ۱۹۴۱، صفحه ۸۶-۸۷.
- ۱۱۳- در مورد نظایر آنها در بین بختیاری‌ها مراجعه شود به A. H. Layard، سال ۱۸۹۴، صفحه ۱۵۸.
- ۱۱۴- فارسی آن «گوشواره» است.
- ۱۱۵- در مورد تجارت و معامله منطقه «پشتکوه» مراجعه شود به H. Grothe، صفحه ۵۷ به بعد.
- ۱۱۶- مراجعه شود به H. C. Rawlinson، صفحه ۱۰۹، و Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۹۴، ۱۱۱ و C. A. de Bode جلد دوم صفحه ۲۹۲.
- ۱۱۷- همچنین مراجعه شود به F. R. Maunsell، صفحه ۴۳. «عادت به استفاده از درختان مجوف بعنوان شلوتی از آتش، اساساً موجب شده است که درختان از بین بروند».
- ۱۱۸- فارسی: «گزر».
- ۱۱۹- فارسی: «گهواره».
- ۱۲۰- «کیل» آلت تناسلی مردانه.
- ۱۲۱- براساس گفته O. Mann، سال ۱۹۱۰، صفحه ۲۳ مقلعه. ایلات «لکی» عبارتند از «دلفان»‌ها، «سیل سیلس»‌ها، «بیرانوند»‌ها و «ترهان- امرائیس»‌ها.
- ۱۲۲- C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۸: «ازدواج با بیوهٔ برادر متوفی، بمنظور ممانعت از تحقیر و بی‌هویت شدن این زن در قبیله، یک امر کاملاً معمول است».
- ۱۲۳- مراجعه شود به C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۷ به بعد.
- ۱۲۴- مراجعه شود به C. J. Edmonds، صفحه ۴۴۲ به بعد.
- ۱۲۵- مراجعه شود به C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۸ به بعد.
- ۱۲۶- درباره رقابت برسر این موضوع در بین لرهای پشت کوه مراجعه شود به H. Grothe، صفحه ۶۵ به بعد.
- ۱۲۷- در مورد تقسیم کار بین زن و مرد مراجعه شود به H. C. Rawlinson، صفحه ۱۰۹، C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۸، G. N. Curzon جلد دوم، صفحه ۲۸۲ و در مورد تقسیم کار در بختیاری‌ها مراجعه شود به Mrs Bishop جلد دوم صفحه ۱۱۲.

۱۲۸- در مورد مقام اجتماعی زن مراجعه شود به C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۸ و H. Grothe، صفحه ۵۶.

۱۲۹- در مورد سنن مربوط به مراسم مرگ و میر و عزا در بین بختیارها مراجعه شود به Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۹۹-۱۰۱.

۱۳۰- عربی آن ستر و کافور می شود.

۱۳۱- H. C. Rawlinson در صفحه ۵۳ کتاب خود از حوالی «سیرون» نقل می کند: «بناهای رؤسای لردارای ستونهای بلندی است که ارتفاع آنها از ۱۰ تا ۱۵ پا می باشد. با آجر چیده شده اند و با آهک سفیدکاری گردیده اند». زنان متوفی گیسهای خود را می برند. مراجعه شود به Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۱۰۰، و نیز مراجعه شود به C. A. de Bode، جلد دوم، صفحه ۲۱۷ به بعد.

۱۳۲- در مورد تصاویر مربوط به شانه ها در روی سنگ قبر بختیاری ها مراجعه شود به A. H. Layard، سال ۱۸۹۴، صفحه ۱۶۶، و نیز مراجعه شود به Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۱۰۰.

۱۳۳- فارسی آن تسبیح می شود.

۱۳۴- مراجعه شود به C. G. Feilberg، سال ۱۹۱۴، صفحه ۷۴. در مورد شکلهای نبش شده روی سنگ قبر بختیاری ها مراجعه شود به C. N. Curzon، جلد دوم، صفحه ۲۹۹. در مورد سنگ قبر در منطقه «پشت کوه» مراجعه شود به E. Herzfeld، صفحه ۵۹.

۱۳۵- در مورد کلمه «گیو» در بین بختیاری ها مراجعه شود به Lorimer، صفحه ۱۰۸ b و همچنین مراجعه شود به Mann، سال ۱۹۱۰، صفحه ۱۸۶ که آنرا «کگو» و «گیو» آورده است.

۱۳۶- فارسی آن «همزمان» است.

۱۳۷- مراجعه شود به Edmonds، صفحه ۳۴۷: «زنان از نقطه نظر ارث، دارای هیچ نوع حق قانونی نیستند».

۱۳۸- مراجعه شود به Edmonds، صفحه ۳۴۷. درباره مورد که زنها به ایلی از ایلات کردستان و آذربایجان حکومت می کردند.

۱۳۹- صفحه ۳۴۶.

۱۴۰- نتیجه ای که از این موضوع می تواند دستگیرمان شود اینست که قسمتی از ایل می تواند نام یک زن را روی خود داشته باشد. C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۷.

۱۴۱- برای اینکه بتوان راجع به آن قضاوت کرد، باید به شرائطی از زندگی مردمی توجه کرد که مردم آن میل به انتقام دارند. ترانه کوتاهی از بین پاپی ها گردآوری کرده ام که نشان میدهد

چگونه دشمن به قرارگاه شیخون زده و تمام مردها را می‌کشد ولی آخرین ترانه به جایی ختم می‌شود که می‌گوید خداوند به یک پسر بچه اجازه زنده ماندن داد. او بزرگ می‌شود و انتقام خود را می‌گیرد. نمونه‌ای از این نوع انتقام‌گیری را در «blood-feud» می‌بینم. C.J. Edmonds، صفحه ۳۵۱ و ۳۹۴. در بین بختیاری‌ها مراجعه شود به G. N. Curzon، جلد دوم، صفحه ۳۰۰.

۱۴۲- تقسیم به سه. همچنین مراجعه شود به Mrs Bishop جلد یک، صفحه ۳۶ به بعد.

۱۴۳- همچنین مراجعه شود به H. Field، صفحه ۱۷۵، ساعت روزانه نماز در بین بختیاریها نیز مشاهده نشده است. Mrs Bishop، جلد دوم، صفحه ۱۰۱.

۱۴۴- کلمه عربی «حرم» نیز دارای دو مفهوم و معنی است.

۱۴۵- C.J. Edmonds در صفحه ۳۵۰ می‌گوید که: «میری‌های دیرکوندها ادعا دارند که از نسل سادات هستند ولی نه از خود پیغمبر بلکه از احفاد عقیل پسر عم پیغمبر هستند. نشانه بسیاری از آنها کمر بند سبزی است که به دور کمر می‌بندند». در همان مأخذ، صفحه ۴۹ از ساداتی صحبت می‌کند که «دستمال سیاهی را محکم به دور کلاه خود می‌بندند». در فصل تابستان آنها در دره «هورود» زندگی می‌کند و بنام «آهوقلندری» مشهورند. خود من بارها به اشخاص عجیبی برخوردیم که یقین موقعیت اجتماعی آنها برایم امکان نداشت. در مدتی که در نزدیکی «آب شیرین» اقامت داشتم، به دو مرد بلند بالا برخوردیم که لباس آبی تیره رنگی در برداشتند که تا حدی سبک اروپائی داشت و اگر خوب یادمانده باشد، دارای عمامه آبی بودند. اینها در میان نمازگزاران نماز می‌خواندند. مردم از همه طرف، با کلام «میرزا خدا» به آنها سلام و ادای احترام می‌کردند. خدمتگزار و راهنمایم بعداً برایم توضیح داد که «میرزا» نام آنها بود و «خدا» خلاصه‌ای از «خدا حافظ بود» بود. معذالک احساس می‌کنم که میخواست چیزی را از من پنهان کند. کما اینکه بارها وقتی موضوعی به مذهب مربوط می‌شد، همین روش را در پیش می‌گرفت.

۱۴۶- نظامی و بسیاری از شاعران کارهائی را نوشته‌اند که دارای همین عنوان یا محتوی همین موضوع است.

۱۴۷- کتاب گوهر.

۱۴۸- C. J. Edmonds، صفحه ۳۴۲، برعکس دیگران فکر می‌کند «بنابراین، اسلام تأثیر عمیقی روی آنها دارد».

۱۴۹- H. C. Rawlinson در صفحه ۹۶ درباره امامزاده‌ها اشاره می‌کند: «امامزاده پیرمار» در منطقه‌ای در شمال «بی‌آب» مارگزیده‌ها را شفا می‌دهد. ضمناً مراجعه شود به «امامزاده‌ها و بختیاری‌ها» در Mrs Bishop جلد دوم، صفحه ۱۰۱

۱۵۰- کلمه «امامزاده»، هم بیانگر بازماندگان یک امام است، و همچنین محل مقدسی است که در آن قبر یک امامزاده وجود دارد.

۱۵۱- C. J. Edmonds در صفحه ۴۳۹ به تعدادی از سنگ مشابه صحبت می کند. در مورد بختیاری ها مراجعه شود به G. N. Curzon جلد دوم، صفحه ۲۹۹. A. Rivadeneyra در جلد دوم صفحه ۲۱۲ کتاب خود حکایت می کند که در جریان سفر خود از خرم آباد به دزفول، روی قبر یکی از مقدسان مقداری از اوراق کتاب مقدسی، تعدادی سنگ، تراشه های چوب، تعدادی دستمال و مقداری بلوط دیده است. کسانی که از آن محل عبور می کرده اند، هر چه که در دست داشته اند بعنوان هدیه ای ناچیز به شخصی که در آنجا مدفون بوده است، تقدیم کرده بودند.

۱۵۲- یکی از خوانین جوان لُر شیفته آن بود که کتاب دستور زبان فارسی جدید مرا که نوشته Sebastian Beck بود از من بگیرد و دعاها و دعاها صفحه ۲۳۱ آنرا به صدای بلند قرائت کند (که همه آنها عربی بودند).

۱۵۳- H. C. Rawlinson در صفحه ۹۵ می نویسد: «این شاهزاده احمد یکی از سه برادری است که در این منطقه حاکمیت داشته اند. یکی از آنها که نامش سلطان محمود بود وارد هلیلان می شود که نزدیک کرمانشان است. دیگری که سلطان ابراهیم نام دارد و معروف به «بابا بزرگ» بود در کل منطقه لرستان مورد احترام و پرستش بوده است. شاهزاده احمد و سلطان محمود از جمله هفت تنان علی الهی ها هستند و هر دو نفر آنها جزو مقدسین قرار گرفته و در بین علی الهی ها مقام والا و مقدسی داشتند». مقبره شاهزاده محمد نزدیک به هلیلان است. مراجعه شود به C. J. Edmonds صفحه ۵۰ به بعد. براساس V. Minorsky درباره «لر» ها در السیکلوپدی اسلام (جلد سوم، صفحه ۷)، شاهزاده احمد «از بازماندگان امام موسی کاظم» است. درباره موضوع امام موسی کاظم [ع] و پسرش محمد، مراجعه کنید به P. M. Sykes، جلد دوم، صفحه ۸۶ به بعد و صفحه ۲۴۰.

۱۵۴- اطلاعات موجود مستقیماً توسط لرها در طول آخرین قسمت از اقامت در لرستان فراهم شده است.

۱۵۵- همچنین در مورد امامزاده «پیر شاه احمد» مراجعه شود به C. A. deBode جلد دوم، صفحه ۳۲۳.

۱۵۶- C. J. Edmonds در صفحه ۳۵۴ به اشخاصی که دارای عمامه سرخ بوده اند در «مونگره» برخورد کرده است. هر چند که آنها را پاپی می نامیدند، معذالک او فکر می کند آنها به ایل پاپی تعلق نداشته اند.

۱۵۷- در منطقه «پشت کوه» حفره ای در زمین وجود دارد که نشانی از معجزه [حضرت]

- علی [ع] است. E. Herzfeld، صفحه ۵۸.
- ۱۵۸- درباره این موضوع در بین بختیاری ها مراجعه شود به Mrs Bishop، جلد دوم صفحه ۱۰۱ به بعد.
- ۱۵۹- A. Rivadeneyra در جلد دوم کتاب خود در صفحه ۲۱۲ نقل می کند که عابرینی که از این محل می گذشتند، گوشه دستمالی را به شاخه های بلوط یا بادام وحشی می آویزند و باور دارند که اگر تا مراجعت آنها، این دستمالها همانطور آویخته بماند، نشانه آن که آنها بدون هیچ حادثه ای به انتهای سفر خود می رسند.
- ۱۶۰- احتمالاً ترکیبی از علامت جمع «یون(ن)» + پسوند «اکی» است.
- ۱۶۱- در مورد یوی به مراجعه شود H. Grothe، صفحه ۴۳.
- ۱۶۲- Rawlinson در صفحه ۱۰۹ به بعد، علی الهی را در لرستان بسیار شناخته شده می داند. همچنین C. J. Edmonds صفحه ۳۴۱ به بعد و H. Grothe صفحه ۵۵ همین نظر را دارند. H. Field نیز چنین نظری را از Sir Arnold Wilson به نقل از «روزنامه خلیج فارس» می آورد.
- ۱۶۳- E. A. deBode در صفحه ۲۹۶ به بعد جلد دوم، از جمله مراسم لرها نقل می کند که زنها علفهای خوشبوئی را آتش می زنند و با آنها بمنظور بزرگداشت مهمان به استقبال کسی می روند که به قرارگاه کوچ نشینان نزدیک می شود.
- ۱۶۴- مراجعه شود به C. J. Edmonds، صفحه ۴۴۳.
- ۱۶۵- در ایران کلاً کولی ها را «لولی» می نامند. مراجعه شود به V. Minorsky در انسیکلوپدی اسلام. جلد سوم، صفحه ۴۱-۴۳.
- ۱۶۶- مراجعه شود به C. J. Edmonds، صفحه ۴۴۳.
- ۱۶۷- توصیف رقص در بین بختیاری ها توسط J. Morier، صفحه ۱۲۵. او در راه شیراز به اصفهان به افراد ایل برخورد کرده است.

BIBLIOGRAPHIE

- BECK, SEBASTIAN: Neupersische Konversations-Grammatik (Methode Gaspey-Otto-Sauer), Heidelberg 1914.
- BISHOP, MRS. (Isabella M. L. Bird): Journeys in Persia and Kurdistan I-II, Londres 1891.
- BLANCHARD, R.: "Asie Occidentale"; "Géographie Universelle" Tome VIII (1929).
- BLUNT, ANNE: A Pilgrimage to Nejd I-II, Londres 1881.
- DE BODE, C. A.: Travels in Luristan and Arabistan I-II, Londres 1845.
- BØCHER, STEEN B.: Vandkraftens Udnyttelse i det sydlige Nørrejylland før og nu, Copenhagen 1942.
- CHRISTENSEN, ARTHUR: Kulturskitser fra Iran, Copenhagen 1937.
- CLAYTON, H. HELM: World Weather Records (Smithsonian Miscell. Coll. Vol. 90), Washington 1934.
- CURZON, GEORGE N.: Persia and the Persian Question I-II, Londres 1892.
- EDMONDS, C. J.: Luristan: Pish-i-Kuh and Bala Gariveh, G. J. LIX (1922) p. 335-356, 437-453.
- FEILBERG, C. G.: Contributions to the History of some Oriental Bazaar Crafts, Nationalmuseets Skrifter, Etnografisk Række I, (Copenhagen 1941), p. 69-89.
- La Tente Noire, Nationalmuseets Skrifter, Etnografisk Række II, Copenhagen 1944.
- FIELD, HENRY: Contributions to the Anthropology of Iran (Anthrop. Series. Field Museum of Natural History Vol. 29, 1-2), Chicago 1939.
- GROTHE, H.: Wanderungen in Persien, Berlin 1910.
- HARRISON, J. V.: The Bakhtiari Country, South-western Persia, G. J. Vol. LXXX 1932, p. 193-210.
- HERZFELD, ERNST: Eine Reise durch Luristan, Arabistan und Fars, PM. 53. Bd. 1907, p. 49-63, 73-90.
- HOUTUM SCHINDLER, A.: Reisen im südwestlichen Persien. Ztschr. d. Gesellsch. für Erdkunde zu Berlin XIV Bd. (1879), p. 38-67, 81-112.
- IBN BATTUTAH: Voyages d'Ibn Batoutah, Traduction par C. Defrémery et B. R. Sanguinetti I-IV, Paris 1853-58.
- KAIHAN, MAS'UD: Ġugrafeyāye mufassel-e Iran I-III, Teheran 1310-11 (1931-32). (En Persan).
- KER PORTER, ROBERT: Travels in Georgia, Persia, Armenia etc. I-II, Londres 1821-1822.
- LAYARD, A. H.: A Description of the Province of Khuzistan, Journal of the Royal Geographical Society of London Bd. XVI (1846), p. 1-105.
- Early Adventures in Persia, Susiana and Babylonia, New Ed. Londres 1894.
- LOFTUS, WILLIAM KENNETT: On the Geology of portions of the Turco-Persian Frontier and of the Districts adjoining, The Quarterly Journal of the Geological Society of London, Bd. XI, p. 247-344.
- LORIMER, D. L. R.: The Phonology of the Bakhtiari, Badakhshani and Madaglashti Dialects, Londres 1922.
- LYNCH, HENRY BLOSSE: Across Luristan to Ispahan. Proceedings of the Royal Geogr. Soc. XII (1890), p. 533-553.
- MANN, OSKAR: Kurze Skizze der Lurdialekte (Sitzungsberichte d. kgl. preuss. Akad. d. Wissensch. XXXIX, 1904).
- Die Mundarten der Lurstämme im südwestl. Persien (Kurdisch-persische Forschungen Abt. II), Berlin 1910.
- DE MARTONNE, EMM.: Traité de Géographie Physique, Quatrième Ed., 1926.
- MASSÉ, HENRI: Croyances et Coutumes Persanes I-II, Paris, 1938.
- MAUNSELL, F. R.: The Land of Elam, G. J. Vol. LXV (1925), p. 432-37.
- MINORSKY, V.: Articles *Lur*, *Lur-i Buzurg*, *Lur-i Kučik*, *Luristan* dans l'Enzyklopaedie des Islami III.

- MINORSKY, V., The Tribes of Western Iran. J. R. A. I. Vol. LXXV. 1945, p. 73-80.
- DE MORGAN, J.: Mission Scientifique en Perse, Paris. II Études Géographiques (1895), III Première Partie, Etudes Géologiques (1905).
- MORTIER, JAMES: A second Journey through Persia, Armenia and Asia Minor, Londres 1818.
- PILGRIM, G. E.: The Geology of the Persian Gulf and the adjoining portions of Persia and Arabia, Memoirs of the Geological Survey of India, Vol. XXXIV, Part 4, Calcutta 1908.
- RAWLINSON, Henry CRESWICK: Notes on a March from Zohab, at the foot of Zagros, along the mountains to Khuzistan (Susiana), and from thence through the province of Luristan to Kirmanshah, in the year 1836. The Journal of the Royal Geogr. Soc. of London, Vol. IX, Londres 1839, p. 26-116.
- RIVADENEYRA, ADOLFO: Viaje al Interior de Persia I-III, Madrid 1880-81.
- SAWYER, H. A.: The Bakhtiari Mountains and Upper Elam, G. J. Vol. IV, (1894), p. 481-505.
- STAHL, A. F.: Persien (Handb. d. Regionalen Geologie, V Bd. 6. Abt.), Heidelberg 1911.
- STARK, FREYA: The Valleys of the Assassins and other Persian Travels, Londres 1934.
- STRAUSS, THEODOR: Eine Reise an der Nordgrenze Luristans, PM. 51. Bd. (1905), p. 265-271.
- SYKES, P. M.: A History of Persia I-II, Londres 1915.
- WELLS, H. L.: Surveying Tours in Southern Persia, 2. From Ispahan to Shuster etc., Proceedings of the Royal Geogr. Soc. V (1883), p. 144 - 156.

نقشه‌ها

- Asie 1 : 1,000,000^e, 1^{re} 36° N 48° E, Bagdad Hamadan. Dessiné, héliogravé et publié par le Service géographique de l'Armée (Decembre 1906). Tirage de Janvier 1930.
- Asia 1 : 1,000,000. North I-39. Tehran. Geographical Section, General Staff No. 2555. Compiled at the Royal Geographical Society... Drawn and printed at the War Office 1916.

G. J. Geographical Journal
J. R. A. I. Journal of the Royal Anthropological
Institute.
P. M. Petermanns Mitteilungen.

علامت کنار شکل‌ها مثل « E. 334 » مربوط به شماره ثبت این شیئی در موزه ملی کپنهاک است.

فهرست اشخاص

بوکر ، ب : ۲۸۵	الف
پ	ابن بطوطه : ۲۸۵
پیربار ، امامزاده : ۲۸۹	ابن حوقل : ۹
پیلگریم ، ث ۱۰ : ۱۷-۱۹ ، ۲۶ ، ۴۶ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱	احمد خان رئیس ایل : ۸۴
ج	احمد ، شاهزاده : رك ۰ جایها
جعفرخان رئیس ایل : ۱۴	ادموند ، ج : ۱۱ ، ۱۴ ، ۲۰ ، ۳۵ ، ۴۰ ، ۷۹ ، ۱۵۷ ، ۲۵۳ ، ۲۷۹-۲۸۳ ، ۲۸۶ ، ۲۹۱
ح	استهل ، ۱۰ ف : ۲۲ ، ۲۷۹
حسنقلی خان رئیس ایل : ۸۴ ، ۸۵	اشتراویس : ۲۸۵
حسین ، امام (ع) : ۲۵۷ ، ۲۷۰	اومان : ۲۸۲ ، ۲۸۳ ، ۲۸۶-۲۸۸
د	ب
دوید ، بارون ۰ س ۱۰ : ۱۲	بار ، لك : ۱۷۳ ، ۲۳۶
ر	بر ، پروفسور ل ۰ : ۲۶۷
رابینو ، ه ۰ ل : ۲۸۲	بیردیشاب ، ایزابل ۰ ل : ۱۳ ، ۱۴ ، ۲۷۷ ، ۲۷۹
راولینسون ، سرگرد هانری گریموچ : ۱۲ ، ۲۷۹	۲۸۳ ، ۲۸۴ ، ۲۸۶-۲۸۹ ، ۲۹۱
۲۸۱-۲۹۱	بل ، مازور ام ۰ اس : ۱۳
رضاشاه : ۱۵۷ ، ۱۵۸	بلانشارد ، ر ۰ : ۲۷۹
ریوادنیرا ، آدلفو : ۱۳ ، ۲۸۱ ، ۲۸۵ ، ۲۹۱ ، ۲۹۹	بلوس لاینگد ، م : ۲۸۶
س	بلونت ، آنی : ۲۸۳ ، ۲۸۶
ساویر ، سرهنگدوم ه ۱۰ : ۱۴	بوئیس ، آرتور ۰ ه ۰ و : ۲۸۲
سایکس ، پ ۰ م : ۲۹۰	بود ، ث ۱۰ ۰ دو : ۲۸۱ ، ۲۸۵ ، ۲۸۷-۲۹۱
سباستین بك : ۲۹۰	

تهیه و تنظیم نمایه‌ی کتاب از : حسن سناجیان

سلطان ابراهيم (آقابزرگ) امامزاده : ۲۹۰

سلطان محمود، امامزاده : ۲۹۹

سليمان ، حضرت : ۱۲۰

سن برنارد : ۱۱۵

سيدسيبته ، امامزاده : ۲۶۲

ع

عقيل : ۲۸۹

علی (ع) ، حضرت امام : ۲۵۸ ، ۲۹۱

عيسى (ع) : ۲۵۸

ف

فريراستارك : ۲۸۱

فيلبرگ ، ث . ج : ۲۸۳ ، ۲۸۶-۲۸۸

فيلد ، هنري : ۲۷۹

ك

كرزون ، ج . ن : ۲۸۶-۲۹۰

كريستن سن ، آرتور : ۲۸۶

كيهان ، مسعود : ۲۸۱ ، ۲۸۲

گ

گروت ، ه : ۲۸۵-۲۸۸ ، ۲۹۱

گوته ، ه : ۲۸۳

ل

لايارد ، سر . هانري : ۱۴ ، ۲۸۱-۲۸۸

لوريمر ، د . ل . ر : ۱۴ ، ۲۸۰

لوفتوس ، و . ك : ۱۳ ، ۱۷ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۷۹ ، ۲۸۰

لويனர் : ۲۸۸

ليدي دوراندي : ۱۴

م

مارتون ، دو : ۲۲ ، ۲۷۹

مانسل ، ف . ر . : ۲۸۷

محمد (ص) : ۲۵۷ ، ۲۸۹

محمدبن موسی (ع) : ۲۸۹

مورجنس ، کوی : ۲۸۶

مورگان ، ژ . دو : ۱۳ ، ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۴ ، ۲۶

۲۷۹ ، ۲۸۱-۲۸۶

موريتمر ، سر : ۱۴

موريز ، ج : ۲۹۱

موسی کاظم (ع) امام : ۲۹۰

مينورسکی ، ر : ۲۸۲ ، ۲۹۰ ، ۲۹۱

ن

نظامی گنجوی : ۲۸۹

نورکرو ، ج . ه . : ۱۴

و

ولز ، ه . ل : ۲۸۳ ، ۲۸۵

ويلسون ، آرنولد : ۱۴ ، ۲۷۹ ، ۲۸۱ ، ۲۹۱

ه

هرتسفلد ، ا : ۲۷۹ ، ۲۸۱-۲۸۶ ، ۲۸۸ ، ۲۸۹ ، ۲۹۱

هلبکس ، ه : ۲۸۴

هلم ، گيتون . ه : ۲۸۰

هني هارولد هانسون : ۲۸۶

هوتون شيتدلر : ۱۳ ، ۲۸۱ ، ۲۸۲

فهرست جای ها

آب کشور (دره ، رود) : ۵۶-۵۲، ۶۸-۶۳، ۷۴-۷۰،	آ
۷۶	آب انار (گردینک ، دره ، رودخانه) : ۳۷، ۳۸، ۵۱
آب کلیشا (کلیشم) (دره) : ۳۸، ۳۹، ۵۱	آب برگنه : ۳۵
آذربایجان : ۲۸۸	آب بروجرد (رك . آب سزار) : ۴۹
آسیا : ۱۵	آب تازون : ۵۲، ۵۳، ۸۷، ۹۴، ۱۱۲
آلپ : ۵۰، ۸۰	آب تاگون : ۵۱
آلمان : ۳۱	آب خرناس : ۲۸۰
الف	آب دارانه (دره) : ۳۲، ۳۳، ۴۶، ۴۸-۵۱
اتلانتیک : ۸۵	آب دز (دره ، رودخانه) : ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۲۱، ۲۲،
اروپا : ۱۵۴، ۱۹۵	۲۴، ۵۲، ۷۰، ۷۶، ۷۹، ۸۷، ۹۴، ۲۸۰
ازار (پل) : ۵۴	آب رودا (دره) : ۳۹
ازنا : ۶۳، ۸۰	آب سزار (دره ، رودخانه) : ۷، ۱۱، ۱۳، ۱۵، ۲۱،
اسپی کوه : ۲۱	۲۲، ۳۱، ۳۲، ۳۸، ۳۹، ۴۶، ۴۸-۵۳، ۶۰،
اشتران کوه : ۱۴	۶۲، ۶۴، ۶۷، ۷۲، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۶، ۹۴،
اصفهان : ۶۷، ۲۸۴، ۲۹۱	۱۳۱
انگلیس : ۱۵، ۲۴	آب سه زر، سی زر : رك . آب سزار
اونگوره (گردنه) : ۴۲	آب سیروم (دره) : ۱۵، ۳۱-۳۳، ۳۶-۳۹، ۴۴-۵۲،
اونگون (تنگه ، تندآب) : ۴۲	۵۸، ۶۴، ۶۷، ۷۳، ۷۴، ۷۶، ۷۹، ۸۶، ۸۷،
اهواز : ۱۷، ۱۸	۹۰، ۹۴، ۹۶، ۹۸، ۲۱۱، ۲۱۸، ۲۶۰،
ایتالیا : ۷۰	۲۸۴، ۲۷۵
ایران : ۷، ۱۱، ۱۳-۱۵، ۲۱، ۲۴، ۴۵، ۷۰، ۷۷،	آب سیمرم : ۴۸، ۵۲
۸۱-۸۴، ۹۳، ۹۵، ۱۱۳، ۱۲۶، ۱۸۴، ۲۰۴	آب شیرین (روستای) : ۳۴، ۲۸۹
۲۳۰، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۷۰، ۲۷۹، ۲۸۰،	آب کرکاب : ۵۱

۲۸۶، ۲۹۱

ایران کوه : ۴۸، ۵۱، ۲۸۰

ایلام : ۲۳

ب

باروک (کوه) : ۲۱

باغ رودیاء، روثا : ۳۸، ۳۹، ۵۱، ۹۴، ۲۴۳، ۲۵۱

باغ سیروم : ۵۱

باغ لالری : ۳۳-۳۵، ۵۱، ۲۷۵، ۲۸۰

باغ لووه : ۳۲، ۳۳، ۴۷، ۷۲، ۷۴، ۸۶، ۸۹، ۹۴

۹۶، ۱۱۲، ۱۵۶

باقرین یا بحرین : ۱۱، ۱۵، ۴۹

بالارود (رودخانه) : ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۲۷، ۴۰

بالا گریوه : ۱۴، ۲۸۲

بردکپه للری (دره) : ۳۵

بروجرد : ۱۱-۱۴، ۴۹، ۸۰، ۱۲۷، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۸۱

بروسمال (گردنه) : ۴۸، ۵۱

بریتانیا : ۱۴

بنه زر : ۵۹، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۸۸، ۲۰۸

۲۳۰، ۲۸۰

بی آب (کوههای) : ۱۱، ۱۲، ۳۹، ۴۰، ۵۱، ۵۴

۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۹

بین النهرین : ۱۸

پ

پازریه (قلعه) : ۳۹

پاگو : ۵۵، ۸۶

پاناف (آبشار) : ۴۷

پرآلپ : ۲۲

پساکو : ۵۵

پشاف سربك (منبع آب) : ۵۵

پشت راح (گردینگ) : ۳۹

پشت کوه : ۱۰-۱۲، ۲۳، ۲۸۳-۲۸۸، ۲۹۰

پل دختر : ۱۳، ۲۲۳، ۲۲۷

پنبه کال (رودخانه) : ۳۷، ۵۱

پیش کوه : ۹، ۱۱، ۱۲

پی فا، قلعه (گل پیفا) : ۴۰

ت

تاگرون : ۵۱

تبریز : ۲۸۴

تخت شاه، دم : ۳۷، ۳۸، ۵۱، ۷۱

تخت شاه، کوههای : ۳۶، ۳۷، ۴۲

تخت لاموره (کوه) : ۳۳، ۲۶۱

تخت لولا (کوه) : ۴۰، ۵۱

ترس (دره، کوه) : ۵۷، ۶۰-۶۳، ۶۹، ۷۱-۷۴، ۷۷

۸۰، ۸۳، ۸۵، ۸۷، ۸۸، ۹۲، ۱۰۱، ۱۳۱

۱۳۵-۱۳۹، ۱۴۱-۱۴۴، ۱۴۶، ۱۵۰، ۱۵۷

۱۷۹، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۶۳

ترکیه : ۱۳

تف برآب (کوهستان) : ۵۵، ۵۶

تلوزار : ۲۴۷

تنگوان (کوه) : ۱۳، ۲۷، ۴۷، ۴۹، ۷۳، ۲۸۰

توك سازلئ بسه (قله) : ۵۳

تویواش (کوه) : ۵۴، ۵۵

تهران : ۱۴۱

ج

جاسی کوه : ۶۲، ۷۲

جلوراز (رود) : ۷۱

جورود : ۱۲

جوسا (کوههای) : ۴۵

جولانکی (کوه یا گردینک) کولانک : ۵۱، ۵۳، ۹۴

ج

چالان چولان : ۱۲

چال بوه : ۵۱

چال پیل یا چله پیل (گردنه) : ۳۴، ۳۵، ۳۸، ۴۵

۵۱، ۹۱، ۹۳، ۹۴، ۲۸۰

چال کوری (رود) : ۳۶

چشمه بلاله : ۴۵

چشمه تاف یا پتاف : ۵۴، ۵۵

چشمه چیت : ۸۶، ۱۰۱

چشمه سرد : ۵۶

چشمه منصورآباد : ۴۵

چالان کوه : ۴۶، ۴۹، ۵۳

چنارکال : ۵۷-۶۰، ۶۳، ۶۷، ۷۱، ۸۰، ۸۴-۸۸، ۱۳۳

، ۱۳۶، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۰، ۱۵۲، ۱۵۴

۱۵۷، ۱۸۶، ۲۶۳، ۲۷۵

ح

حسین شاه (قلعه) : ۳۲

خ

خرم آباد : ۱۱-۱۴، ۲۱، ۲۶، ۵۰، ۵۲، ۵۶، ۵۷

۵۹، ۶۳، ۶۹، ۷۲، ۸۰، ۹۰، ۹۴، ۱۷۹

۲۰۴، ۲۲۴، ۲۲۵، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۴۴، ۲۴۵

۲۶۷، ۲۷۰، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۸۵، ۲۸۶، ۲۹۰

خره پشت : ۲۸۰

خلیج فارس : ۱۸

خوزستان : ۹، ۱۲

خونی : ۵۵، ۷۴، ۸۶، ۸۷، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۴۱، ۱۴۳

۱۴۵

د

دانمارک ، موزه ملی : ۷، ۱۵، ۴۱، ۴۸، ۷۴، ۱۹۰

۲۴۱، ۲۴۹

دزفول : ۱۱-۱۵، ۲۱، ۲۴، ۸۷، ۹۰، ۹۱، ۱۱۸، ۱۱۹

، ۱۳۸، ۱۴۰، ۱۴۱، ۱۴۳، ۱۴۶، ۲۰۱

۲۰۴، ۲۰۶، ۲۲۱، ۲۲۸، ۲۲۹، ۲۵۱، ۲۷۵

، ۲۸۰، ۲۸۱، ۲۹۰

دشت پشینو : ۲۱

دشت لوله ، لولا : ۴۰، ۷۱، ۷۲

دم بردنکلا (کوههای) : ۹۱، ۹۲، ۱۵۰

دم بی پا (کوههای) : ۳۸

دم دم (دره) : ۲۸، ۳۱، ۳۶، ۴۳، ۴۵، ۵۱، ۵۷

۷۱، ۸۷، ۱۳۱

دیردوان : ۵۶، ۸۰، ۸۶، ۱۸۶، ۲۰۸

دیرشب (کوههای) : ۶۱، ۶۲، ۷۲

ذ

ذهاب : ۱۲

ر

رضا ، قلعه : ۱۱

رهورك (کوههای) : ۳۶

ز

زاغه : ۱۳، ۲۸۱

زاگرس : ۱۱، ۱۷-۱۹، ۲۱، ۲۲، ۲۶، ۴۶، ۴۹، ۲۸۰

، ۲۸۱

زریش (زرشك) (گردینك، دره) : ۵۸، ۵۹، ۷۳

زی یوه (مزارع) : ۵۴، ۸۶

س

ساپلا (سرپله) : ۲۷

سازند بختیاری : ۴۹

ف	سرپل (کوههای) : ۳۵
فرانسه : ۱۸، ۲۶، ۴۵، ۵۰، ۵۲	سرداب، دم : ۳۷، ۳۸
فولانچی یا هولانچی (کوه) : ۵۳	سرداب (کوههای) : ۳۵-۳۷، ۵۱
ی	سلطان آباد (اراک) : ۲۲۹
قلاوند، راه : ۱۱	سیروم : ۵۱، ۶۳، ۷۲، ۷۴، ۸۰، ۹۴، ۱۳۱، ۱۵۰، ۲۳۱، ۲۶۳، ۲۶۴، ۲۸۰، ۲۸۱
ك	سیرون : ۲۸۸
کاپرو (تندآب) : ۴۷	سیلاخور : ۴۹
کارون (رود) : ۲۲	سیمره (رودخانه، دره) : ۱۱-۱۳، ۲۱، ۲۸۱
کال بیفه (گردنه) : ۵۱، ۹۰	سیموالا (گردینک) : ۵۲
کپنهاک، موزه ملی : ۳۰، ۱۰۳، ۱۰۹، ۱۲۹، ۱۹۴	سین ترس (دره) : ۶۰
۲۰۴، ۲۰۷، ۲۱۳، ۲۱۴، ۲۱۶-۲۱۸، ۲۹۴	ش
کیی (قلعه) : ۲۸-۳۱، ۴۴، ۴۵، ۴۹، ۵۱، ۶۳-۶۷	شاهزاده احمد : ۴۰-۴۲، ۴۵، ۴۷، ۵۱، ۷۱، ۷۹
۷۰-۷۶، ۷۹، ۸۰، ۸۷، ۹۰، ۹۲، ۹۷، ۱۳۸	۸۰، ۸۶، ۹۱، ۹۴، ۱۳۱، ۱۹۳، ۱۹۴
۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۷، ۱۸۶، ۲۴۲	۲۴۷، ۲۴۹، ۲۶۱-۲۶۴، ۲۶۶
۲۴۷	شاهین شه : ۱۱
کر (راه) : ۳۴	شوش : ۱۱، ۳۲
کراب : ۱۲، ۲۸۱	شیخ، (قلعه) : ۲۸، ۵۱، ۷۹، ۱۵۶، ۱۵۷
کریلا : ۲۴۷	شیراز : ۲۹۱
کرخه (رود) : ۱۱، ۲۳	ص
کردستان : ۲۸۸	صالح آباد : ۱۵، ۲۳، ۲۴، ۲۶، ۶۳، ۷۰، ۷۳، ۷۴
کرمانشاهان : ۱۲، ۲۹۰	۷۶، ۸۸، ۹۰، ۱۱۹، ۱۶۵، ۱۸۵، ۲۲۴
کشکان : ۱۲	۲۶۵، ۲۸۱
کشور : ۷۹، ۸۶، ۸۷، ۹۰، ۹۴، ۱۱۲، ۱۳۱، ۱۵۲-۱۵۳	ط
۱۵۴، ۲۴۶-۲۴۸، ۲۷۵، ۲۸۰	طاق زده (کوه) : ۴۶
کله (کلاه) (کوه) : ۵۳، ۵۷، ۵۸، ۶۰، ۶۹، ۷۱	طرنوس (آب) : ۵۱
۷۳، ۷۷، ۲۸۰	ع
کورتاس : ۲۸۰	عربستان (خوزستان) : ۱۲۰، ۲۸۴
کورگا (دشت) : ۸۰، ۱۵۷	عربستان سعودی : ۲۸۴
کولانک یا جولانکی (گردینک) : ۵۱، ۵۳، ۹۴	

لرستان سفلی : ۷۴-۷۷، ۸۷، ۹۰، ۱۳۱، ۱۳۲، ۱۳۷،
۱۴۴، ۱۴۸، ۱۵۶، ۲۱۹، ۲۲۷، ۲۵۴، ۲۸۱

، ۲۸۴

لرستان علیا : ۷۵، ۷۷، ۹۰، ۱۱۸، ۱۳۱

للواز : ۷۲

لولاه : ۸۰، ۱۱۱، ۱۳۱، ۲۶۱

لووه : ۹، ۹۸، ۱۰۹، ۱۱۰، ۱۵۶، ۲۱۰، ۲۱۱، ۲۱۴،

۲۱۹، ۲۳۹، ۲۵۴، ۲۵۹، ۲۶۰، ۲۶۴، ۲۸۳

لیله یا لیلله (یاوران لیله) (تنگه) : ۳۳، ۵۱

م

مادیان (رود) : ۱۲

مالو (کوه) : ۱۳

محلک (کوه) : ۲۷

محمد (گردینک) : ۳۲، ۳۷

محمود علی : ۲۸، ۲۶۲

مدیترانه : ۸۵، ۱۵۷، ۲۸۴

مشهد : ۲۵۷

مغان عالگیر : ۴۹، ۵۱

مکه : ۲۴۵

ممسنی : ۲۸۲

منصورآباد : ۵۱

مونگره ، مناکار ، مونگارا (آب ، دره ، راه ، کوه) :

۱۱، ۱۳، ۱۴، ۲۲، ۴۰، ۲۸۰، ۲۹۰

ن

ناصرآباد (گردینک) : ۵۸-۵۲، ۶۰، ۶۱، ۶۳، ۶۸،

۷۳-۷۴، ۷۶، ۱۱۸، ۱۵۰، ۱۵۵، ۱۵۷،

۲۰۳، ۲۳۰، ۲۷۶

و

ورک : ۵۲، ۵۵، ۵۶، ۶۹، ۷۲، ۷۴، ۸۳، ۸۶، ۸۷،

کول محلک ، کولم حک : ۲۳-۲۶، ۲۸، ۷۰

کهکیلویه : ۲۸۲

کی راس ، کمپ : ۵۰

ک

کپ (راه) : ۸۷، ۹۳، ۹۴، ۱۳۱

کرد (کوه) : ۱۲

گرم امیر (دره) : ۲۶، ۲۸-۳۰، ۷۰

گره گول : ۶۰

گربت (دره) : ۱۳، ۵۳، ۵۷، ۵۹، ۶۱-۶۳، ۷۲-۷۴،

۷۷، ۷۹، ۸۰، ۸۴، ۸۶، ۸۸، ۹۰، ۹۴، ۱۰۱

، ۱۳۵-۱۳۱، ۱۳۸، ۱۴۴، ۱۴۶، ۱۴۸، ۱۵۴

، ۱۵۷-۱۵۲، ۱۹۴، ۱۹۶، ۲۲۸، ۲۳۶، ۲۴۰

، ۲۵۴، ۲۵۷، ۲۹۲

گریته (کوه) : ۵۲

گریوه (کوه) : ۱۳، ۵۲، ۵۳، ۶۰، ۷۶

گورا (روستای) : ۵۱، ۸۶

گورکا (دشت) : ۵۷

گوکارلیری : ۳۵

گول ریزول (تنگه) : ۳۳، ۴۶، ۵۱

گول (قلعه) : ۵۷

ل

لالری (دره) : ۳۳، ۳۴، ۳۸، ۴۵، ۸۰، ۸۶، ۹۴،

۱۱۸، ۱۳۱، ۱۳۷، ۱۵۶

لرستان : ۷، ۹، ۱۰، ۱۲، ۱۴، ۱۵، ۲۲، ۲۳، ۳۱،

۳۷، ۴۸، ۵۲، ۶۲، ۶۷، ۶۸، ۷۰-۷۲، ۷۴-

۷۷، ۸۱، ۸۲، ۹۹، ۱۰۲، ۱۲۰، ۱۲۶، ۱۳۱،

۱۳۲، ۱۳۷، ۱۴۴، ۱۵۷، ۱۵۹، ۱۶۵، ۱۶۸،

۲۰۷، ۲۵۲، ۲۵۶، ۲۵۷، ۲۶۱، ۲۶۳، ۲۷۶،

۲۸۱، ۲۹۰، ۲۹۱

۱۰۱، ۱۱۶، ۱۱۸، ۱۲۱، ۱۳۱-۱۴۳، ۱۴۷،
 ۱۴۸، ۱۷۹، ۱۹۲، ۱۹۹، ۲۱۳، ۲۲۷، ۲۲۸،
 ۲۳۷، ۲۷۶، ۲۸۴

ورزیاد (رودخانه ، کوه) : ۴۱-۴۴، ۵۱

ه

هزن هاهه : ۸۷

هشتاپله، هشتاپتلیه : ۵۴، ۵۵، ۲۸۰

هفتاد هشتاد (کوههای) : ۱۱

هفت پهلو (کوه) : ۱۲، ۲۸۰

هلیلان : ۲۹۰

هورود (دره) : ۲۸۹

ی

یافته (یافتا) (کوه) : ۲۱

* *

فهرست

ایلات ، طوایف ، فرقه ها ، گروهها ، تیرهها

الف

آهوقلندریها : ۲۸۹

احمدخان : ۲۹، ۳۶

ب

بالا گریوه ، گروه : ۹، ۱۱

بختیاری ، ایل : ۹، ۱۳، ۱۴، ۱۸، ۴۹، ۵۲، ۷۹،

۹۶، ۱۲۶، ۲۲۹، ۲۳۶، ۲۸۷-۲۹۱

بهاروند : ۸۰

بیرانوند : ۸۰، ۱۹۶، ۲۲۵، ۲۳۶، ۲۵۱، ۲۸۲، ۲۸۷

پ

پاپی ، ایل : ۷-۹، ۱۱، ۱۳-۱۵، ۱۸، ۱۹، ۲۳، ۲۶،

۵۰، ۶۱، ۶۳، ۷۹-۸۱، ۸۴، ۸۵، ۸۷، ۸۹،

۹۰، ۹۳-۹۵، ۹۸، ۱۰۲، ۱۱۳، ۱۱۴، ۱۱۸،

۱۲۲، ۱۲۶، ۱۳۰-۱۳۲، ۱۳۸، ۱۴۳، ۱۴۸،

۱۵۴، ۱۵۶، ۱۵۷، ۱۶۷، ۱۸۴-۱۸۶، ۱۹۵-

۱۹۸، ۲۰۰، ۲۰۱، ۲۰۴، ۲۰۸، ۲۱۱، ۲۲۱،

۲۲۵، ۲۲۷، ۲۲۸، ۲۳۳، ۲۳۶، ۲۴۳،

۲۴۹، ۲۵۲، ۲۵۳، ۲۵۵-۲۶۲، ۲۶۴، ۲۶۸،

۲۷۰، ۲۸۱-۲۸۳، ۲۹۹-۲۹۸

ت

ترهان - امراثیس ها : ۲۸۷

لک : ۹ ، ۲۳۶	ج	جووکیل ها : ۸۰
لکی ها : ۲۸۷	چ	چگینی : ۸۰ ، ۱۵
لوطیها : ۲۲۷ ، ۲۳۴ ، ۲۳۵ ، ۲۳۸ ، ۲۷۰-۲۷۷	ح	حسن وند : ۸۰
م	د	دلفانها : ۲۸۷
میر : ۸۰ ، ۲۶۱ ، ۲۸۹		دلوند : ۸۰
میرحاجی : ۲۸۳		دیرکوند : ۱۳ ، ۸۰ ، ۲۸۱ ، ۲۸۳ ، ۲۸۹
■ ■	ر	رئیسان : ۱۴
دولتها	س	ساکي : ۲۸۲
ساسانیان : ۲۴		سگوندها : ۸ ، ۸۳ ، ۱۱۸ ، ۱۲۶ ، ۱۲۸ ، ۲۳۶ ، ۲۳۷
نازیها : ۲۶۹		۲۸۱ ، ۲۸۳
دوره ها		سگوند علی خونی : ۸۰
اثوسن : ۱۹ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۴۶ ، ۲۷۹		سیلا خور : ۴۹ ، ۸۰ ، ۸۷
الیگوسن : ۲۷۹		سیل سیلیس ها : ۲۸۷
پلیوسن : ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۳۱	ع	
کرتاسه : ۱۹ ، ۲۱ ، ۴۶		علی اللهی ها ، فرقه : ۲۹۰ ، ۲۹۱
میوسن : ۱۸ ، ۲۱ ، ۲۲ ، ۲۶ ، ۳۱		عیسی وند : ۱۴
رویدانها	ق	قلاوند : ۷۹ ، ۸۰ ، ۲۸۱
جنگ جهانی اول : ۱۴	ک	کولمپا : ۲۷۶ ، ۲۹۱
کتب یاد شده در متن	ل	لر بزرگ : ۹
انجیل مقدس : ۱۲۰		لر کوچک (فیلی) : ۹ ، ۲۸۲
انسیکلوپدی اسلام : ۲۹۰ ، ۲۹۱		
ایلات لرستان : ۲۸۲		
خسروشیرین : ۲۵۸		
دایرة المعارف بزرگ ایتالیائی : ۲۸۱		

دایرة المعارف اسلام : ۹

دنیای اسلام ، مجله : ۲۸۲

روزنامه خلیج فارس : ۲۹۱

کتاب گوهری : ۲۵۸ ، ۲۸۹

تاریخ اعانه : ۲۰۸ ، ۲۹۶

شعرقلیان : ۱۸۵

ضرب المثل درمورد زن پیر : ۲۴۲

ورد بیماری چشم : ۲۶۷

ورد طلب باران : ۲۶۵

پاره‌ای اصطلاحات

چز (غذای ویژه لرها) : ۲۸۰

چوقا (بالاپوش لرها) : ۱۱۹ ، ۱۸۹ ، ۲۰۱-۲۰۳ ، ۰۵

، ۲۱۵ ، ۲۱۸ ، ۲۲۸

چوك يا دول يا ذول (مترسك) : ۱۴۶

چیت (حصیر از نی) : ۱۰۰ ، ۱۰۳ ، ۱۰۹-۱۱۱ ، ۱۵

، ۱۲۵ ، ۱۸۸ ، ۱۹۷ ، ۲۳۹ ، ۲۴۱

خاتین (بانو) : ۸۲

خو، خان : ۸۱

خونی یا خونه شونه (مجموعه ای از خانه ها) : ۶۴

دوار (چادر) : ۱۱۶ ، ۱۸۶

سروچیت (نوعی خانه) : ۱۰۱

شلتہ (شاخه) : ۱۹۳

کر (پسر) : ۲۳۳

کرنگدیا کورانك (سکنه دام) : ۱۰۲

کوراب (حصار شب دامها) : ۱۱۵

کولا (نوعی خانه مسکونی) : ۹۹ ، ۱۰۱ ، ۱۱۰ ، ۱۱۶

۱۳۸ ، ۱۵۹ ، ۱۸۴ ، ۱۸۸ ، ۲۳۸ ، ۲۴۰ ، ۵۰

، ۲۵۵

مناندر (خم رودخانه) : ۶۴

موترم ، لوطی ، نوازندگان دوره گرد : ۲۲۷ ، ۲۳۴

هم زمون : رك ۰ دایه

آداب و رسوم

خالکوبی زنها : ۲۲۶

مراسم طلب باران : ۲۶۶

مراسم مرگد و میر : ۲۴۵

بازیها

تاب بازی : ۲۷۲

جفتك چهاركش : ۲۷۴

چشم بندی : ۲۷۴

بازی گله به چرا : ۲۷۱

بازی قافیه : ۲۷۱

بازی با چوبدستی : ۲۷۲

دال پالون : ۲۷۲

كت بو : ۲۷۲

كشتی : ۲۷۲

كرچ بازی (سواری با تفنگ) : ۱۲۵

گل بازی : ۲۷۲

ترانه و سرود و ضرب المثل

آواز شیردوشان زن : ۱۶۵

ترانه ازدواج پیرمردان : ۲۳۶

ترانه عروسی : ۲۳۶

سرود مرگد : ۲۴۴
